امام خمینی (ره)

و

سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ۵
امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه ۱۲
مشخصات کتاب ۱۲
اشاره ۱۲
مقدمه ۳۰
مقدمه ی مؤلف ۳۴
جلسه ی اول: بصیرتی در شناخت تقدیر زمانه ۴۸
اشاره ۴۸
معنای بصیرت تاریخی ۵۰
فکری که باید به ظهور آید ۵۳
از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم ۵۹
واقعی ترین تفکر ۶۲
سعادتی که با شعور و تفکر همراه است ۶۴
چرا از مسلمانی خود نتیجه ی لازم را نمی گیریم؟ ۶۷
تغذیه از چشمه ی جوشان کربلا ۶۹
خصوصیات تاریخی که در آن به سر می بریم ۷۱
کمالِ آگاهی ۷۴
جلسه ی دوم: نگاهی که اسلام را در حجاب می برد ۸۲
اشاره ۸۲
یک نگاه ۸۴
آرمانی که در حجاب رفت ۸۵
تولّد روحی دیگر ۹۰
شروع فرآیند تمدن اسلامی ۹۲
جایگاه موانع در انقلاب اسلامی ۹۵

قرائت انقلاب اسلامی در متن مدرنیسم!؟ ---- ۹۹
انقلاب اسلامی و ظهور نسبت های جدید ---- ۱۰۱
تقدیری که باید احساس شود ---- ۱۰۳
حکمت متعالیه و زیرساخت های فکری تمدن اسلامی ---- ۱۰۷
تفاوت عشق مجازی انسانی با عشق مجازی حیوانی ---- ۱۰۹
ریشه ی صنعت گری در انسان ---- ۱۱۲
چگونگی رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ---- ۱۱۵
آینده چگونه شکل می گیرد ---- ۱۱۹
جلسه ی سوم: نسبت تفکر با زمان خود ---- ۱۲۴
اشاره ---- ۱۲۴
بازگشت به امکان تفکر ---- ۱۲۶
هرگز غربی نمی شویم ---- ۱۲۸
نسبتی بین تعقل و تقدیر زمانه ---- ۱۳۱
الهام اصول کلی تقدیرات زمانه به قلب رهبران ---- ۱۳۴
ما در چه عصری زندگی می کنیم؟ ---- ۱۳۷
وقتی تاریخ جدیدی شروع می شود ---- ۱۴۰
نسبت فکر و شناخت زمانه ---- ۱۴۲
چگونه فکر به سراغ انسان می آید؟ ---- ۱۴۳
هنر درک تقدیر زمانه ---- ۱۴۶
تفکر، ما را به چه می خواند؟ ---- ۱۴۸
رهایی بشر امروز از سرگردانی ---- ۱۴۹
نمونه ای از عدم تفکر ---- ۱۵۱
برکت اصلی نظر به تقدیر زمانه ---- ۱۵۴
تقدیری که اشراق شد ---- ۱۵۶
عقلی که بتوان با آن انقلاب اسلامی را درک کرد ---- ۱۵۷
وضع حضوری ما در جهان هستی ---- ۱۶۱

خطر انحراف ---------- ۱۶۴
جلسه ی چهارم: برکات شناخت تقدیر تاریخی ---------- ۱۷۰
اشاره ---------- ۱۷۰
حضور با نور عصمت امام معصوم ---------- ۱۷۲
او راه حل های ملکوتی به میان آورد ---------- ۱۷۴
خدایی که ظهور کرده ---------- ۱۷۶
معنای رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» ---------- ۱۷۸
مقلّد یا متفکّر ---------- ۱۸۳
معنای رابطه ی اشراقی ---------- ۱۸۹
چگونگی احساس تقدیر تاریخی ---------- ۱۹۳
مجال فرایند ظهور حقیقت ---------- ۱۹۵
وظیفه ای برای آینده ---------- ۲۰۱
انسان مناسب انقلاب اسلامی ---------- ۲۰۲
تفاهم قدسی ---------- ۲۰۶
اشراقی مناسبِ طلب ---------- ۲۰۹
برکات تغییر رویکردها ---------- ۲۱۳
جلسه ی پنجم: حضور در متن تاریخ توحیدی امروز ما ---------- ۲۲۰
اشاره ---------- ۲۲۰
نقطه ی ارتباط با خدا ---------- ۲۲۲
تفکر به معنای امروزین آن ---------- ۲۲۵
راه جدایی از غرب ---------- ۲۲۹
برکات نگاه وجودی به موضوعات ---------- ۲۳۳
موانع تفاهم قدسی ---------- ۲۳۷
رجوعِ وجودی به خداوند ---------- ۲۴۲
برکات نگاه حُبّی و سیر وجودی ---------- ۲۴۵
اتحاد بین مُحبّ و محبوب ---------- ۲۴۹

آسیب های غفلت از تقدیر زمانه ---- ۲۵۱
راز استحکام امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ---- ۲۵۵
حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»؛ مظهر اراده ی الهی ---- ۲۵۷
محل تفصیل نور امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ---- ۲۶۰
ایستادن در نقطه ای جلوتر از زمان ---- ۲۶۲
روحی ماورای نظر به مشهورات ---- ۲۶۵
عدول این قرن ---- ۲۷۳
موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده ---- ۲۷۷
جلسه ی ششم: هویتِ ما در تاریخی که شروع شده ---- ۲۸۲
اشاره ---- ۲۸۲
فهم شئون تاریخی ---- ۲۸۳
راز ریزش ها ---- ۲۸۷
آینده ی ما چه آینده ای است؟ ---- ۲۹۱
نحوه ی ظهور تمدن ها در تاریخ ---- ۲۹۵
انسانی که در حال تولد است ---- ۳۰۰
چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟ ---- ۳۰۳
عقلی که برای حضور در آینده نیاز است ---- ۳۰۷
رابطه ی انقلاب اسلامی با تاریخ سازی حکمت متعالیه ---- ۳۱۱
ریشه ی بصیرت تاریخی ---- ۳۱۷
ملاک تفکر و بی فکری ---- ۳۲۳
جلسه ی هفتم: انقلاب اسلامی؛ حقیقت قدسی تاریخِ ما ---- ۳۲۹
اشاره ---- ۳۲۹
شواهدی بر ظهور اراده ی خاص الهی ---- ۳۳۲
برکات زمان شناسی ---- ۳۳۸
زبانی در راستای عبور از مدرنیته ---- ۳۴۰
راز تقابل تمام قد نظام استکباری با ما ---- ۳۴۳

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی ---------- ۳۴۶
وظیفه ی بسیار حساس نیروهای انقلاب ---------- ۳۵۱
انقلاب اسلامی؛ چهره ی آشنای مردم ---------- ۳۵۳
انقلاب اسلامی، حقیقتی ذو مراتب ---------- ۳۵۶
اتحاد شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی ---------- ۳۵۸
خدای مطلوب عرفا ---------- ۳۵۹
نظر به انقلاب اسلامی با کدام عقل؟ ---------- ۳۶۲
بهترین نگاه به انقلاب اسلامی ---------- ۳۶۴
راز ریزش های انقلاب ---------- ۳۶۶
عبور از رنج بی تاریخی ---------- ۳۶۸
انقلاب اسلامی و وظیفه ای که در پیش رو داریم ---------- ۳۷۰
اشاره ---------- ۳۷۰
مهم ترین فداکاری امروز ما ---------- ۳۷۳
هنوز ما خود را به خطر نینداخته ایم ---------- ۳۷۴
وظیفه ی بزرگ ---------- ۳۷۵
نه آن خطرکردنی که از حکمت دور باشد ---------- ۳۷۵
نه در جزیره ای به نام ایران ---------- ۳۷۶
انقلاب اسلامی در تار و پود آینده ---------- ۳۷۶
خطری که گروه های فرهنگی را تهدید می کند ---------- ۳۷۷
کامیابی قطعی ماوراء آنچه پیش آمده ---------- ۳۷۷
معنای بی عالَمی ---------- ۳۷۸
تعهّدی نانوشته ---------- ۳۷۸
پرورشی که باید آغاز شود ---------- ۳۷۹
انتقادی که واجب است ---------- ۳۸۰
استقبال از خطر ---------- ۳۸۰
بزرگ ترین وظیفه ی ما ---------- ۳۸۰

شیعه یعنی راه کارِ زندگی ---------- ۳۸۱
آزادی مطلوب ---------- ۳۸۱
تحولاتی هولناک تر از حمله ی چنگیز ---------- ۳۸۲
باتلاق گندیده ی آرمان های کوتاه ---------- ۳۸۲
نگاهی زندگی ساز ---------- ۳۸۳
زندگی های کاغذی ---------- ۳۸۳
انسان های کامل، اصول پایدار انسانیت ---------- ۳۸۴
دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند ---------- ۳۸۵
نقشه ی راه ---------- ۳۸۶
خطر زمین گیری انقلاب اسلامی ---------- ۳۸۷
مواظب باش عقب نمانی ---------- ۳۸۸
تغییر مفهوم نظام بین المللی ---------- ۳۸۹
ظهور جنبه ی یمینی انسان ها ---------- ۳۸۹
جوامع ناقص الخلقه ---------- ۳۹۰
گلّه های بزدل یا لشکریانی فداکار ---------- ۳۹۱
وقتی پول جای دین را بگیرد ---------- ۳۹۲
آنچه تازگی دارد ---------- ۳۹۲
آینده ای پایدار ---------- ۳۹۳
رقیب را با چشم رقیب ننگرید! ---------- ۳۹۴
روحی در میان آمده! ---------- ۳۹۵
معنای تمدن حقیقی ---------- ۳۹۷
تمدنی که ما مدّ نظر داریم ---------- ۴۰۰
این همان جدایی از نیستان است ---------- ۴۰۱
به اسم تساوی حقوق ---------- ۴۰۲
کدام دارایی؟ ---------- ۴۰۴
تشکیلات سیاسی و انقلاب اسلامی ---------- ۴۰۷

نجات از اکنون زدگی ---------- ۴۱۰
آثار سقوط غرب ---------- ۴۱۱
وقتی شرافت و کیفیت مدّ نظر نباشد ---------- ۴۱۲
عبور از خویشتن فریبی ---------- ۴۱۴
نشانه ی خاموشی یک تمدن ---------- ۴۱۷
عاقبت به خیری در بیهودگی؟ ---------- ۴۱۹
آن گاه که دایره ی تصرف دجّال تنگ می شود ---------- ۴۲۰
مهلتی نداریم تا خسته باشیم ---------- ۴۲۰
منابع ---------- ۴۲۳
آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده ---------- ۴۲۶
درباره مرکز ---------- ۴۲۹

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

مشخصات کتاب

سرشناسه:طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور:امام خمینی « رضوان الله تعالی علیه » و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه/ اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر:اصفهان : لب المیزان ، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۳۹۸ ص.

شابک:۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۵۹-۸

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه: ص. [۳۹۷] - ۳۹۸.

موضوع:خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸. -- نقد و تفسیر

موضوع:ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- رهبری

رده بندی کنگره:DSR۱۵۷۷/ط۱۶الف۸ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۹۵۵/۰۸۴۲

شماره کتابشناسی ملی:۳۶۱۴۲۸۳

ص: ۱

اشاره

امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

** فهرست مطالب **

مقدمه. ۱۳

مقدمه ی مؤلف... ۱۷

جلسه ی اول، بصیرتی در شناخت تقدیر زمانه. ۳۱

معنای بصیرت تاریخی.. ۳۳

فکری که باید به ظهور آید.. ۳۶

از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم.. ۴۲

واقعی ترین تفکر. ۴۵

سعادتی که با شعور و تفکر همراه است... ۴۷

چرا از مسلمانی خود نتیجه ی لازم را نمی گیریم؟. ۵۰

تغذیه از چشمه ی جوشان کربلا.. ۵۲

خصوصیات تاریخی که در آن به سر می بریم.. ۵۴

کمالِ آگاهی.. ۵۷

جلسه ی دوم، نگاهی که اسلام را در حجاب می برد ۶۵

یک نگاه. ۶۷

آرمانی که در حجاب رفت... ۶۸

تولّد روحی دیگر. ۷۳

شروع فرآیند تمدن اسلامی.. ۷۵

جایگاه موانع در انقلاب اسلامی.. ۷۸

قرائت انقلاب اسلامی در متن مدرنیسم!؟. ۸۲

انقلاب اسلامی و ظهور نسبت های جدید.. ۸۴

تقدیری که باید احساس شود. ۸۶

حکمت متعالیه و زیرساخت های فکری تمدن اسلامی.. ۹۰

تفاوت عشق مجازی انسانی با عشق مجازی حیوانی.. ۹۲

ریشه ی صنعت گری در انسان.. ۹۵

چگونگی رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه». ۹۸

آینده چگونه شکل می گیرد. ۱۰۲

جلسه ی سوم، نسبت تفکر با زمان خود ۱۰۷

بازگشت به امکان تفکر. ۱۰۹

هرگز غربی نمی شویم.. ۱۱۱

نسبتی بین تعقل و تقدیر زمانه. ۱۱۴

الهام اصول کلی تقدیرات زمانه به قلب رهبران.. ۱۱۷

ما در چه عصری زندگی می کنیم؟. ۱۲۰

وقتی تاریخ جدیدی شروع می شود. ۱۲۳

نسبت فکر و شناخت زمانه. ۱۲۵

چگونه فکر به سراغ انسان می آید؟. ۱۲۶

هنر درک تقدیر زمانه. ۱۲۹

ص: ۶

تفکر، ما را به چه می خواند؟. ۱۳۱

رهایی بشر امروز از سرگردانی.. ۱۳۲

نمونه ای از عدم تفکر. ۱۳۴

برکت اصلی نظر به تقدیر زمانه. ۱۳۷

تقدیری که اشراق شد.. ۱۳۹

عقلی که بتوان با آن انقلاب اسلامی را درک کرد. ۱۴۰

وضع حضوری ما در جهان هستی.. ۱۴۴

خطر انحراف... ۱۴۷

جلسه ی چهارم، برکات شناخت تقدیر تاریخی.. ۱۵۳

حضور با نور عصمت امام معصوم. ۱۵۵

او راه حل های ملکوتی به میان آورد. ۱۵۷

خدایی که ظهور کرده. ۱۵۹

معنای رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه». ۱۶۱

مقلّد یا متفکّر. ۱۶۶

معنای رابطه ی اشراقی.. ۱۷۱

چگونگی احساس تقدیر تاریخی.. ۱۷۵

مجال فرایند ظهور حقیقت... ۱۷۸

وظیفه ای برای آینده. ۱۸۳

انسان مناسب انقلاب اسلامی.. ۱۸۵

تفاهم قدسی.. ۱۸۸

اشراقی مناسبِ طلب... ۱۹۲

برکات تغییر رویکردها ۱۹۶

جلسه ی پنجم، حضور در متن تاریخ توحیدی امروز ما ۲۰۱

ص: ۷

نقطه ی ارتباط با خدا ۲۰۳

تفکر به معنای امروزین آن.. ۲۰۶

راه جدایی از غرب... ۲۱۰

برکات نگاه وجودی به موضوعات... ۲۱۴

موانع تفاهم قدسی.. ۲۱۸

رجوعِ وجودی به خداوند.. ۲۲۳

برکات نگاه حُبّی و سیر وجودی.. ۲۲۶

اتحاد بین مُحبّ و محبوب... ۲۳۰

آسیب های غفلت از تقدیر زمانه. ۲۳۲

راز استحکام امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه». ۲۳۶

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»؛ مظهر اراده ی الهی.. ۲۳۸

محل تفصیل نور امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه». ۲۴۱

ایستادن در نقطه ای جلوتر از زمان.. ۲۴۳

روحی ماورای نظر به مشهورات... ۲۴۶

عدول این قرن.. ۲۵۲

موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده. ۲۵۶

جلسه ی ششم، هویتِ ما در تاریخی که شروع شده ۲۶۱

فهم شئون تاریخی.. ۲۶۳

راز ریزش ها ۲۶۶

آینده ی ما چه آینده ای است؟. ۲۷۰

نحوه ی ظهور تمدن ها در تاریخ.. ۲۷۴

انسانی که در حال تولد است... ۲۷۸

چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟. ۲۸۲

ص: ۸

عقلی که برای حضور در آینده نیاز است... ۲۸۶

رابطه ی انقلاب اسلامی با تاریخ سازی حکمت متعالیه. ۲۸۹

ریشه ی بصیرت تاریخی.. ۲۹۶

ملاک تفکر و بی فکری.. ۳۰۱

جلسه ی هفتم، انقلاب اسلامی؛ حقیقت قدسی تاریخِ ما ۳۰۷

شواهدی بر ظهور اراده ی خاص الهی.. ۳۰۹

برکات زمان شناسی.. ۳۱۵

زبانی در راستای عبور از مدرنیته. ۳۱۷

راز تقابل تمام قد نظام استکباری با ما ۳۲۰

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی.. ۳۲۳

وظیفه ی بسیار حساس نیروهای انقلاب... ۳۲۸

انقلاب اسلامی؛ چهره ی آشنای مردم. ۳۳۰

انقلاب اسلامی، حقیقتی ذو مراتب... ۳۳۳

اتحاد شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی.. ۳۳۵

خدای مطلوب عرفا ۳۳۶

نظر به انقلاب اسلامی با کدام عقل؟. ۳۳۹

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی.. ۳۴۱

راز ریزش های انقلاب... ۳۴۳

عبور از رنج بی تاریخی.. ۳۴۵

انقلاب اسلامی و وظیفه ای که در پیش رو داریم. ۳۴۷

مهم ترین فداکاری امروز ما ۳۵۰

هنوز ما خود را به خطر نینداخته ایم.. ۳۵۱

وظیفه ی بزرگ.... ۳۵۲

ص: ۹

نه آن خطرکردنی که از حکمت دور باشد.. ۳۵۲

نه در جزیره ای به نام ایران.. ۳۵۳

انقلاب اسلامی در تار و پود آینده. ۳۵۳

خطری که گروه های فرهنگی را تهدید می کند.. ۳۵۴

کامیابی قطعی ماوراء آنچه پیش آمده. ۳۵۴

معنای بی عالَمی.. ۳۵۵

تعهّدی نانوشته. ۳۵۵

پرورشی که باید آغاز شود. ۳۵۶

انتقادی که واجب است... ۳۵۷

استقبال از خطر. ۳۵۷

بزرگ ترین وظیفه ی ما ۳۵۷

شیعه یعنی راه کارِ زندگی.. ۳۵۸

آزادی مطلوب... ۳۵۸

تحولاتی هولناک تر از حمله ی چنگیز. ۳۵۹

باتلاق گندیده ی آرمان های کوتاه. ۳۵۹

نگاهی زندگی ساز. ۳۶۰

زندگی های کاغذی.. ۳۶۰

انسان های کامل، اصول پایدار انسانیت... ۳۶۱

دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند.. ۳۶۲

نقشه ی راه. ۳۶۳

خطر زمین گیری انقلاب اسلامی.. ۳۶۴

مواظب باش عقب نمانی.. ۳۶۵

تغییر مفهوم نظام بین المللی.. ۳۶۶

ظهور جنبه ی یمینی انسان ها ۳۶۶

جوامع ناقص الخلقه. ۳۶۷

گلّه های بزدل یا لشکریانی فداکار. ۳۶۸

وقتی پول جای دین را بگیرد. ۳۶۹

آنچه تازگی دارد. ۳۶۹

آینده ای پایدار. ۳۷۰

رقیب را با چشم رقیب ننگرید! ۳۷۱

روحی در میان آمده! ۳۷۲

معنای تمدن حقیقی.. ۳۷۴

تمدنی که ما مدّ نظر داریم.. ۳۷۷

این همان جدایی از نیستان است... ۳۷۸

به اسم تساوی حقوق.. ۳۷۹

کدام دارایی؟. ۳۸۱

تشکیلات سیاسی و انقلاب اسلامی.. ۳۸۴

نجات از اکنون زدگی.. ۳۸۷

آثار سقوط غرب... ۳۸۸

وقتی شرافت و کیفیت مدّ نظر نباشد.. ۳۸۹

عبور از خویشتن فریبی.. ۳۹۱

نشانه ی خاموشی یک تمدن.. ۳۹۴

عاقبت به خیری در بیهودگی؟. ۳۹۶

آن گاه که دایره ی تصرف دجّال تنگ می شود. ۳۹۷

مهلتی نداریم تا خسته باشیم.. ۳۹۸

ص: ۱۱

مقدمه

باسمه تعالی

۱- اگرچه مباحث این کتاب به قصد تبیین مطالب کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» مطرح شده است ولی از آن جایی که بعضی از فرازهای این کتاب با مقدمه ای جدید و رویکردی هرچه زمان شناسانه تر به میان آمده است، می تواند به عنوان یک بحث مستقل جهت دقت هرچه بیشتر در توجه به هویت حقیقی انقلاب اسلامی برای اهل تدبّر مورد توجه قرار گیرد.

۲- هدف از تدوین این کتاب تفصیل تذکری است که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» به میان آمد، و این یعنی تذکر رجوع به تفکری که باید در این عصر و تاریخ بدان دست یابیم، تا نه تنها از سوءِ فهم هایی که گرفتار آن هستیم عبور کنیم، بلکه به قلمرو تفکری وارد شویم که تفکرِ حضور در ذیل اراده ی الهی است و خداوند در این دوران برای ما مقدر فرموده. این جا است که متوجه می شویم از طریق حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی، سنتی خاص به میان آمده است و هرکس نسبت خود را با آن سنت عمیقاً درک کند نسبت به انحطاطی که عالم را فرا گرفته، به بصیرت لازم دست یافته و از ظلمات دوران رهایی می یابد.

ص: ۱۳

۳- صورت مشیت اراده ی الهی جهت هدایت بشر در این زمان در راستای شریعت اسلام، بر قلب حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» اشراق شد و آن روحی گشت در کالبد انقلاب اسلامی، مثل حضور نفس در بدن، و لذا در صورت اتحادی خاص با انقلاب اسلامی از طریق سلوک ذیل شخصیت امام خمینی، می توانیم با خداوند به صورتی حضوری مرتبط شویم و راه رجوع به خدا را در مقابل خود بگشاییم. این است آن سلوك إلی اللّه که امروز خداوند در مقابل ما گشوده است.

۴- تا ما با مشیت الهی در این دوران مرتبط نگردیم نمی توانیم از انس با خدا به معنای واقعی آن سخن بگوییم. راه های رسیدن به خدا به عدد انفاس خلایق است ولی امروز همه ی این راه ها از مسیر انقلاب اسلامی می گذرد که می خواهد دوران نسیان بشر از خدا را پشت سر گذارد. از این جهت تأکید می شود امروز رجوعِ به حق تنها با انقلاب اسلامی ممکن است.

وقتی انقلاب اسلامی را آینه ی گفتگوی خدا با بشرِ امروز دیدید -مشروط بر این که انقلاب را در نظام اجرایی محصور ندانید- به مشیت و اراده ای نظر کرده اید که در کالبد انقلاب اسلامی ظهور کرده و در معادلات جهانی در حال تعیّن بخشیدن به خویش است و مثل نفخه ی روح در جسم و تعیّن روح در حرکات و سکنات انسان که در عین ظهوری محدود در حرکات بدن، نامحدودبودن خود را حفظ می کند و در عضوی محصور نمی شود، انقلاب اسلامی نیز در دولتی محصور نمی گردد بلکه زاینده ی همه ی آن چیزهایی خواهد بود که بشر امروز به آن نیاز دارد.

ص: ۱۴

۵- کافی است برای شما در این کتاب مسلّم شود که انقلاب اسلامی اراده ی خاص الهی است که به صورتی اشراقی بر قلب حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» تجلی کرده، از آن به بعد در نسبت شما با این انقلاب تحولی اساسی رخ خواهد داد که از یک طرف از تمام پوچی های دوران رهایی می یابید و از طرف دیگر زندگی در زیر سایه ی انقلاب اسلامی و در اتحاد با ملکوت حضرت امام خمینی ظهور خواهد کرد و از این طریق به همه ی آن معنایی که باید برسید دست می یابید. آری کسی که به دنبال امری سترگ است باید خود را برای آن امر آماده سازد. اتحاد با ملکوت حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» کار ساده ای نیست و محتوای خاصی را از شما طلب می کند و محدودیت هایی را در مقابل امیال شما قرار می دهد.

۶- حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی می باشند، خود را مسئول رسالتی سترگ برای بیان رخدادی بزرگ احساس می کنند؛ رخدادی که چون از طرف خداوند اراده شده و عمق ایمان انسان ها را مورد خطاب قرارداده، ریشه در درونی ترین سطوح حیات دارد و از این جهت امیدوارانه چشم به آینده دوخته، زیرا جهت گردش زمانه با اندیشه ی او هماهنگ است و در این راستا می تواند صادقانه خبر دهد «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند».

۷- وقتی ملتی بتواند درست به خود بیندیشد و متوجه جایگاه تاریخی خود شود، دارای تاریخ می گردد. ما از طریق امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» توانستیم به خود بیندیشیم و متوجه جایگاه تاریخی خود شویم. آری ما از طریق انسانی بزرگ مثل امام خمینی توانستیم به خود بیندیشیم و بفهمیم

ص: ۱۵

در کجای تاریخ قرار داریم و از رنجِ بی تاریخی رهایی یابیم. وظیفه ی ماست که از شناخت بیشتر این موضوع غافل نباشیم. شاید کتابی که روبه رو دارید متذکّر این امر باشد.

۸- مطالبی را که در این کتاب گرد آمده است می توان در سه بخش عنوان کرد: بخش اول که از جلسه اول تا ششم را در بر می گیرد مجموعه مباحثی است که در شهر مقدس قم برگزار شد. در این بخش، دریچه های نوینی جهت تحلیلی دقیق نسبت به جایگاه هستی شناسانه انقلاب اسلامی گشوده شده است. بخش دوم که تحت عنوان «انقلاب اسلامی، حقیقت قدسی تاریخ ما» در جلسه هفتم آمده، حاصل نشستی است که در تهران انجام شد. در این بخش به مخاطبان متذکر می شوند از کدام پایگاه معرفتی باید به انقلاب اسلامی نگاه کرد تا به انقلاب اسلامی در محدوده ی نگاه غربی نظر نکرده و عملاً ابعاد بسیار مهمی از انقلاب را نادیده نگرفته باشیم. بخش سوم، یادداشت های استاد تحت عنوان «وظیفه ای که در رابطه با انقلاب اسلامی در پیش رو داریم» است که نیاز به شرح و تفصیل دارد و البته بعد از مطالعه بخش اول و دوم، می توان نسبت به موضوعات مطرح شده در این بخش به اندیشه نشست و به ابعاد و امکانات پیش روی انقلاب و تمدن نوین اسلامی نظر نمود. به امید آن که در خصوص وظیفه ای که نسبت به انقلاب اسلامی داریم کوتاهی نکرده باشیم.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- وقتی آموزه های دینی، ما را متوجه این امر می کند که مشیتی بر انسان ها و تاریخِ آن ها حاکم است که از چشم عمومِ پوشیده است ولی انبیاء و اولیاء متذکر آن هستند، ما بر آن می شویم که بدانیم در هر صورت در زیر سایه ی اولیاء الهی، آن مشیت و سرنوشت باید از طریق ما ظاهر شود و تحقق یابد وگرنه جهت شکوفایی خود، مطابق اراده ی الهی عمل نکرده ایم، همان طور که وقتی حضرت سید الشهدا علیه السلام در رؤیایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن دیدند از حضرت شنیدند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ..... إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»(ترجمه لهوف، ص ۶۵) خداوند می خواهد تو را در این مسیر کشته شده و خانواده ی تو را اسیر ببیند. حضرت امام حسین علیه السلام همه ی اختیار خود را در مسیر اراده ی الهی که از طرف جدّشان از آن آگاه شدند، به کار بردند و به عالی ترین شکوفایی ممکن رسیدند.

ص: ۱۷

انبیاء و اولیاء امکانات و خصوصیات تاریخی را که ما در آن به سر می بریم به ما متذکر می شوند تا ما در بستر تاریخ خود به شکوفایی لازم دست یابیم.

یک ملت تنها پس از قرارگرفتن در شرایط تحققِ مشیت الهی در زندگی شان به خودآگاهی و تفکّر تاریخی لازم می رسند و عملاً اراده ی خداوند را به ظهور می رسانند. در این صورت این ملت در مقابل همه ی موانعی که اراده های شیطانیِ دوران ایجاد می کنند می ایستند و پیروز خواهند شد و آینده را از آنِ خود خواهند کرد.

۲- کافی است به جای آن که گمان کنیم آن چه در تاریخ ما می گذرد اتفاقی است، متوجه شویم همه چیز حکیمانه مدیریت می شود و این اصلی است که نمی توان آن را انکار کرد. اگر تاریخ با نظر به مشیت الهی به اندیشه درآمد درخواهیم یافت که بشر نیز در جریان تحقق اراده ی الهی نقش دارد.

۳- اگر متوجه غلبه ی مشیت الهی بر همه ی قلمرو های حیات انسان ها در طول تاریخ باشیم، در آن صورت مطالعه ی تاریخ، مطالعه ی نحوه ی ظهور متفاوت مشیت خداوند در عالم است و راهی است برای خداشناسیِ غیر انتزاعی. به شرطی که تنها به شناخت جزئیات محدود نشویم و از شناخت امرِ والا یعنی سنت های جاری در عالم، چشم پوشی نکنیم.

اگر انسان در مرتبه ی احساس بماند به هیچ ادراک کلّی نمی رسد تا وارد عالم تفکر شود. آن چه اهمیت دارد تشخیص مصلحت های بزرگ در هر تاریخی و نسبت آن ها با اراده ی الهی است و اعمال انسان های بزرگ

مثـل حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» بر همین اساس مورد توجه قرار می گیرد. این انسان ها از پنـدارهای معمولی فراتر رفته اند که می توانند مصلحت های بزرگ زمانه ی خود را تشخیص دهند.(۱)

۴- روح هر ملتی در هر زمـانی با اراده ی الهی در آن زمان پیونـد دارد و اگر آن ملّت آمادگی لازم را از خود نشان دهنـد هر کـاری که از آن هـا سر می زنـد بـا اراده ی حضـرت رب العـالمین هماهنـگ خواهـد بـود و آن ملت نمودی از اراده ی الهی هسـتند. ملت هـا به میزانی که متوجه این امر باشـند، نقش آفرین خواهنـد بود و موفق به سـاخت جهانی معنوی و دینی خواهند شد که آینده ی تاریخ از آن تغذیه می کند و آن ها بر آینده ی تاریخ فرمانروایی خواهند کرد.

۵- یکی از علائم انحطاط یک ملت ترجیح خواست فردی افراد بر مشیت و اراده ی کلّی حضرت حق است - اراده ای که همه بایـد در ذیـل آن قرار گیرنـد- و مهم ترین کـار متفکران جامعه توجه به حضور مشیت الهی و نظر به غایتی است که خـداوند برای یک ملت اراده کرده است.

در افراد مختلف کوشش های بسیاری وجود دارد ولی آن کوشش ها وقتی اهمیت دارند که در جهت غایت نهایی یعنی ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند و از این جهت در این عصر و این زمانه هر حرکتی که در مسیر به نتیجه

ص: ۱۹

۱- - مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» در صحبت خود با نمایندگان مجلس خبرگان در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۳ فرمودند: ما به مسائل جهانی و مسائل منطقه ای و از جمله کشورمان، باید نگاه کلان و جامع داشته باشیم. این نگاه کلان به ما معرفت و بصیرتی را عطا می کند که اولاً واقعیت خودمان را، جایگاه خودمان را، ایستگاه خودمان را در وضع کنونی بازیابی کنیم و بفهمیم در چه وضعی قرار داریم، بعد هم به ما تعلیم می دهد که برای آینده چه باید بکنیم.

رساندن انقلاب اسلامی باشد حرکتی معنی دار خواهد بود و انسان را از نیست انگاری زمانه رهایی می بخشد و او را از نظر به منافع فردی، به مقاصد بالاتری می برد.

۶- هرکس در ذیل تاریخی که اراده ی الهی برای او رقم زده است می تواند آن چه را در درون دارد به ظهور رساند و در این رابطه عناصر تشکیل دهنده ی یک ملت، دارای سازگاری کاملی خواهند بود و نمی توان عناصر تشکیل دهنده ی یک قوم را با عناصر تشکیل دهنده ی قوم دیگر جابجا کرد و گمان کنیم می شود انقلاب اسلامی راه های برآوردن اهداف خود را در غرب جستجو کند.

۷- رهبران واقعی ملت ها اصول کلی تاریخ خود را در درون خویش به الهام دریافته اند و در صدد تحقق بخشیدن به آن اصول کلّی بر می آیند. قدرت رهبرانِ تاریخی ملّت ها نتیجه ی پیوند آن ها با مشیت الهی است که به آنان الهام و اشراق شده است و لذا راهی که چنین رهبرانی در تاریخ می گشایند مسیر سایر انسان های آن دوران خواهد بود و آن الهام و اشراق، منشأ تحولات بزرگ خواهد شد، هر چند با رنج های بزرگ همراه باشد ولی آن رهبران بزرگ برای پیوند خود با مشیت الهی به رنج ها و سختی ها اهمیت نمی دهند و خواهند گفت: «خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد....».(۱)

۸- سیاست در هرحال، مبنا و اساس حقیقی می طلبد، اگر سیاست از دیانت و مشیت الهی که در درون ملت جریان دارد، فاصله بگیرد به امری

۱- - صحیفه ی امام، ج ۱، ص ۲۶۹.

انتزاعی و غیر واقعی تبدیل می شود و دیگر خواست کلی زمانه و خواست افراد نیست تا هرکس آزادی خود را در همراهی با خواست جمعی که در نظام اسلامی تحقق یافته بنگرد اما با انقلاب اسلامی است که می توان به سیاستی دست یافت که ریشه در حقیقت داشته باشد، چیزی که در شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ملاحظه کردید و در اعلام مهدورالدّم بودنِ سلمان رشدی ظهور کرد.

۹- وظیفه ی اهل تفکر آن است که در تاریخِ خود نقش آفرینی کنند و آن چه را که منسوخ است و دورانش به پایان رسیده نشان دهند تا جامعه گرفتار بی فکری و کودنی فرهنگی نشود. کودنی فرهنگی چیزی نیست جز مشغول شدن بر اموری که مربوط به تاریخ گذشته است. وقتی تاریخ جدیدی در حال وقوع است آن کس که هنوز در گذشته زندگی می کند و در نتیجه منزوی می شود، باید خود را در انزوای خود مقصر بداند زیرا نگاه نکرد که اراده ی الهی در این دوران به چه چیز اشاره دارد تا امروز نیز وارد ساحت آگاهی گردد.

۱۰- از آن جایی که هر زمانه ای مسائل خاص خود را دارد، متفکران بزرگ با توجه به آن مسائل متوجه مشیت الهی در آن زمانه می شوند و راه حلی ارائه می کنند که جوابگویی به همه ی مسائل آن زمانه در آن راه حل می گنجند؛ از این لحاظ می گوییم هر زمانی، متفکر و فکر زمانه ی خود را می طلبد بدون آن که از افقی که متفکران گذشته گشوده اند روی برگرداند.

ص: ۲۱

۱۱- درست است که وقتی به اراده ی انسان هایی که در مقابل مشیت الهی سربرکشیده اند نظر کنیم متوجه می شویم رسیدن به جامعه ی مطلوب دشوارتر از آن است که در ابتدای امر گمان می شد ولی این بدین معنی نیست که برای شکوفایی خود و جامعه راه حلّ دیگری هست بلکه می فهمیم خداوند از ما پایداری و مقاومتِ بیشتری را انتظار دارد و می خواهد تاریخی را به ظهور برسانیم که بناست اندیشه های ژرف در آن ظهور کند.

۱۲- انسان به خود شناخت دارد ولی وقتی این شناسایی در نسبت با شخصی دیگر و یا چیزی دیگر و یا زمان دیگر معنا شود، خود آگاهی پیش می آید و در این رابطه خودآگاهی تاریخی، آگاهی انسان است به خودش در نسبت با زمانه و تاریخی که در آن به سر می برد.

۱۳- کمال آگاهی انسان با ارتباط با خدا به ظهور می رسد و از طرفی خدا در مظاهرش ظهور دارد که از جمله ی آن مظاهر، انقلاب اسلامی است و در نتیجه کمال آگاهی ما در امروزِ تاریخ مان با نظر به انقلاب اسلامی محقق می شود زیرا تاریخ، محلّ تحقق عنایت و مشیّت ربوبی است، همان طور که طبیعت عرصه ی ظهور مشیت خداوند است. آیا می توان گفت تفکر، چیزی جز مطالعه ی تاریخ است از آن جهت که خدا در آن نمایان شده؟ در این رابطه قرآن می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا»(۴۶ / حج). آیا منکران حقیقتِ نبوی در زمین سیر نکرده اند و سرنوشت منکران نبوت را ملاحظه نکرده اند تا در اثر آن سیر، قلب هایی پیدا کنند که به کمک آن قلب،

تعقل کنند و گوش هایی به دست آورند که به کمک آن ها سخن حق را بشنوند؟

۱۴- اگر با نگاهی وجودی به انقلاب اسلامی به عنوان مظهر اشراق سنت الهی در این دوران بنگریم و مقدمات این نوع نظر کردن را در خود فراهم کنیم، دیگر نیاز نیست که قصد کنیم انقلاب اسلامی را آشکار نماییم، انقلاب اسلامی از طریق نظر به ملکوت حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» بر ما آشکار می شود.

۱۵- در انقلاب اسلامی و در تاریخی که شروع شده، ارزش و جایگاه دولت ها در نسبت آن ها با اهداف انقلاب فهمیده می شود نه با تعریف و تبلیغی که خود برای خود می کنند.

۱۶- در سوره ی یوسف علیه السلام ملاحظه می کنید وقتی بنا است در هفت سال آینده ملتی را قحطی فرا گیرد چگونه بر کسی که مسئولیت سرنوشت آن ملت را بر دوش او گذارده اند شکل آن قحطی الهام می شود و عزیز مصر مکرر خواب می بیند هفت گاو فربه را، هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه ی سبز و هفت خوشه ی خشک، و از طرف دیگر بر قلب سالک واصلی مثل حضرت یوسف علیه السلام اشراق می شود که قضیه از چه قرار است. این نشان می دهد که خداوند همواره در هر زمانی متناسب با نوری که اشراق می نماید، سرنوشت آن تاریخ را مدیریت می نماید و انسانی را جهت این امر انتخاب می کند. همه ی شواهد خبر از آن می دهد که آن انسان در این زمان، حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» است که خداوند در جان او انواری از اسماء الهی را متجلی کرده تا جهان امروز را که از

دریای وجود به خشکی پوچی افتاده بود، به موطن اصلی خود برگرداند و بشر بتواند نسبتِ خود با حق را بازخوانی نماید. با توجه به این امر می گوییم نسبتی بین انقلاب اسلامی و اراده ی خاص الهی در این زمان برقرار است و فیض خاصی از این طریق به بشرِ امروز خواهد رسید تا ما جهت جستجوی وطن، قادر به تفکر بشویم و از بی خانمانی این عصر رهایی یابیم. با توجه به این امر می گوییم هرکاری وقتی اساسی و نتیجه بخش است که در این مسیر قرار گیرد و جایگاه خود را با انقلاب اسلامی و اراده ی الهی روشن نماید و با چنین الهیاتی پیش رود.

۱۷- همه ی حرف در نسبت ما با حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نهفته است و این نسبت باید بدون هر گونه تقلیدی کشف شود و از آن جایی که خروس خانگی تازه پس از طلوع فجر خواندن را آغاز می کند، اهل فکر با نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی می توانند تفکّر را شروع کنند و به استقبال اراده ی الهی در این دوران بروند.

فراتر از انقلاب اسلامی در این زمانه ممکن نیست ولی با فهم انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی به دَرْکِ حضوریِ مشیّت الهی نایل خواهید شد و این بالاترین تفکری است که امروز می توان به آن دست یافت. مگر واقعی ترین تفکر، تفکر بر واقعی ترین واقعیات نیست؟ هرچند ظاهربینان همیشه از دیدن آن محروم اند و مستکبران سعی در ندیدن آن دارند.

۱۸- تفکّر به معنای جداشدن از واقعیت نیست، انسان متفکر همیشه باید با واقعیت زندگی کند، اما نه در سطحِ واقعیت بلکه در گوهر واقعیت

ص: ۲۴

که آن همـان مشیت الهی در هر زمـان و هر عصـر است. پس متفکر، نه در بیرون از زمـان زنـدگی می کنـد و نه گرفتار زمان زدگی است، تا بتواند به شـرایطی ماوراء وضع موجود بیندیشد و گمان نکند خداوند ما را به خود واگذاشـته و هرکس هرطور خواست می تواند عمل نماید، این اوج بی فکری است، زیرا از واقعی ترین واقعیات که سـنت الهی در این عصـر و زمانه اسـت غفلت شده است.

۱۹- کسـی کـه متـوجه مشـیت خداونـد در عصـر خـود شـد می فهمـد که برای هر کـاری آزاد نیست و اگر آزادی خـود را به محتوای یگانه شدن با خدا نرساند به اسم آزادی، گرفتار سـرگردانی شده است. انسان همین که به مشیت خاص الهی در عصر خود روی آورد، محـدودیتش آشـکار می شود و با تعلّق اراده اش به محتوایی خاص می توانـد زنـدگی خود را از روزمرّگی و خودسـری نجات دهد و سلوک در ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» از طریق انقلاب اسلامی همان تعلّق اراده است به محتوایی خاص و نجات از میان تهی ماندن اراده و پدیدارشدن هویت انسان در عصر و زمان خود به صورتی بالفعل و نه صرفاً انتزاعی.

۲۰- عمق انقلاب اسـلامی و شخصـیت حضرت امام با امر الهی پیوند خورده است و سیاست در این حالت، الهی شده؛ سیاست در ذات انقلاـب اسـلامی ماوراء آن چیزی است که امروز ما گرفتار آن هستیم. در این جا سـیاست اداء همان عهـدی است که انسان ها با خدا بسـته اند و حالا باید در نسـبت به همدیگر آشـکار کنند و این است مسأله ی اصـلی ما در زندگی زمینی برای آن که وفاداری به عهد خود را تحقق بخشیم.

ص: ۲۵

در انقلاب اسلامی، انسانی در حال طلوع و شکوفایی است که سیاست را ادای عهد الهی انسان با خدا می داند. و این سیاست قدسی است که می تواند چنین انسانی را ایجاد کند، آن هم در زمانه ای که خودخواهی ها به اوج خود رسیده و همه را از رسیدن به آن چه باید باشند، مأیوس کرده است زیرا خودخواهی و تجاوز را همچون ماکیاول ذاتی بشر می داند. ما هیچ راهی جهت برون رفت از مشکلات نداریم جز تأکید هرچه بیشتر بر سیاستی که انقلاب اسلامی متذکر آن است و افق کار فرهنگی خود را در این راستا باید معنا کنیم.

۲۱- انقلاب اسلامی با نوری که به همراه خود آورده نشان داد آن چه در این دوران رفتنی است با همه ی مقاومتی که می کند، کنار می رود و با دفاع مقدس روشن نمود دوران قدرت ابرقدرت ها به سر رسیده و روحی در حال دمیدن است که به جای دینِ تقلیل یافته، به دینی بس متعالی نظر دارد که در عین حماسی بودن، شدیداً عرفانی است، این مستلزم آن است که اولاً: در فهم زمانه ای که در آن زندگی می کنیم تجدید نظر کنیم وثانیا: بدانیم امروز جایگاه هر چیزی در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است.. «لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ» ای کاش بشرِ سرگردان هرچه زودتر متوجه این امر می شد تا هرچه زودتر از سرگردانی رهایی یابد. انقلاب اسلامی نه تنها ملت فلسطین را از بن بستی که گرفتار آن شدند رهانید و راه رهایی را به آن ها نشان داد، بلکه متذکر راه رهایی به همه ی جهان سرگردان امروز شد. آری! امروز جایگاه هرچیز در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است حتی جایگاه آزادی.

ص: ۲۶

۲۲- با انقلاب اسلامی شکاف و شقاقی که بین خدا و انسان به وجود آمده بر طرف می شود و از آن طریق برکتی به همه ی مردم دنیا می رسد هرچند جهانِ مدرن آن را دشمن بداند ولی بقای انقلاب ریشه در تاریخی دارد که آن تاریخ شروع شده و در آن تاریخ، بشر در زندگی خود با خدا آشتی کرده است و از خدا برای زندگی الهام می گیرد و پاسخ خود را در الهام های الهی می یابد.

۲۳- انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» از این به بعد، مصالح تفکر آیندگان را تهیه می نماید و اهل فکر هر کاری را که از این به بعد شروع کنند می یابند که حرکات و سکنات امام خمینی بُردبارانه در صدد کمک به آن هاست و گرنه در این زمانه سخنی قابل درک نخواهند داشت. با انقلاب اسلامی فضایی ایجاد شده که هر کس خواست فکر کند، باید نسبت خود را با جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی تعیین نماید وگرنه به معنای حقیقی اهل فکر نیست.(۱)

۲۴- ممکن است گمان کنید ساختن جامعه و تمدّنی که مدّ نظر حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» است دشوارتر از آن است که در ابتدا به

۱- - در جای خود روشن است که فکر با رجوع به «وجود» به میان می آید و مشیت الهی در هر زمانی همان حقیقت وجود است و انقلاب اسلامی صورتِ متعین یافته ی مشیت الهی در این دوران است و لذا هرکس خواست به «وجود» رجوع کند تا فکر به او برگردد، ناگزیر است به انقلاب اسلامی رجوع نماید، ولی نه آنچنان رجوعی که با استیلای چیستی و ماهیت همراه باشد و بپرسد انقلاب اسلامی چیست. بلکه با آن رجوعی که انقلاب اسلامی را ظهور مشیت الهی در این دوران احساس کند.

ذهن می آید ولی نباید فراموش کرد که این تنها راهِ به معنا رساندن زندگی در این عصر و زمانه است و لذا هر قدمی که جهت زیرساخت های آن هدف برداریم یک قدم به معنا داری خود افزوده ایم و در این رابطه باید متوجه باشید کار نظری به مراتب بیش از کار عملی کارساز است.

۲۵- راستی چه راهی برای درک زمانه ای که در آن هستیم باید بپیماییم تا بهترین مواجهه با مسائل زمانه ی خود را داشته باشیم؟ و اساساً ما چه آدمی می خواهیم باشیم تا نظام فکری خود را در آن راستا انتخاب کنیم؟ اگر بخواهیم با این سوالات به صورت جدی برخورد کنیم ناخودآگاه با شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی روبرو خواهیم شد.

۲۶- جز این است که اگر می خواهیم فرزند زمانه ی خویش باشیم باید شهامت حقیقت جویی را در خود نگه داریم و شرافت ذاتی خود را فرو نگذاریم و خود را از مشهورات زمانه رها سازیم؟ آیا در این راستا نباید از خود بپرسیم زمانه ی ما چه زمانه ای است؟ تا راه اندیشیدن و تفکر به روی ما باز شود. مگر جز این است که هر متفکّری در زمانه ی خویش و در ذیل تقدیری که در آن زمانه جاری است تفکر می کند و راه های جدید را می گشاید؟

۲۷- آیا در این عصر و زمانه شایسته ترین انتخاب آن نیست که سرنوشت خود را به انقلاب اسلامی گره بزنیم و به تفکّری مناسبِ تقدیری که خداوند اراده کرده است نزدیک شویم و امیدوارِ گشایش راه های جدیدی در مقابل خود باشیم و مواظب باشیم با شرکت در تاریخ تجدد به

اهدافی موهوم دل نبندیم و به راهی پای نگذاریم که سراسر پوچ است و هیچ؟

۲۸- تنها با نظر به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی است که انسان به شهامتی دست می یابد که می تواند به توانایی ها و اندیشه ی خود متّکی شود و به یک معنا انقلاب اسلامی آن طور که سرداران بزرگ فهمیدند، توانست شأن انسانیت ما را اثبات کند و روشن کند انقلابی بودن جزءِ جدایی ناپذیر متفکّربودن است.

۲۹- با انقلاب اسلامی معلوم شد ملکوت خدا دیگر پدیده ای غریب و غیر قابل دسترس نیست تا انسان ها خویشتن را تنها در خواسته های ناچیز دنیایی جستجو کنند بلکه امام خمینی موجب شد تا انسان ساحت قدسی خود را دوباره به دست آورد ولی نه در خانقاه ها بلکه در تحول عظیمی که انقلاب اسلامی به وجود آورد. اگر انقلاب اسلامی زودتر به تاریخ ما می رسید امکان شکوفایی بهتری می یافتیم و زود تر از آن چه در این سال ها واقع شد می توانستیم از منظری ماورای تفکر لیبرال دموکراسی، به مسائل خود بیندیشیم و راهی مناسب تاریخ خود بیابیم.

۳۰- ورود به عالَمی که شخصیت اشراقی حضرت امام به آن اشاره دارد بزرگترین تکلیف متفکران و هنرمندان در این دوران است تا بتوانند مظهر بزرگ ترین آفرینندگی ها در عالَم انسانی باشند و گرنه در بسط فرهنگ پوچ انگاریِ دوران اقدام خواهند کرد. مگر نه این است که پیوندزدن بین تقدیری که از طرف خدا اراده شده است با واقعیت کنونی

زمانه، وظیفه ی متفکران و هنرمندان است و در ابتدای امر تنها آن ها همچون حضرت یوسف علیه السلام می توانند آن اراده و تقدیر را دریابند؟

۳۱- ذات و گوهر انقلاب اسلامی از آن جهت که از طرف خدایی حکیم اراده شده، تفکر است و هر کس بیشتر تلاش کند حقیقت آن را درک کند و به آن نزدیک شود، بیشتر به تفکر تاریخی خود نزدیک شده است. نزدیکی به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتی وجودی، با نظر به مناظری که گوهر آن را نشان می دهد ممکن است و نه از طریق فهم چیستی و ماهیت آن در قالب علم حصولی. کسی که می پرسد انقلاب اسلامی چیست؟ بداند هرگز امکان فهمیدن انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و انقلاب اسلامی در مقابل این سؤال در حجاب می رود. ولی آن کسی که سعی می کند حضور انقلاب اسلامی را در جهان امروز و در مظاهر آن بنگرد می تواند انقلاب اسلامی را بیابد.

طاهرزاده

ص: ۳۰

جلسه ی اول: بصیرتی در شناخت تقدیر زمانه

اشاره

ص: ۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فکر می کنم در ابتدای امر آنچه مانع ارتباط ما با یکدیگر می شود، غریب بودن موضوعی است که باید با شما در میان بگذارم، از آن جهت که عزیزان ممکن است نسبت به این موضوع سابقه ی ذهنی لازم را نداشته باشند. به همین خاطر از بنده انتظار یک سخنرانی شسته و رفته و منظم نداشته باشید.

وقتی وظیفه ی خود می دانم به نسلی که در مقابل خود دارم از افقی خبر دهم که بیشتر باید با اشاراتی متذکر آن افق شد دیگر انتظار ارائه ی مطالب را با ادبیاتی نداشته باشید که از قبل با آن آشنا بودید.

معنای بصیرت تاریخی

برای روشن شدن عرایضم به عنوان مثال شهید مطهری را در نظر بگیرید که آنچه ایشان را از دیگر عالمان شبیه خود متمایز می کند بصیرت شان است. ایشان از یک جهت شبیه دیگر علما، فقه و فلسفه و تاریخ را خوب می دانند و اهل فکر اند؛ و از جهت دیگر بصیرتی دارند که آن بصیرت، او را مطهری کرده است. حال مرحوم مطهری را با یک عالم باسواد وهابی مقایسه کنید که از قرآن و حدیث اطلاعات کافی دارد ولی

ص: ۳۳

بصیرت شهید مطهری را ندارد، به این معنا که مرحوم مطهری در زمان خود می داند در کجای تاریخ قرار دارد و اطراف او چه خبر است ولی آن عالم وهابی هیچ آگاهی نسبت به اطراف خود و زمانه ی خود ندارد. یا یکی از این صوفی های باسواد را در نظر بگیرید که بیرون از حیات اجتماعی اش زندگی می کند، با آن که ممکن است با آثار محی الدین و ملاصدرا هم آشنا باشد ولی نمی داند در اطرافش چه می گذرد، تفاوت او با شهید مطهری در آن است که شهید مطهری زمان خود را می فهمد و می داند در این تاریخ در عالم چه می گذرد و در نتیجه می تواند تاریخ ساز باشد اما آن عالم وهّابی و یا آن فرد صوفی از آن چه در عالم می گذرد غافل اند و در نتیجه به آن نوع شکوفایی که مقصد انبیاء و اولیاء بوده نمی رسند. زیرا حقیقت انسان همواره در تاریخی که زندگی می کند شکوفا می شود و به حرکت در می آید.

شهید مطهری به جهت هوشیاری تاریخی خود تصمیم می گیرد از حوزه به دانشگاه برود. حضور شهید مطهری در دانشگاه را ساده و با نگاهی که متجددین به این حرکات می اندازند ننگرید. شهید مطهری به دانشگاه نرفت برای این که دانشگاه مهم تر است؟ خودش خوب می داند هیچ وقت دانشگاه مهم تر از حوزه نیست، اصلا حکمت در دانشگاه به آن معنای عمیق و دقیقش نمی تواند محقق شود، چون روح دروس دانشگاهی واحدی و ترمی است و فرصت تعمق و ژرف نگری را به دانشجو نمی دهد. مرحوم مطهری به دانشگاه می رود، چون می داند در اطرافش حوادثی در حال وقوع است که نمی تواند نسبت به آن حوادث بی تفاوت باشد و

براساس آن هوشیاری بود که حضورش در دانشگاه نتیجه داد و مانع شد تا فضای سکولاریته ی آن زمان، نسل تحصیل کرده ی دانشگاهی ما را به کلّی به نفع خودش مصادره کند. نتیجه ی کار آن شهید بزرگ تنها آن نیست که شما به صورت ملموس دیدید، بیش از آنچه ملموس بود، شهید مطهری روحی را در دانشگاه جاری کرد که در اثر آن چشم ها و دل ها از تفکر محدود غربی متوجه جایگاه دیگری شد. امثال بنده در زمان خود حاصل شخصیت علمی شهید مطهری را لمس کردیم، چه قبل از دکتر شریعتی و چه با دکتر شریعتی و چه بعد از او، و هنوز هم که هنوز است شهید مطهری را به عنوان یک ذخیره ی فکری در اندیشه ی دانشگاهیِ خود داریم.

مقایسه ی شهید مطهری با آن دو نفر را از این جهت عرض کردم تا بگویم ما باید ماورای اطلاعات علمی، نگاه دیگری را دنبال کنیم که به کمک آن نگاه می توانیم متوجه روح زمانه ی خود باشیم. شما می فرمایید ما تفسیر می خوانیم برای این که قرآن را بفهمیم. انگیزه ی تفسیرخواندن یک وقت برای این است که روح جاری در عالم را به کمک نور قرآن بشناسیم و یک وقت برای این است که به موضوعات مطرح شده در قرآن دانا شویم. بنده از آن جهت برای المیزان ارزش قائلم که علامه طباطبایی«رحمه اللّه علیه» به عنوان انسانی صاحب فکر، روحی را که در عالم جاری است می شناسد و رجوع به قرآن می کند تا بهترین شکلِ هدایت را در این زمانه بیابد و در فضای آن چه در جامعه ی جهانی می گذرد، هدایت قرآنی را به صحنه بیاورد. و از این جهت اگر با رویکردی صحیح به تفسیر

المیزان رجوع شود به انسان بصیرت می دهد زیرا انسان در ذات خود آماده ی شنیدن سخن خداوند هست و می خواهد مورد خطاب خداوند باشد، باید چنین شرایطی را برای انسان فراهم کرد تا انسان از بصیرت محروم نگردد.

فکری که باید به ظهور آید

به نظرم واژه ی بصیرت جهت آنچه می خواهم عرض کنم واژه ی رسایی باشد، در عین آن که بنده نمی خواهم یک دانایی به دانایی های شما اضافه کنم و اسم آن را بصیرت بگذارم. بودا گفت خدای را! - و با انگشت خود به عالم بالا اشاره می کرد- طرفداران بودا نوک انگشت او را نگاه کردند. چون آن ها نمی توانستند از اشارات، بالاتر از آنچه برایشان محسوس بود، متوجه چیز دیگری شوند. ما باید ارتباطی با همدیگر پیدا کنیم که اشاراتِ همدیگر را متوجه شویم وگرنه امکان حضور در ساحتی بالاتر از آنچه در آن قرار داریم مشکل خواهد شد. ما عموماً موضوعاتِ وجودی را به ماهیت و علم حصولی تبدیل می کنیم و حقیقت موضوعات را در حجاب می بریم. فیلسوف دانمارکی جناب کی یرکگور در همین رابطه گله مند است که چرا اندیشه ی او را به درس تبدیل می کنند زیرا روش او اشاره به حقیقت بود و می خواست حقیقتِ وجودی انسان را مدّ نظرها قرار دهد ولی استادان دانشگاه آن اشارات را به علم حصولی و به اطلاعات تبدیل کردند.

ص: ۳۶

بنده سعی می کنم بهانه هایی پیدا کنم تا از آن طریق نکته هایی را که فکر می کنم یک نحوه حضور تاریخی به شما عزیزان می دهد طرح نمایم و شما هم سعی کنید با مطالب با رویکرد حضورِ تاریخی برخورد کنید نه آن که بخواهید مطالب را به اطلاعات تبدیل نمایید، البته برای آن چه می خواهم عرض کنم نیاز است شما متوجه اشاراتی شوید که باید بدان توجه شود. مطالبی را می خواهم با شما در میان بگذارم که با زبان اشاره بهتر می توان ارائه داد. از حضرت صادق علیه السلام داریم که می فرمایند: «کِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ- عَلَى الْعِبَارَهِ وَ الْإِشَارَهِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ- فَالْعِبَارَهُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَهُ لِلْخَوَاصِّ- وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»(1) کتاب خدا به چهار صورت است. «عبارت» و«اشاره» و «لطایف» و «حقایق» ،عبارت مخصوص عوام است و اشاره مربوط به خواص است و لطائف مخصوص اولیاء است و حقایق مخصوص انبیاء. و یا از بزرگان اهل عرفان هست: «العاقل یکفیه الاشاره» برای عاقل یک اشاره کافی است تا متوجه موضوع شود. اساساً نوع بحثی که بنا است با همدیگر در میان بگذاریم به خوبی در زبان عبارت نمی گنجد به همین جهت تنها خواص می توانند مخاطب این نوع مباحث باشند.

وظیفه ی اهل تفکر آن است که در تاریخِ خود نقش آفرینی کنند و آن چه را که منسوخ است و دورانش به پایان رسیده نشان دهند تا جامعه گرفتار بی فکری و کودنی فرهنگی نشود. کودنی فرهنگی چیزی نیست

ص: ۳۷

۱- - بحار الانوار، ج۷۵، ص۲۷۸.

جز مشغول شدن بر اموری که مربوط به تاریخ گذشته است. وقتی تاریخ جدیدی در حال وقوع است آن کس که هنوز در گذشته زندگی می کند و در نتیجه منزوی می شود، باید خود را در انزوای خود مقصر بداند زیرا نگاه نکرد که اراده ی الهی در این دوران به چه چیز اشاره دارد تا امروز نیز وارد ساحت آگاهی گردد.

قصد بنده در این جلسات تا آنجا که ممکن است اشاره به فکری است که باید به ظهور آید و دوستان به جای اطلاعات از امروز و دیروز، در ساحت آگاهی لازم وارد شوند. ابتدا باید از خود بپرسیم امروز تفکر چیست که اگر آن را نداشته باشیم انسان مطلعی هستیم ولی متفکر نیستیم و نیز از خود بپرسیم فکری که فکر است به کدام حقیقت اشاره دارد که اگر به آن حقیقت اشاره نکند فکر نیست. معلوم است که چنین موضوعی به آسانی خود را ظهور نمی دهد، و نیاز به ریاضت و تمرکزِ مخصوص به خود دارد. در هر موضوعی اطلاعات داشتن کار مشکلی نیست ولی نظرِ وجودی به موضوعات، کار دیگری است و نیاز به حضوری دارد که بتوانیم با وجودِ تاریخی آن موضوع روبه رو شویم.

اگر بپذیریم تفکر، نسبتی با زمان دارد می توانیم معنای بی فکری و فکر را در همین رابطه بیابیم. در اوایل انقلاب شخصی که به ظاهر خود را انقلابی و اهل فکر می دانست معتقد بود امام خمینی باید رئیس جمهور شوند و معتقد بود با ریاست ایشان مسائل کشور به سرعت حل می شود. در حالی که اهل فکر می دانستند نه جایگاه حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» به عنوان رهبر انقلاب و ولیّ فقیه باید محدود به رئیس دولت شود و نه مشکلات

تاریخی ما آن طور است که چند روزه حل شود. آیا مشکل آن فرد جز آن بود که چون تاریخ خود را نمی شناخت نمی توانست درست فکر کند؟ آن بنده ی خدا آدم کم اطلاعی نبود ولی متوجه نبود که تاریخ ما به چه چیزی اشاره دارد و باید مبتنی بر کدام افق پیشنهاد برون رفت از مشکلات را داد. مگر به زودی افق و هدف اصلی نمازی که هر روز در حال انجام آن هستید ظهور می کند تا گمان کنیم با چند دستور و بخشنامه می توان به زودی به اهداف بلندی که انقلاب اسلامی مدّ نظر دارد برسیم؟ با این که در نماز اهداف شما فردی است ولی اهداف معنوی انقلاب اسلامی اهداف یک ملت است که باید به صورت «وجودی» ظهور کند و با ایجاد نسبت جدیدی که با عالَم پیدا می کنیم عالمِ ما را تغییر دهد، همچنان که انسان غربی در ابتدای تاریخِ تجدد، نسبت جدیدی با عالَم پیدا کرد.

ما متأسفانه بر روی حضور تاریخی خود و نحوه ی رسیدن به اهداف فرهنگی معنوی خود در بستر تاریخ، وقت نمی گذاریم تا جایگاه اهل البیت علیهم السلام را به عنوان فرهنگ سازترین انسان ها در تاریخِ آینده بشناسیم. از خود نمی پرسید چرا مقام معظم رهبری تا آن جا که ممکن است مستقیماً در امور اجرایی دخالت نمی کنند، آیا به جهت آن نیست که ایشان باید متذکر اهداف بلندی باشند که در مسیر تاریخ آینده باید آرام آرام ظهور کند؟ اگر این نکته را ندانیم که هر آرمانی، تاریخ خاص خود را دارد و باید بستر ظهور آن را در متن تاریخ فراهم کرد، در بی فکری به سر می بریم. با توجه به رابطه ی فکر و زمانه است که می گوئیم آن عالم وهّابی هیچ فکری ندارد، هر چند اطلاعات او در فقه و حدیثِ خودشان بسیار

گسترده باشد و بسیاری از آیات قرآن و روایات را هم حفظ کرده باشد. زیرا فکر چیز دیگری است و با فهم جایگاه تاریخی که در آن هستیم به دست می آید و این که بفهمیم ما در کجای تاریخ هستیم؟

تفکّر به معنای جدا شدن از واقعیت نیست، انسان متفکر همیشه باید با واقعیت زندگی کند، اما نه در سطحِ واقعیت بلکه در گوهر واقعیت که آن همان مشیت الهی در هر زمان و در هر عصر است. پس متفکر، نه در بیرون از زمان زندگی می کند و نه گرفتار زمان زدگی است، تا بتواند به شرایطی ماورای وضع موجود بیندیشد و گمان نکند خداوند ما را به خود واگذاشته تا هرکس هرطور خواست عمل نماید، که در این صورت به بی فکری دچار شده است، زیرا از واقعی ترین واقعیات که سنت الهی در این عصر و زمانه است، غفلت کرده است.

سلوکی که همراه با شناخت تقدیر الهی باشد اولاً؛ باید در ذیل شخصیت انسان خاصی باشد که مأمور تحقق اراده ی حضرت حق در این زمانه است ثانیاً؛ آن سلوک در این مقطعِ زمانی باید شبیه سلوك اصحاب امام حسین علیه السلام باشد. اصحاب امام حسین علیه السلام در آن تاریخ در ذیل وجود مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام سلوك کردند و به جهت شناخت درست تاریخی که در آن بودند بیشترین بهره را بردند و بقیه را نیز بهره مند کردند زیرا فهمیدند در آن تاریخ، آن شهادت چه اندازه کارساز است. شما در حال حاضر آن صحنه را از بیرون نگاه می کنید و معتقدید آن ها خیلی زیبا و عالی عمل کردند، چون در پرتو عمل آن ها دینداری شکوفا شد، به

طوری که شما نهایت دینداری را امروز در اصحاب کربلا می بینید.(۱) این نوع سلوک غیر از آن چیزی است که ما به آن صوفی بازی می گوئیم. صوفی بازی به این معنا است که بیرون از تاریخی که در آن قرار داریم و با غفلت از تقدیری که خداوند برایمان رقم زده، بخواهیم تنها با عبادت فردی خود را متدین بدانیم و متوجه نباشیم چرا آن حال و «وقت» و آن ذکر و فکری که در عرفای گذشته بود به سراغ ما نمی آید. صوفی بازی یعنی آن نوع دینداری که افراد معنای حضور خود را در عالَمی که در آن به سر می برند نشناسند و نتوانند نسبت حضور خدا با خود را و مشیت او را در تاریخی که در آن به سر می برند درک کنند، هرچند رابطه ی خودشان را با خدا از جهت عبادات فردی قطع نکرده باشند.

آنچه بنده بر روی آن تحت عنوان سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» تأکید دارم نه صوفی بازی است به آن شکل که عرض شد و نه مقلدبودن، آن طور که عقل و قلب خود را فروگذاریم و به دنبال حضرت امام راه بیفتیم، زیرا در آن صورت باز از نسبت حضور خدا با تاریخی که در آن به سر می بریم غافل خواهیم بود. هرچند قبول دارم واژه ی «سلوک» این تداعی را به ذهن ها می آورد که نکند ما می خواهیم بساطی به روش عرفان صوفیانه راه بیندازیم با آن سابقه تاریخی که در ذهن ها هست و آن نوع زندگی دینی که افرادش بیرون تاریخ به سر می برند.

۱- - به کتاب «جایگاه تاریخی حادثه ها و هنر اصحاب کربلا در فهم آن» از همین مؤلف رجوع شود.

از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم

ما حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را منقطع از امام حسین علیه السلام و سیره ی آن حضرت نپذیرفته ایم تا فرقه ای مثل فرقه ی صوفیه باشیم و همین جا فرصت خوبی است که عرض کنم: این هنر علمای شیعه بوده که به راهنمایی ائمه علیهم السلام در طول تاریخ اسلام، تلاش کرده اند شیعه هرگز به صورت یک فرقه در نیاید، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام در این امر راهنمای خوبی بوده اند. شما این معما را چطور می خواهید حل کنید که حضرت در جایی از تاریخ قرار دارند که چهار هزار عالِم که عموماً از اهل سنت بوده اند، شاگردشان هستند. اگر امروز در جریان وضع فکری مسلمانان مصر و شمال آفریقا باشید نقش حضرت صادق علیه السلام را به خوبی احساس می کنید که چگونه آن حضرت هم اکنون محور فکری علمای آن جا ها می باشند. اخیراً رئیس الازهر جناب آقای دکتر احمد طیب مصاحبه ای کرده که انسان عمق حضور فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را در آن مصاحبه می یابد که چگونه با این همه تبلیغی که دشمنان اسلام در رابطه با تشیع انجام داده اند، برای شیعه جایگاهی ماوراء یک فرقه قائل است.(۱) اثر

۱- - عین مصاحبه ی دکتر احمد طیب که هم اکنون مفتی الأزهر است با شبکه ی نیل به قرار زیر است: خبرنگاری سؤال کرد آیا به نظر شما عقاید شیعه مشکل ندارد؟ شیخ طیب جواب داد: نه چه مشکلی دارند، ۵۰ سال پیش شیخ شلتوت فتوا داده است که شیعه مانند مذاهب دیگر است. خبرنگار گفت: فرزندان ما در حال شیعه شدن هستند، چه باید بکنیم؟ شیخ جواب داد: خوب بشوند مگر کسی از مذهب حنفی به مالکی برود ما اشکالی به او می گیریم؟ خبرنگار: شیعیان با ما درحال قوم و خویشی هستند و با فرزندان ما ازدواج می کنند. شیخ: چه اشکالی دارد، بین مذاهب ازدواج آزاد است. خبرنگار: می گویند شیعیان قرآنشان فرق می کند. شیخ طیب: این حرف ها خرافه پیرزن ها است. قرآن شیعیان با ما هیچ فرقی ندارد و حتی رسم الخطشان نیز مانند قرآن ما است. خبرنگار: ۲۳ روحانی از یک کشور(عربستان) فتوا داده اند که شیعیان کافرند، رافضی هستند. شیخ: فتوای آن ها اعتباری ندارد. خبرنگار: پس این اختلافاتی که بین شیعه و سنی مطرح می کنند چیست؟ شیخ: این اختلافات، سیاست خارجی است و می خواهد بین شیعه و سنی اختلاف بیندازد. خبرنگار: من یک سؤال جدی دارم: شیعیان که ابوبکر و عمر را قبول ندارند، چگونه می گویید این ها مسلمان هستند؟ شیخ طیب: بله قبول ندارند، اما مگر اعتقاد به ابوبکر و عمر جزو اصول دین اسلام است؟ قصه ابوبکر و عمر یک قصه تاریخی است و تاریخ به اصول اعتقادات ربطی ندارد. خبرنگار که از این جواب جا خورده بود گفت: شیعیان یک ایراد دارند، آن هم این که می گویند امام زمانشان از ۱۰۰۰ سال پیش هنوز زنده است. شیخ پاسخ داد: خوب ممکن است، چرا ممکن نباشد، ولی دلیلی ندارد ما اعتقاد آنان را داشته باشیم. خبرنگار پرسید: آیا ممکن است کودک ۸ ساله امام باشد؟ شیعیان معتقدند کودک ۸ ساله امام شده است. شیخ گفت: وقتی یک طفل در گهواره پیغمبر بشود، این که یک کودک ۸ ساله هم امام باشد عجیب نیست، هرچند ممکن است ما به عنوان اهل تسنن این اعتقاد را قبول نداشته باشیم؛ اما این موضوع به اسلام آن ها صدمه ای نمی زند و آن ها مسلمانند.

کار امام صادق علیه السلام را اگر در تاریخ اسلام درست بشناسیم می فهمیم

ص: ۴۳

سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» یک نوع تلاش دینی همه جانبه است تا از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم و اسیر تفرقه ای نگردیم که امکان تحقق تمدن اسلامی را از ما برباید. تمدنی که عالم عرش را با عالم ارض جمع می کند.

هنر امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در آن حدّ است که شما امروز ملاحظه می کنید از مالزی تا سراسر آفریقا و سایر کشورهای اسلامی همه امام خمینی را به عنوان شخصیتی که به او نیاز دارند می نگرند، و برای عبور از آن ظلماتی که سکولاریسم ایجاد کرده به ایشان نظر دارند. اخیراً آقای عبدالکریم سروش در شب ۱۵ شعبان در یکی از شهرهای اروپا سخنرانی داشته با این تأکید که بگوید شیعه یک فرقه است و شما شیعیان که دور امامان می چرخید خیلی امید به آینده ی شیعه نداشته باشید. سروش می داند اگر بتواند این را ثابت کند که شیعه فرقه ای بیش نیست، یقیناً عزم تمدن سازی را که شیعه در خود دارد، می میراند و در آن صورت توانسته مثل سایر روشنفکرانِ تاریخ ما، رجوع به مدرنیته را به عنوان یک تمدن، عملی کند. حتماً در جریان صحبت های آقای سروش در مجامع مختلف هستید، او تلاش زیادی می کند تا بگوید در اسلام نظام سیاسی و مدنی وجود ندارد. معتقد است نهایتاً می توان گفت حاکم جامعه اسلامی باید مسلمان باشد و در همین رابطه ولیّ فقیه را به معنایی که باید توسط او احکام اسلام در جامعه ی مسلمانان حاکم باشد به کلّی نفی می کند، چون وقتی ولیّ فقیه حاکم باشد یعنی فقاهت حاکم است ولی اگر در فضای فرهنگ مدرنیته، یک فرد مسلمان حاکم جامعه ی اسلامی باشد لازم

ص: ۴۴

نمی آیـد روابـط جامعه در نظام اقتصادی و تربیتی، اسـلامی باشـد. مگر رئیس بسـیاری از دانشـگاه های ما مسـلمان نیسـتند در حالی که نگاه غربی در همه جای علوم ما حضور دارد؟ او می دانـد چه می گویـد و ما بایـد در راسـتای تحقق تمـدن اسـلامی نگاهی ماوراء نگاه غربی به عالم و آدم داشته باشیم، نگاهی که جنبه ی سلوکی دارد و محدود به جمع اطلاعات نیست.

واقعی ترین تفکر

وقتی نگاه سـلوکی به خود و به جامعه انـداختیم و دانستیم هر فکری در هر جایی و در هر تاریخی ظهور نمی کنـد می پـذیریم برای تحقق تمدن اسـلامی سـلوک خاصـی باید در میان آید و این جاست که عرض می کنم نسبت ما با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» رکن اصـلی آن سـلوکی است که امروز به آن نیاز داریم. در کتاب «سـلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» سـعی شده این فکر مدّ نظر عزیزان قرار گیرد که حقیقت اسلام با رویکرد ما به جایگاه تاریخی حادثه ها، خود را نشان می دهـد و موجب بصـیرت بزرگی برای فهم ما نسبت به تقـدیر زمانه می شود. شـما سـلمان فارسـی را در تاریخ نگاه کنیـد، ابتـدا در ایران بود و متدین به دین زرتشت، بعد که گمشده ی خود را در دین زرتشت نمی یابد، مسیحی می شود و به شام یعنی سوریه ی امروز که مرکز مسیحیت آن زمان بوده، می رود، بعد در طلب حقیقتی ماوراء مسیحیت، از سوریه به طرف عربستان حرکت می کنـد که اسیر می شود و به عنوان غلام او را می فروشـند تا آن که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه، طی مقدماتی او را

خریداری می کنند و آزاد می نمایند. عرض بنده بر روی هوشیاری تاریخی سلمان است که جایگاه تاریخی اسلام را در آن زمان فهمیده بود که تقدیر عالم در آن زمان چه چیزی است و در همین رابطه اسلام و پیامبرِ اسلام را پیدا کرد. بنده و شما در حال حاضر نماز می خوانیم، حداقل نتیجه اش این است که موجب سعادت فردی ما می شود، به این معنا که این عمل و این اعتقاد نسبت ما را با حیله های دشمنی به نام شیطان تغییر می دهد. شما از طریق نماز نسبتی با این عالم برقرار می کنید که در ذیل آن نسبت، دشمن شما به هر شکلی که بخواهد نمی تواند شما را به سوء عاقبت بکشاند و شما می توانید از پل صراطِ پر از خطرِ دنیا عبور کنید. بنده معتقدم در رابطه با این قضیه، هر اندازه نسبت خود را با خداوند جدّی تر بگیریم بهتر می توانیم با همدیگر صحبت کنیم و این نسبت را فقط محدود به امور فردی نکنیم تا بتوانیم حضوری خاص نسبت به حقیقت پیدا کنیم و تفکر خود را در همه ی ابعاد اجتماعی شکوفا نماییم. زیرا همه معتقدیم دین اسلام برای ما حضوری خاص در عالم ایجاد می کند و این حضور منجر به تفکر و تصوری خاص از واقعیت می گردد. پس اگر با نگاه اسلامی در تاریخ خود حاضر شویم منشأ تصمیمات بزرگ خواهیم شد.

همه ی حرف در نسبت ما با حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نهفته است و این نسبت باید بدون هر گونه تقلیدی کشف شود و از آن جایی که خروس خانگی تازه پس از طلوع فجر خواندن را آغاز می کند، اهل فکر با ظهور انقلاب اسلامی می توانند تفکّر را شروع کنند و به استقبال اراده ی الهی در این دوران بروند.

ص: ۴۶

فراتر از انقلاب اسلامی در این زمانه ممکن نیست ولی با فهم انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی، به دَرْكِ حضوری مشیت الهی نایل خواهید شد و این بالاترین تفکّری است که امروز می توان به آن دست یافت. مگر واقعی ترین تفکر، تفکر بر واقعی ترین واقعیات نیست؟ هر چند ظاهر بینان همیشه از دیدن آن محروم اند و مستکبران سعی در ندیدن آن دارند.

سعادتی که با شعور و تفکر همراه است

اگر در شرایط جدید متوجه نسبتی که انقلاب اسلامی با عالم ایجاد کرده است نشویم عملاً در معادلات جدیدی که در عالم هستی ایجاد شده وارد نمی شویم و نمی توانیم نقش آفرینی کنیم و به همان اندازه از سعادت لازم محروم می مانیم، سعادتی که با شعور و تفکر همراه است و می تواند حجاب های بین ما و حقیقتی را که تجلی کرده، برطرف کند. کافی است به جای آن که گمان کنیم آنچه در تاریخ ما می گذرد اتفاقی است، متوجه شویم همه چیز در این عالم، حکیمانه مدیریت می شود و این اصلی است که نمی توان انکار کرد. پس اگر تاریخ با نظر به مشیت الهی به اندیشه در آمد، می پذیریم بشر نیز در جریان تحقق اراده ی الهی نقش دارد.

حرف بنده یک سؤال بیشتر نیست و آن این است که از خود بپرسیم: امروز و در عصر حاضر کدام برداشت از اسلام، آن برداشتی است که منجر به رفع حجاب و عامل انس با حق می شود؟ بالاخره همه ی ما می خواهیم از مسلمانی خود در ذیل نبوت و ولایت امامان معصوم علیهم السلام

ص: ۴۷

بهره مند شویم. نبوت و ولایت در تاریخ امروز چه نوع حضوری را به ما می نمایاند؟ حتماً شنیده اید که مرحوم آیت الله قاضی در زمان و زمانه ی خودش طوری حضور پیدا کرد که توانست به حضرت علی علیه السلام نزدیک شود، حالا اگر ما امروز بخواهیم به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شویم، اگر به سیره ی مرحوم قاضی که صدسال پیش عمل می کرد عمل کنیم آن نتیجه را می گیریم؟ یا امروز با تفکر و رویکرد دیگری می توان به آن نتیجه رسید؟ مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۹/۷/۹۱ در بجنورد خطاب به علما و روحانیون فرمودند:

«حوزه های علمیه نمی توانند سکولار باشند. این که ما به مسائل نظام کار نداریم، به مسائل حکومت کار نداریم، این سکولار است».

حوزه ای که همواره منشأ مقابله با سکولار بوده است اگر متوجه وظیفه ی امروز خود نباشد و مثل صد سال پیش که کاری به حاکمیت آن زمان نداشت عمل کند، گرفتار سکولار یا یک نوع معنویت کاذب می شود. در قرآن داریم: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»(آل عمران/۱۰۳) تأکید بر واژه ی «جمیعاً» می رسانند که اعتصام به حبل الهی به صورت جمعی نتیجه می دهد. و این که در ادامه فرمود «وَ لا تَفَرَّقُوا» برای تاکید است یعنی از آن حالت «جمیعاً» غفلت نکنید تا بتوانید وارد تقدیری شوید که برای آن نسل و آن عصر تقدیر شده است. البته باید مواظب بود به سوسیالیسم یا اصالت جمع، تن ندهیم چون ما اصالت را به «اعتصام بحبل الله» می دهیم، در عین آن که باید آن اعتصام به صورت جمعی باشد. اصل کار ما رجوع إلی الله است. این که ملاحظه کردید

ص: ۴۸

جبهه های دفاع مقدس، دین را شکوفا کرد، چون محل حضور جمعی از مسلمانان بود که دغدغه ی حیات دینی و رجوع إلی الله داشتند.

بنده معتقدم امروز سلوک واقعی که سلوک به معنای رجوع إلی الله است، اگر در شرایط جدید درست درک شود مثل دوران های گذشته نتایج خوبی می دهد و می توان به صورت یک اجتماع دینی در فضایی قرار گرفت که به نتایج تمام دستورات اسلام برسیم. گاهی گفته می شود فلان برنامه ی فرهنگی را طراحی و اجرا کردیم ولی جواب نداد. این طبیعی است که جواب نمی دهد چون می خواهید بدون توجه به شرایط تاریخی، برنامه ای را طرّاحی و پیاده کنید. برای پیاده کردن دین خدا نیز باید به شرایط تاریخی بلوغ دین فکر کرد. وقتی مناسبات فرهنگِ ظلمانی مدرنیته حاکم است بسیاری از ابعاد دین به حجاب می رود و ظهور نمی کند. با ظهور انقلاب اسلامی است که دین خدا با همه ی ابعادش به تاریخ برمی گردد. قرآن می فرماید: اگر نماز را اقامه کنید، از فحشاء و منکر جدا می شوید. ولی بعضاً ملاحظه می کنید گویا نمازهای ما جواب نمی دهد در حالی که این طور نیست، با این همه باید بپذیریم وقتی زمینه ی ظهور جنبه های آرمانی نماز فراهم نیست چگونه انتظار داشته باشیم آن جنبه ها ظهور کند؟

تأکید بنده این است که اگر بتوانیم با رجوعی که امروز اسلام به آن نیاز دارد، به اسلام رجوع داشته باشیم و فضای تمدن سازی آن را به معنای دقیقش مدّ نظر قرار دهیم و منظور اصلی تمدن سازی اسلام را بفهمیم، ناظر آن شکوفایی موعود خواهیم بود. مقام معظم رهبری قبلاً بحث «تمدن

ص: ۴۹

اسلامی» را طرح کردند، بعد از چند سال بحث را تحت عنوان «تمدن نوین اسلامی» ادامه دادند زیرا احساس کردند اگر بر روی نوین بودنِ آن تمدن تأکید نکنند عده ای می خواهند چیزی مثل تمدن اُموی و عباسی را مدّ نظرها قرار دهند. امروز باید از خود بپرسیم وقتی می گوییم «تمدن نوین اسلامی»، به کجا اشاره داریم و چه سلوکی را در این رجوع مدّ نظر قرار داده ایم؟

چرا از مسلمانی خود نتیجه ی لازم را نمی گیریم؟

عنایت داشته باشید وقتی روحی که حاکم است، غیر الهی است، راه حل های کوچکِ به ظاهر مذهبی، بسط همان روح غیر الهی خواهد بود و هرگز آن راه حل های کوچک، راه برون رفت از روحِ ظلمات حاکم نیست. مثل وقتی که ملاکِ برتری، ثروت است نه تقوا، اگر آدم ثروتمندی یک خیریه بزند و به مردم کمک کند در عین آن که کار بدی نکرده است ولی گمان نشود ارزش کار او با کسی که تلاش دارد فرهنگ غیر الهی را که بر روابط فردی و اجتماعی مردم حاکم شده است تغییر دهد، برابر است. مسلّم آن کسی که امروز متوجه است باید به تمدنی فکر کرد که به کلّی معنای زندگی از حالت اُمانیستی آن تغییر کند و زندگی زمینی به آسمان وصل شود، در زمره ی سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دارد. سربازانی که در وصف آن ها در روایات داریم: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِی فُسْطَاطِهِ لَا بَلْ كَانَ بِمَنْزِلَهِ الضَّارِبِ بَيْنَ يَدَیْ

رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالسَّیْفِ»(۱) هرکس در حال انتظار حاکمیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بمیرد مانند کسی است که در خیمه گاه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف با آن حضرت بوده بلکه به منزله ی کسی است که پیشاپیش رسول خدا صلی الله علیه و آله مجاهده کرده است. به همین جهت باز تأکید می کنم وقتی در جامعه روحی غیر الهی حاکم است راه حل های کوچکِ به ظاهر مذهبی، بسط همان روح غیر الهی است و یا لااقل راه برون رفت از آن نیست. جریان صفوان جمّال را همه ی شما می دانید. هارون الرشید شتران صفوان جمال را برای مراسم حج کرایه کرده بود، حضرت امام کاظم علیه السلام ، شنیدند، فرمودند: چرا شترها را به یک ستمگر کرایه داده ای؟ جواب داد برای سفر معصیت که نداده ام، برای سفر حج داده ام که سفر عبادت است. ملاک حضرت کاظم علیه السلام را دقت کنید، انتظار دارم جای سخن حضرت را پیدا کنیم. حضرت می فرمایند: به دلت نگاه کن، آیا دوست نداری تا وقتی که او از سفر برگردد و شترها و کرایه ات را بدهد، زنده بماند؟ صفوان به فکر فرو رفت و سری تکان داد و گفت بله. امام فرمودند: همین قدر که راضی به بقای ظالم هستی، گناه کرده ای و اگر توبه نکنی با همان انسان ظالم محشور می شوی.(۲) ملاحظه کنید صفوان جمّال مسلمان است و یار امام کاظم علیه السلام می باشد، چه چیزی را در زمان خود گم کرده که امام می فرمایند اگر در این شرایط بمیری، با هارون الرشید محشور می شوی. اگر روی این موضوع خوب فکر کنیم می فهمیم باید به دنبال جامعه ای برای زندگی

ص: ۵۱

۱- - الغیبه للنعمانی، ص ۲۰۰.

۲- - بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۳۷۶.

دینی باشیم که در آن جامعه هارون الرشیدها حاکم نباشند. وگرنه از مسلمانی خود نتیجه ای را که باید بگیریم نمی گیریم.

ما عموماً تصور می کنیم حساسیت بر روی حیات اجتماعی، جزء دینداری نیست. فکر می کنیم می شود مسلمان باشیم و به عنوان سالک و عارف، هم راه های آسمان به سوی قلبمان باز شود و هم به بقای هارون الرشیدها راضی باشیم. چون به گمان خودمان بودن یا نبودن حاکم جبّار ربطی به حوزه ی سلوک ما ندارد و بعد هم می گوئیم چرا دینداری ما آن جوابی را که باید به ما بدهد نمی دهد.سخن امام کاظم علیه السلام ، ما را به کجا می برد؟ جز این است که باید همه ی فکر و ذکرمان حاکمیتی باشد با خصوصیات خاص الهی و دائم باید همه ی زاویه های دینداریمان را روی آن حاکمیت ببندیم؟ حاکمیتی که تمام مناسبات زندگی ما را در ذیل یک دین زنده و فعّال و جمعی معنا می کند؟

تغذیه از چشمه ی جوشان کربلا

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا وقتی که دیگر فقط روی زانوهای مبارکشان می توانستند بلند شوند، وقتی لشکر عمر سعد به خیمه ها حمله کرد، در آخرین صحبت فرمودند: «وَیْلَکُمْ یا شیعَهَ آلِ ابی سُفْیانَ، انْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ وَ لا تَخافونَ الْمَعادَ فَکونوا احْراراً فی دُنْیاکُمْ»(۱) ای پیروان آل ابوسفیان! اگر خدا را نمی شناسید و اگر نگران قیامت خود نیستید و به آن ایمان و اعتقاد ندارید، لااقل در دنیایتان آزاده باشید. ملاحظه کنید

۱- - اللهوف، ص ۵۰.

حضـرت، جبهه ی مقابل خود را به ابوسـفیان منتسب می کننـد که به عنوان تمـدن اموی یک خط فکری است که وارد اسـلام شده است. حضـرت امام حسـین علیه السـلام در کربلا با این جمله خبر از رویارویی دو تمدن دادند، یک جبهه در صدد بسـط تمدن اموی است که ابوسـفیان شاخصه ی آن است و یک جبهه هم جبهه ای است که امام حسـین علیه السلام می خواهند آن را احیا کننـد که بسط تمـدن توحیـدی اسـلام است. به نظر بنـده حضـرت در آن شـرایط تاریخی به عالی ترین صورت، تمـدن توحیـدی را شـکل دادنـد. اگر شـما امروز بحمـدالله می بینیـد که مقـاومت در انقلاب ما نهادینه شـده و ثمر داده است حاصـل حرکت امام حسـین علیه السلام در کربلا است. روی این فکر کنید که امام حسین علیه السلام تمام افق آینده را در مقابل خود داشـته انـد و بـا توجه به این امر کربلا را شـکل دادنـد تا مردمِ ما در دفاع هشت ساله شان در ذیل کربلا قرار گیرنـد و به نتیجه برسند و تاریخ شیعه با چند قرن مقاومت در ذیل کربلا خود را نشان دهد، در حدی که تمام نقشه های چندین ساله ی استکبار که می خواست بر بیـداری اسـلامی منطقه مسـلط شود و در همین حین سوریه را بزنـد، خنثی شود. هر کجـا مقاومتی در مقابل جبهه ی اسـتکبار ملاحظه می کنیـد از چشـمه ی کربلا تغـذیه می شود، سـعودی ها و قطری ها می خواسـتند سوریه را بزنند و سرنوشت ما را در منطقه در دست بگیرند ولی مقاومتی که به کمک ایران متذکر فرهنگ کربلا بود در سوریه شـکل گرفت و همه چیز را به هم زد وگرنه با حذف سوریه از جبهه ی مقاومت، ایران به حاشـیه می رفت. امام حسـین علیه السلام جبهه ای را به عالم ارائه فرمود که برای همیشه بشر از حاکمیت ظلم آزاد شود و بحمدالله شیعه پیام امام

حسین علیه السلام را به خوبی گرفت و در همان راستا در صدد است تا تمدنی با روحیه ی مقاومت در مقابل استکبار شکل دهد. در راستای چنین تمدنی است که موضوع فلسطین به مقاومت حماس در غزه منتهی شد تا روشن شود تنها با فرهنگ مقاومت باید در مقابل فرزند حرام زاده ی استکبار یعنی رژیم صهیونیستی ایستاد. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، امام حسین علیه السلام را وارد تاریخ ما کردند و دیدید که چقدر خوب سیره حضرت سید الشهداء علیه السلام جواب داد. اگر امروز خانم بد حجابی را که در مصاحبه ی خود می گوید ما در مقابل آمریکا می ایستیم، درست بنگرید می بینید همان خانم هم از این جهت از امام حسین علیه السلام خط گرفته است و به همین جهت تأکید دارم تنها با تمدنی که امام حسین علیه السلام در مقابل تمدن ابوسفیانی شکل داد کار ادامه می یابد. هنر ما باید آن باشد که نگاه تمدنی حضرت حسین علیه السلام را و تقابل آن نگاه با تمدن غرب را به تاریخ مان برگردانیم تا امور کشور از صدر تا ذیل با نظر به اهدافی متعالی جلو رود وگرنه همواره کارها در جای خود قفل می شوند.

خصوصیات تاریخی که در آن به سر می بریم

بنده چند مسئولیت اجرایی در این کشور داشته ام و همه ی تلاشم آن بوده که آرمان های متعالی انقلاب اسلامی را در نظام اداری پیاده کنم ولی هر چه جلوتر آمدم متوجه شدم مدیرانِ کل عملاً در ادارات هیچ کاره اند. ابتدا تصورم این بود حالا که انقلاب شده می توانیم با حضور در مسئولیت های بالای نظام، همه ی کارها را در راستای اهداف الهی نظام

اسلامی جلو ببریم، ولی آرام آرام متوجه شدم عملاً مدیرانِ کل در ذیل معاونین قرار دارند و باید از مسیر معاونین دستوراتشان عملی شود و معاونین نیز در ذیل کارشناسان قرار دارند و دستورات آن ها نیز باید از مسیر کارشناسِ مسئول عملی گردد و نتیجه گرفتم در نظام اداری فقط کارشناسان حکومت می کنند. همین حالت را نیز در وزارت خانه ها احساس کردم که هیچ کاری از آن کارهایی که ما اراده کرده ایم انجام نمی شود، اگر می خواستیم به پست خود دلخوش باشیم کار سخت نبود ولی اگر می خواستیم اهداف انقلاب اسلامی را در اداره ی زیر نظرمان پیاده کنیم عملی نمی شد. فهمیدم مشکل باید از جای دیگر درست شود و آن نهادینه کردن آرمان های انقلاب اسلامی در لایه های پائین ادارات است و از آن دقیق تر نهادینه کردن آرمان های انقلاب در لایه های عموم مردم است وگرنه آنچه مدیران ارشد به دنبال آن هستند صورت عمل به خود نمی گیرد و این شاخصه ی نظام اداری مدرن در سراسر دنیا است. شما فکر می کنید واقعاً اوباما رییس جمهور آمریکا ابتدا که آمد نمی خواست آن تغییر را که در شعار می گفت عملی کند؟ او می دانست آمریکا نیاز به تغییر دارد ولی آن یهودیانی که فکر ادارات را در اختیار دارند غیر از مدیران ارشد هستند. آن سخنرانی که اوباما در سازمان ملل کرد و قبول نمود چون در فتوای مقام معظم رهبری تسلیحات اتمی حرام است پس ایران در صدد ساختن بمب اتم نیست را مقایسه کنید با سخنرانی دو سه روز بعدش که از زمین تا آسمان با سخنرانی قبلی اش فرق می کرد. زیرا اوبامای آزاد با اوبامای در اختیار نظام اداری یکی نیست. حاکمان گذشته چه بد و چه

ص: ۵۵

خوب در تاریخ و شرایطی قرار داشتند که حکم آن ها تا طبقات پایین نافذ بود ولی در شرایط جدید، در نظام اداری این طور نیست مگر این که رابطه ها از حالت اداری خارج شود و مردم با عقایدشان در کنار همدیگر باشند. دویست سال پیش، مردم، نظامی را در بین خود پذیرفته بودند که در آن نظام، حاکم با دستگاه اداری محدود کار خود را می کرد و مردم هم با یک دولت نامرئی که در بین خود داشتند کار خودشان را جلو می بردند. بنده سعی کرده ام در مقدمه ی جزو ه ای که در نقد کتابِ حکومت ولایی آقای کدیور نوشته ام در این رابطه عرایضی بیاورم و در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» هم دوباره به نحو دیگر بر آن تأکید کنم. عرض بنده آن است که بدانید یک زمانی تاریخ این طور بود که مردم خودشان در جمع های دینی، دینداری شان را می کردند و نادرشاه و شاه عباس هم کار خودشان را داشتند. ولی یک مرتبه نظام جدیدی برای اداره ی کشورها پیدا شد و نظام اداری فعلی آرام آرام شکل گرفت و لایه های کارشناسی به صورت تصمیم گیران در نظام اداری ظهور کردند و بنیان گزاران صهیونیسم خیلی زودتر متوجه شرایط جدید شدند و تصمیم گرفتند در لایه های کارشناسی نظام جدید نفوذ کنند و از آن طریق حاکمان را در کنترل خود بگیرند و بر این اساس امروزه دنیا تقریباً در دست صهیونیسم است. درست است که یقیناً ناکام خواهند بود اما می خواستم عرض کنم خصوصیات تاریخی که در آن به سر می بریم چگونه است و امروز با وجود این نحوه نظام اداری که در جریان است ما باید در لایه های پایین جامعه و در کنار مردم کارهای

فرهنگی خود را شکل دهیم و تصمیم های مهم را از پایین نهادینه نماییم. حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» و مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» نقش مردم را در تاریخ امروز دنیا به خوبی شناختند و نتایج بزرگی را به صحنه آوردند. به نظر بنده اگر عزیزان این نکته ی مهم را مورد توجه قرار دهند با این سرمایه ی معرفتی که داریم و با نظر به سیره ی امامان معصوم علیهم السلام ، تاریخ آینده را مطابق اهداف توحیدی مدّ نظر انبیاء و اولیاء شکل می دهیم و لابی ها هرچه هم جهت تأثیر بر روح حاکمان برنامه ریزی کنند و بخواهند از بالا کارهای خود را جلو ببرند به مقصودشان نمی رسند.

روش دینی که حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» به بشر امروز پیشنهاد کرد این بود که راه حل های قدسی را جلوی انسان ها بگذاریم تا انسان ها حاکمان را به دنبال خود بکشانند و توجه به این امر، توجه به حقیقتی است که در این تاریخ ظهور کرده است. امروزه نوع کارها طوری است که بدون همراهی مردم عملی نیست. چرا استکبار با تبلیغاتی که راه انداخته مردم را با برنامه های خود همراه کند، چرا شما با سرمایه ی معرفتی و سیره ای که در انسان های معصوم دارید، مردم را با خود همراه نکنید؟

کمالِ آگاهی

در هر حال، تا فضای پذیرش احکام الهی فراهم نشود، شما به مقاصدی که دین دنبال می کند نمی رسید. به خصوص در این تاریخ که حاکمیت ها در هرشکلی که باشند وابسته به مردم شده اند، حتی یک سرمایه دار اگر بخواهد کالای خود را به فروش برساند نیاز دارد که

سلیقه ی مردم را به حساب آورد. قبل از تجدد، خان ها و پادشاهان در شرایط ملوک الطوایفی کار خود را می کردند و مردم هم در لایه های پایین جامعه کار خود را داشتند. ولی در حال حاضر زندگی مردم به نظام حاکم در جامعه گره خورده است و مردم نمی توانند نسبت به نظام حاکم بی تفاوت باشند. قبلاً عالِم دینی در مسجد می نشست و قباله ی خانه و سندِ ازدواج مردم را می نوشت، نظام حاکم به این معنا که امروز در جزئیات زندگی ها حضور دارد، حضور نداشت و انسان ها در کنار هم و بیشتر به صورت جمعی زندگی می کردند.

Individualisme یا فردگرایی یکی از دست آوردهای زندگی مدرن است، در شرایط جدید هرکس در فردیت خودش معنا پیدا می کند. در حالی که تا دیروز افراد خود را در طایفه شان معنا می کردند. در حال حاضر هنوز در عراق و یمن و امثال این کشورها هویت جمعی بر هویت فردیِ افراد غلبه دارد و روح حاکم در طایفه، افراد را جلو می برد و آنچه طایفه پذیرفته برای افراد مهم تر است از آنچه خودِ فرد می خواهد انتخاب کند. و لذا ماهواره ها نتوانستند آن طور که می خواستند در این کشورها نفوذ کنند. استکبار جهانی به افغانستان و عراق امید داشت، و بسیار تلاش کرد تا بدترین صحنه ها را از طریق تلویزیون نشان دهد ولی چون اکثر افغانی ها و عراقی ها هنوز خود را با طایفه شان تعریف می کنند استکبار آن طور که می خواست نتیجه نگرفت. زیرا انسان در فضای روح جمعی بهتر از یک فرد تصمیم می گیرد، به خصوص اگر روح جمعی از طریق شریعت الهی مدیریت شود. آن هم شریعتی که امروز در انقلاب اسلامی به صورت زنده

ص: ۵۸

و روز آمد ظهور کرده و می تواند به جوامع اسلامی آگاهی خاصی بدهد تا بفهمند در کجای تاریخ قرار دارند.

ذات و گوهر انقلاب اسلامی از آن جهت که از طرف خدایی حکیم اراده شده، تفکر است و هر کس بیشتر تلاش کند تا حقیقت آن را درک کند و به آن نزدیک شود، بیشتر به تفکر تاریخی خود نزدیک شده است. نزدیکی به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتی وجودی، با نظر به مناظری که گوهر آن را نشان می دهد ممکن است و نه نزدیکی از طریق فهم چیستی و ماهیت آن در قالب علم حصولی. کسی که می پرسد انقلاب اسلامی چیست؟ بداند هرگز امکان فهمیدن انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و انقلاب اسلامی در مقابل این سؤال در حجاب می رود. ولی آن کسی که سعی می کند حضور انقلاب اسلامی را در جهان امروز و در مظاهر آن بنگرد می تواند انقلاب اسلامی را بیابد.

در صد سال اخیر آن فضایی که در اثر آن فضا، رجوع ما به یک حیاتِ جمعیِ متصل باشد - آن هم در ذیل اسم اسلام- گم شد و اگر ما آن فضا را برنگردانیم، به اهداف اصلی مان که به عنوان جمع مسلمین باید تصمیم بگیریم نمی رسیم. این دینداری که هرکس در گوشه ای دیندار باشد مقصد اصلی اسلام نیست. شما در راستای مسلمانی به چیزهای دیگری نیاز دارید که تنها در حیات جمعی به دست می آید. شما به وسعت حضوری که آن حضور در ذیل نور مقدس حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف محقق می شود، نیاز دارید و باید حیات خودتان را در چنین حضوری معنا کنید. اولین شرطش این است که از خود بپرسید در کجای تاریخ

ایستاده اید و در آن راستا نسبت خودتان را با آرمان هایتان معنا کنید. با توجه به این که هر آرمانی در هر مقطعی از تاریخ قابل تحقق نیست مگر آن که مقدمات و زیرساخت های آن فراهم شود، چقدر ساده انگاری است که کسانی برنامه ای را ارائه می دهند و فکر هم می کنند از فردا می توانند در هر ظرفِ زمانی آن را عملی کنند. طرف به فرزندِ وکیل مجلسِ نظام شاهنشاهی گفته بود پدر من از پدر شما مهم تر است، چون پدر من با اندک پولی که می گیرد قانون پدر شما را زیر پایش می گذارد. چرا؟ چون روح تعهد به قوانین مهم تر از وجود قوانین است. چرا بعضی ها متوجه نیستند که هر شرایطی اجازه ی حضور هر فکر و برنامه ای را نمی دهد؟ بنده به جهت تجربه ام در کار اجرایی به شما عرض می کنم بسیاری از اوقات عزیزانی که قانون تصویب می کنند و یا بخشنامه صادر می نمایند، خود را بازی می دهند زیرا نمی شود بدون آماده کردن شرایطِ اجرای یک قانون، قانونی را اجرا کرد. به همین دلیل باید بدانیم در تاریخی که هستیم آن تاریخ چه اقتضائاتی دارد و ظرفیت زمانه ی ما مستعد چه چیزهایی است، از آن ظرفیت ها غفلت نکنیم وگرنه بی تاریخ می شویم چون نمی دانیم در کجای تاریخِ خود قرار داریم. انسان متفکر همواره در نسبتی با شرایط تاریخی، اجتماعی خود به اندیشه می پردازد، بی توجهی به آن شرایط موجب خدشه دارشدن امور است و سرچشمه های تفکر را می خشکاند.

دعای ندبه، ذکر تاریخ ما است که از آدم علیه السلام شروع شده و به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ختم می شود، اگر ما خود را در یکی از مقاطع این تاریخ پیدا نکنیم به رنج بی تاریخی گرفتار می شویم. در هر مقطعی از این تاریخ، کار

مخصوص همان مقطع را به عهده داریم. آیا وقتی در سال ۱۳۶۰ سخن امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را شنیدید که شما را دعوت به قیام در مقابل مستکبران کردند، متوجه نشدید امام خبر از ظرفیتی می دهد که در عالم پدیدار شده وگرنه چنین پیامی را نمی دادند؟ حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» در سال ۱۳۶۰ در پیام به زائران حج می فرمایند:

«هان ای مسلمانان جهان و مستضعفانِ تحت سلطه ی ستمگران! بپا خیزید و دست اتحاد بدهید و از اسلام و مقدرات خود دفاع کنید و از هیاهوی قدرتمندان نهراسید که این قرن، به خواست خداوند قادر، قرن غلبه ی مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است».(۱)

سخن فوق را یک آدم سیاسی نمی گوید، حکیمی این سخن را می گوید که دارای شعور معنوی فوق العاده ای است و تقدیر زمانه را می شناسد. مثال شهید مطهری را با آن عالم وهابی از آن جهت عرض کردم که آقای مطهری تقدیر زمانه ی خود را شناخت و در نتیجه زحمات او مفید واقع شد و عمر او به ثمره ی لازمش رسید. صحبت مقام معظم رهبری را شنیدید که فرمودند: «این قرن، قرن اسلام است». یعنی تقدیری در این عصر رقم خورده که ما را به تمدن اسلامی می کشاند. حال اگر شما بی تاریخ شوید، در تقدیری که ما را به تمدن اسلامی می کشاند، وارد نخواهید شد و گرفتار بی تاریخی و پوچی می شوید. دکتر شریعتی در کتاب ها و سخنرانی هایی که در مورد حج داشت نکته ی خوبی را به ما آموخت و آن این که غرب در بیماری بی تاریخی دارد نابود می شود. این

۱- - صحیفه امام، ج۱۵، ص ۱۵۱.

را خودش دیـده و به خوبی لمس کرده بود. او می خواست به ما بگویـد حج؛ حیات جمعی انسان است به وسـعت حضور خدا در هستی.

نتیجه ای که می خواهم بگیرم این است که بـا حضوری جمعی و مردمی، در ذیـل اسـلام می توان از حیله های این دوران رها شد و به اهدافی که می خواهیم، برسیم، مشروط بر آن که تاریخ خود را درست بشناسیم.

حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی می باشند، خود را واجد رسالتی سترگ برای بیـان رخـدادی بزرگ احساس می کننـد؛ رخـدادی که چون از طرف خداونـد اراده شـده و عمق ایمان انسان ها را مورد خطـاب قرارداده، ریشه در درونی ترین سـطوح حیات دارد و از این جهت امیـدوارانه چشم به آینـده دوخته زیرا جهت گردش زمانه با اندیشه ی او هماهنگ است و در این راستا می تواند صادقانه خبر دهد «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند».

ذات و گوهر انقلاب اسـلامی از آن جهت که از طرف خـدایی حکیم اراده شـده، تفکر است و هر کس بیشـتر تلاش کنـد تا حقیقت آن را درک کنـد و به آن نزدیک شود، بیشتر به تفکر تاریخی خود نزدیک شـده است. باز تأکیـد می کنم نزدیکی به انقلاب اسـلامی به عنوان حقیقتی وجودی، با نظر به مناظری که گوهر آن را نشان می دهـد ممکن است و نه نزدیکی از طریق فهم چیستی و مـاهیت آن در قـالب علم حصولی. کسـی که می پرسـد انقلاب اسـلامی چیست؟ بدانـد هرگز امکـان فهمیـدن انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و انقلاب اسلامی در مقابل این سؤال در حجاب می رود.

ولی آن کسی که سعی می کند حضور مشیت الهی را در جهان امروز و در مظاهر آن بنگرد می تواند انقلاب اسلامی را بیابد.

إن شاءاللّه در جلسات آینده در این موارد عرایضی خواهم داشت، که ما چگونه می توانیم به انقلاب اسلامی نظر کنیم که از حضور اراده ی خاص الهی در این زمان غافل نباشیم. همین اندازه بدانید: همان طور که اگر چشم به تفاوت رنگ ها توجه کند، نور را نمی بیند، چشمِ روحِ نیز وقتی متوجه موجودات جزئی و کلّی شود، خودِ «وجود» را نمی بیند در حالی که تنها به واسطه ی وجود است که ما با موجودات روبه روئیم. انقلاب اسلامی به عنوان اراده و مشیت خاص خداوند در این عصر یک حقیقت وجودی است و با همان نگاهی که باید با «وجود» روبه رو شد، باید در حضور انقلاب اسلامی قرار گرفت. انسان بیش از آن که از «وجود» سخن بگوید باید بگذارد از طرف «وجود» مورد خطاب قرار گیرد، یعنی بگذارد انقلاب اسلامی با او سخن بگوید تا خداوند از این طریق با ما در این روزگار حرف داشته باشد و این است مواجهه ی فعّالی که باید با خدا داشته باشیم وگرنه در سیاهچال روزمرّگی ها به فردیت خود مشغول می شویم و دیگر به عنوان انسانی ممتد در هیچ عالَمی حضور نداریم، زیرا با وجودی ترین پدیده ی تاریخِ امروزمان ارتباط برقرار نکرده ایم. آیا این توصیه ی رهایی از نیست انگاری نیست، آن نیست انگاری که بلای جان بشر امروز شده؟

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۶۳

جلسه ی دوم: نگاهی که اسلام را در حجاب می برد

اشاره

ص: ۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم

یک نگاه

موضوع بحث بنـده، مربوط به یک نگاه است، آن هم نگاه به تاریخی که در آن قرار داریم. عنایت داریـد وقتی نگاه به چیزی پیش بیایـد دیگر نمی توان آن را با یک تعریف تبیین کرد، فقط باید درست به آن موضوع نگاه کنیم به خصوص اگر موضوعِ مـورد بحث، وجـودی باشـد که دیگر قابـل تعریـف هم نیست، زیرا برای «وجـود» نه تعریف حـدّی و نه تعریف رسـمی ممکن نیست به گفته اهل فلسـفه «لاحَدّ لَه و لا رَسْم لَه». شما تنها در جوابِ سؤال از چیستی چیزی، می توانید با تعریفی که از آن می کنیـد جواب آن سوال را بدهیـد، یعنی اگر از ماهیت چیزی سؤال شود می توان جواب داد ولی اگر از «وجود» سؤال شود نمی توانیـد آن طور که معمولاً برای ماهیات تعریف می کنیـد، جواب دهیـد. پس بایـد در این بحث که می خواهم با شـما در میان بگـذارم با یک نحوه نگاه، غیر از آن طوری که در جسـتجوی یک معنا و مفهوم هستیـد، مطلب را دنبال کنید. در واقع در این موارد باید باب تذکر را باز کرد تا انسان خودش نظر کند و بیابد، در این حالت است که شما با خودِحقیقت روبه رو می شوید و نه با تعریف و

ص: ۶۷

مفهوم آن. روشن است که «مفهوم»، مـا را با وجودِ حقیقت روبه رو نمی کنـد بلکه خبر از آن می دهـد و بعضاً حجابی خواهد بـود بین مـا و حقیقت، و این در حـالی است که مـا بـا درک مفهومِ حقیقت گمـان می کنیم بـا نور حقیقت و وجود آن مرتبط هستیم.

در برخورد بـا انقلاـب اسـلامی و شخصـیت اشـراقی حضـرت امام جهت سـلوک ذیل شخصـیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»، ضـروری است بین این دو نوعِ نگـاه فرق بگـذاریم؛ نگـاهی که مـا را با حقایق روبه رو می کنـد و نگاهی که تعریفی از حقایق را با ما در میان می گذارد بدون آن که ما را با حقایق مرتبط کند.

هدف ما در این سلسـله مباحث، تفصیل تذکری است که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» به میـان آمـده تـا وارد قلمرو تفکری شـویم که آن تفکر، تفکرِ حضـوری در ذیـل اراده ی الهی در این دوران است و برایمـان معلوم شود مشـیتی خـاص از طرف حضـرت حق در این دوران به میـان آمـده که هرکس نسبت خود را با آن مشیت از طریق انقلاب اسلامی، عمیقاً درک کند از انحطاطی که عالم را فرا گرفته با بصیرت کامل عبور می کند.

آرمانی که در حجاب رفت

حتماً مستحضـرید که شـروع سلسـله ی صـفویه مصادف است با شروع رنسانس در غرب، به طوری که عده ای ظهور سلسله ی صفویه را ظهور

ص: ۶۸

رنسانس در شرق می نامند(۱)

ولی ما صفویه را ادامه ندادیم و یا به هر دلیلی نگذاشتند و یا نتوانستیم ادامه دهیم و سلسله ی صفویه از طریق سلسله ی قاجار و سلسله ی پهلوی در حجاب رفت.(۲)

ظهور سلسله ی صفویه ظهور یک آرمان بود. به همین دلیل مرحوم شیخ بهایی و میرفندرسکی و محقق کرکی و امثالهم به حضور دولت صفوی در آن تاریخ دل می بندند زیرا می دانستند در آن فضا ملاصدراها ظهور خواهند کرد و تمدن اسلامی شروع می شود.

بنده نمی خواهم وارد این بحث بشوم ولی خوب است عزیزان روی این موضوع وقت بگذارند که چرا ما بعد از صفویه نتوانستیم آن حضور تاریخی را ادامه دهیم تا امروز تمدنی در شأن مکتب اسلام، در مقابل تمدن غربی داشته باشیم. در اروپا در آن زمان دکارت شروع به کار کرد و نظرات فرانسیس بیکن را به صورت تئوریک و به شکل علمی در آورد ولی ما ملاصدرا را در همان زمان تبعید کردیم.

در زمانی که تمدن جدید در غرب شروع شد، در شرق نیز در عرض آن تمدن، زمینه ی ظهور یک تمدن با نگاهی دیگر به عالم و آدم فراهم گشت، تحجر از یک طرف و توطئه ی مستشرقین که به دربار صفوی رفت

۱- – به سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر رهدار در دوره ی آموزشی طرح ولایت در دانشگاه های استان آذربایجان غربی رجوع شود.

۲- – مقام معظم رهبری می فرمایند: «این جانب بر خلاف کسانی که صفویه را در چشم ها ضد ارزش کردند، تأکید می کنم که صفویه بزرگ ترین حق را به دانش فقاهت و کلام شیعی دارند، زیرا آن ها بودند که راه را باز کردند و علمای شیعه را در این سطح پرورش دادند». در دیدار اعضای شورای عالی کنگره بزرگداشت علامه مقدس اردبیلی در تاریخ۳۰/۳/۱۳۵۷.

و آمد داشتند، از طرف دیگر، امکان ظهور آن تمدن را از ما گرفت. در حالی که از آثار ملاصدرا به خوبی برمی آید که کاملاً زمینه ی ایجاد تمدنی بسیار ارزشمند فراهم بوده است.

با توجه به تجربه ی گذشته ی تاریخ خود باید به فکر فرو رویم که برای تحقق یک آرمان باید در صدد ایجاد زیرساخت های فکری و فرهنگی لازم آن باشیم وگرنه زندگی، تکرار شب و روز بی آینده و بریده از گذشته می شود و عملاً مسائل و مشکلات خود را چنان که باید در نمی یابیم و کارهای فکری و فرهنگی را سهل می پنداریم و متوجه نمی شویم هر کار و فکری را باید با مقدمات لازم در یک جامعه به ظهور آورد و تاریخ ظهور آن را فراهم نمود. همین طور که اگر کسی نگران عدم رعایت احکام شریعت است باید بکوشد شرایطی فراهم شود که در آن شرایط حق پرستی، قلبی شود. در سایر امور فکری و فرهنگی نیز باید فکری خاص که نظر به «وجود» دارد ظهور کند.

با ظهور انقلاب اسلامی، طلیعه ی جبران عقب افتادگی فکری، ظهور کرده و انقلاب اسلامی در قامت یک تمدن در عرض تمدن غربی، در حال قدکشیدن می باشد و عصبانیت غرب نیز از همین جهت است که انقلاب اسلامی برای ادامه ی خود ادعای تمدنی دیگر با رویکردی دیگر دارد. عصبانیت غرب از ما به جهت آن است که ما به عنوان یک کشور با آن ها مذاکره نمی کنیم بلکه به عنوان یک تمدن با ساختارهای فرهنگی مخصوص به خود با آن ها وارد مذاکره شده ایم؛ و شکستن شیشه ی عمر

تمدن غربی در همین یک کلمه نهفته است که آن تمدن به عنوان یک تمدن جهانیِ تمامیت خواه پذیرفته نشود.

دنیا چه بخواهد و چه نخواهد فرآیند تمدن اسلامی با ظهور انقلاب اسلامی و گشوده شدن راه رجوع به خدا به صورتی حضوری، شروع شده است و از آن جایی که ظهور یک تمدن تا رسیدن به اهدافش چندین دهه طول می کشد ما نباید به دنبال نتیجه ی سریع باشیم. با توجه به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است که معتقدیم این انقلاب حتماً به تمدن اسلامی منتهی می شود و بی حساب نیست که مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند: «ما می توانیم تمدن نوین اسلامی را بر پا کنیم و دنیایی بسازیم که سرشار باشد از معنویت که با کمک اسلام و هدایت معنوی راه برود و به توفیق الهی هم عملی می شود».(۱) مشروط به این که از خود بپرسیم زیرساخت های فکری و فرهنگی در تاریخ امروزِ ما کدام است که باید آن زیرساخت ها را به صورتی بالفعل به صحنه آوریم و به آن ها رجوع کنیم؟

اگر در باره ی رنسانس در غرب مطالعه کنید متوجه خواهید شد فرآیند شروع آن تا ظهور آن تمدن کم تر از ۲۰۰ سال نبوده است. این را بدین جهت عرض می کنم تا بتوانیم بفهمیم فرآیند ظهور تمدن اسلامی اگرچه با موانع طولانی در دوره ی قاجار و پهلوی همراه بوده است، ولی متوقف نشده است. ملاصدرا با طرح حکمت متعالیه در عرض فلسفه ی دکارت، در تحقق تمدنی که باید از غرب عبور کند، موضوعِ رجوع به وجود و اصالت وجود را مطرح می کند؛ و حضرت امام با حیرت از عظمت این

۱- - در تاریخ ۱۹/۹/۹۲.

تفکر می فرمایند: «و ما ادراک ماالملاصدرا». در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» تا حدّی روشن شده چرا حضرت امام می فرمایند «و ما ادراک ما الملاصدرا» و ریشه ی این حیرت از کجاست؟(۱)

شما ابتدا باید از عالَمی که با رنسانس در غرب شروع شده تصور درستی داشته باشید تا روشن شود چگونه خداوند در آن زمان راه برون رفت از خطری را که غرب برای جهان بشری ایجاد کرده بود از طریق ملاصدرا به ما نشان داد. به نظر بنده اگر نسبت به تقدیری که خداوند در این قرن از طریق حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» برای ما مقدر کرده، درست فکر کنیم، به عظمت کار صدرالمتألهین و نقش تاریخی او پی می بریم که خداوند چگونه او را برای چنین روزی پرورانده است. در این راستا؛ هم به عظمت حضرت امام پی خواهید برد و هم به عظمت ملاصدرا.

ص: ۷۲

۱- - بنده گمان نمی کنم به یک معنا حکمت متعالیه ادامه ی فلسفه ی مشاء و اشراق باشد که در حالت متافیزیکی، «وجود» را در حجاب می برند بلکه حکمت متعالیه اشراقی است بر قلب ملاصدرا جهت نظر به «وجود»، آن هم نه نظر به مفهوم وجود که متأسفانه بعد از ملاصدرا باز در مراکز رسمی فلسفه بدان پرداخته شد، بلکه نظر به وجودی که دارای شدت و ضعف است و حالت ظهور و خفاء دارد و از نگاه متافیزیکی رها شده و با این نوع نگاه به وجود است که می توان تاریخ ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را مدّ نظر آورد و از تاریخ غیبتِ «وجود» به تاریخ ظهور «وجود» در جمال واسطه ی فیض وارد شد و حیرت امام از ملاصدرا می تواند از این جهت باشد.

تولّد روحی دیگر

سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» آن گاه معنای خود را می نمایاند که بین ظلماتی که موجب به نتیجه نرسیدن اسلام و انقلاب می شود با گناهانی که تنها به فرد آسیب می رساند، تفاوت قائل شد. در حاکمیت روح غربی - به عنوان نگاهی که اسلام را به حجاب می برد- نوع نگاه ما به عالم و آدم تغییر می کند و در این نگاه دیگر دین و شریعت الهی به عنوان امری فعّال در زندگی بشر تأثیرگذار نیست. تنها وقتی دین در امور فردی و به خصوص در امور اجتماعی به عنوان امری فعال و تأثیرگذار ظاهر می شود که از نگاه غربی به خود و اجتماع آزاد شویم و جنبه ی تمدن سازی اسلام را مدّ نظر قرار دهیم. راه کار رفع مشکلات در این رابطه فشارآوردن به خود و به دیگران نیست و این که گله مند باشیم چرا افراد نصیحت پذیر نیستند و گمان کنیم اگر جوانان توصیه ها و نصیحت ها را بپذیرند مشکلات فکری و فرهنگی ما مرتفع می شود. تجربه های گذشته به ما گوشزد می کند برای نظر به حقیقتِ اسلام، لازم است روح دیگری حاکم شود، روحی که تنها با نظر به تمدن اسلامی متولد می شود و امروزه همه چیز خبر از آن می دهد که وقت ظهور تمدن اسلامی و تاریخِ شروع آن به صحنه آمده است. وقتی آن روح بر عزم های ملت ما حاکم شد، همه ی دست ها و زبان ها و فکرها به جای دیگری غیر از آنچه تمدن غربی مدّ نظرها قرار داده، می افتد. بنده وظیفه دارم متذکر شوم وقت ظهور آن روح فرا رسیده است، نگذارید مدرنیته به شما القاء کند که هنوز هم ادامه ی تفکرِ لیبرال دموکراسی است.

ص: ۷۳

با انقلاب اسلامی معلوم شد ملکوت خدا دیگر پدیده ای غریب و فرادستی نیست تا انسان ها خویشتن را تنها در خواسته های ناچیز دنیایی جستجو کنند بلکه امام خمینی موجب شد تا انسان ساحت قدسی خود را دوباره به دست آورد ولی نه در خانقاه ها بلکه در تحول عظیمی که انقلاب اسلامی در این تاریخ به وجود آورد. راستی چرا انقلاب اسلامی زودتر به تاریخ ما نرسید تا زودتر از این امکان شکوفایی می یافتیم؟ و زودتر از این ماورای تفکر لیبرال دموکراسی، به مسائل خود می اندیشیدیم و راه مناسب تاریخ خود را می یافتیم؟

مشکل تفکر امثال آقای کدیور و آقای سروش دقیقاً در همین جا است که گمان کرده اند اوج بلوغ بشر همین تفکر لیبرال دموکراسی است و معتقدند هرکس باید خود را در تمدنی که با فکر لیبرال دموکراسی ظهور کرده، پیدا کند، و این نقطه ی اصلی انفصال دو جریانی است که در کشور ما هست؛ یکی به تمدن اسلامی نظر دارد و رهنمودهای رهبری انقلاب را مدّ نظر قرار داده و دیگری کمال خود را در تمدن غربی جستجو می کند و عنوان تکنوکرات عنوان مناسبی برای این طرز فکر است. حتی می توان گفت آقای سید حسین نصر و امثال ایشان هم با این که بر حکمت خالده تأکید دارند و از جهتی غرب را نفی می کنند، آن طور که شایسته است با رویکرد به تمدن اسلامی غرب را نفی نمی کنند، بلکه اکثراً راه کار زندگی دینی ذیل غرب را در نظر دارند و با طرح حکمت خالده یک نوع سلوک فردی را مدّ نظر افراد قرار می دهند، هر چند تمدن دینی را بر تمدن غربی ترجیح می دهند. در حالی که انقلاب اسلامی با مبنای فرهنگ مهدوی، نظر

به تمـدنی دارد که ماهیتاً غیر از تمـدن غربی است. احترامی که آقای نصـر به حضـرت امام می گذارد، احترام به یک شـخص قدسـی است که می توانـد از نظر شخصـیت مورد احترام باشد. از این بحث ها نمی خواهم نفی تفکر آقای نصـر و یا نفی آثار ایشـان را که در جهت نقـد غرب زحمت کشـیده انـد، نـتیجه بگیرم. در جـای دیگر بایـد روشن شود که اگر توانستیم جایگـاه تمدن اسـلامی را نشان دهیم و تصور درستی از آن ارائه دهیم، جایگاه بسـیاری از افراد و اندیشه های آن ها در آن جا روشـن می شود و فکر می کنم تمدن اسـلامی آن اندازه وسعت دارد که در راستای اهداف خود، بسیاری از این افراد خود را متعلق به آن بدانند. بنده مکرراً به رفقا عرض کرده ام بگویید کجا می خواهید بروید تا بگویم جای هرکسـی نسبت به آن هدفی که در نظر دارد، کجـاست. در حال حاضـر مشـکل ما این است که هنوز معلوم نیست کجا می خواهیم برویم به همین جهت در تعیین جایگاه افراد و اندیشه های آن ها دچار اشتباه می شویم و ممکن است افرادی که خودی هستند، غیر خودی بگیریم و آن هایی که خودی نیستند را خودی به حساب آوریم.

شروع فرآیند تمدن اسلامی

با در میان آوردن نقش عالم ملکوت در عالم ناسوت، فرآیند تمدن اسلامی شروع شده است؛ به عنوان نمونه حداقل ۴۰۰ سال است تحت تأثیر رنسانس گفته انـد بناست بشـر بر اساس مدیریت ناسوتی و دنیایی زندگی کند و مسائل سیاسـی و اقتصادی و تربیتی خود را حل کند و عملاً

با این مبنا اراده کرده است خواسته یا ناخواسته بشر در جامعه، خدایی کند و دین، تنها یک امر فردی و شخصی شود. ولی یک مرتبه ملاحظه می کنید پس از ۴۰۰ سال که مدرنیته گمان داشت همه ی افکار بشر را در اختیار دارد، جریانی، به خصوص در کشورهای اسلامی ظهور کرده که حرف اصلی اش آن است که خدا باید در امور سیاسی جامعه حاکم باشد و از این جهت مطمئن باشید این درگیری یک درگیری اساسی است که بین ما و غرب ظهور کرده است. و این منحصر به ایران و انقلاب اسلامی نیست، بلکه با همه ی تفاوت هایی که در کشورهای مختلف به چشم می خورد این تحولی است که نه تنها تا کشورهای شمال آفریقا بلکه تا عمق کشورهای غربی جلو خواهد رفت، زیرا نگاه دیگری به میان آمده، هرچند باید متوجه بود این یک فرآیند است و به مرور به شکل های مختلف جای خود را در تاریخ باز می کند.

هگل معتقد به تاریخ و حضور افراد و افکار مخصوص در تاریخ خاص خودشان است، البته به نحوه ای خاص از حضورِ روح کلی.(۱)

آن طور که بنده و شما اعتقاد داریم حضرت حق مطابق شرایط خاص، مقدّرات خاصی را اراده می کند. مارکس هم تحت تأثیر هگل برای تاریخ نقش

۱- - هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» نشان می دهد که عقل وقتی می تواند واقعی باشد که به صورت جوهرِ جمعی یک جامعه ی واقعی درآید که در نتیجه موجب پیدایش صورت جدیدی از آگاهی طبیعی می گردد که هگل آن را روح می نامد. (به کتاب «هگل» از دکتر علی اصغر مصلح، صفحه ی ۱۳۶ تا ۱۴۲ رجوع شود).

قائل است با این تفاوت که اصالت را به اقتصاد می دهد و دوره های متفاوت تولید را عامل حرکتِ تاریخ می داند.

در هر حال نباید از این نکته غفلت کرد که هر تاریخی بنا به مشیت الهی اقتضای ظهور تقدیری را دارد و ملاحظه می فرمایید که امروز عملاً نگاه ها به حضور خداوند است و این که حاکمیت ها باید به وسیله ی آموزه های دینی ادامه پیدا کنند و به یک اعتبار خدا به تاریخ ما برگشته است. نیچه که در آن زمان به معنای خاص خودش گفت «خدا مرده است» اگر امروز بود به سخن دیگری معتقد می شد، حتماً می دانیم منظور نیچه آن خدایی نیست که شما وجودش را در کتاب های درسی اثبات می کنید، منظورش این است که حضور خدا در مناسباتِ بین افراد از بین رفته است. حرف او به خصوص نسبت به فرهنگ غرب، صحیح است و عرض بنده این است که امروز با در میان آوردن نقش عالم ملکوت در عالم ناسوت، فرآیند تمدن اسلامی و حضور خدا در مناسبات بشر شروع شده است. در این راستا می توان گفت اگر انسان ها در این شرایط، معنای سلوکِ انسان از ناسوت به ملکوت را نفهمند، جایگاه تاریخی حجاب هایی را که جامعه را از تحقق تمدن اسلامی محروم می کنند، نمی فهمند و به زیرساخت های فکری و فرهنگی که باید تقدیر الهی را در این تاریخ ظهور دهند فکر نخواهند کرد تا آن را بیابند.

درست است که وقتی به اراده ی انسان هایی که در مقابل مشیت الهی سربرکشیده اند نظر کنیم متوجه می شویم رسیدن به جامعه ی مطلوب دشوارتر از آن است که در ابتدای امر گمان می شد ولی این بدین معنی

نیست که برای شکوفایی خود و جامعه راه حلّ دیگری هست بلکه می فهمیم خداوند از ما پایداری و مقاومتِ بیشتری را انتظار دارد و می خواهد تاریخی را به ظهور برسانیم که اندیشه های ژرف بناست در آن ظهور کند.

بنده نگران یأسی هستم که ممکن است در شما ایجاد شود و از خود بپرسید چرا با تحقق انقلاب اسلامی و تأکید بر آموزه های اسلام کار جلو نمی رود، در حالی که باید متوجه شد خداوند با ظهور انقلاب اسلامی و وجود حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» راهی را در جلو ما گذاشته است که باید آن را شروع کنیم. گفت:

صدانداختی تیر و هر صد خطاست

اگر هوشمندی یک انداز و راست

جایگاه موانع در انقلاب اسلامی

وقتی رویکردها به سوی توحید بود و جامعه در این راستا به تحقق تمدن اسلامی نظر کرد، مطمئن باشید کارها به شدت جلو می رود زیرا در آن صورت اهداف برای همه مشخص است و هرکس جای خود را نسبت به جامعه ی آرمانی که مدّ نظر دارد مشخص می کند، هرچند امروز هنوز خود را برای آن فضا آماده نکرده باشد، ولی می داند آن جامعه ای را که می خواهد و در آن فضا بهتر می تواند زندگی کند، تمدن اسلامی است. شما در انواع انتخاباتی که در کشور ما واقع می شود ملاحظه می کنید چگونه بعضی ها از یک طرف دستورات مذهبی را در ظاهر رعایت نمی کنند ولی از آن طرف می گویند از اروپا آمده ایم تا به دستور مقام

معظم رهبری در انتخابات شرکت کنیم؛ این ها خود را عضوی از اعضای انقلاب اسلامی می دانند و حاضر نیستند بپذیرند بیرون از انقلاب هستند، هرچند خود را از بعضی جهات هنوز آماده نکرده اند که مطابق آرمان های جامعه ی اسلامی عمل کنند، ولی آرمانشان همان آرمان های نظام اسلامی و تمدن اسلامی است، با رویکردی که آن تمدن به سوی توحید دارد. عرض بنده آن است که شناخت چنین تاریخی بسیار مهم است وگرنه در کلاف سر درگم انواع تضادها هلاک می شویم، باید بر روی رویکرد توحیدی جهان بیش از این فکر کرد. از آن جایی که هر زمانه ای مسائل خاص خود را دارد، متفکران بزرگ با توجه به آن مسائل متوجه ی مشیت الهی در آن زمانه می شوند و راه حلی ارائه می کنند که جوابگویی به همه ی مسائل آن زمانه در آن راهِ حل می گنجد؛ از این لحاظ می گوییم هر زمانی متفکر و فکر زمانه ی خود را می طلبد بدون آن که از افقی که متفکران گذشته گشوده اند روی برگردانیم.

این روایت را همه ی عزیزان شنیده اند که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «اَلْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»(۱) آن کس که نسبت به زمانه ی خود دانا است، گرفتار امور اشتباه انگیز نمی شود. حضرت در این روایت می خواهند ما را متوجه این امر مهم بکنند که اگر تحلیل درستی از آنچه در زمانه می گذرد داشته باشید با بروز و ظهور حوادثِ غیر عادی غافل گیر نمی شوید و می دانید امور در چه مسیری در حال حرکت است. همچنان که علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ

۱- - الکافی، ج ۱، ص ۲۷.

الِاسْتِعْدَادِ»(۱) آن کس که زمان را می شناسد، از حوادث و رویدادهای آن غافل نمی شود. باز آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ یَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِه»(۲) آگاه ترین مردم به زمان، کسی است که از تحولات آن به شگفت نیاید و به خوبی متوجه مسیر و نهایت هر حادثه ای باشد. وقتی انسان از تحولات زمانه به شگفت نمی آید که متوجه است اقتضای آن زمان و آن شرایط چنین است که با انواع حجاب ها روبه رو شود و همچنان به جلو حرکت کند و لذا بر اساس شرایطی که در تاریخِ او واقع شده برنامه ریزی می کند و جایگاه خود را نسبت به آرمان هایی که دارد تنظیم می نماید. اگر انسان بفهمد در چه زمانه ای قرار دارد نه تنها از ظهور حوادث خسته نمی شود بلکه برای برخورد با آن ها برنامه دارد و می داند این نوع حوادث نشانه ی حضور تاریخی انقلابی است که باید با تقابل با آن موانع، حضور خود را در عالم استحکام بخشد، همان طور که دفاع مقدس هشت ساله ی ما جایگاه انقلاب اسلامی را در عالم تثبیت کرد و حضرت امام فرمودند جنگ هشت ساله ریشه های انقلاب را محکم کرد. در قرآن هست که عده ای از مؤمنین در صدر اسلام وقتی با احزاب، که عبارت بودند از مجموعه ی جریان های کفرِ جزیره العرب، روبه رو شدند، خود را باختند؛ «وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»(احزاب/۱۰) به خداوند گمان های ناروا بردند که نکند به کلّی با این محاصره ای که پیش آمده دشمن بر ما پیروز شود، چون جایگاه

۱- - أمالی الصدوق، ص ۳۲۱.

۲- - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

تاریخی اسلام را نمی شناختند و تحلیل درستی از تقابل جبهه ی کفر با جبهه ی توحید نداشتند. ولی قرآن در وصف عده ای دیگر می فرماید: «وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلاَّ إیماناً وَ تَسْلیما» (احزاب/ ۲۲) و چون مؤمنان لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همانی است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته اند!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. چون این ها تحلیل درستی از زمانه ی خود و مشیت الهی داشتند.

نمونه ی کسانی که موضوعات را درست تحلیل می کنند، مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» است و در همین رابطه متوجه هستید که ایشان برای هر حادثه ای برنامه دارند. هر حادثه ای که در این تاریخ رخ دهد لایه های وجودی دارد که ممکن است از منظر ما پنهان باشد ولی همه ی آن حوادث طی تقدیری واقع می شود. در حالی که تقدیر الهی یک اراده ی «وجودی» است. به واژه ی «وجودی» دقت بفرمایید؛ «وجود» خود را از طریق مظاهر و حوادث ظاهر می کند ولی خودش به صورت حوادث ظاهر نمی شود، همه چیز به سبب او ظاهر و حادث می شود اما خودش در ساحتی دیگر حاضر است. می دانید این دیوارِ روبه رو وجود دارد اما چطور می خواهید به خودِ وجود رجوع کنید، نمی توان از همان ساحتی که پدیده را می بینید، با «وجود» روبه رو شوید. باید از خود بپرسید چه رویکردی باید داشته باشیم تا جنبه ی وجودی پدیده ها را احساس کنیم؟ این شبیه نور است که نمی توانید آن طور که دیوار را می بینید، نور را ببینید، ولی با

خودتان و از طریق نفسِ ناطقه تان وجود نور را احساس می کنید بدون آن که بتوانید به آن اشاره نمایید. بنده معتقدم معرفت نفس برای به فعلیت آوردن احساسی که انسان «وجود» را احساس کند، شروع خوبی است زیرا در معرفت نفس با وجودِ خودتان روبه رو می شوید، به شرطی که آن را تبدیل به یک مفهوم نکنید. معرفت نفس یک کار انتزاعی نیست، یک عمل عرفانی است. وقتی بعضی از رفقاء از حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» پرسیده بودند عرفان را از کجا شروع کنیم؟ فرموده بودند: جلد هشتم و نهم اسفار را بخوانید، با همان روحی که اسفار دارد؛ زیرا روح اسفار در این دو جلد شدیداً عرفانی است و به همان معنایی که حکمت متعالیه مدّ نظر دارد عقل و قلب را جمع می کند. به همین جهت باید سعی کرد اسفار در همان فضای حکمت متعالیه در حوزه های علمیه تدریس شود تا جنبه ی انتزاعی صِرف، بر نگاه وجودی آن غلبه نکند. با احساس «وجود»، تقدیری را که در آن قرار داریم احساس می کنیم و جایگاه انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی موانع انقلاب برایمان معلوم می شود.

قرائت انقلاب اسلامی در متن مدرنیسم!؟

عرض شد هر حادثه ای در تاریخ لایه های «وجودی» دارد که از منظر ما پنهان است، اگر بخواهیم در تاریخی که در زمان ما شروع شده حاضر شویم باید جایگاه تاریخی حادثه ها را درک کنیم و موانع حضور در تاریخ را نیز بشناسیم وگرنه مرعوب جبهه ی مخالف می شویم و به

ص: ۸۲

شکوفایی لازم دست نمی یابیم در حالی که شرایط شکوفایی فراهم است. بعضی از دوستداران انقلاب - در عین علاقمندی به انقلاب و اهداف آن - تاریخ خودشان را گم می کنند، طلبه ها خصوصاً باید مواظب باشند حضور تاریخی خود را در شرایطی که هستند گم نکنند، وگرنه دچار همان نوع گرفتاری هایی می شوند که برای امثال آقای سروش پیش آمد. امثال آقای سروش نتوانستند بفهمند تاریخ جدیدی و پیرو آن حیات جدیدی پیش آمده و نباید انقلاب اسلامی را در متن مدرنیسم قرائت کرد. این آقایان علاوه بر این که دین را به ذوق مدرنیسم یک حالِ شخصی می دانند که لازم نیست از طرف خدا باشد، معتقدند می توان در فضای لیبرال دموکراسی، دین داری کرد. انقلاب اسلامی آمده است بگوید این ممکن نیست. زیرا حضرت حق در ذیل شریعت الهی، در هر عصر و زمانی با مشیتی خاص ظهور می کند و مسیر ارتباط با خداوند با نظر به مشیتی که در آن عصر ظهور کرده است ممکن است و کمالات هرکس با رجوع به خدا از طریق اراده ها و مشیت هایش به فعلیت می رسد. اساساً هر کس در ذیل تاریخی که اراده ی الهی برای او رقم زده است می تواند آن چه را به عنوان استعداد در درون دارد به صورت بالفعل به ظهور رساند و تنها در این رابطه عناصر تشکیل دهنده ی یک ملت، دارای سازگاری کاملی خواهند بود و هرگز نمی توان عناصر تشکیل دهنده ی یک قوم را با عناصر تشکیل دهنده ی قوم دیگری جابجا کرد و گمان کنیم می شود انقلاب اسلامی، راه های برآوردن اهداف خود را در غرب جستجو کند. این آن اشتباه بزرگی است که امثال دکتر سروش و ملی مذهبی ها دارند.

ص: ۸۳

اگر تعریف درستی از تمدن اسلامی داشته باشیم با بسیاری از افرادی که غرب را نپذیرفته اند نه تنها رقابتی نخواهیم داشت، بلکه نسبت به همدیگر به سوی همزبانی قدم برمی داریم، در این حالت است که جایگاه افراد و افکاری که حجاب انقلاب هستند نیز مشخص می شود، زیرا تنها تقابل انقلاب اسلامی با افرادی است که حجاب انقلاب اسلامی هستند، این ها فرق می کنند با آن هایی که آرمان شهرشان تمدن اسلامی نیست ولی در تقابل با انقلاب اسلامی هم نیستند و ممکن است در نهایت به فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد می کند رجوع نمایند. خلاصه وقتی نسبت ها تغییر کرد و با نظر به تمدن اسلامی نسبت ها تعریف شد، همه چیز عوض می شود.

انقلاب اسلامی و ظهور نسبت های جدید

در زیارات، به خصوص در زیارت جامعه در محضر ائمه ی معصومین علیهم السلام عرضه می دارید: «بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ أُسْرَتِی» یعنی من می خواهم همه ی نسبت هایی را که با بقیه دارم رها کنم و تنها نسبت خود را با شما اهل البیت معنا کنم. خیلی فرق است که امام معصوم در منظرتان باشد و همه ی نسبت هایتان را با امام معصوم معنا کنید، با این که نسبت هایی را برای خود در رابطه با بقیه ی افراد و عناوین شکل دهید و خود را در رابطه با آن ها معنا نمایید، در آن صورت هرگز نمی توانیم در کنار امام معصوم ادعا کنیم: «إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُم» زیرا برای خود شخصیتی جدا از شخصیت امام معصوم تعریف کرده ایم و

در این رابطه دوست و دشمن ما عین دوست و دشمن امامان نیست تا بتوانیم با دوستان آن ها دوستی و با دشمنان آن ها دشمنی کنیم.

معنای جمله ی «إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُم» در صحنه ی کربلا آن بود که همه ی اصحاب در ذیل وجود مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام خود را یافته بودند و لذا عملاً همان دشمنی که می خواهد حضرت را شهید کند باید بفهمد آمده است آن اصحاب را نیز شهید نماید. یاران امام حسین علیه السلام در دستگاه سلوک دینی و در فرهنگ حبّ اهل البیت علیهم السلام نسبت خودشان را با حضرت به یگانگی تعیین کرده بودند و در همین رابطه شهدا و سرداران دفاع مقدس توانستند نسبت خود را با حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» معنا کنند و تاریخ ساز شوند.

روح هر ملتی در هر زمانی با اراده ی الهی در آن زمان پیوند دارد و اگر آن ملّت آمادگی لازم را از خود نشان دهد هر کاری از آن ها سر می زند با اراده ی حضرت رب العالمین هماهنگ خواهد بود و نمودی از اراده ی الهی هستند. ملت ها به میزانی که متوجه این امر باشند، نقش آفرین خواهند بود و موفق به ساخت جهانی معنوی و دینی خواهند شد که آینده ی تاریخ از آن جهان تغذیه می کند و از آن طریق بر آینده ی تاریخ فرمانروایی خواهند کرد.

انقلاب اسلامی بستر ظهور ارتباط ها و نسبت های جدیدی است. وقتی نسبت ها برای حضور در تاریخ آینده تغییر کرد، وظایف ما شکل دیگری به خود می گیرد و روش های قرب الهی نیز تغییر می کند، زیرا امروز نور توحید از منظر دیگری به صحنه آمده است و باید مطابق این شرایط که

متأثر از سیره و سنتی است که اهل البیت علیهم السلام متذکر آن هستند، در صحنه ی زندگی دینی حاضر شویم. بر این اساس همه ی نهادهای فکری و فرهنگی به خصوص حوزه های علمیه، باید خود را بازتعریف کنند تا تأثیر اسلام را در همه ی عالم شاهد باشیم. از یک طرف این انقلاب اسلامی است که می تواند عالم را فتح کند و از طرف دیگر همه ی امید باید به حوزه های علمیه باشد، در حالی که هنوز حوزه نتوانسته است جای خود را در انقلاب اسلامی به طور کامل بازتعریف کند ولی بحمداللّه کار شروع شده است.

تقدیری که باید احساس شود

مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» درصحبت خود با فرماندهان سپاه پس از آن که روشن کردند هویت دشمنی ها با انقلاب اسلامی از چه جنسی است و چون هویت انقلاب اسلامی «لاـ تَظْلِمُونَ وَ لاـ تُظْلَمُون» است، حتماً انقلاب اسلامی آینده ی روشنی دارد، فرمودند: «نه به معنای یک دل خوش کنک، بلکه به معنای ملاحظه ی همه ی آنچه جلو چشم ما است...؛ البته این آینده زود باشد یا دیر باشد به دست شماست».(۱)

حتماً مستحضرید همان طور که «وجود» دارای شدت و ضعف است، حقایق وجودی نیز مرتب ظهور و خفاء دارند مثل ظهور و خفای حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف . گاهی به ظهور آن حضرت نزدیک می شویم و تجلیات نور وجود مقدس حضرت در جامعه احساس می گردد و گاهی ظهور به تعویق می افتد. امروز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛ «سببُ الْمتصِل بَیْنَ

ص: ۸۶

۱- – سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۶/۶/۹۲.

الأَرْضِ وَ السَّمَاء» هستند. حضرت باقر علیه السلام فرمودند چندین بار ممکن بود که ما صاحب امر بشویم و عالم را دست بگیریم، اما چون شیعیان نتوانستند زبانشان را حفظ کنند آن امر به تعویق افتاد(۱).

ظهور و خفاء برای حقیقت مهدوی به آن شکل است که گاهی نور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهور شدیدتری در عالم جاری می شود و گاهی آن نور در خفاء می رود تا إن شاءالله آن ظهورِ نهایی محقق شود. اگر شما رجوعِ وجودی به عالم نداشته باشید، این ظهور و خفا را نمی فهمید. این تعبیر آیت الله بهجت«رحمه اللّه علیه» که چند سال گذشته فرمودند: ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را پیرمردها هم می بینند؛ راست بود و در همین رابطه ملت ما نور ظهور حضرت را یافتند، ولی متأسفانه دوباره آن نور در خفاء رفت. اگر ادبیات ظهور و خفای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بفهمیم متوجه می شویم آیت اللّه بهجت به خطا نرفتند.

عنایت فرمودید مقام معظم رهبری به فرماندهان سپاه فرمودند: «البته این آینده زود باشد یا دیر باشد، به دست شماست». تا جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نفهمیم این سخن مقام معظم رهبری را نمی فهمیم. انقلاب اسلامی ظهور یک حقیقت در این عالم است؛ آن هم ظهورِ وجودیِ حقیقت و تا شرایطِ پیش آمده درست شناخته نشود معنای سخن ایشان معلوم نمی شود. سؤال جدّی بنده این است که این نوع احساس که مقام معظم رهبری نسبت به آینده دارند، از چه جنسی است؟ از کجا یقین به پیروزی انقلاب اسلامی در آینده دارند؟ آیا می خواهند دل ما را خوش

۱- - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۸۶.

کننـد؟ یا متوجه اند آن چه به نام انقلاب اسـلامی در عالم واقع شده است، یک پدیده نیست بلکه حضور تقدیر الهی است که برای درک آن نیـاز به احساسـی داریم که «وجـود» را در جمـال اراده ی خـاص الهی درک کنـد، در این حـال متوجه حضور حقیقتی می شویم که در عـالم طلوع کرده است و چون آن حقیقت «وجودی» است قابل اشاره نیست ولی قابل احساس هست، مثـل آن که خود را احسـاس می کنیـد. به «تن» می شود اشاره کرد، اما به «نفس ناطقه» نمی توان اشاره کرد، چون نفس ناطقه یـک حقیقت وجودی است. مـا بایـد بـا نظر به «وجود» برسـیم به جایی که إن شاءاللّٰه حقایقِ وجودی را احساس کنیم و در آن رابطه تقـدیری را که در عالم جاری شـده است احساس نماییم. شواهـدی برای احساس چنین تقدیری جلو چشم ما هست، مثل ناکـامی هـای نظـام اسـتکباری در تقابـلِ با نظام اسـلامی. مگر شـما برای احساس حضور خـدا پس از آن که آثار حضور او را مشاهـده کردیـد، آماده نمی شویـد که با جان خود یعنی با جنبه ی وجودی خود، خـدا را عبادت کنید؟ همین مسـیر باید برای احساس تقـدیر الهی در عالم طی شود. و علت تأکید بنده به مباحثی مثل معرفت نفس به همین جهت است که از این طریق راه احساسِ وجودی سایر حقایق نیز گشوده می شود.

اگر متوجه غلبه ی مشـیت الهی بر همه ی قلمرو هـای حیـات انسان ها در طول تاریـخ باشـیم، در آن صورت مطالعه ی تاریـخ، مطالعه ی نحوه ی ظهور متفاوت مشیت خداوند در عالم است و راهی است برای خداشناسیِ غیر انتزاعی. به شرطی که تنها به شناخت جزئیات محدود نشویم و از شناخت امرِ والاّ یعنی سنت های جاری در عالم، چشم پوشی نکنیم.

ص: ۸۸

اگر انسان در مرتبه ی احساس جزییات بماند به هیچ ادراک کلّیِ وجودی نمی رسد تا وارد عالم تفکر شود. آن چه اهمیت دارد تشخیص مصلحت های بزرگ در هر تاریخی و نسبت آن ها با اراده ی الهی است و اعمال انسان های بزرگ مثل حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» بر همین اساس مورد توجه قرار می گیرد. این انسان ها از پندارهای معمولی فراتر رفته اند که می توانند مصلحت های بزرگ زمانه ی خود را تشخیص دهند.

عرض شد سلسله ی قاجار و پهلوی مانع ادامه ی تمدنی شدند که با سلسله ی صفوی شروع شد و به همین جهت ملاحظه می کنید چرا مقام معظم رهبری نسبت به سلسله قاجار انتقاد اساسی دارند. حضور قاجار و پهلوی در تاریخ ما موجب شد تا ما هنوز هم نتوانیم به آن حالتی برگردیم که با سلسله ی صفویه شروع شد، در آن فضا، رویکردی از عزمِ تفکرِ تمدن سازی شیعه به صحنه آمد و ما در آن فضا داشتیم به تمدنی رجوع می کردیم که مطلوب اهل البیت علیهم السلام بود. آقای دکتر شریعتی موضوع تشیع صفوی و تشیع علوی را در فضایی بیرون از تاریخ مطرح می کند، اگر ایشان نگاه تمدنی به صحنه می انداخت نظر دیگری داشت. ایشان شاه عباس و دربار را نگاه کرده است، در حالی که شاه عباس نسبت به اراده ای که در آن تاریخ به صحنه آمده بود چیزی نبود، و علمای ما با بصیرتِ تاریخی که داشتند به خوبی نظر آقای دکتر شریعتی را نقد کردند. بنده و امثال بنده آن روز نفهمیدیم علماء از چه زاویه ای سخن آقای دکتر شریعتی را نقد می کنند. آن ها آن روحی را که در آن تاریخ ظهور کرد تأیید می کنند، نه شخص شاه عباس را. روحی حاکم بود که این روح را

شیخ بهائی ها تشخیص دادند. مثل امروز که عده ای متوجه نیستند چه جریانی از طریق انقلاب اسلامی در تاریخ در حال وقوع است. از این لحاظ که شما امروز باز به ملاصدرا نظر دارید ادامه ی صفویه ای هستید که در آن تاریخ با رویکرد تمدنی به صحنه آمد و آثار آن رویکرد را نه تنها در شهر اصفهان بلکه در همه ی نقاط کشور ملاحظه می کنید. حکمت متعالیه حاصل نبوغ ملاصدرا و اساتید بزرگ او چون میرداماد و شیخ بهائی و شرایط اجتماعی خاصی بود که در زمان ملاصدرا ظهور کرده بود و ملاصدرا نیز فلسفه ی خود را حاصل یک تلاش جمعی و تاریخی در آن زمان می داند.

حکمت متعالیه و زیرساخت های فکری تمدن اسلامی

مسلّم حکمت متعالیه یک تفکر فردی از یک دانشمند اسلامی نیست، هرچند نبوغ و پشت کار ملاصدرا در تدوین حکمت متعالیه نقشی اساسی دارد ولی نمی توان تأثیرات فضای تاریخی و اجتماعی و روندی که فلسفه و عرفان اسلامی در تاریخ خود داشته از یک طرف و تأسیس دولت شیعه ی صفوی از طرف دیگر و حضور مستشرقینِ حسّی مسلک در دربار صفوی را از سومین طرف، نادیده گرفت. علامه طباطبایی و شهید مطهری و امثال این بزرگان نشان دادند نظام حکمت متعالیه استعدادهای زیادی جهت جوابگویی به پرسش های دنیای معاصر دارد و بهترین نظام فکری جهت اسلام شناسی به شمار می آید. قابلیت های حکمت متعالیه اولاً: در نظام سازی آن است که یک منظومه ی منسجم معرفتی است و دارای

ص: ۹۰

زیرساخت های مشخصی مثل اصالت وجود و تشکیک وجود است. ثانیاً: قابلیت آن در وسعت و گستردگی آن است و امکان آن هست که به عنوان یک دستگاه فکری بسیار گسترده و عظیم مطرح شود، گستردگی نظام حکمت متعالیه ملاصدرا را با مسائل فرهنگی جامعه و تمدنی مرتبط می سازد، به خصوص در موضوع انسان شناسی و معرفت نفس قابلیت های فراوانی در مواجهه با پرسش های روزگاران دارد. و ثالثاً: توانا در ایجاد زبان خاصی است که آن ظرفیت ارائه ی مفاهیم خود را بدون بیان واژه های پیچیده دارا می باشد و همین امر موجب شد تا حکمت صدرایی به جامعه کشیده شود و از قلمرو افراد خاص خارج گردد و رابعاً: به مواریث فکری ما در گذشته نظر دارد اما با تحول عظیمی که از مفهوم «وجود»، به حقیقت «وجود» نظر انداخته شد تا سرمایه ای فکری برای آینده ی جهان اسلام باشد.

برای درک درست جایگاه تاریخی خود و فهم حضور تمدنی که از جهتی با صفویه شروع شده لازم است حکمت متعالیه را با دقت مدّ نظر قرار دهیم. عنایت دارید که عرفان صدرایی شدیداً عقلانی است، اگرچه او کشف و شهود را به لحاظ مرتبه ی فهم و ادراک از درک عقلانی بالاتر می داند اما از لحاظ میزان سنجش و تفکیکِ درست از نادرست، عقل را مقدم می شمارد. ملاصدرا معتقد است در جامعه ای که در کنار الهیات و اخلاقیات، ریاضیات و طبیعیات و همچنین فنون و صنایع و هنرها و یا به تعبیر او صنایع لطیفه، رواج داشته باشد و اهل آن جامعه به تعلیم و تعلّم آن ها اهتمام داشته باشند، عشق ها پاک تر هستند و کم تر دچار آلودگی

ص: ۹۱

می شونـد. در این راسـتا از نظر ملاصدرا بین عشق و به کمال رسـیدن انسان و بین مجموعه ی علوم و فنون و هنر از یک سو و زیبایی شناسـی در عشق از سوی دیگر رابطه ای وجود دارد و از همین جا است که ملاصدرا در راستای تمدنی که باید مدّ نظر باشد، ضرورت پرداختن به همه ی علوم و فنون و هنرها را برای ایجاد بیشترین زمینه ی رستگاری و نجات در یک جامعه تبیین و تحلیل می کند و لذا لازم است جهت نگاه صحیح به تمدنی که در پیش رو باید داشته باشیم با حوصله ی بیشتری به موضوع عشق و زیبایی که ملاصدرا مطرح می کند بپردازیم.

تفاوت عشق مجازی انسانی با عشق مجازی حیوانی

در رابطه با زیرساخت های فکری تمدن اسـلامی و تفاوت آن با تمدن های غیر الهی به عنوان نمونه نگاه ملاصدرا را نسبت به عشق، مدّ نظر عزیزان قرار خواهم داد. ملاصدرا عشق انسانی را به دو نوعِ حقیقی و مجازی تقسیم می کند. متعلق عشق حقیقی را خداونـد و صـفات و اسـماء و افعال الهی می دانـد و بر این اسـاس عشق حقیقی دارای مراتـبی است که از محبت افعالُ اللّه شروع می شود و به محبت اسـماءُ اللّه و بالاخره به ذاتُ اللّه می انجامد. اما عشق مجازیِ انسان ها نیز به دو نوع تقسیم می شود: یکی عشق مجازیِ حیوانی و دیگری عشق مجازیِ انسانی. از نظر ملاصـدرا نقش و جایگاه علوم و فنون و آداب حسـنه و انواع هنرهـای زیبـا، در تفـاوت بین مبـدأ عشق مجازی و مبـدأ عشق حقیقی نمایان می شود. عشق مجازی حیوانی ریشه در غریزه ی شهوانی جنسی دارد و مبدأ آن لذاتی است که

بین انسان و حیوان مشترک است و متعلَق این نوع عشق، ظاهر معشوق و اعضاء بـدنی او است و آن از مقتضـیات نفس امّاره ی انسـان می باشـد و در این حـال قوای عقلانـی انسـان تحت استیلای قوای حیوانی او قرار می گیرنـد و در نتیجه خیال و وَهم بر عقل او سلطه می یابند. اما مبدأ و ریشه ی عشق مجازیِ انسانی، در گوهر حقیقت انسانی نهفته است و نه در نفس امّاره ی او و متعلق چنین عشـقی شـمائل معشوق است و لازم نیست که معشوق، تنهـا انسان باشـد، بلکه از مظاهر طبیعی، شامل معشوق می شونـد تا معماری های زیبا. به تعبیر ملاصدرا: «وَ یکونَ اکثر اعجابه بشـمائل المعشوق» و بیشترین عامل جذبه ی عاشق به جهت شمائـل معشـوق است. در این عشق قوای حیوانی و شـهوانی در اسـتخدام قوای عقلانـی قرار دارنـد و عقـل بر وَهم غلبه دارد و زیبایی های شمائلی در مقابل زیبایی های شکلی و ظاهری است و عاملی می شود برای خلق زیبایی هایی که یک تمدن به آن نیاز دارد و شما با آثار آن در شهر اصفهان در هر کوی و برزن روبه رو هستید.

از نظر ملاصدرا طلب لذایذ شهوانی و طلب زیبایی های شکلی و بدنی، باید در حدّ معمول و عادی باشد و نباید تشدید شود و به حـدّ عشق که محبت مفرِط است برسـد، زیرا از نظر ملاصـدرا اکثر این گونه عشق هـا، با فسق و فجور و حرص مقارن است. چنین عشق هایی باعث افراط در ارضای غریزه ی جنسی می شوند و همین جا است که عشق یک بیماری مهلک و یک مرض خطرنـاک می گردد که بلای جان عاشق و معشوق خواهـد شـد. اما عشق به زیبایی ها که حسِ زیبایی شناسـی انسان را ارضاء کند و محبت شدید به زیبایی های ظاهری و باطنی را رقم زند، هرقدر هم

بر شـدتش افزوده شود، جنبه ی افراط و تفریط پیدا نمی کند و انسان را از مسیر تکاملی خود خارج نمی سازد. نگاه ملاصدرا به انواع هنرهـای زیبـا در اثر عشق به زیبـایی ها است که در انسان پدیـد می آیـد. و اساساً غایت عشق چنین است که خـداوند عشق به زیبـایی هـای گوناگون ظاهری و شـکلی و نیز باطنی و معنوی و کمالی را در انسان ها به ودیعه نهاده تا جریان تعلیم و تعلّمِ این علوم و فنون و هنرها، جریانی برقرار، مستدام و پا برجا باشد.

بسیار جالب است که ملاصدرا از حدود چهارصد سال پیش این نکته را مطرح می کند که تعلیم و تربیت، فقط جنبه ی فردی نـدارد و جنبه هـای اجتمـاعی آن در سـطح جـامعه نیز بایـد مـورد توجه قرار گیرنـد. می گویـد در جوامعی که برای فضائـل و کمالات علمی و فنی و هنری ارزش قائـل انـد و آن هـا را مورد تعلیم و تعلّم قرار می دهنـد، انسـان ها ظریف تر و لطیف تر و اخلاقی تر می شوند و بیشتر به زیبایی ها رو می آورند و عشق پیدا می کنند و در حقیقت زیبایی های شـمائلی بیشتر از زیبایی های شـکلی برایشان لذت بخش می شود که حاصل آن را در معماری دوران صفویه در اصفهان و یا مدرسه ی خان در شیراز که محـل تـدریس ملاصـدرا است، ملاحظه می کنیـد. در حقیقت، در چنین جوامعی، زیبایی های شـمایلی درک می شونـد و بیشـتر به چشم می آینـد و ویژگی هـای ذهنی، قلبی، طبعی و روحی و نفسـانی انسـان هـایی که در چنین جوامعی زنـدگی می کننـد، از همه ی جهـات متعالی خواهـد بود. بنابراین از نظر ملاصـدرا علوم و فنون و هنرها ارزش ذاتی دارنـد و دسـتاوردهای خودشناسی و خداشناسی و زیبایی شناسی انسانی و الهی را به ارمغان می آورند و سلامتی حیات فردی

و اجتماعی انسان ها را تضمین می کنند و معنای تمدن سازی حکمت متعالیه از جهتی در این نگاه نهفته است و در افقی که ما در تمدن نوین اسلامی مدّ نظر داریم از این نگاه غافل نخواهیم بود.(۱)

ریشه ی صنعت گری در انسان

از نظر ملاصدرا و در راستای تحقق تمدنی که باید مدّ نظر باشد، این که انسان می تواند سازنده و صنعت گر باشد و دست به اکتشاف و اختراع بزند، همه ریشه در مقام خلیفه اللّهی انسان دارد. چون خلیفه ی خدا روی زمین است و چون مظهر همه ی اسماء جمال و جلال الهی است، این توانمندی های علمی و صنعتی را داراست. در حقیقت انسانِ مخترع و همچنین انسان صنعت گر یا انسان فنی، جمال الهی را در افعالش به تجلی در می آورد و در آینه ی حرفه یا صنعتی که دارد به ظهور می رساند. ملاصدرا می فرماید: «کل واحد من أفراد البشر ناقصا أو کاملا کان له نصیب من الخلافه بقدر حصه إنسانیه، لقوله تعالی: «هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ»، مشیرا إلی أن کل واحد من أفاضل البشر و أراذلهم خلیفه من خلفائه فی أرض الدنیا».(۲) جانشینی و خلیفهالله بودن انسان در حقیقت مظهریت انسان در همه ی اسماء الهی است و به واسطه ی همین مظهریت، او خلیفه ی خداوند است در همه ی آن تجلیات و تصرفات. اما

ص: ۹۵

۱- – به کتاب «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» اثر دکتر مهدی امامی جمعه رجوع فرمایید.

۲- – ملاصدرا، اسرارالآیات، ص ۱۰۹.

از آن جا که آن مظهریت و خلافت مراتب دارد، پس این تجلیات و تصرفات هم مراتبی دارند.(۱)

حال در نظر بگیرید اگر با این نگاه آن تمدن که در دوران صفویه شروع شد ادامه پیدا می کرد چگونه با تمدن غربی که بر مبنای نفس امّاره ادامه یافت تفاوت ماهویِ خود را نشان می داد.

ما معتقدیم همان طور که اخلاقِ انسانی انسان مرآت اخلاق خداوند است صنایع و حِرَف انسان و اختراعات و ابتکارات او نیز اگر با اُنس با عالم عقل همراه باشد مرآت زیبایی های صنایع الهی است و اگر در انسان توانایی اکتشاف و اختراع نمی بود و انسان قدرت ساخت و ساز و صنعت گری نداشت، در مقام خلیفه اللّهی قرار نمی گرفت و اسم هایی چون صانع، خالق، مُبدع، کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْن، و ... که از اسمای حسنای الهی به شمار می آیند، در انسان مظهری پیدا نمی کرد. این یک نگاه کاملاً مثبت به علوم و صنایع و فنون و حرفه ها است که ملاصدرا آن را بر اساس مبانی فلسفی و عرفانی خود پرورانده و از آن به عنوان بُعدی از ابعاد حکمت متعالیه در کتاب اسرارالآیات و نیز جلد هفتم اسفار، پرده برداری کرده است و راز تأکید و نظر حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» به ملاصدرا را باید در این وجوه نیز جستجو کرد.

جامعه ی به شدت عوام زده و خرافی و علمایی که دارای مسلک اخباری گری بودند و تفسیری جمودگرایانه و قشری مآبانه از دین را حاکم کرده بودند، عرصه را بر ملاصدرا سخت تنگ کرده و مجال تأثیرگذاری را از او گرفته بودند با این همه او در آن شرایطِ بسیار سخت، در همان

۱- - همان

مدت محدودی که مجال مدیریت یک مدرسه ی علمیه را پیدا کرد، برای مبارزه با چنین فضایی، علاوه بر علوم نقلی و عقلی، علوم ریاضی و طبیعی و پزشکی را در برنامه ریزی درسی مدرسه گنجاند و سعی کرد به آن صورت، نظام سازی را شروع کند.

ملاصدرا به ما می گوید این همه اصرار و تأکید من بر فلسفه و حکمت و معرفت شناسی فلسفی و پرداختن به مبانی نظری و عقلانی وجودشناسی، به این جهت است که انسان ها دچار نارسایی های فکری نشوند. از نظر حکمت متعالیه؛ غربِ امروز، اگرچه از جهت علوم تجربی و فلسفه های علمی پیشرفت قابل توجهی کرده اما از جهت وجودشناسی بسیار عقب مانده است.

این که هنرها در فرهنگ غرب اسباب فساد شده اند و به جای این که به قول ملاصدرا؛ زمینه ساز عشق های مجازی انسانی گردند، باعث گسترش عشق های مجازی حیوانی شده اند و اساس نظام خانواده را دچار بحران نموده اند، به جهت غفلت از «وجود» و بریدگی هنر از انکشافی است که هنرمند باید در رابطه با وجود ظهور دهد. این راه حلی است که انقلاب اسلامی از طریق حکمت متعالیه از چهار قرن پیش برای شروع فرآیند تمدن اسلامی، فراروی خود دارد و تحلیل کاملاً مثبتی از فرایند گسترش علوم و صنعت در راستای مقام خلیفه اللهی انسان است، به طوری که علوم و صنعت مظهر استعدادهای نهفته ی طبیعت خواهند بود که تنها به تبع تفکری دیگر، ماوراء نگاه غربی، به ظهور می آیند، آن گاه که «وجود»، ماوراء نگاه مفهومی به آن، برای بشر طلوع کند و اشاره اش به امور قدسی

باشد. در این حال در مقایسه با چنین تمدنی همه ی تمدن ها قدرت خود را از دست خواهند داد.

ملاصدرا، یک فیلسوف بحران شناس در زمانه ی خود بود و حجاب تحقق تمدن اسلامی را به خوبی می شناخت و بسیار گویا و رسا، بدون محافظه کاری در کتاب های «سه اصل» و «کسر الاصنام الجاهلیه» به زبان فارسی سلیس به گوش همگان رساند و به مردم هشدار داد صید عده ای نشوند که از فهم زمانه محروم اند، زیرا تمدنی شروع شده که تحقق آن نیاز به تفکر دارد و آن هم تفکری که عقل و قلب را به میدان بیاورد، یعنی تفکری که حکمت متعالیه نشان داد، هرچند آن زمان فریادش را جدّی نگرفتند.(۱)

چگونگی رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»

در راستای ایجاد زیرساخت های فکری و فرهنگی در این زمان در کنار تفکر صدرایی ما نیاز به سیره ای در این تاریخ داریم که مظهر اراده و تقدیر الهی در این زمان است و در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»»، بحثی تحت عنوان سلوک ذیل شخصیت اشراقی و نظام ساز امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به میان آمده است.(۲) در این عنوان یک موضوع اعتقادی نهفته است مبنی بر این که شخصیت امام، اندیشه ی

۱- - در رابطه با ظرفیت تمدن سازی حکمت متعالیه می توانید به کتاب «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» از آقای دکتر مهدی امامی جمعه رجوع فرمایید.
۲- - به کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»»، صفحه ی ۲۳ از همین مولّف رجوع شود.

منسجمی است که اگر ما آن را به همدیگر متذکر شویم، در عالَم آن اندیشه و آن شخصیت وارد می گردیم. به عنوان مثال؛ مثنویِ مولوی پر از قصه است، ولی اگر دقت کنید می بینید مولوی در این قصه ها، افقی را در نظر گرفته و دائم با طرح آن قصه ها ما را متذکر آن افق می کند. مثنوی از اول تا آخر - با این که به ظاهر پراکنده است- یک فکر و یک تذکر است. شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» غیر از شخصیت یک پزشک یا یک زمین شناس است که علم شان از شخصیت شان جدا باشد. ما در علم زمین شناسی در رابطه با هدفی خاص، نگاه خاصی به زمین می اندازیم و حاصل آن نگاه و تحقیقاتی را که پیرو آن انجام می دهیم تحت عنوان علم زمین شناسی مطرح می کنیم. اما اگر به «وجود» رجوع کردیم، «وجود» چه در شدت و چه در ضعف، یک حقیقت است. تشکیکی بودن وجود به معنای آن است که چه در مرتبه ی بالا و شدید آن و چه در مرتبه ی پایین و ضعیف آن، در هر حال «وجود» در منظر شما است و نه چیز دیگر و از آن جایی که علم و حیات مربوط به ذاتِ وجود است، «وجود» در هر مرتبه ای همه ی این کمالات را دارا است؛ تفاوت فقط در شدت و ضعف است. شخصیت منسجم امام، شخصیت وجودی اوست و رجوع به امام از این لحاظ، رجوع به عالم معنا است و رجوع به حضوری است که در عالم وجود در منظر ایشان است، به همین جهت ملاحظه می کنید کتاب ولایت فقیه شان - به عنوان یک نگاه سیاسی به عالَم- مانند کتاب شرح دعای سحرشان - به عنوان یک نگاه عرفانی- هر دو شما را در محضر حق می برد. البته در این قسمت ممکن است با هم همزبان نباشیم زیرا تفکری که از مدرنیته

گرفته ایم ما را نسبت به این نگاه در حجاب برده است و تا مسئله مان را با نگاه مدرن حل نکنیم، نمی توانیم این نوع نگاه را که به همه چیز به جنبه ی وجودی آن می نگرد، بفهمیم. حضرت امام در تفسیر سوره ی حمد به زیبایی این نگاه را در اختیار ما قرار دادند، در آن نگاه به راحتی می توانید با نظر به حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» نظر به شخصیت وجودی او بکنید و رابطه ای حُبّی برقرار نمایید، همان رابطه ای که به صورتی متعالی تر باید با امامان معصوم برقرار نمایید.(۱)

عرض بنده آن است: همین طور که شما الحمدلله معتقدید ائمه ی ما علیهم السلام «علم مَا کان وَ مَا یکون» نزدشان است و در همه ی عالَم، حضورِ وجودی دارند، اولیای الهی که ذیل امام معصوم خود را پرورانده اند چنین حضوری نسبت به زمانه ی خود دارند و چون نگاهشان نگاه وجودی است، با حقیقت عالَم در این زمان مرتبط اند و ما را نیز به چنین نگاهی دعوت می کنند که اگر توانستیم به این نگاه وارد شویم نزدیکی خاصی با حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» خواهیم داشت، چیزی که در مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» و در سرداران شهید و شهداء، به خوبی مشاهده می شود. به نظرم این نکته با شواهدی که آورده شده روشن است.

غرب در بین ابعاد مختلفِ هنری و اقتصادی و صنعتی، دارای هماهنگی لازم می باشد و مشکل غرب در جهت گیری کلّی آن است،(۲)

ص: ۱۰۰

۱- – در رابطه با نگاه حُبّی به اهل البیت علیهم السلام و ارتباط با ملکوت آن ذوات مقدس می توانید به شرح مؤلف از کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام » رجوع فرمایید.

۲- – به کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» صفحه ی ۲۴ از همین مؤلّف رجوع شود.

در حالی که ما به جهت غفلت از فرهنگ خاص خود، هنرمان و اقتصادمان و علوم انسانی مان هرکدام یک راهی می روند. گمان نکنیم با نزدیکی به غرب مشکل ما حل می شود زیرا نگاه ما به هنر و اقتصاد و صنعت یک نگاه دیگری است و باید با رجوع به فرهنگ خودی آن انسجامی را که نیاز داریم شکل دهیم. ما باید خودمان را درست بشناسیم که چه موقعیتی داریم و چکار می توانیم بکنیم. به گفته ی دکتر داوری: «جهان جدید قوامی دارد که با عقل و فهم جدید مناسبت دارد»(۱)

و ما اگر خواستیم مشکل خود را حل کنیم باید عقل متناسب فرهنگ خودمان را به صحنه بیاوریم تا معلوم شود کجا ایستاده ایم و به کجا می خواهیم برویم. بالاخره باید افقی را که مناسب تقدیر تاریخی خودمان است مدّ نظر خود قرار دهیم تا از این پریشان حالی در آییم و یقیناً نمی توانیم با نزدیکی به غرب از این پریشان حالی خارج شویم. ملت ما به عنوان ملتی که تاریخ مخصوص به خود را دارد و زندگی را به صورتی دیگر معنا کرده و نظر به انسان های معصوم یعنی ائمه علیهم السلام دارد، نمی تواند با غرب هماهنگ شود، تاریخ این مملکت نیز این را نشان داده است، حالا آقای تقی زاده در زمان رضاخان هرچه می خواهد برای غربی کردن ما تلاش کند، عمامه اش را بردارد و بگوید باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم، ملاحظه کردید که نشد. چقدر رضاخان را تقویت کردند که با فشار هم که شده ما را غربی کند ولی نتیجه نداد. این یکی از نکات ظریف در تاریخ ملت ما است تا بدانیم ما به قدر توانایی های تاریخی خود از عهده ی کارها برمی آییم و این به

۱- - به سرمقاله ی مجله ی «سوره ی اندیشه» شماره ی ۷۶ و ۷۷ رجوع شود.

شرطی است که بتوانیم توانایی های تاریخی خود را درست بشناسیم و بدانیم برهوت از کدام سو گسترش یافته است. برهوت ما از غربی نشدن ما گسترش نیافت، برهوت ما در غفلت از نگاه وجودی به انسان های قدسی گسترش یافت.

آینده چگونه شکل می گیرد

درست است که در حال حاضر در شخصیت افرادِ جامعه ی ما ترکیبی از عادت غربی و سنت های اسلامی به چشم می خورد ولی امروز تقدیر دیگری برای ما رقم خورده است. در همین رابطه خداوند حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را پرورانده است تا جنبه ی غربی ما مغلوب جنبه ی الهی ما شود و تحقق تمدن اسلامی به دست ما پایه ریزی گردد، و تا ما متوجه شرایط پیش آمده نباشیم و عزمِ به درآمدن از احوالات غربی در ما ایجاد نشود، هر برنامه ای بریزیم، پریشان حالی خودمان را اضافه می کنیم، زیرا خداوند راه دیگری را برای ما تقدیر کرده است و بحمداللّه مردم آماده ی ورود به همان راهی هستند که خداوند اراده کرده است. در همین رابطه بنده هیچ وقت نسبت به ادامه ی انقلاب مأیوس نیستم ولی امیدوارم مسئولان اجرایی هرچه زودتر رویکردشان را در راستای تحقق تمدن اسلامی قرار دهند تا روز به روز شاهد به نتیجه رسیدن کارهایشان باشند. مقام معظم رهبری تلاش می کنند تا آرام آرام این افق برای مردم جامعه ی ما ظهور کند. بهترین راه هم همین است که یک ملت آرام آرام برسند به این که باید از خود شروع کنند و سرمایه های درونی خود را به ظهور برسانند تا با تمدنی روبه رو شوند که انعکاس آرمان های خودشان است. حضرت امام در همین رابطه مکرر توصیه می کردند از خود باید شروع کنید و مقام معظم رهبری در مقابل دشمنی های آمریکا می فرمایند: «علاج مقابله با این دشمنی هم فقط یک چیز است و آن، تکیه به اقتدار ملی و به توان داخلی

ملّی و مستحکم کردن هرچه بیشتر ساختار درونی کشور».(1) رهبری انقلاب به این صورت ملت را به تمدن اسلامی نزدیک می کنند و تأکید دارند:

«اگر چنانچه ما بر روی توان خودمان تکیه کنیم، استقامت آنها در هم خواهد شکست؛ این را بدانند. تا وقتی که ما چشممان به دست دیگران باشد، دنبال این باشیم که کدام مقدار از تحریم ها کم شد، کدام مقدار چنین شد، فلان حرف را فلان مسئول آمریکایی گفت یا نگفت - تا وقتی دنبال این حرف ها باشیم- به جایی نمی رسیم. ما یک کشور بزرگ هستیم، یک ملّت قوی هستیم، ملّت با فرهنگی هستیم، ملّت با استعدادی هستیم، ثروت خدادادی هم إلی ماشاءالله داریم.»(2)

تأمل بر نحوه ی ظهور سنت های بزرگ در تاریخ می تواند مقدمه ی مناسبی باشد برای آن که بدانیم آینده چگونه شکل می گیرد. این که شاه به عنوان مظهر خودباختگی یک ملت نسبت به تفکر غربی، رفت و این که در حال حاضرآمریکا هر تصمیمی که با روحیه ی استکباری اش می گیرد موفق به انجام آن، آن طور که او تصمیم می گیرد، نمی شود و این که روح مردم جهان به سوی معنویت گرایش پیدا کرده؛ حکایت از آن دارد که خداوند تقدیر دیگری را برای ما رقم زده، هرچند برای حاکمیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود. بنده نمی گویم آنچه در حال وقوع است بدون تفکر در منظر دید همگان قرار می گیرد تا شما بفرمایید چرا در همگان قابل رؤیت نیست. مگر آن زمانی که حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهرِ جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از

ص: ۱۰۳

۱- - مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۸/۱۱/۹۲.

۲- - مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۸/۱۱/۹۲.

شکست مارکسیسم لنینیسم خبر دادند از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن کشور، می شد چنین شکستی را دید؟

همه چیز گواه بر آن است که خداوند برای عبور از پریشانی فرهنگی که فعلاً ـ ما گرفتار آن هستیم و رسیدن به انسجام فرهنگی، لطفی به ما کرده و شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را در منظر ما قرار داده است و ارتباط با این شخصیت در این عصر و زمانه تنها راه حلی است که جامعه ی ما برای رسیدن به آرمان هایش به او نیاز دارد. باز باید از خود پرسید زیرساخت های فکری و فرهنگی مورد نیاز برای تحقق تمدن اسلامی چه چیزهایی می تواند باشد. عرض کردم از نظر تفکر، حکمت صدرایی و رجوع به «وجود» است و در رابطه با نظر به مظهری که تعیُّن تقدیر الهی است، شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» باید مورد توجه باشد.

لازم است با نظر به معارفی که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در اختیار ما قرار داده متوجه رابطه ی وجودی و اشراقی با شخصیت هایی مثل حضرت امام بشویم تا معنای آن که گفته می شود حضرت امام یک راهِ حل بود، معلوم گردد. آن هایی که آماده ی رابطه ی اشراقی با حضرت امام شدند و توانستند آن رابطه را برقرار کنند، در عمل همان سردارهای دفاع مقدس بودند که به صورت نازله ی شخصیت امام، به میدان آمدند و بر این اساس بنده عرض می کنم؛ «شهید چمران، همان حضرت امام است در جبهه»، به نظر می رسد این جامعیت و کلیت و این شعورهای عجیب و غریب که در امثال شهید چمران ها بود را باید در این راستا تحلیل کرد.

ص: ۱۰۴

اساسی ترین بحثی که باید با شما عزیزان در میان گذاشته شود این نکته است که روشن گردد ما در حال حاضر در تاریخِ بی فکری هستیم و به همین جهت نمی توانیم در یک تفاهم متعالی به تمدن اسلامی فکر کنیم. ملت ایران قبل از انقلاب فهمید آن فکری که انسان را گرفتار زندگی آمریکایی می کند فکر نیست و به همین جهت توانست به تحقق انقلاب اسلامی چشم بدوزد و یک دل و یک زبان با تفکری مناسبِ تحقق انقلاب اسلامی، به میدان آمد، ولی در ما هنوز فکری که مناسب تحقق تمدن اسلامی و عبور از فرهنگ غربی باشد ظهور نکرده است. آن فکر با رجوعِ وجودی به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ظهور می کند زیرا از یک طرف راهی را که باید طی کنیم در آن شخص احساس کنیم و از طرف دیگر از بستر ظلماتی که غرب با تحریک نفس امّاره برای ما قرار داده، با اسوه قرار دادن ایشان، نجات یابیم. این کاری است که تنها با زیرساخت های فکری فرهنگی خاصی ممکن است که امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» مد نظر باشند.

عقلی که بتواند زهر تجدد را احساس کند یک عقل قدسی و روحانی است و هر اندازه روحانیت آن عقل بیشتر باشد، روح تجدد کم تر در آن نفوذ می کند. تاریخ گواه است کم ترین نفوذِ تجددمآبی در میان علمای دینی و اندیشمندان حوزوی بوده، حوزه هایی که از حیات فعّال دینی و میراث های معنوی تاریخی و حِکمی خود جدا نشدند. و برعکس، بیشترین نفوذِ تجددمآبی را در میان کسانی مشاهده می کنید که از بهره های معنوی و روحانی واقعی برخوردار نبودند. از این لحاظ با نظر به حضرت امام و

سیره ی خاص ایشان متوجه راه حلّی می شویم که به دنبال آن هستیم. معنای این حرف این است که باید به یک نوع فکر دیگری رجوع کنید، ماورای فکری که ما را در محدوده ی علم حصولی نگه می دارد و امکان احساس تقدیر تاریخی را از ما می گیرد، یعنی رجوع به «وجود». زیرا از این طریق تفکر شروع می شود و تا تفکر شروع نشود، ما نمی توانیم اشراقی را که در تاریخ ما ظهور کرده است به زندگی خود وصل کنیم، این فکری است که با حبّ اهل البیت علیهم السلام به ما برمی گردد و نه با فکر حصولی صِرف. فکر حصولی در جای خود به عنوان مقدمه ی تفکر، محترم است، ولی آرمان ما چیز دیگری است که با نوع دیگری از فکر در منظر ما قرار می گیرد و دست و زبان ما را برای رسیدن به آن متحد می کند. به امید طلوع فکری که در نتیجه ی آن فکر، حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» در منظر ما قرار گیرد و در سایه ی شخصیت اشراقی او معنای تمدن اسلامی به خوبی ظهور نماید و ما نیز معنای خود را پیدا کنیم. إن شاءاللّه.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۰۶

جلسه ی سوم: نسبت تفکر با زمان خود

اشاره

ص: ۱۰۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بازگشت به امکان تفکر

بنده بدون مقدمه به سراغ اصل بحث می روم به این امید که بتوانیم از متنی که از کتاب «سلوك ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» در روبه رو داریم به گشایش تفکری نایل شویم که به دنبال آن هستیم. در کتاب سلوك عرض شده تفکر حضرت امام دارای انسجام خاصی است که اگر توانستیم با سلوك ذیل شخصیت ایشان در آن تفکر وارد شویم به شعور لازم جهت هماهنگی تاریخی امروزمان دست می یابیم.(۱) عرض شد این انسجام را شما در تفکر غربی ها هم می بینید منتها اشکال تفکر غربی در رویکرد آن است نه در انسجامش. انسجامِ یک تفکر به این معنا است که همه ی ابعادش با هم هماهنگی دارند، هنرش با فلسفه اش و فلسفه اش با تکنیکش و تکنیکش با بقیه سبک های زندگی اش همه هماهنگ است. و عرض شده مشکل ما آن است که در تاریخی قرار داریم که عادت های غربی با ترکیبی که با سنت های اسلامی پیدا کرده ما را از تفکر باز داشته است و راه کارِ عملی برای نجات از این ناهماهنگی را رجوع به شخصیت

ص: ۱۰۹

۱- - کتاب سلوك، ص ۲۳.

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» دانستیم تا از آن طریق امکان برگشت به تفکر را در جامعه ی خود فراهم کنیم، زیرا حضرت امام یک فرد نیست با اطلاعات زیاد، بلکه یک مکتب است با تجسم عینی در سیره ی یک شخص.

در اینجا بحثی به میان می آید که تفکر چه موقعی تفکر است؟ چون ما عموماً تفکر انتزاعی را به عنوان تفکر می شناسیم و حرف اشتباهی هم نیست زیرا بسیاری از موضوعات را به کمک تفکر انتزاعی می توان به دست آورد، ولی باید بدانیم در تفکر انتزاعی بسیاری از حقایق به حجاب می روند مگر آن که بتوانیم بین تفکر انتزاعی و شهود قلبی جمع کنیم. بسیاری از دعواهایی که قبل از حکمت متعالیه بین فیلسوفان و عرفا به چشم می خورد به جهت همین بود که تفکر انتزاعی با شهود قلبی با هم جمع نمی شدند. در حالی که با جمع این دو وَجه از شخصیت انسان می توانیم به تفکری برسیم که در زیر سایه ی آن به تحقق تمدن اسلام امیدار باشیم و ضعف های تمدن غربی را نیز بشناسیم. در کتاب سلوک در همین رابطه می خوانید «ملت ایران قبل از انقلاب فهمید آن فکری که انسان را گرفتار زندگی آمریکائی می کند فکر غلطی است»(۱)

زیرا ملت ایران در تاریخی که با حضرت امام خمینی ظهور کرد در فضایی سیر نمود که افق نگاه او به آرمانی متعالی تر از آرمان شهر غربی جلب شد. در جلسه ی گذشته عرض شد؛ مطمئن باشید ملت ما هیچ وقت غربی نمی شود و چند نفر روشنفکرِ رضاخانی با آرمان هایی که برای خود شکل داده اند،

۱- - کتاب سلوک، ص ۲۶.

غیر از ملت ایران هستند که نظر به اهل البیت علیهم السلام دارند. البته این عرض بنده به این معنا نیست که اگر غربی نشویم به راحتی و بدون راه کارِ لازم به تمدن اسلامی نظر خواهیم کرد.

هرگز غربی نمی شویم

دوستان سؤال کرده بودند به چه دلیل می گوئید ما غربی نمی شویم. بنده دلایل مختصری را یادداشت کرده ام تا نسبت به این مطلب بتوانیم فکر کنیم. یکی از علت هایی که عرض شد ملت ما غربی نمی شود؛ مستورنبودن روح اسلام در باطن مؤمنین است زیرا عملاً سیره ی اهل البیت علیهم السلام به خصوص نهضت حضرت سید الشهداء علیه السلام در باطنی کردن روح اسلامی ما نقش مؤثر داشته است. دوباره تأکید می کنم آرمان آن عده انسان های اشرافی که عموماً از زندگی دینی بیرون بودند و شخصیت شان بیشتر در دربار قاجار شکل گرفته بود و بعد با تحصیل در اروپا تحت عنوان روشنفکر به ایران برگشتند و فرهنگ ما را در سینما و تئاتر و دانشگاه در دست گرفتند، آرمان ملت ایران محسوب نمی شود. این ها زمینه ساز حرکات رضاخان بودند که زنان محجّبه را تعقیب می کرد تا چادر از سر آن ها بردارند و اروپایی شوند. چون شیعه نظر به حقیقت دارد و شریعت را از حقیقت جدا نمی داند، قراردادهای اعتباری غرب نمی تواند در این ملت نفوذ کند. در حالی که متأسفانه سایر مسلمانان جهانِ اسلام، اسلام را صرفاً امری اعتباری می دانند که خداوند اعتبار کرده و به همین جهت خلفا به خود اجازه دادند به بهانه ی «مصلحت وقت» بعضی از

احکام الهی را تغییر دهند.(۱)

خیلی فرق می کند که یک مسلمان تصور کند احکام الهی صرفاً اعتباری است یا این که متوجه باشد احکام الهی دستوراتی است که ریشه در حقیقت دارد و با تغییر آن احکام، رابطه ی ما با نظام تکوینِ عالم به هم می خورد، چون احکام الهی به نفس الأمر متصل است و یک حقیقت نوری است با باطنی خاص. از آیات قرآن می توان متوجه شد قرآن باطن دارد و باطنش در قلب کسانی است که با طهارت خود می توانند با حقیقت قرآن تماس بگیرند، می فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ، لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۷تا۷۹) آن قرآن -که شما با الفاظِ آن روبه روئید- قرآنِ بلندمرتبه ای است در کتابی پنهانی، کسی نمی تواند با آن تماس داشته باشد مگر مطهّرون. وقتی دین را و دستورات آن را اعتباری بدانیم به خود جرأت می دهیم اعتبار دیگری را به جای اعتبارات شریعت بگذاریم. ولی وقتی با تذکرات اهل البیت علیهم السلام ، دین را حقیقت بدانید باطن خود را جهت ارتباط با حقیقتِ دین آماده می کنید و از این جهت روح اسلام مستور نمی شود تا روح غربی بتواند به جای آن بنشیند.

دومین دلیل بر این که ما هرگز غربی نخواهیم شد عدم تعارض مردم با روحانیون است. روحانیت شیعه در طول تاریخ نشان داده همیشه زبان تبیینِ طلبِ مردم بوده و از دل همین مردم به جهت حساسیت بیشتری که به دین الهی دارند، وارد این مسئولیت شده تا دین خدا را که مردم به دنبال آن هستند تبیین کند. تلاش زیادی می شود تا روحانیت را طبقه ای جدا از

۱- - در کتاب «خطر مادی شدن دین» از همین مؤلف، سعی شده خطر این کار روشن شود.

مردم معرفی نماینـد و بگوینـد روحانیون چون نان مردم را می خورند حرف مردم را می زنند. آیت الله جوادی در جواب آقای سروش فرمودنـد ایـن مکتب است که روحـانیت را اداره می کنـد و مردم به حکم الهی خمس و زکاتشـان را می دهنـد و یک تحقیق میـدانی هم این را روشن می کنـد که نوعـاً روحـانیت سوز دین دارنـد. و از این جهت نه تنها تعارضـی بین روحانیون و مردم نیست بلکه مردم، روحـانیت را از خودشـان می داننـد و این بسـیار بـا آنچه در کلیساهـا جریـان دارد متفاوت است. وقتی روحانیت حرف دین خـدا را زد و وقتی دینِ خـدا ضـد اسـتکباری است پس حتماً مردم با فرهنگ غربی احساس نزدیکی نمی کنند.

سومین دلیل که تا حدّی در دلیل دوم روشن شد، سلامت نسبی روحانیت شـیعه است نسـبت به روحانیت کلیسا و این موضوع را محققین غربی نیز تأیید کرده اند.

چهارمین دلیل بر این که ملت ما هیچ وقت غربی نمی شود، تعارض ذاتی فرهنگ شیعه با فرهنگ لائیکِ مدرنیته است که فکر می کنم برای عزیزان روشن باشد.

پنجمین دلیـل پیونـد علم و صـنعت بـا اسـتعمار است به گفته آقای پروفسور ویلیام چیتیک، مشـکل غرب در دنیا این بود که با تکنیک می خواست افکار را تسـخیر کند(۱) و در کشورهای اسـلامی تکنیک با اسـتعمار همراه شد و به همین جهت شیعه در ایران مواظب بود به نام تکنیک گرفتار حاکمیت استعمارگران نشود. در عین آن که با تکنیک

۱- - به کتاب «علم جان، علم جهان» از ویلیام چیتیک رجوع شود.

درگیر نشد، حتی تجّار متدین ما، کارخانه وارد کشور کردند ولی ماورای نقشه ای که غرب در سر داشت.

ششمین دلیل؛ ضعف علمی و فلسفی و دینی روشنفکران بود. زیرا کسانی می خواستند ما را به غرب نزدیک کنند که از همه جهات با مردم بیگانه بودند.

آخرین نکته در این که ما هرگز غربی نمی شویم، دشمنی استعمار با اسلام است که موجب می شود ملت ایران سخت نسبت به برنامه ی استعمارگران حساسیت نشان دهند. تنها جایی که روشنفکرانش هیچ ربطی با مردم ندارند در کشورهای اسلامی، به خصوص در ایران است. در فرانسه درست بر عکس است در آنجا روشنفکران دغدغه ی مردم را دارند و مقابل حاکمان می ایستند. ولی روشنفکران ما عموماً ساخته و پرداخته ی فرهنگ دینی و سنتی ما نیستند و مشکل آمریکا در محاسباتش نسبت به ما نیز در این است که مشاورینش روشنفکران ایران هستند، در حالی که روشنفکران ایران ملت ما را نمی شناسند تا تحلیل درستی به استراتژیست های آمریکایی بدهند. به همین جهت تئوری هایی که در رابطه با ما به آن ها می دهند در میدان عمل جواب نداده و نمی دهد.

نسبتی بین تعقل و تقدیر زمانه

دشمنی استعمار با اسلام، تقابل تمدنی ما را با غرب، تاریخی و ریشه ای کرده و عملاً هر روز یک نوع تقابل با غرب در تاریخ ما ظهور می کند. البته این که ملت ما فرهنگ غربی را نمی پذیرند همه ی کار نیست. اگر

نتوانیم تمدنی مقابل تمدن غرب برای خود تعریف کنیم و آن را شکل بدهیم و به صحنه بیاوریم، عملاً ما نتوانسته ایم تاریخ خود را جلو ببریم. تاریخ ما از بعد از صفویه تاریخِ پریشان حالی است و اولین قدم جهت برون رفت از این پریشان حالی، ورود در سلوکی است که تفکر را به ما برمی گرداند، آن هم تفکری که در ذیل آن از کثرت به وحدت سیر کنیم، در زیر سایه ی چنین تفکری تقدیر زمانه ی خود را خواهیم شناخت و در آن صورت است که می توانیم احساس کنیم خداوند در بستر این زمان چه چیزی را برای ما اراده کرده است تا خود را در مسیر اراده ی الهی بپرورانیم.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: در حکمت داود هست: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ»(۱) بر عاقل است که زمانه اش را بشناسد و براساس شأنش با زمانه اش برخورد کند و زبان خود را از هرگونه سخن گفتن که مطابق زمانه اش نیست باز دارد. عاقل یعنی کسی که صاحب تفکر است و حضرت می فرمایند اگر کسی واقعاً صاحب عقل و تفکر است باید نسبت به زمانه خود عارف باشد و بفهمد زمانه اش چه اقتضائی دارد. یعنی نسبتی بین تعقل و زمانه شناسی هست و اگر کسی زمانه را درست بشناسد دیگر نمی تواند هر حرفی را که به ذهنش آمد بر زبان جاری کند زیرا وارد عالم تفکر شده و می فهمد، درست است آدمی موجود مختاری است اما هرکاری که بخواهد نمی تواند انجام دهد، بلکه باید شئون تاریخی خود را درک کند و بداند

۱- - الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

مردمان به قدر توانایی های تاریخی خود از عهده ی کارها برمی آیند و انسان متفکر کسی است که این را می فهمد. کسی که وارد تفکر شده آن هم تفکری که سیرش از کثرت به وحدت است، حافظ زبان خود است. این تفکر غیر از تفکر انتزاعی است، تفکر انتزاعی، تفکر غیر تاریخی است در فضای ذهنی. وقتی در فضای غیر تاریخی قرار داشته باشیم و متوجه زمانه ی خود نباشیم گمان می کنیم هر تصوری را می توانیم به زندگی و روزگار خود تحمیل کنیم زیرا به امکانات تاریخی خود نظر نداریم که خداوند در این زمان چه تقدیری را برای ما اراده کرده است تا تاریخ خود را مطابق آن تقدیر بسازیم. در ذهن خود تصور می کنیم که هر مسیری را که خواستیم می توانیم طی کنیم در حالی که واقعیت امر چیز دیگری است. آموزه های دینی ما را متوجه این امر می کند که مشیّتی بر انسان ها و تاریخِ آن ها حاکم است که عموماً این امر از چشم اکثر مردم پوشیده است ولی انبیاء و اولیاء متذکر آن هستند و لذا ما را بر آن می دارند که بدانیم در هر صورت آن مشیت و سرنوشت باید از طریق ما ظاهر شود و تحقق یابد و گرنه مطابق اراده ی الهی عمل نکرده ایم.

حضرت سید الشهدا علیه السلام در رؤیایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن رؤیا ملاقات کردند، از حضرت شنیدند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ..... إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»(ترجمه لهوف / ۶۵) خداوند می خواهد تو را در این مسیر کشته شده و خانواده ی تو را اسیر ببیند. حضرت امام حسین علیه السلام از آن جایی که می خواهند مشیت و اراده ی الهی در آن تاریخ از طریق ایشان ظاهر شود، همه ی اختیار خود را در مسیر ص: ۱۱۶

تحقق اراده ی الهی که از طرف جدّشان از آن آگاه شدند، به کار بردند و به عالی ترین شکوفایی ممکن رسیدند.

انبیاء و اولیاء امکانات و خصوصیات تاریخی را که ما در آن به سر می بریم به ما متذکر می شوند تا ما در بستر تاریخ خود به شکوفایی لازم دست یابیم و از پوچی دوران نجات یابیم.

یک ملت تنها پس از قرارگرفتن در شرایط تحققِ مشیت الهی در زندگی شان به خودآگاهی و تفکّر تاریخی لازم می رسند و عملاً اراده ی خداوند را به ظهور می رسانند. در این صورت این ملت در مقابل همه ی موانعی که اراده های شیطانی دوران ایجاد می کنند می ایستد و پیروز خواهد شد و آینده را از آنِ خود خواهد کرد.

اگر اموری را که امروز برای ما فراهم شده است نادیده بگیریم به هیچ یک از آرمان های خود نمی رسیم. زیرا مسیری را که باید در آن حرکت کنیم گم کرده ایم و اسیر یک نوع بی تاریخی شده ایم، با هویتی سرگردان.

الهام اصول کلی تقدیرات زمانه به قلب رهبران

قبل از هر چیز ما باید موقعیت کنونی خود را تشخیص دهیم تا صورت مسئله ی خود را تشخیص داده باشیم، در آن صورت است که مجبوریم فکر کنیم آیا راهی بهتر از زندگی در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» هست که ما را به مقاصد بزرگ مان برساند؟ آیا چند دهه ی اخیر این راه به بهترین شکل جواب نداده؟ این که حضرت

صادق علیه السلام می فرمایند کسی که عارف به زمانه اش می باشد «حَافِظاً لِلِسَانِهِ» زبانش را حفظ می کند، یعنی با توهّماتش زندگی نمی کند، براساس شأن تاریخی اش با موضوعات برخورد می کند چون زمانه ی خود را و ظرفیت های زمانه اش را شناخته و می فهمد فعلاً چه کار باید انجام دهد. برعکسِ بعضی ها که حتی در امور فرهنگی خیلی کار می کنند ولی در عمل هیچ کاری نکرده اند و سخنانشان هیچ گره ای را نمی گشاید، چون به راهی که خداوند برایشان گشوده است نظر ندارند و می خواهند ذهنیات خود را پیاده کنند. اگر انسان زمانه شناس شد برخوردش با موضوعات طور دیگری خواهد بود. در روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام هست: «لَيْسَ عَلَى الْعَاقِلِ اعْتِرَاضُ الْمَقَادِيرِ إِنَّمَا عَلَيْهِ وَضْعُ الشَّيْ ءِ فِي حَقِّه»(۱) در شأن انسان عاقل نیست که به تقدیری که در عالم جاری شده اعتراض کند زیرا آن تقدیر قرارگرفتن هرچیز است در جای خود. با این دید بر انسان عاقل لازم است به جای اعتراض به تقدیراتِ جاری در عالم متوجه جایگاه حادثه ها باشد.

زیرا هر چیزی جایی دارد و او باید در بستر همان تقدیر ببیند چکار باید بکند.

بنده مکرراً عرض کرده ام اگر ما بتوانیم این نکته را با دوستانمان در میان بگذاریم که جای افکار و افراد را نسبت به انقلاب پیدا کنیم می توانیم جریان ها را درست تحلیل کنیم. اگر خداوند تقدیر ما را انقلاب اسلامی قرار داده و قلب حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را محل تجلّی آن تقدیر گذاشته، به جای آن که بخواهیم خود را در جای دیگری جستجو کنیم، باید خود

۱- - کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۰۰.

را در ذیل شخصیت امام جستجو نماییم. این عاقلانه ترین موضعی است که ما باید در این تاریخ اخذ کنیم و تجربیات چند دهه ی گذشته نشان داده که هر وقت این طور عمل کرده ایم نتیجه گرفته ایم. با نظر به بستری که انقلاب اسلامی فراهم کرده باید به آرمان های خود فکر کنیم، در چنین بستری باید فاصله خود را با آرمان هایمان پر کنیم و ملت خود را جلو ببریم تا متوجه باشند مثلاًـ می توانند با اقتصادی ماورای اقتصادی که جهان مدرن تعریف کرده، اقتصاد دیگری را برای خود شکل دهند. کاری که مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» در نهایت دلسوزی و حکمت تحت عنوان اقتصاد مقاومتی متذکر آن هستند.

رهبران واقعی ملت ها اصول کلی تاریخ خود را در درون خویش به الهام دریافته اند و در صدد تحقق بخشیدن به آن اصولِ کلّی بر می آیند. قدرت رهبرانِ تاریخی ملّت ها نتیجه ی پیوند آن ها با مشیت الهی است که به آنان الهام و اشراق شده است و لذا راهی که چنین رهبرانی در تاریخ می گشایند مسیر سایر انسان های آن دوران خواهد بود و آن الهام و اشراق، منشأ تحولات بزرگ خواهد شد، هر چند با رنج های بزرگ همراه باشد ولی رهبران بزرگ برای پیوند خود با مشیت الهی به رنج ها و سختی ها اهمیت نمی دهند و خواهند گفت: « خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد....».(1)

۱- - صحیفه ی امام، ج ۱، ص ۲۶۹.

ما در چه عصری زندگی می کنیم؟

باید از خود بپرسیم آگاهی ما از عصری که در آن زندگی می کنیم چه اندازه است و چرا می گوییم انقلاب اسلامی تحول عظیمی است در تاریخ ما و چرا می گوییم خداوند تاریخی را بر روی ما گشوده که تنها با نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام می توانیم از این تحول عظیم به نفع خود بهره برداری کنیم؟ روایتی که عرض شد می فرماید باید بتوانیم مطابق تقدیر زمانه ای که در آن هستیم عمل کنیم و همه چیز خبر از آن می دهد که در پرتو شخصیت حضرت امام این گشایشِ تاریخی جواب می دهد که نمونه ی بارز آن دفاع مقدس بود و آن رزمندگانی که با حضرت امام رابطه ای اشراقی برقرار کردند. معلوم است که این استعداد در ذات انقلاب اسلامی نهفته است که حتماً از غرب عبور کند ولی باید دید فعلاً در کجای تاریخ خود هستیم تا نه مأیوس شویم و نه مغرور. ما در جنگ با صدام چون در ذیل شخصیت امام و با نظر به راهنمایی های ایشان، تقدیر دیگری غیر از تسلیم در برابر دنیای استکبار برای خود شناختیم، شکست های اولیه منجر نشد تا تسلیم شویم. مردم این را احساس کرده بودند. وقتی حضرت امام می فرمایند سازمان ملل غلط می کند به بهانه ی تجاوز صدام به سرزمین ما بیاید و دخالت کند و صدام را در سرزمین ما نگهدارد، فهمیدند بنا است ماورای اراده ی ابرقدرت های آن زمان تصمیم بگیریم و چقدر خوب مردم این را فهمیدند و پذیرفتند. جریان این بود که صدامی ها از یک طرف آمدند تا پشت دروازه های شهر اهواز و از غرب تا استان لرستان جلو آمده بودند، حالا بنا بود سربازان سازمان ملل بیایند در

سرزمین های ما و بین لشکر صدام و ما حائل شوند! معنی اش این بود که فعلاً آن سرزمین ها در اختیار عراق باشد تا بعد. مثل بلائی که در ارتفاعات جولان بر سر مردم سوریه آورده اند. حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» که متوجه تقدیر الهی بودند این نقشه ی شیطانی را قبول نکردند و دیدید که بر خلاف تصور همه ی مردم جهان، جهان استکباری را در نقشه اش ناکام گذاردند. زیرا متوجه بودند تاریخ دیگری شروع شده و خداوند حضور دیگری را در دنیا برای ما رقم زده است، حتی فرمودند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند».(۱)

ما حضرت امام را پذیرفتیم و تاریخ خود را شروع کردیم و با همین روش می توانیم آن را ادامه دهیم تا از یک عمر بحران و پریشان حالی در آئیم. در صورتی که در ابتدای حمله ی صدام خیلی ترسیده بودیم و شرایط به طور طبیعی چنین ترسی را اقتضا می کرد. ولی چون فهمیدیم باید براساس نگاه حضرت امام مسئله را ببینیم به کلّی سرنوشت خود را تغییر دادیم. امام در همان روزهای اول که صدام حمله کرده بود فرمودند: «یک دزدی آمده است یک سنگی انداخته و فرار کرده، رفته است سر جایش. دیگر قدرت این که تکرار بکند إن شاءاللّه ندارد».(۲)

این روحیه ای که بتوانیم جای هر حادثه ای را در تاریخ خود بشناسیم چیز مهمی است، وقتی به برکت روح تقدیرشناسِ امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»

ص: ۱۲۱

۱- - صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- - صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

فهمیدیم این قرن، قرن نابودی ابرقدرت ها است، هر تجاوزی را که با نقشه ها ی استکبار صورت گیرد، وسیله ای جهت نزدیک شدن ابرقدرت ها به نابودی شان می دانیم و نه وسیله ای برای نابودی خودمان. برای اولین بار بود که در تاریخ صده های اخیر، متجاوزان از سرزمین ما بیرون رانده شدند، همیشه می آمدند قسمتی از سرزمین ما را می گرفتند و در آنجا می ماندند. افغانستان و قفقاز را مگر همین طور از ما نگرفتند؟ در حالی که اگر در همان زمان به دنبال عالِمی که خدا برای شکوفائی تاریخ ما پرورانده بود می رفتیم معلوم نبود کار به این جاها می کشید. آن روزی که ارتش سرخ شوروی شمال کشور را اشغال کرد مگر جز این بود که روس ها با پایداری مرحوم شهید مدرس مجبور شدند عقب نشینی کنند؟ مدرس بود که به میدان آمد و فرمود: از ترسِ مرگ نباید خودکشی کرد. تأکید می کنم کلام حضرت علی علیه السلام در روایت فوق را ساده نگیرید، برای شرح ابعاد آن روایت نیاز به فرصت دیگری داریم. حضرت می فرمایند: عاقل آن کسی است که مقادیر را بشناسد و به جای اعتراض به آن ها بداند در آن شرایط آنچه باید واقع شود همان است که واقع شده منتها می تواند

از آن شرایط بستری برای تعالی خود بسازد، کاری که ما با تجاوز صدام برای خود رقم زدیم. معنای شناخت زمانه این است که انسان بستر حرکت خود و جامعه اش را بشناسد و گمان نکند هر طور خواست می تواند عمل کند و از بستری که باید در آن حرکت کند غافل باشد. ما از جمله ی حضرت که می فرمایند: «لَيْسَ عَلَى الْعَاقِلِ اعْتِرَاضُ الْمَقَادِيرِ إِنَّمَا عَلَيْهِ وَضْعُ الشَّيْ ءِ فِي حَقِّه» این طور می فهمیم که اگر به دنبال سرنوشتی

متعالی هستید از بستری که خداوند برایتان فراهم کرده به بهترین شکل بهره مند شوید. همین قدر می توان فهمید که یک نوع خردورزی در شناخت تقدیرات الهی در میان است و گرنه مثل پلنگی که بالای کوه می رود تا به ماه چنگ بزند و از کوه پرت می شود، زندگی خود را در ناکجاآبادها تمام می کنید و به اسم انقلابی بودن خودزنی می نمایید. با شناخت تقدیرات جامعه و تاریخِ خود است که عقلِ متناسب با فهم زمانه برای حلّ مسائل، ظهور می کند و بهترین راه کارها پیدا می شود. این جاست که انسان می بیند ظهور تقدیرات الهی براساس شرایط جدیدی که افقی از توحید را گوشزد می کند قابل درک است، مشروط بر این که نسبت به حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» توجه کاملی داشته باشید.

وقتی ملتی بتواند درست به خود بیندیشد و متوجه جایگاه تاریخی خود شود، دارای تاریخ می شود. ما از طریق امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» توانستیم به خود بیندیشیم و متوجه جایگاه تاریخی خود بشویم. آری ما از طریق انسانی بزرگ مثل امام خمینی توانستیم به خود بیندیشیم و بفهمیم در کجای تاریخ قرار داریم و از رنجِ بی تاریخی رهایی یابیم. وظیفه ی ماست از شناخت بیشتر این موضوع غافل نباشیم.

وقتی تاریخ جدیدی شروع می شود

وقتی آمریکا و روسیه در مقابل همدیگر هستند تاریخ جدیدی ظهور نمی کند زیرا در تقابل آن دو ابر قدرت افقی از توحید در مقابل بشر قرار نمی گیرد. به همین جهت باید گفت: جنگ سرد، جنگ دو جریان

شرک آلود است که هیچ کدام بر دیگری رجحان ندارند ولی هر وقت جبهه ی توحید با جبهه ی استکبار در مقابل همدیگر قرار می گیرند حتماً تاریخ جدیدی شروع می شود و انسان ها وارد معنای جدیدی از خود می شوند. از این لحاظ تأکید می کنم ما در حال حاضر وارد تاریخ جدیدی شده ایم که مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» به یک معنا در خصوص حرکت های شمال آفریقا آن را به پیچ تاریخی تعبیر کرده اند. زیرا رویکرد مردم، دیگر آن رویکردی نیست که با هرچه بیشتر نزدیک شدن به غرب، معنای خود را جستجو نمایند بلکه برعکس، می خواهند با حاکمیت اسلام، خود را معنا کنند و اگر هم در شناخت مصداق به خطا روند، خطای در مصداق پایدار نیست. اگر یک روز مردم ما -کم یا زیاد- گرفتار یک نوع تجدد مآبی شدند و در سایه روشنِ توهُّم فرهنگ مدرن قرار گرفتند، امروز در شرایطی هستیم که تجدّدْآگاهی جای تجدّدمآبی را گرفته و ساختارهای فرهنگ تجدد با نظر به فرهنگ بومی مورد تحلیل قرار می گیرد و نگاه های واقع بینانه به تجدد و غربِ مدرن انداخته می شود. هر چند هنوز کشش های تجدّدمآبانه در شرق هست ولی با نظر به فرهنگ دینی و میراث های فرهنگیِ خود بالاخره جبهه ی تقابلِ استکبار و ایمان شروع شده است. به همین معناست که ملاحظه می کنید رویکردها در مجموع، رویکردهای قدسی است و خردمندی اقتضا می کند برای عبور از رویکرد ناسوتی متوجه این شرایط باشیم. این دیگر اراده ی خداوند است که شخصی مثل حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را بپرورانند تا حضور توحیدی خود را در این عالم به ما متذکر شود.

ص: ۱۲۴

نسبت فکر و شناخت زمانه

عرض کردم بنده می خواهم مقداری در مورد تفکر صحبت کنم. در کتاب سلوک می خوانید: شناخت مبادی در هر زمانی کار آسانی نیست و به راحتی انسان ها نمی توانند به مشهورات و عادات زمانه ی خود آگاهی پیدا کرده و مشهورات را از آن مبادی که باید داشته باشند تفکیک کنند.(۱)

گاهی آنچنان گرفتار مشهورات زمانه خود هستیم که به هیچ وجه به آنچه انجام می دهیم فکر نمی کنیم. انسان های عادی عموماً به مشهورات و عاداتِ زمانه ی خود، خودآگاهی نمی یابند. ولی با این همه می خواهم تأکید کنم ما چاره ای نداریم جز این که برای فکر کردن در مورد زمانه ی خود، مبادی خود را پیدا کنیم و براساس آن مبادی به سوی مقصود خود سیر نمائیم. هر فکری مبادی خود را می خواهد، چه فکر حصولی و چه فکر حضوری. در رابطه با مبادی فکر حصولی می گوئید:

الفِکرُ حَرْکَةٌ إلی الْمَبَادِی

وَ مِنَ الْمَبادِی الی الْمُراد

فکر حرکتی است به سوی مبادی و به کمک نظر به مبادی، به مراد و مقصود خود نظر می اندازیم و آن را می یابیم.

در رابطه با تفکر حضوری هم می گوئید:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جز اندر بدیدن کلّ مطلق

در این جا یعنی در تفکرِ حضوری، شما با نظر به حق می توانید باطل را بشناسید و از باطل عبور کنید و از امور جزئی و محدود، به حضرت حق

ص: ۱۲۵

۱- - کتاب سلوک، ص ۲۸.

که وجود مطلق است سیر کنید و مبادی خود را برای خود از اجمال به تفصیل در آورید.

با توجه به هر دو تعریفی که برای تفکر داریم می خواهم عرض کنم تفکر یک نحوه ارتباطی با زمان دارد و حق را باید در متن زمانه ای که در آن زندگی می کنید جستجو کنید. مبادی شما در علم حصولی همان احساسی است که به صورت حضوری از حقیقت دارید و سعی می کنید براساس همان احساس، فکر را حرکت دهید به آن مقصودی که به دنبال آن هستید و در این مسیر، عقل، بستر هدایت و راهنمای شما است تا تفصیل احساس و مقصد خود را با وَهم و خیال مخلوط نکنید، ولی در هر حال نمی توان از حضور عقل در تاریخ و هر عقلی در هر تاریخی غفلت کرد. در علم حضوری نیز شما در آینه ی عالَمی که با آن روبه رو هستید حق را می یابید و از موانعِ ظهور آن روی می گردانید تا آن حقیقتِ مطلق را در آینه ی مخلوقات بیابید و همان طور که عرض کردم از اجمال به تفصیل در آیید.

چگونه فکر به سراغ انسان می آید؟

در رابطه با ارتباط تفکر با زمانه در نظر بگیرید اگر کسی در حال حاضر که ۳۵ سال از انقلاب اسلامی گذشته معتقد باشد سلطنت به کشور برمی گردد، می گوئید این فرد بی فکر است. یعنی اگر کسی مطابق این زمان فکر نکند عملاً عین بی فکری است و فکر ندارد. این یعنی بین شناخت زمانه و فکر نسبتی هست و اگر کسی زمانه ای را که در آن هست

نشناسد عملاً نمی تواند فکر کند. اوایل انقلاب عده ای از پیر مردها می گفتند انقلاب اسلامی، کار انگلیسی ها است. ما تعجب می کردیم چه چیزی باعث این نوع فکر در این ها شده که این اندازه بیرون از واقعیات هستند، وقتی تاریخ را واکاوی کردیم متوجه شدیم این فکر در زمان خودش درست بوده است. زیرا مشروطه ای که سر کار آمد مطلوب شیخ فضل الله نبود، اجازه ی آن مشروطه را سفیر انگلیس از مظفرالدین شاه گرفت و تقریباً در آن دوران همه چیز دست انگلیس بود. سید ضیاء و رضاخان را هم آن ها آوردند، حال اگر در آن زمان کسی می گفت آوردن سید ضیاء و رضاخان کار انگلیس است، نشان می داد که فکر داشته است. ولی اگر کسی فکری را که مربوط به آن زمان است بردارد و بیاورد در زمانی که انقلاب اسلامی در حال وقوع است و بگوید این انقلاب کار انگلیس است، معلوم است که شما او را بی فکر می دانید. زیرا چنین کسی بیرون از زمانه ی خودش زندگی می کند و او در این رابطه، فکر ندارد. این جاست که می توان گفت تفکر یک نحوه ارتباطی با زمان و زمانه دارد. یعنی اگر زمانه و عصر خود را درست نشناسید گرفتار بی فکری می شوید و در بی فکری زندگی می کنید. چون فکر تنها با نظر به تقدیر زمانه ای که هر کس در آن زندگی می کند به سراغ انسان می آید و در آن حالت، انسان در آن زمان دارای بهترین تصور نسبت به آنچه در حال جریان است خواهد بود و اهل البیت علیهم السلام که عالمان واقعی هر زمانی هستند و نسبت به آنچه در زمان خودشان می گذرد صحیح ترین تصور را دارند همان هایی

هستند که می فرمایند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْت»[(۱)] ما نسبت به وقت و زمان عالم ترین هستیم. در همین نگاه حضرت عسکری علیه السلام می فرمایند:

«ادْفَعِ الْمَسْأَلَهَ مَا وَجَدْتَ التَّحَمُّلَ يُمْكِنُكَ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ رِزْقاً جَدِيداً وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِلْحَاحَ فِي الْمَطَالِبِ يَسْلُبُ الْبَهَاءَ وَ يُورِثُ التَّعَبَ وَ الْعَنَاءَ فَاصْبِرْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَكَ بَاباً يَسْهُلُ الدُّخُولُ فِيهِ فَمَا أَقْرَبَ الصَّنِيعَ مِنَ الْمَلْهُوفِ وَ الْأَمْنَ مِنَ الْهَارِبِ الْمَخُوفِ فَرُبَّمَا كَانَتِ الْغِيَرُ نَوْعاً مِنْ أَدَبِ اللَّهِ وَ الْحُظُوظُ مَرَاتِبُ فَلَا تَعْجَلْ عَلَى ثَمَرَهٍ لَمْ تُدْرِكْ وَ إِنَّمَا تَنَالُهَا فِي أَوَانِهَا وَ اعْلَمْ أَنَّ الْمُدَبِّرَ لَكَ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ الَّذِي يَصْلُحُ حَالُكَ فِيهِ فَثِقْ بِخِيَرَتِهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ يَصْلُحْ حَالُكَ وَ لَا تَعْجَلْ بِحَوَائِجِكَ قَبْلَ وَقْتِهَا فَيَضِيقَ قَلْبُكَ وَ صَدْرُكَ وَ يَخْشَاكَ الْقُنُوطُ»[(۲)]

جلوی سؤال و درخواست را تا موقعی که تحمل برایت امکان دارد بگیر، زیرا هر روز را رزق جدیدی است. و بدان که التماس، ارزش را از میان می برد و موجب رنج و خستگی می شود. پس صبر کن تا خداوند دری را بگشاید که به آسانی وارد آن شوی. چقدر نیکی، به گرفتار نزدیک است و چقدر آسایش به بیمناکِ ترسان نزدیک می باشد. گاهی ممکن است تغییر زندگی نوعی ادب کردن از جانب خدا باشد و بهره مندی مراتبی دارد، پس نسبت به ثمره و حاصلی که به تو نرسیده عجله نکن، چون هرگاه وقتش برسد، بدان خواهی رسید. بدان آن کس که کارگردان تو است بهتر می داند که چه وقتی برای تو

۱- – بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۴.

۲- – عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۳۵.

مناسب تر است، بنابراین، به اختیار و انتخاب او در تمام کارهایت اعتماد کن تا حالت اصلاح شود و در حاجات خود، قبل از رسیدن زمانش، تعجیل ننما که در این صورت، قلبت گرفته و سینه ات تنگ خواهد شد و ناامیدی تو را در بر می گیرد.

آن «وقت» که عرفا به آن نظر دارند و خود را به حالت انتظار در حضور حق قرار می دهند تا حضرت حق تجلیات لازم را بر قلب آن ها مرحمت کند، یک نحوه با نظر به تقدیری که خداوند برای ما مقدّر کرده نزدیک است و اگر کسی «وقت» خود را بشناسد توانسته است بهترین رابطه را با خداوند برقرار کند. امام معصوم به ما فرموده است: پروردگار تو بهتر می داند چه وقتی برای تو مناسب تر است، پس قبل از رسیدنِ آنچه باید به تو برسد عجله نکن تا نسبت به آینده ناامید شوی زیرا در آن صورت از زمانه ی خود و مشیتی که در آن جاری است غفلت کرده ای.

هنر درک تقدیر زمانه

اگر کسی نسبت به وقت و تقدیر زمانه ی خود آگاهی لازم را نداشته باشد مثل کسی است که می خواهد میوه را قبل از رسیدن آن بچیند. این آدم چه با سواد باشد و چه بی سواد و چه از اطلاعات خوبی برخوردار باشد و چه بی اطلاع باشد، چون از آنچه در حال جریان است تصور غلطی دارد در بی فکری به سر می برد. سردار اسماعیل کوثری مسئول کمیته دفاعی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس می گوید: چند ماه پیش، تیمی از کمیسیون، به سوریه و لبنان رفتیم و با بشّار اسد و مسئولین سوریه و سپس با سیدحسن نصرالله دیدار داشتیم. سیدحسن نصرالله در این

ص: ۱۲۹

جلسه به ما گفت: «حدود ۹ ماه بعد از شروع حوادث سوریه، دیدیم اوضاع خراب و کار تقریباً تمام است. به همراه تعدادی از مسئولین، خدمت مقام معظم رهبری«حفظه اللّه تعالی» رفتیم و گفتیم فکری به حال سوریه و بشّار اسد کنید. ایشان تمام صحبت های ما را گوش دادند و در پایان فرمودند شما اشتباه می کنید، بروید کارتان را انجام دهید، تدبیر و برنامه ریزی کنید، هم سوریه می ماند و هم بشّار اسد.»(۱)

کسی که تقدیر زمانه خود را بشناسد و اراده ی الهی را در آینه ی آن تقدیر بنگرد و زمینه ی تحقق آن اراده را نیز ببیند از جریان هایی که می خواهند به زعم خود مدیریت جهان را در دست بگیرند منفعل نمی شود. این هنرِ کسی است که در درکِ تقدیر زمانه موفق است و برخلاف تصور آمریکایی ها که فکر کردند می توانند به بهانه ی حرکت هایی که در خاورمیانه و شمال آفریقا پیش آمده، حرکاتی در سوریه راه بیندازند و کار را به نفع خود تمام کنند، مقام معظم رهبری می فهمند سمت و سوی حرکت ها به طرف دیگری است. آمریکائی ها فکر کردند امور در دست آن ها است و می توانند زمانه را برای خودشان مدیریت کنند، همان اشتباه محاسباتی که صدام نسبت به ایران و یا اسرائیلی ها نسبت به حزب اللّه و مردم غزّه انجام دادند. در صورتی که اگر کسی از یک طرف متوجه ی تقدیر زمانه ی خود باشد و از طرف دیگر تصور درستی از اطراف خود داشته باشد در محاسبات گرفتار این نوع اشتباهات نمی شود. مقام معظم رهبری دلایل تفاوت موضوع سوریه با مصر

۱- - سایت تابناک، ۲۳ دی ۱۳۹۲.

و تونس را در موضع گیری سوریه در مقابل اسرائیل و به نفع مردم فلسطین و ضد آمریکائی بودن آن می دانستند که در عمل نیز روشن شد دولت سوریه در عین آن که نیاز به اصلاحات دارد با رژیم های دیکتاتور عربی فرق دارد.

در جامعه، به خصوص در جامعه ی روشنفکری ما به جهت غفلت از فهم زمانه، ذکر و فکر به حاشیه رفته است. آری هم ذکر و هم فکر. چون این دو با هم هستند، ما در اسلام ذکر منهای فکر و فکر منهای ذکر نداریم. ما فکر را رجوع به اراده ی حضرت حق می دانیم که برای ما افق آینده را روشن می کند و این به خودی خود یک نوع ذکر را به همراه دارد زیرا به یک معنا این نوع فکر رجوع به حق می باشد.

تفکر، ما را به چه می خواند؟

این سؤال همواره باید مدّ نظر عزیزان باشد که تفکر چیست و تفکر، ما را به چه می خواند؟ اگر با هیدگر همسخن شویم که تفکر نوعی انفتاح و رسیدن به فضایی گشوده است که «وجود» برای ما پدیدار می کند، بحث از تفکر را نباید تا حد «ذهن گرایی» یا «معرفت شناسی» تنزل داد. از این جهت این دو سؤال، سؤالاتی نیست که شما از کسی بپرسید و انتظار داشته باشید جواب بگیرید بلکه باید با نظر به «وجود» و تقدیری که در این رابطه احساس می کنید جواب آن را نه در ذهن که در جان خود احساس کنید. انسان باید همواره از خود بپرسد تفکر چیست و ما را به چه می خواند تا در حضور تقدیر الهی قرار گیرد، همان طور که خود را باید احساس کنید و

نسبت به خود در حضور روید. اگر از یک نفر بپرسید من کی ام؟ هرگز به جواب سؤال خود نمی رسید مگر آن که خودتان متذکر وجود خود شوید و به کمک آن توجه، به حضور آیید. نهایتاً آن فرد می تواند به شما بگوید: تو همانی که می گویی من کی ام. در واقع او شما را به خودتان برمی گرداند. ما امروز باید اولاً: از خود بپرسیم فکر چیست و ثانیاً: ما با این فکر به کجا می رویم و ما را به چه چیز می خواند. عنایت داشته باشید در شرایطی که باید خوب فکر کرد بسیار خطرناک است اگر فکر نکنیم ولی زیاد بدانیم، اگر عصر، عصر انقلاب اسلامی است و تفکر با زمانه رابطه دارد، پس امروز تفکر با نظر به انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن ظهور می کند و لاغیر و در این رابطه می یابید فکر چیست و ما را به چه می خواند.

رهایی بشر امروز از سرگردانی

انقلاب اسلامی با نوری که به همراه خود آورده نشان داد آن چه در این دوران رفتنی است با همه ی مقاومتی که می کند، کنار می رود و با دفاع مقدس روشن نمود دوران قدرت ابرقدرت ها به سر رسیده و روحی در حال دمیدن است که به جای دینِ تقلیل یافته، به دینی بس متعالی نظر دارد، دینی که در عین حماسی بودن، شدیداً عرفانی است. این مستلزم تجدید نظر اساسی در فهم زمانه ای است که در آن زندگی می کنیم و این که امروز متوجه شویم جایگاه هر چیزی در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است. «لَوْ کانُوا یَعْلَمُون» ای کاش بشر سرگردان هرچه زودتر متوجه این

امر می شد تا هرچه زودتر از سرگردانی رهایی یابد. انقلاب اسلامی نه تنها ملت فلسطین را از بن بستی که گرفتار آن شدند رهانید و راه رهایی را به آن ها نشان داد، بلکه متذکر راه هایی شد که همه ی جهان سرگردانِ امروز جهت رهایی به آن نیاز دارند. آری! امروز جایگاه هرچیز در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است حتی جایگاه آزادی.

بنده فکر می کنم می توانیم با همدیگر تا اینجا تفاهم داشته باشیم که اگر نتوانیم نسبت به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و چگونگی آن به نحو حضوری فکر کنیم، بخواهیم و یا نخواهیم در بی فکری خواهیم ماند. زیرا تفکر واقعی آن نوع مفهومات ذهنی و آن عقل جزئی نیست که تصور کنیم در عصر ارتباطات و توسعه ی اطلاعات به دست آمده است، حقیقتاً مجموعه ی اطلاعات و این نوع ارتباطاتی که امروز در دنیا وجود دارد هیچ ربطی به فکر ندارد. همان طور که عرض شد؛ فکر، سیر از «جزء» به «کل» و از «واقعیت» به «حقیقت» و از «موجود» به «وجود» و از «آگاهی» به «خودآگاهی» و از «ظاهر» به «باطن» است و از همه مهم تر، فکرْ احساس تقدیری است که عالم را فرا گرفته است. درک تقدیر زمانه توسط چنین فکری قابل احساس است زیرا روحی در عالم جاری شده که با احساسی خاص می توان آن را درک کرد. آگاهی به زمانه به ما کمک می کند تا با راه حلّی کلّی برای حضور در تاریخ خود آماده شویم و از راه حلّی که خداوند برای ما اراده کرده است غافل نمانیم و بدانیم همان طور که هر اندیشه ای یک پدیده ی تاریخی است، خودآگاهی به تاریخ، اندیشه را به میان می آورد و از این جهت نمی توانیم اندیشه ی خود را به زمانه گره

نزنیم. و اگر امروز ما سرنوشت خود را به انقلاب اسلامی گره نزنیم - آن طور که شهداء گره زدند- مجبوریم آن سرنوشت را به امور روزمرّه متصل نماییم و گرفتار بی هویتی شویم و این نتیجه و حاصل غفلت از روحی است که در امروزِ تاریخ ما حضور یافته تا راه های برون رفت از مشکلات تاریخی مان را نمایان سازد و این با خودآگاهی تاریخی ممکن است.

آری انسان به خود شناخت دارد ولی وقتی این شناسایی در نسبت با شخصی دیگر و یا چیزی دیگر و یا زمان دیگر معنا شود، خود آگاهی پیش می آید و در این رابطه خودآگاهی تاریخی، آگاهی انسان است به خودش در نسبت به زمانه و تاریخی که در آن به سر می برد. و این نوع آگاهی، عامل برون رفت ما از بن بست خواهد شد.

نمونه ای از عدم تفکر

امروزه نسبت بین علوم روز که در مقام آگاهی ظاهری است، با خودآگاهی حِکمی به معنای حقیقی آن قطع شده است به همین جهت به جای پرسش از حقیقتِ وجود، هر چه بیشتر به موجودات و اعتباریاتِ نسبی و ظاهری توجه می شود، از این رو امکان تفکر با این مبانی اعتباری و نسبی وجود ندارد. شما امروز نمونه ای از عدم تفکر در غرب مدرن را در سیاست های جاری کشورهای غربی ملاحظه می کنید و توجه به این موضوع قدم مهمّی در فهم زمانه است و تفکر با این توجه شروع می شود. این نوع فکری که امروز در دنیا به عنوان فکر مطرح است؛ شبیه کار آن جادوگری است که با انواع فنون توانست غول را از شیشه در آورد و حالا

ص: ۱۳۴

آن غول، خودِ جادوگر را اسیر خود کرده است، مثل فکری که مبنای تکنولوژی شد و حالا تکنولوژی، بشر امروز را اسیر خود کرده و روز به روز بزرگ و بزرگ تر می شود و بر روح و روان بشرِ مدرن فرمان می راند.

به نظرم به راحتی می توان گفت امروز تفکر، عبارت است از پرسش از ماهیت و حقیقتِ تفکر جدید، تفکر جدیدی که مبنای مشکلات بشر امروز شده و می توانید قدرت چنین تفکری را که پرسش از ماهیت و حقیقت دنیای مدرن است با خودآگاهی نسبت به تقدیر زمانه به دست آورید و این تنها به کمک نگاهی است که با سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به دست می آید. در این رابطه می توان از ماهیت اومانیسم پرسش کرد و این که اومانیسم نظر به محوریت انسان دارد، آن هم انسانی که میل خود را اصیل می داند. با حضور امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در تاریخ جدید پرسش از اومانیسم و برگشت به خدا توجه بشر امروز را به خود جلب کرده و این نشان می دهد افق تاریخ دارد عوض می شود، این آن چیزی است که حضرت امام تحت عنوان بندگی خدا در مناسبات اجتماعی بشر امروز به صحنه آورد.(۱) تا دیروز بحث بر

ص: ۱۳۵

۱- – نشریه ی «فارن افرز» منتسب به شورای روابط خارجی امریکا، اخیراً دو کتابی را که در مورد ایران و انقلاب اسلامی توسط محققین غربی نوشته شده، بررسی می کند. از زبان «جیمز بوچان» محقق غربی، حضرت امام را به عنوان یک رادیکال مادام العمر، یک سیاست مدار بسیار تهاجمی در میان روحانیتی عمدتاً سکوت پیشه ترسیم می کند... می گوید: «خمینی پرزور و سازش ناپذیر بود هیچ چیز را قربانی خوش رویی، آداب دیپلماتیک، یا در نهایت، خواسته های نرم مردم خویش نکرد. در غرب، ما که مدت هاست متون دینی اسکولاستیسیزم (مدرسی گرایی) را پشت سر گذاشته ایم، نمی توانیم بفهمیم مردی را که می تواند این قدر بداند و در عین حال هیچ نداند – به زعم آن ها که دانایی را فقط در عقل غربی جستجو می کنند – نوشته های عرفانی او بخار از سرمان بلند می کند در حالی که بیانیه های سیاسی او حتی لایق توجه هم نیستند».

سر این بود که بشر بایـد با خِرد خود جامعه را مدیریت کند و حالا گرایش ها به این طرف آمده است که باید با عقل قدسـی زنـدگی خود را مـدیریت کنیم. این نشان می دهـد هر مسئله ای که زمانی پنهان شـده باشـد بالاخره روزی سـرباز می کنـد و عبرت از بحران هـای موجود در عالَم غربی خبر از آن دارد که تنها با فکر و ذکر می توان جلو رفت، فکر و ذکری که مبتنی بر درک تقدیرات زمانه باشد وگرنه تقابل با تقدیرات حاصلی جز بحران در بر ندارد.

از آن جایی که بشر در عصر جدید، خود را خدای عالم می پنداشت. لزومی نمی دید که در امر حکومت و مدیریت به آموزه های قدسـی نظر کند. ولی حال که نظرها به حکومت و مدیریت دینی افتاده این به معنای شروع دوره ای بعد از دوره ی مدرن است. از این جهت عصر تزلزل اومانیسم و سـکولاریته شـروع شـده و طی فراینـدی خاص شـما در آینـده ای نه چنـدان دور با دنیای دیگری روبه رو هستیـد و این معنای نظر به تقـدیری است که با حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ظهور کرد. ولی هر کسـی نمی تواند در حال حاضـر به درستی به آن نظر کند. هرچند همه نسـبت به تفکر زمانه ی خود تکلیفی داریم که بایـد اداء کنیم و آن درست نشـان دادن تقـدیری است که بـا آن روبه رو هستیم. مردم مـا در باطن خود، یک نوع خودآگاهی نسبت به تقدیرشان پیدا کرده اند، به همین جهت علی رغم

تنگناهایی که دشمن برایشان ایجاد می کند تعلق خود را از انقلاب بر نمی کَنند.

برکت اصلی نظر به تقدیر زمانه

نظر به تقدیر زمانه؛ نظر به «وجود» است و مقابل وجود، وَهْم است، حال اگر بتوانیم به عالَم و آنچه در صحنه است رجوعِ وجودی داشته باشیم جواب بسیاری از سؤالاتمان را خواهیم گرفت. ولی از آن جهت که ما بالأخره ماهیت زده ایم این تقدیر به راحتی برای ما رخ نمی گشاید. حتی در فلسفه هم که باید به «وجود» نظر کنیم به معنا و مفهوم وجود مشغول می شویم و به جای آن که متوجه باشیم «وجود» است که صورت های مختلف به خود گرفته و در نتیجه اصالت را به وجود بدهیم، ماهیات را اصل می گیریم و در محاوره ها به جای این که با مبنای اصالت دادن به وجود متوجه باشیم: «هست، اسب است»، فکر می کنیم «اسب هست». وقتی می گوییم: اسب هست، اصالت را به اسب داده ایم یعنی آن اسب دارای وجود است. در صورتی که وقتی متوجه باشیم: «هست، اسب است» متوجه ایم هستی است که به صورت اسب ظاهر شده است. این سایه های ذهنی نمی گذارد به راحتی به «وجود» رجوع داشته باشیم ولی با این حال با ظهور حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» و با قرائتی که ایشان از حکمت متعالیه دارند، در عالَمی واقع شده ایم که اقتضای آن تولد انسانی است که می خواهد عالَم را با روح قدسی ببیند و این تولد جدید در حال وقوع است هر چند وقوع آن آسان نیست. بشری که متذکر شد عالم در حال

قدسی شدن است و نسبت به مدرنیته به خودآگاهی رسیده، آماده ی تجلیات اشراقی می شود و معنای «وجود» برایش ظهور می کند. او می فهمد با رجوع به عالَم کثرت، رجوع به بقاء برایش پیش نیامده، زیرا ذات عالَم کثرت، محدودیت و ناپایداری است لذا وقتی خواست به بقا نظر کند حتی اگر خواست بقای خود را برای خود تعریف کند این سؤال برایش پیش می آید که با چه ساختاری شروع کنم؟ در این حالت چیزی جز «وجود» را در منظر خود نمی یابد. زیرا با رویکرد به بقاء، نظرِ خود را مدیریت کرده است و در این حالت تفکر شروع می شود چرا که رابطه ای تنگاتنگ بین «تفکر» و «وجود» هست و اگر تقدیر هر زمانه ای را ظهور اراده ی حق در آن زمانه بدانیم و متوجه باشیم اراده ی حق امری است وجودی، رابطه ی احساس تقدیر الهی و تفکر به خوبی معلوم می شود.

اگر بخواهیم به «وجود» رجوع کنیم باید خود را از آن ذهنی که با نظر به «ماهیات»، می خواهد با حقیقت روبه رو شود آزاد کنیم. به عنوان مثال، شما خیلی راحت می توانید دیواری را که در مقابل تان است ببینید ولی هوا را به این راحتی نمی توانید ببینید مگر این که به طریقی وجود هوا را حسّ کنید، مثل آن که از نسبت خودتان با کمبود هوا و تنگی نفس متوجه عدم وجود هوا می شوید. در رجوع به مبادی نیز باید رویکرد ما وجودی باشد زیرا تنها مبادی وجودی است که به ما فکر می دهد همان طور که فکر وقتی وجودی شد به مبادی نظر می کند.

بعد از این مقدمات امیدوارم توانسته باشم این نکته را با عزیزان در میان آورم که اگر در این زمانه بخواهیم تقدیر خود را درست احساس کنیم و

ص: ۱۳۸

وارد حیات توحیدی خود شویم، لازم است به شخصیت امام«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مبادی تفکر خودمان نظر کنیم تا در نتیجه به آن فکری برسیم که حقیقتاً فکر است و حاصل آن تفاهمی است که ما برای جامعه ای متعالی و تمدن اسلامی سخت به آن تفاهم نیاز داریم. زیرا در آن صورت از ماهیات که عامل کثرت ها است عبور کرده ایم و می توانیم با نظر به صورت متعیَّنِ تقدیر زمانه، یعنی شخصیت اشراقی حضرت امام، فکر را به جامعه ی خود برگردانیم و این نتیجه ی اصلی نظر به تقدیر زمانه است.

تقدیری که اشراق شد

در سوره ی یوسف علیه السلام ملاحظه می کنید وقتی بنا است در هفت سال آینده ملتی را قحطی فرا گیرد چگونه بر کسی که مسئولیت سرنوشت آن ملت را بر دوش او گذارده اند شکل آن قحطی الهام می شود و عزیز مصر مکرر خواب می بیند هفت گاو فربه را، هفت گاو لاغر می خورند و نیز هفت خوشه ی سبز را و هفت خوشه ی خشك را می بیند، و از طرف دیگر بر قلب سالك واصلی مثل حضرت یوسف علیه السلام اشراق می شود که قضیه از چه قرار است. این نشان می دهد که خداوند همواره در هر زمانی متناسب با نوری که اشراق می نماید، سرنوشت آن تاریخ را مدیریت می نماید و انسانی را جهت این امر انتخاب می کند. همه ی شواهد خبر از آن می دهد که آن انسان در این زمان، حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» است که خداوند در جان او آن انواری از اسماء الهی را متجلی کرده که به نور آن اسماء، جهانی را که امروز از دریای وجود به خشکی پوچی افتاده، به

ص: ۱۳۹

موطن اصلی خود برگرداند و بشر نسبتِ خود با حق را بازخوانی نماید. با توجه به این امر می گوییم نسبتی بین انقلاب اسلامی و اراده ی خاص الهی در این زمان برقرار است و فیض خاصی از این طریق به بشرِ امروز خواهد رسید تا ما جهت جستجوی وطن، قادر به تفکر بشویم و از بی خانمانی این عصر رهایی یابیم. با توجه به این امر می گوییم هرکاری در صورتی اساسی و نتیجه بخش است که در این مسیر قرار گیرد و با چنین الهیاتی پیش رود.

عقلی که بتوان با آن انقلاب اسلامی را درک کرد

باید از خود پرسید آیا می توان شخصیت اشراقی و وجودی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان مبادی تفکرِ خود انتخاب کرد؟ در ابتدای انقلاب در آن فضایی که همه ی ملت ایران خود را در شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» جستجو می کردند این را تجربه کردیم و یگانگی غیر قابل تصوری را بین مردم احساس نمودیم. حتماً شنیده اید که مردم در آن شرایط از چند چیز راحت گذشته بودند، یکی از تفاوت بین ثروتمند و فقیر. بنده قبل از انقلاب در شهری تدریس می کردم که هنوز خان ها برو و بیایی داشتند. هنوز انقلاب پیروز نشده بود ولی همه ی نظرها به حضرت امام بود، یک روز صبح در خانه را زدند، رفتم دیدم دختر یکی از خان ها با شوهرش آمده و یک مشت طلا آورده است و می گوید: شنیدم می خواهید به تبعیدی ها سر بزنید این ها هدیه من به آن ها است. در همان زمان ها باز یک شب در خانه را زدند و خانم بنده رفتند و برگشتند گفتند

فلانی - دختر یکی دیگر از خان های آن شهر بود- آمده با شما کار دارد. حالا این خانم اصلاً چادر برایش معنی نمی داد و به همان حالتِ بدون چادر و بدون روسری آمده بود با بنده در رابطه با انقلاب صحبت کند، این اندازه فرهنگ ها متفاوت بود ولی چون آن خانم نیز می خواست در تاریخی که شروع شده حضور داشته باشد بالأخره چادری به ایشان داده شد و آمدند در رابطه با انقلاب و خاستگاه و اهداف آن صحبت کردیم، آنقدر شرایط آماده بود که به خوبی مطالب را تصدیق می کرد و تحت تأثیر قرار گرفت و در حال حاضر یکی از بهترین اساتید می باشند و در خارج از ایران هم با همسرشان برای فعالیت های دینی و برای انقلاب سرمایه گذاری می کردند. عرض کردم ما در ابتدای انقلاب از چند چیز گذشتیم، یکی از تفاوت بین فقیر و ثروتمند و از همه مهم تر که اصل سخن بنده را تشکیل می دهد، درک همدیگر و تفاهمی که نسبت به همدیگر داشتیم، در عین سلایق مختلف. همه متوجه فهم و شعور همدیگر می شدند، کسی به عنوان نفهم در بین جامعه در آن فضا، معنا نداشت چون هرکس جایگاه آن شخص دیگر را درک می کرد. و در واقع هرکس دیگری را ذیل شخصیت حضرت امام درک می نمود و همه در فضای شخصیت حضرت امام اهل فکر بودند و هیچ کس بی فکر نبود.

در همین چهارباغ اصفهان کمونیست های تحصیل کرده می آمدند و با ادعای طرفداری از حقوق کارگران، وارد بحث های مخصوص به مکتب فکری خودشان با مردم می شدند. کارگری را دیدم که فکر می کنم سه کلاس هم درس نخوانده بود، دستانش را که پر از پینه بود نشان داد و به

عنوان یک کارگر با آن ها که ادعای طرفداری از کارگران را داشتند، مثل یک دانشجوی کارآزموده بحث می کرد و آن ها را محکوم می نمود، زیرا آن کارگر در ذیل شخصیت حضرت امام نظر به افقی داشت که ماورای علوم رسمی به او شعور تاریخی داده بود. آنچنان فکرها اوج گرفته بود و دوگانگی ها همه به یگانگی تبدیل شده بود که هیچ چیزی را بالاتر از آن فضای فرهنگی نمی توانستید تصور کنید. در دفاع مقدس هم شما دیدید چگونه مردم عادی به شعوری رسیدند که شب زنده داران، حسرت آن شعور را می خوردند. و امام فرمودند: آن ها ره صد ساله ای که اهل عرفان و سلوک می خواستند طی کنند یک شبه طی کردند.(۱)

تا این را حس نکنید برایتان حل نمی شود چرا عرض می کنم در ذیل شخصیت حضرت امام گوهر تفاهم به جامعه برمی گردد. همه ی ما از مرگ می ترسیم ولی این در جبهه های دفاع مقدس حقیقتاً برعکس بود. این موضوع را آقای مهدیقلی رضایی در خاطرات خود در کتاب «لشکر خوبان» با صداقت کامل ترسیم نموده است. شما می بینید واقعاً شب های حمله در راستای طلب حیات برین از طریق شهادت و ایثار، یگانگی فوق العاده ای در میان رزمندگان حاکم بود. شب شهادت شهید باکری در این کتاب خواندنی است که چگونه یک فرمانده در جایگاه یک بسیجی ساده وارد خط می شود.

یکی از فرماندهان می گوید به میدان مین رسیدیم هیچ راهی نداشتیم جز این که چند نفر داوطلب شوند و جلو بروند و شهادت را انتخاب کنند تا دسته از میدان مین عبور کند، هرکس اصرار داشت خودش وارد میدان

۱- - صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۱۴۹.

مین شود، تا این که کار به قرعه کشی کشید. یکی از پیر مردها جلو می آید و می خواهد که هر کدام از افراد نام خود را روی تکه کاغذی بنویسند و بدهند به او تا بیندازد در کیسه و نام چند نفر را در آورد، بعد دیدند نام خودش و دو فرزندش در آمد، نگو سه تا از کاغذها را در کف دستش نگه داشته بود که نام خودش و دو فرزندش در آن نوشته شده بود، و خودش و دو فرزندش رفتند و شهید شدند. از این نمونه ها باید متوجه شویم توسط انقلاب اسلامی چه شرایطی در تاریخ امروز ما پیش آمده که هیچ کس در آن شرایط به فکر خودش نبود. این حادثه ها فکر ما را باید متوجه چه موضوعی بگرداند؟ آیا غیر از آن است که دین حقیقی با نظر به تقدیری که در زمانه ظهور کرده به صحنه می آید، این رزمندگان حضرت امام را چگونه می دیدند که برای او این چنین ایثارها کردند؟

وقتی می گوییم به دنبال مدینه ی فاضله ی واقعی هستیم، شرطش آن است که نسبت مان را با حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» درست کنیم و این موضوع یک موضوع احساساتی نیست، احساسات تا اینجاها جواب نمی دهد. از طرفی هم با یک عقل عادی ریاضی هیچ وقت نمی توانیم درباره این موضوع با همدیگر سخن بگوییم. به گفته یکی از دانشجویان خطاب به آقای صادق زیباکلام: ما معتقدیم با این عقلِ علومِ سیاسیِ موجود نمی شود انقلاب اسلامی را فهمید، اصلاً دعوا نداریم ما دو نوع عقلیم. عقلی که بتواند انقلاب اسلامی را درک کند یک جنس دیگری است. مقداری از مشکلاتمان همین است که نتوانسته ایم آن عقلی را که می تواند نظر به تقدیر زمانه بکند ظهور دهیم. شما بحمدالله خیلی جلوتر از

بنده هستید اما چون بنده می خواهم این مطلب را به صورت رابطه ای علمی نشان دهم به زحمت می افتم. ما به نوعی عادت به تفکر داریم ولی تفکرِ این دوران را هنوز نتوانسته ایم احیا کنیم. بنده امیدوارم عزیزان انتظار نداشته باشند موضوعی که مربوط به عالَمی است که در آن زندگی می کنیم، با تفکر انتزاعی تعریف شود. عالمی به وجود آمده است که باید تلاش کنیم آن را حسّ کنیم و در پرتو چنان احساسی، نسبتِ خود را با عالَم و آدم مجدداً تعریف نمائیم. عرض کردم شهدا نشان دادند می شود نسبت ها را عوض کرد و اول انقلاب هم ما دیدیم نسبت ها عوض شد زیرا توانستیم نسبت خود را با حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» معنا کنیم و تقدیر خود را در نسبت با ایشان فهمیدیم. عرض بنده در حال حاضر این است که آیا می توان آن راه را به صورت سلوکی و کاربردی ولی در همان فضای حضوری به جامعه برگرداند؟ با توجه به این که بنا است در جستجوی آن نوع مبادی باشیم که همچون هوا روح ما را در بر می گیرد و احساس ما را شکل می دهد. سخن بنده آن است که همه ی این ها را با سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می توان به دست آورد مشروط بر آن که بدانیم سلوک ذیل شخصیت اشراقی مردان الهی چگونه است.

وضع حضوری ما در جهان هستی

کافی است برای شما در این کتاب مسلّم شود که انقلاب اسلامی اراده ی خاص الهی است که به صورتی اشراقی بر قلب حضرت امام

خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» تجلی کرده، از آن به بعد در نسبت شما با این انقلاب تحولی اساسی رخ خواهد داد که از یک طرف از تمام پوچی های دوران رهایی می یابید و از طرف دیگر زندگی در زیر سایه ی انقلاب اسلامی و در اتحاد با ملکوت حضرت امام ظهور خواهد کرد و از این طریق به همه ی معنایی که باید برسید دست می یابید. آری کسی که به دنبال امری سترگ است باید خود را برای آن امر آماده سازد. اتحاد با ملکوت حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» کار ساده ای نیست و محتوای خاصی را از شما طلب می کند و محدودیت هایی را در مقابل امیال شما قرار می دهد.

امیدوارم تا این جا روشن شده باشد که مبانی یک جامعه و یک تمدن، آن حالتی است که ریشه در وضع حضوری آن جامعه در جهان هستی دارد. از طریق مبادی می رسیم به حالتی که یک نوع حضور خاصی را در هستی برای خود و جامعه احساس می کنیم و مبتنی بر آن مبادی می توانیم فکر کنیم. اگر مبادی ما وَهمی باشد سراسر افکار ما وَهمی خواهد بود، در نتیجه وضع حضوری ما در جهان هستی، به هیچ حقیقتی نظر نخواهد داشت. مثل آن وضع حضوری که فرانسیس بیکن در منظر غربی ها قرار داد و فرهنگ غرب با شور و شوق وَهمی شروع شد و همچنان ادامه یافت. مشکل آن فرهنگ این بود که به حقایق قدسی نظر نداشت و در نتیجه کارشان به مرور از یک طرف به یأس و از طرف دیگر به لذت گراییِ بیشتر کشیده شد. در ابتدا به امید آن که به حیاتی برین دست می یابند شور و شوقی داشتند و لذا در مسیر رسیدن به آن آرمان، فداکاری هایی هم برای جامعه از خودشان نشان دادند تا آن جایی که آن

خبرنگار می گوید وقتی هواپیماهای متفقین، مرکز آلمان را با خاک یکسان کردند، دیدم خانمی که همراه خانواده اش تازه به شهر برگشته بود و در قسمتی از خانه شان که خراب نشده بود زندگی می کردند، در بین خرابه ها حرکت کرد و سطل زباله را در جایی خاص خالی کرد. از او می پرسد چرا زباله ها را در بین همه ی خرابه ها این جا خالی کردی؟ می گوید: این جا قبل از جنگ، محل زباله های شهر بوده، شهر ساخته می شود و باز همین جا محل زباله ها است! تا این حدّ مقید به ساختن شهر و اجتماع خود بودند. ممکن است تعجب کنید چرا آقای بازرگان و امثال ایشان برای غرب یک نوع احترام قائل اند، چون این ها غربی را می شناسند که هنوز در فضای امید به آینده به سر می برده است و آن غرب غیر از این غربی است که امروز بی آیندگی خود را احساس می کند و از تعادل لازم خارج شده است. بعضی ها نمی توانند تفاوت بین این دو غرب را ببینند، غربی که امید داشت به بهشتی که انبیاء وعده داده بودند برسد و غربی که امروز گرفتار هزاران بحران شده است. راسل می گوید ما فکر می کردیم بهشتی را که انبیا وعده دادند، می توانیم در اروپا ایجاد کنیم، و حالا با وقوع دو جنگ جهانی و کشته شدن بیش از ۵۰ میلیون نفریک مرتبه به جهنمی رسیدیم که فکر آن را هم نمی کردیم. علت این که آن شور به یأس تبدیل می شود و آرام آرام انواع دغلکاری ها ظهور می کند را در عدم رجوع به مقصد قدسی باید جستجو کرد. انواع خودخواهی ها دیگر جایی برای ایثار و امید نمی گذارد.

وقتی روشن شد مبادی یک جامعه نه می تواند موضوعات وَهمی باشد و نه مفاهیم انتزاعی غیر قدسی، و در نظر به مبادی باید با حقایق متعین روبه رو شد و به مظاهرِ تقدیر و اراده ی الهی نظر انداخت، متوجه می شویم در این عصر و در تاریخی که با ظهور توحیدی خاصِ این دوران شروع شده باید به شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» نظر کرد و لا غیر، تا تفکر به همان معنایی که عرض شد به جامعه برگردد. این که بنده اصرار دارم عزیزان تمدن غرب را خوب بشناسند یکی به دلیل آن است که سابقه ی تاریخی یک تمدن را بشناسید و دیگر این که وقتی می خواهید از غرب عبور کنید معنای عبور از غرب برایتان روشن باشد تا گمان نکنید این کار، کار آسانی است و بدون آن که اجمال را به تفصیل در آوریم عملی می شود.

خطر انحراف

تا روح زمانه ی خود را درست نشناسیم نمی توانیم تفکر کنیم و متوجه مبادی خود شویم و از آن مبادی به تفکری روشن تر دست یابیم. در روایت مشهوری از امام صادق علیه السلام از قول رسول الله صلی الله علیه و آله هست که فرمودند: در هر زمانی بنده ای از این امت می آید، او از عدولی است که دین را تصحیح می کند.(۱) عرض بنده آن است: همان طور که خدا را باید حس کرد - مثل آن کسی که وقتی کشتی اش غرق شده است خدا را حسّ می کند و از آن خدا تقاضای کمک می نماید- باید حضور آن مرد الهی و تاریخی را که او در

۱- - بحارالأنوار، ج ۲، ص ۹۳.

آن حضور می یابد حسّ کنیم. همان طور که ملاحظه فرمودید چگونه مردم متدین ما امام«رضوان الله تعالی علیه» را حس کردند.

برای شروعِ تفکر در زمانه ی خود و تفاهمِ همراه با تفکر در زمان خاص، باید با توجه به تاریخی که در آن قرار داریم با نظر به تقدیر الهی، تفکر توحیدی را به جامعه برگردانیم و این با نظر به عدولی که خداوند پرورانده عملی می شود. اینجا بود که عرض شد شخصیت امام به ما قدرت تفکر می دهد چون مبادی وجودی ما را در تاریخی که در آن قرار داریم به ما برمی گرداند، همچنان که نظر به خدای وجودی، وجود را برای ما ظهور می دهد و از توهّم و وهمیات و اصالت دادن به ماهیات آزاد می کند.

خطر انحراف در این دوران آن است که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را درست نشناسیم، در این صورت بخواهیم و یا نخواهیم از مقام معظم رهبری«حفظه اللّه تعالی» فاصله می گیریم زیرا ایشان نشان دادند تقدیر زمانه را در ذیل شخصیت حضرت امام به خوبی می شناسند و لذا از این پایگاه و بر این اساس خوب فکر می کنند و جامعه را نیز به تفکر دعوت می نمایند. ولی اگر کسی از نظر مبادی به ایشان نزدیک نباشد بالأخره نمی تواند نظرات ایشان را تصدیق نماید. اگر نسبت مقام معظم رهبری را با امام درست بسنجیم می بینیم رهبر انقلاب«حفظه اللّه»، حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را به عنوان مبادی تفکر این دوران قبول کرده اند، با توجه به این امر می توانیم برسیم به این که امروز اگر بخواهیم خوب فکر کنیم به همان روشی که مقام معظم رهبری عمل کردند، ما هم باید شخصیت امام را مبادی تفکر

خود قرار دهیم. رهبر انقلاب در تاریخ ۱۴/۳/۹۰ صحبتی دارند که جایگاه تفکر خود را از این طریق نشان می دهند. می فرمایند:

«مکتب امام به عنوان راه روشن و خط روشنِ حرکت عمومی و همگانی ملت ایران است، یک راهنمای نظری و عملی است که کشور و ملت را به عزت و پیشرفت و عدالت می رساند. مکتب امام یک مکتب کامل است، یک مجموعه است، دارای ابعادی است، این ابعاد را باید با هم دید، با هم ملاحظه کرد. دو بُعد اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، بُعد «معنویت» و «عقلانیت» است.»(۱)

در جای دیگر می فرمایند:

«واقعاً امام«رضوان الله تعالی علیه» انسان عجیبی بود اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضّل الهی بود برای این که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله ی عظیم

بشری به وجود آورد، دستی باید از غیب ظاهر می شد، خدای متعال این دست را ظاهر کرد».(۲)

ایشان متذکر می شوند حضور حضرت امام در این تاریخ یک تفضّل الهی بوده تا چرخشی در تاریخ به سوی توحید ایجاد شود و درک احساس این موضوع، درک تقدیر زمانه است که موجب تفکر به معنای واقعی آن می شود.

ادعای ما این است که رهبر معظم انقلاب مبادی فکری شان را از حضرت امام دارند و در این سخنانی که ملاحظه کردید به خوبی این را

۱- - سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۴/۳/۹۰.

۲- - سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۱/۳/۶۹.

روشن می کننـد بـا توجه به این که سـخن فوق را در سال ۶۹ که حضـرت امام تازه رحلت کرده بودنـد ایراد کردنـد، در تمام طول این مدت دائماً نظرشان به سیره حضرت امام است و با نظر به سیره و شخصیت ایشان عمل می کنند. همین طور که در سومین نشست انـدیشه هـای راهبردی در مورد خانواده می فرماینـد: «اصـلاً نمی شود نقش زن را محاسـبه کرد و من اقرار می کنم، اعتراف می کنم اولین کسـی که این نقش را فهمیـد امـام بزرگوار ما بود. مثل خیلی چیزهای دیگر که اول او فهمیـد. در حالی که هیچ کدام از ماها نمی فهمیدیم.»(۱)

به نظر شـما با توجه به آن نکته ای که مقام معظم رهبری در رابطه با «زن» فرمودنـد و توجه دادن امام به این امر را بیان کردند، امروز تاریخ ما به این فکر رسـیده است که در رابطه با جایگاه زن فکر کنـد؟ در مقاله ای عرض کردم: «زن، اصـلی ترین گم شـده در انقلاب اسـلامی است». و مقام معظم رهبری برعکس بسیاری، به خوبی می فهمـد که مسئله، مسـئله ی بسیار دقیق و حساسی است و تازه می فرماینـد: امام عزیزِ ما فهمیـد و ما براساس این که امام فهمید می خواهیم فکر کنیم. این یک مثال بود تا روشن شود این که متوجه اید مقام معظم رهبری تقدیر زمانه را می شناسند از آن جهت است که نسبت شان را با امام نسبتی اشراقی قرار دادنـد و به امام به عنوان یک ولیّ خـدا نظر دارنـد که بلاشک خداونـد متعال لمعه ای و لمحه ای از انوار طیبه ی نبوت ها را در وجود او قرار داده.(۲)

بنده احدی را در این

ص: ۱۵۰

۱- – مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۴/۱۰/۹۰.

۲- – به سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۱/۱۱/۹۰ رجوع شود.

کشور و زیر این آسمان نمی شناسم که نسبت اش با امام مانند نسبتی باشد که مقام معظم رهبری با امام دارد و در همین راستا نیز احدی را نمی شناسم که از این زمانه و این عصر فهم و تصور صحیحی در حدّ حضرت آیت اللّه العظمی خامنه ای داشته باشد. البته این را هم می دانم که وقتی هنوز زبان این نوع تفکر تدوین نشده تا به طور عادی با همدیگر صحبت کنیم، مجبورم شاهد بیاورم و این کار برای نظر به موضوعاتِ حضوری، کار خوبی است تا شما حقیقت را در مظاهرش بنگرید. امیدوارم توانسته باشم نسبت به حضرت امام، زمینه ی تفکر را برای عزیزان فراهم کنم.

شخصی گفته بود که این کتاب «سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» »، شاهد است، دلیل کو؟ تصور کرده در این موارد هم لازم است بنده استدلالی سخن بگویم. اگر دلیل استدلالی بیاورم که نشان می دهد هنوز ما در همان کف نشسته ایم. بنا شد در تاریخ حضور پیدا کنیم. نظر به مبادی یعنی حضور در وقتی که تاریخ شروع شده است. إن شاءالله توانسته باشم کاری کنم که وقتی از این جلسه به بیرون تشریف بردید، به جای این که روی حرف های بنده فکر کنید، ببینید چه احساسی نسبت به تاریخی که در آن زندگی می کنید دارید. بسیجی ها در شب های حمله با احساسی خاص از همدیگر برای شهادت سبقت می گرفتند تا تاریخ جدید را بسازند.

خدا به حقیقت نور امام حسین علیه السلام و به عظمت خون شهدا به ما کمک کند تا تاریخی که آن ها ساختند را درست بنگریم و بفهمیم چگونه می شود ماورای این دنیای ظلمانی، حیات برینی را احیا کرد.

ص: ۱۵۱

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی چهارم: برکات شناخت تقدیر تاریخی

اشاره

ص: ۱۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

در جلسه ی گذشته عرض شد تفکر یک نحوه ارتباطی با زمان و زمانه دارد و به اندازه ای که جامعه ای تقدیر تاریخی خود را بشناسد اهل فکر می شود. از آن طرف عرض شد که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با جبهه ی توحیدی که در مقابل استکبار در این تاریخ ظهور دادند، عملاً ما را وارد زمانه ای کردند که اگر ما درست وارد آن بشویم، تفکر به تاریخ ما برمی گردد و از گسست تاریخی که تاریخِ بی فکری ماست، آزاد می شویم. امیدوارم رفقا در این مسئله با توجه به آنچه در جلسه ی گذشته مطرح شد راحت تر بتوانند در این جلسه بنده را همراهی کنند.

حضور با نور عصمت امام معصوم

در جوامع روایی ما روایتی هست که به ما کمک می کند تا روشن شود چرا می گوئیم حالا که بنا است به انقلاب اسلامی - به عنوان تقدیر تاریخی ما که تقابل توحید و شرک است - رجوع نماییم باید به شخص امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رجوع کنیم؟ روایت از حضرت صادق علیه السلام است که می فرمایند: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِی أَقَالِیمِ الْأَرْضِ فِی کُلِّ إِقْلِیمٍ رَجُلًا یَقُولُ عَهْدُکَ فِی کَفِّکَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَیْکَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَ لَاتَعْرِفُ الْقَضَاءَ

ص: ۱۵۵

فِیهِ فَانْظُرْ إِلَی کَفِّکَ وَ اعْمَلْ بِمَا فِیهَا»(۱) وقتی قائم قیام کند به هر ناحیه از نواحی زمین، کسی را می فرستد و می گوید تعهد و پیمانت- دستورالعمل تو - در کف دست تو است، چون امر مهمی به تو روی آورد که تو آن را ندانی و در انجام آن سرگردان شوی، به کف دستت بنگر و تصمیم خود را بگیر و عمل کن. حضرت صادق علیه السلام با توجه به این که تاریخ آینده را می شناسند و از قواعدش خبر دارند به ما خبر می دهند: وقتی وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صحنه آمدند و برنامه شان را پیاده کردند جهت رتق و فتق امور به هر شهری و اقلیمی کسی را می فرستند و به او می گویند: عهد تو در کف دست تو است هر وقت در مسئله ای وارد شدی که «لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ»، تحلیل درستی از آن نداشتی و جایگاه آن را نمی دانستی، «فَانْظُرْ إِلَی کَفِّکَ وَ اعْمَلْ بِمَا فِیهَا» کف دستت را نگاه کن و طبق آن عمل کن. معلوم است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرستاده ی خود را به امور وَهمی و غیر واقعی دعوت نمی کنند.

شما به راحتی از این روایت می فهمید مردانی در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند که در ذیل وجود مقدس آن حضرت می توانند مطابق نظر امام معصوم عمل کنند. یعنی آخر الزمان شرایط طوری است که عده ای ذیل وجود مقدس امام با نور عصمت امام رابطه دارند. این از جمله معارف خوب شیعه در رابطه با برکات حبّ اهل البیت علیهم السلام است. فعلاً در اینجا می خواهم افق مطلب را نشان بدهم، تفصیلِ بحث در جای دیگر است.

ص: ۱۵۶

۱- - الغیبه للنعمانی، ص ۳۱۹.

سؤال بنده از شما این است آیا همان نسبتی که یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند داشت و به نور عصمت آن امام عمل می کنند، در این عصر همان نسبت بین حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف برقرار نشده است؟ و در همین راستا نسبت شما با حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نمی تواند همان نسبتی باشد که حضرت امام با امام معصوم داشتند؟ این را به عنوان یک دستگاه بگیرید تا موضوع به مرور خود را از اجمال به تفصیل نشان دهد. همین اندازه معلوم است که می شود در طول تاریخ و در ذیل وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انسان هایی باشند که به نور عصمت امام در زمان خود و در اقلیم خود با تصرفات ربّانی، در امت عمل کنند.

او راه حل های ملکوتی به میان آورد

اجازه دهید با همدیگر باز بر روی این موضوع تأمل بیشتر کنیم که برای حضور در تاریخی که شروع شده و برای نجات از بی فکریِ تاریخی باید مبادی فکر خود را در سیره و سلوک حضرت امام«رضوان الله تعلی علیه» قرار دهیم که در ذیل اسلام و تشیع، تاریخ جدیدی را مطابق آنچه امروز ما باید در مسلمانی خود انجام دهیم، به صحنه آورده است. آنچه بسیار مهم است و باید به صورتی جدّی به آن نظر کرد، رسیدن به این نکته است که وقتی مبادی خود را شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» قرار دادیم، فکر شروع می شود، فکری که منجر به تحقق جامعه ای می گردد که افراد آن جامعه زبان همدیگر را می فهمند، مشروط بر این که بدانیم ما در حال حاضر در

تاریخِ بی تفاهمی قرار داریم و هیچ راهی برای برون رفت از این چندگانگی ها وجود ندارد مگر آن که مبانی مشترکی پیدا کنیم و آن مبانی مشترک در سیره ی شخصی که متعیَّن و قابل درک و قابل اشاره می باشد، قابل دریافت است.

کسی که روشنایی و تاریکی و شادی ها و رنج های دوران خود را با ملاک های آسمانی می بیند و ارزیابی می کند، اوست که منجی دوران معاصر ما است و امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نشان داد نسبت ما را با گذشته و آینده مان به خوبی می شناسد، بدون آن که همرنگ ظلمات زمانه شود، نشان داد در عین آن که همرنگ ظلمات زمانه نیست، منزوی و بی توجه به آنچه در جهان اسلام می گذرد هم نیست بلکه سخت خود را مسئول می داند. او بدون آن که مسئولیت را به گردن دیگران بیندازد، بار دوران خود را همچون رسولان به تنهایی بر دوش کشید چون زمان خود را می شناخت و مسئولیت را به جامعه ای که نسبت به وظیفه ی خود غافل شده بود، متذکر شد و اخلاق را به جهانی که گرفتار بی اخلاقی گشته بود، برگرداند.

برای آن که بدانیم در تاریخی که به سر می بریم چه کسی می تواند ما را به حیات توحیدی مان برگرداند باید به افعال افراد بزرگ توجه کنیم، به افعال کسانی که در زمانِ خودشان زندگی می کنند و تاریخ خود را می فهمند و شهامت حقیقت جویی و ایمان به قدرت خداوند در آن ها به رشد کامل رسیده و در این تاریخ مصداق چنین اوصافی را می توانید در حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» بیابید. انسانی که فرزند زمان خویش بود و

برای زندگی در این تاریخ راه حل های ملکوتی به میان آورد، و چون به زمانه و مسائل آن فکر کرد خداوند راه اندیشیدن در آن مسائل را به او نمایاند و معلوم کرد تا وقتی اندیشه ی علماء دین برآمده از مسائل جامعه نباشد، دین، حقیقت خود را به جهانیان نمی نمایاند. حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» اندیشه ی خود را به تمامه به سرنوشت زمانه ی خود گره زد و لذا شایسته ی اشراقی شد که راه حلّ تمام ابعاد جهان امروز در آن نهفته است و راز خوش بینی و امیدواری به راهی که با انقلاب اسلامی گشوده شده است در این نکته می باشد.

خدایی که ظهور کرده

می دانید که عرفای بزرگ همه به ملاقات حضرت حق نایل شده اند و هر کدام حق را درست می یابند و می نمایانند ولی از آن جایی که حضرت حق همیشه در ظرف زمان ها و تاریخ های مختلف مطابق آن تاریخ جلوه ی خاصی دارد، ما در جلوه هایی که آن بزرگان می نمایانند اختلاف می یابیم. آن ها همه درست می گویند و حقیقتاً همه به ملاقات خدا رفته اند و گزارش ملاقات خود را مطابق تاریخ و زمانه ی خویش به تاریخ بشریت تابانده اند. حال باید دید امروز ما در کدام بستر می توانیم به ملاقات خدا برویم و چگونه دوران خود را مطابق توحید الهی شکل دهیم تا خداوند نیز به ملاقات ما بیاید و خدایی را جستجو نکنیم که به ملاقات عرفای

بزرگ در گذشته رفته است و گرنه تنها با مفهوم خدای آن ها به سر خواهیم برد.(۱)

بحث در انوار مشترک ملاقات هایی نیست که عرفا داشته اند، در مورد پیامبران هم با همه ی تفاوتی که هر کدام در دوران خود داشته اند، می توانیم بگوئیم: «لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِه»(بقره/۲۸۵) پس بحث در جلوه های خاص این دوران است تا سرمایه های مشترک توحیدی را در صحنه ی امروز تاریخ مان به ظهور آوریم.

اگر همه چیز با حضور حق سنجیده می شود باید ببینیم امروز حضرت حق در چه فضایی از تفکر و رویکرد، حضور می یابد و ظهور می کند؟ آیا همه ی شواهد نشان نمی دهد حضور توحید در این تاریخ در بستر شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عالی ترین شکل ظهور کرده است؟(۲)

عقل انتزاعی، موضوعات را غیر تاریخی می نگرد ولی با نظر به واقعیت تاریخی که در آن قرار داریم و با نظر به تقدیری که با حضور حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» با آن روبه رو شدیم، در می یابیم امکان تاریخی ما آن

۱- - آیا عزیزان به فکر فرو نمی روند که چرا با آمدن دین جدید، آن دینی که تا دیروز راه ارتباط با خدا را در جلو بشر قرار می داد، منسوخ و باطل می شود وهمه موظف اند با دین جدید به خدا رجوع کنند؟

۲- - توحیدی در این عصر ظهور کرده که دست پرورده های آن در جبهه ها با انتخاب شهادت تا وادی توحیدِ ذاتی و فنای در فنا جلو رفتند، آن وقتی در وادی توحیدِ ذاتی حاضر شدند که سبقت می گرفتند تا در میدان مین وارد شوند و سایر رزمندگان پا بر روی جسد مبارک آن ها بگذارند و از میدان مین به سلامت عبور نمایند.

چیزی است که ایشان متذکر آن هستند و ما می توانیم در آن قرار گیریم و با همه ی موانعِ تاریخی که در جلو خود داریم، چشم از آن برنداریم، از چیزی که ناگفتنی است ولی قابل شهود است و با نظر به آن به مرحله ی جدیدی از آگاهی و تفکر می رسیم.

معنای رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

اگر علت بی فکری و بی تفاهمی تاریخی خود را بفهمیم، عزم رجوع به شخصیت حضرت امام در ما ظهور می کند و چنین رجوعی را رجوع مبارکی خواهیم یافت. آنچه باید بر آن تأکید شود شکل رجوع است و معنای قرارگرفتن در ذیل شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» که یک رابطه ی وجودی است و نه رابطه ای حصولی و انتزاعی که با شخصیت های علمی برقرار می کنیم. نمونه ی ارتباط وجودی با امام را شما در تاریخ خودتان در بسیجیان دفاع مقدس تجربه کرده اید. اگر متوجه شویم این ارتباط از همان نوع ارتباطی است که شیعه در جایگاه اصلی آن با امامانش برقرار می کند و در تاریخ امروز با زمینه ای آنچنانی می تواند با حضرت روح الله برقرار کند؛ اولا: می توانیم زبان همدیگر را با مبانی قابل اعتماد بفهمیم. ثانیاً: عزم عبور از تمدن ظلمانی غرب در ما شروع می شود. ثالثاً: در همین راستا متوجه حاکمیت قدسی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می گردیم و از بن بست تاریخی که مدرنیته برای ما ایجاد کرده خارج خواهیم شد و می فهمیم چرا حضرت امام در آخرین پیام خود در دوم فروردین سال ۶۸ به انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارند و می فرمایند: «انقلاب مردم ایران

نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت- ارواحنا فداه- است».(۱)

حتماً از خودتان می پرسید چه چیز موجب می شود که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» معتقد باشند این انقلاب ظرفیت ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم کرده است؟ بنده در جمع بندی خود معتقدم حضرت امام راهی روشن در عمل و آثاری از نظر فکری و فرهنگی در کنار نگاه سیاسی خود بر جای گذاشتند که در نهایت زمینه ی ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم می کند. انقلاب اسلامی در بعضی از مراحلِ خود چنین توانایی را از خود نشان داد، مثل همان اخوّتی که ابتدای انقلاب پیش آمد و نسبت مردم با هم، نسبت دیگری شده بود، ماورای نسبتی که مردم به طور معمولی در دنیا داشتند. حقیقتاً ثروت دنیا از ارزش افتاده بود و تجملات دنیا بسیار حقیر می نمود و در آن زمان عزم جدیدی که شبیه دوران حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود، ظهور کرد. انقلاب اسلامی و شخصیت حضرت امام امکان ایجاد چنین یگانگی هایی را دارد که در آن هرگونه تبختری مضمحل شود. نمونه ی دیگرش را در جبهه های دفاع مقدس داشتیم که حقیقتاً نباید تا قیام قیامت این جبهه ها را فراموش کنیم زیرا به تعبیر حضرت امام:

ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله ی طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان، آن را جستجو نماییم. مسلّم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون

ص: ۱۶۲

۱- - صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۵.

شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دار الشفای آزادگان خواهد بود.(۱)

حرف در این مورد که شهدا راه نظر به تاریخِ قدسی ما را به ما نشان دادند خیلی بیش از این است که فعلاً بتوانیم از آن سخن بگوئیم، همان حداقلی که بنده و شما عزیزان فعلاً در این تاریخ با آن روبرو هستیم کافی است که ادعا کنیم از طریق رجوع به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مبادی شخصیت خودمان، می توانیم یگانگی دوران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در آینده ی خود بیابیم.

بیرون از این که ممکن است موضوع رجوع به شخصیت حضرت امام را با نگاه احساسی و سیاسی بنگریم، سعی کنید به عنوان یک بحث علمی به موضوع نگاه شود که مبنای هم فکری یک ملت چه باید باشد تا آن ملت همدیگر را بفهمند و با همفکری به آرمان های خود نظر کنند؟ عرض شد مگر بصیرت مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» که توانسته اند جامعه را از بحران ها نجات بدهند و بهترین موضع گیری ها را به ظهور برسانند. در نظر به شخصیت امام - به عنوان مبادی فکری خود- در جلو چشم ما نیست؟ و مگر خود ایشان ادعا نمی کنند امام خمینی یک حقیقت در تاریخ ما بود؟ و دائم هم می فرمایند امام بزرگوار ما این چنین کردند، ما نیز مطابق ایشان

۱- - ر. ک صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۹۲- ۹۳.

این چنین می کنیم، امام بزرگوارمان به زورگویان باج ندادند ما هم در فتنه ۸۸ باج نمی دهیم؟ ایشان اذعان دارند رجوع به امام، ما را در عرصه های گوناگون جلو می برد.(۱)

شما می توانید در یک نتیجه گیری علمی متوجه شوید همین طور که انسان ها بر مبنای یک فکر انتخاب های خود را انجام

۱- - اخیراً در تاریخ ۱۹/۱۱/۹۲ باز در راستای راه کار ادامه ی انقلاب فرمودند: «آن چیزی هم که می تواند استقلال را تأمین بکند برای انقلاب اسلامی ما، تکیه ی صریح و شفّاف بر مبانی انقلاب است؛ اصول انقلاب، مبانی انقلاب، ارزشهای انقلاب، به شکل صریح و شفّاف مورد تکیه باید قرار بگیرد. همچنان که امام بزرگوار این جور بود؛ امام از اوّل شروع نهضت، همه ی حرف خود را صریح، بدون ابهام بیان کرد. از اوّل، امام رژیم طاغوتیِ موروثیِ استبدادیِ سلطنتی را نفی کرد، ملاحظه نکرد؛ از اوّل معلوم بود که امام دنبال یک نظام و یک تشکیلات مردمی است. سلطنت موروثی، مردود؛ نظام استبدادی، مردود؛ نظام فردی و متّکی به اراده ی فرد، مردود؛ اینها را امام صریح بیان کرد؛ پرده پوشی نکرد. امام به صراحت بیان کرد که نظام اسلامی - نظامی بر مبنای اندیشه ی اسلام و ارزش های اسلامی - باید سرِ کار بیاید؛ پرده پوشی نکرد. امام در قضیّه ی مقابله ی با شبکه ی صهیونیستیِ خطرناکی که بر دنیا می خواهد حکومت بکند، هیچ ملاحظه ای نکردند، حرفی را پوشیده نگذاشتند، صراحتاً در مقابل صهیونیسم موضع گرفت. امام در مقابل رژیم صهیونیستی که یک رژیم جعلی و غاصب است که بر منطقه ی فلسطینِ مظلوم حکومت می کند، صریحاً موضع گرفت؛ هیچ ملاحظه و پرده پوشی نکرد؛ ببینید این ها اصول و پایه ها است. امام در این که ما با نظام سلطه مخالفیم، هیچ پرده پوشی نکرد. نظام سلطه یعنی آن نظام بین المللی ای که متّکی است به تقسیم دنیا به سلطه گر و سلطه پذیر؛ امام قاطعاً این را رد کرد. آن نظام سلطه هم در شکل کامل خود تجسّم و تجسّد پیدا می کند در رژیم و دولت کنونی ایالات متّحده ی آمریکا؛ لذا امام صریحاً در مقابل آمریکا موضع گرفت. موضع گیری ما در مقابل آمریکا به مناسبت این نیست که این ها یک ملّتی باشند که ما با این ملّت مخالف باشیم یا خصوصیّات نژادی تأثیری داشته باشد؛ مسئله این ها نیست؛ مسئله این است که منش و ذات و رفتار دولت ایالات متّحده ی آمریکا، مداخله گری و سلطه گری است؛ امام در مقابل این، موضع صریح و شفّاف گرفت. برای همین است که شما می بینید انقلاب بعد از گذشت ۳۵ سال بر اصول و مبانی و بر ریل حقیقی خود استوار و پابرجا است.»

می دهند و عمل می کنند، اگر مبنای فکر خود را سیره ی شخصیتی مثل حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» قرار دهید بر آن مبنا انتخاب می کنید و عمل می نمائید. با نظر به شخصیت ایشان فکر به سراغ شما می آید زیرا زبانی در میان می آید که متذکر معنویت است و وَهم را به حاشیه برده و وقتی یک جامعه چنین شخصی را پذیرفت همفکری و همزیستی در زیر سایه ی یک نمونه ی قابل پذیرش در بین افراد آن جامعه شروع می شود.

توجه بر این که امکان همفکری با نظر به شخصیت های قدسیِ پذیرفته شده بیشتر است را در توصیه ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بنا است ابن عباس با خوارج محاجه کند، می یابید. حضرت به ابن عباس می فرمایند: «لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ حَاجِّهِمْ بِالسُّنَّهِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصا»(۱) از طریق قرآن با آنان محاجه نکن، که قرآن تاب معانی گوناگونی را دارد، لیکن به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان گفتگو کن، که ایشان راهی جز پذیرفتن آن ندارند. زیرا انسان ها با نظر به نمونه ی عملی یک فکر راحت تر می توانند به تفاهم برسند. در کنار یک تئوری بزرگی به نام قرآن، شخصیتی مطابق آن تئوری نیاز است تا بتوان قرآن را کاربردی نشان داد، ملاحظه کنید که در آن زمان حضرت علی علیه السلام بر روی شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیره ی ایشان جهت رفع تخاصم و اتحاد بین مسلمین، تأکید می کنند و بر همین اساس بنده نیز عرض می کنم باید شخصیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را مبنای تفکر امروز خود قرار دهیم تا سوء تفاهم ها به تفاهم تبدیل شود.

۱- - نهج البلاغه، نامه ی ۷۷.

این گمـان بـاطلی است که گمـان کنیم می توان بی قیـد و شـرط در راهی که دیگران جلو ما گذاشته انـد قـدم گـذاشت و به آرمان هایی که به دنبال آن هستیم دست یابیم و از سـهل انگاری و ندانم کاری و سوء تفاهمِ تاریخی خود آزاد شویم. ما باید در امر خروج از مشـکلاتی که در درون تاریخ ما لانـه کرده انـد راه کـاری عملی داشته باشـیم تـا آن راه کار، مردمِ ما را به حرکت آورد و افقی منـاسب روح آن هـا بگشایـد. حضـرت امـام«رضوان الله تعالی علیه» نشان داد می توانـد چنین توانی را به ملت بدهـد تا حقیقتِ پوشـیده شـده از جلو ما، کنار رود ولی اگر چنین انسانی مدّ نظر ملت قرار نگیرد عقل عمومی به مصالح جزئی مشـغول می شود و از رسـالت تـاریخی خود بـاز می مانـد و هر ملتی که از رسـالت تاریخی خود بازمانـد و نـدانست در کجـای تاریـخ قرار دارد و در مسـیر آینـده روی به کجـا بایـد داشت، گرفتـار افراط می شود چون فهمی از وضع تاریخی خود ندارد و لذا به آسانی دست به هرکاری می زند و بی مهابا دیگران را انکار می کند و همیشه در ابتدای جاد ه ای که گم کرده است سرگردان است.

مقلّد یا متفکّر

حال با توجه به نکاتی که عرض شـد از خود بایـد پرسـید به کـدام مبادی بایـد رجوع کرد تا عقل و قلبِ جامعه مان را به میان آوریم و بر آن اساس تفکر را شـروع کنیم، آیا راهی جز نظر به شخصـیت اشراقی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در پیش داریم؟ آیا راز این همه حکمت که همه اقرار می کنند در گفتار و تصمیم گیری های مقام معظم رهبری«حفظه الله» هست

به جهت آن نیست که ایشان جایگاه امام«رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان یک حقیقت اشراقی درست درک کرده اند و در نتیجه به چنین بصیرت و حکمتی رسیده اند؟

ممکن است این سؤال پیش آید که آیا این نوع رجوع به حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» انسان را مقلد بار نمی آورد؟ در جواب باید عرض کنم همان طور که قرآن به ما کمک کرده و به ما می فرماید در آن تدبر کنیم تا به عنوان یک متفکر متوجه سنت های جاری در عالم شویم، باید همان طور به مکتب حضرت امام و شخصیت او رجوع نمود و چون در این نوع از رجوع، عقل و قلب به میان می آید انسان در پرتو شخصیت حضرت امام اهل فکر و ذکر می شود. زیرا وقتی با به صحنه آوردن عقل و قلب، ذیل شخصیت امام«رضوان الله تعالی علیه» قرار بگیرید و در مبادی عقلی و فکری که حضرت امام متذکر آن است، فکر کنید مطابق تقدیر زمانه فکر کرده اید. این نوع رجوع موجب می شود انسان در تفکر خود اصول پیدا کند و با واقعیاتی که در زمانه جاری است مرتبط باشد، و بیرون از تاریخِ خود در توهّم به سر نبرد. شاخصه ی مکتب امام«رضوان الله تعالی علیه» تفکر عقلی و قلبی است، ایشان در عین آن که فقیه بودند نسبت خود را با امامان معصوم علیهم السلام به کمک معارف خاصِ عرفانی و سلوک عملی، نسبتی قلبی قرار دادند و ما در پرتو چنین شخصیتی در زمان خودمان می توانیم اهل فکر و ذکر گردیم و به تفاهمی که جامعه ی ما شدیداً به آن نیازمند است برسیم. اساس نیاز به شخصیت امام به جهت عبور از دوگانگی ها است.

ص: ۱۶۷

یکی از چیزهایی که بنده فکر می کنم در جامعه ی شیعه ی ما غریب است نحوه ی ارتباطی است که باید با امامان معصوم علیهم السلام داشته باشیم، ارتباطی قلبی و سلوکی. این که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَهَاتَیْنِ وَ قَرَنَ بَیْنَ سَبَّابَتَیْه»(۱) حقیقت این است که هرکس به خاطر خدا و رسولش صلی الله علیه و آله حبّ ما را داشته باشد در قیامت با ما خواهد بود مثل این دو انگشت که در کنار هم هستند و دو انگشت سبابه شان را در کنار هم قرار دادند. یعنی با محبت به امام، در ذیل شخصیت ملکوتی امامِ معصوم، یک نوع همسنخی قلبی با امام پیدا می کنید، البته به این معنا نیست که شما در عرض امام قرار می گیرید بلکه مثل نور بالایی که نسبت به نور پایینی دارای یک نحوه یگانگی است، به همین صورت باید با حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» ارتباط برقرار کرد، همان طور که حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» با امامان معصوم علیهم السلام رابطه ی قلبی و سلوکی پیدا کرد و در کتاب ها و آثار باقی مانده از ایشان این رابطه به خوبی مشهود است.

۱- - بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

یکی از چیزهایی که امید دارم در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» به خوانندگان کتاب عرضه شده باشد همین بود که روشن شود چه معارفی نیاز است تا رابطه مان با امام معصوم آن طوری باشد که در روایات به ما تذکر می دهند. بحثِ این نوع سلوک به صورت تفصیلی و کاربردی در کتاب «مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام » آمده است و معتقدم مباحثی که در کتاب حب اهل البیت علیهم السلام شد، شروعی بود که برای ادامه ی کار نیاز به معارف مهمی دارد. معارف بسیاری در رابطه با حبِّ به اهل البیت علیهم السلام در حاشیه رفته است. یکی از آن معارف کشف نسبت زعیم عصر با ائمه علیهم السلام است و ارتباط ما با امام معصوم از طریق حضور در تاریخی که زعیمِ دین ظاهر کرده است. ما در اندیشه و در آثار حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نکات بسیار ارزشمندی در رابطه با رجوع به اهل البیت علیهم السلام داریم. سخنان حضرت امام خمینی در رابطه با امامان معصوم را مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار حضرت امام جمع آوری نموده و تحت عنوان «امامت و انسان کامل» چاپ کرده اند، نکات دقیقی دارد، می توانید ببینید حضرت امام از چه زاویه ای با امامان معصوم علیهم السلام ارتباط دارند. ارتباطی که گفته می شود باید با امام معصوم به صورت قلبی داشت. حال سؤال این است که آیا متوجه هستیم رابطه ی قلبی یعنی رابطه ی وجودی و نه رابطه ی مفهومی؟ رابطه ی مفهومی که قلبی نمی شود و از طریق مفهوم که با حقیقت آن ذوات مقدس اُنس برقرار نمی گردد. چه راهکاری نیاز داریم تا رابطه مان با امام معصوم قلبی بشود که می فرماید اگر حبّ ما را داشته باشید در قیامت با ما هستید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن همه بر

ص: ۱۶۹

حبّ اهل البیت علیهم السلام اصرار دارند و زمخشری در تفسیر کشاف ذیل آیه ی «قُلْ لا أَسْئَلُکَمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» (شوری/۲۳) از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیداً، ألا ـ وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، ألا ـ وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، ألا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَکْمِلَ الإیمَان» هرکس بر محبّت آل محمّد از دنیا برود شهید مرده است. بدانید که هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد آمرزیده است. توجه کنید هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد با توبه از دنیا رفته است، هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته است، و بعد در مقابل چنین حُبّی حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «ألا ـ وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَکْتُوبٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ آیِسٌ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ، ألا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ کَافِراً، ألا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّه» آگاه باشید هرکس با بغض آل محمد بمیرد، روز قیامت در بین دو چشمش نوشته شده است، مأیوس از رحمت خدا و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، کافر مرده است، و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

همه ی تأکید بنده این جا است که ملاحظه فرمایید حبّ یعنی رابطه ی قلبی و رابطه ی وجودی، پس باید یک نوع یگانگی با امام در میان باشد زیرا در آن صورت تفاوت ها تنها در شدت و ضعف است و این از نکات بسیار دقیق در فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است. شما در رابطه و نظر به نور

بالایی نسبت به نور پایینی نتیجه می گیرید نور پایین صورت نازله ی آن نور بالایی است بدون آن که جزیی از آن باشد، یعنی نور بی رنگِ نازله، نصف نور بی رنگ عالیه نیست بلکه همه ی کمالات آن نور بی رنگ را دارد منتها به نازله، برعکسِ نور سبز که شش نورِ دیگر را ندارد، اما نور بی رنگِ نازله، همه ی آن هفت رنگ را دارد منتها به نازله. حال کسی که رابطه اش را با امام معصوم رابطه ای قلبی و وجودی کرده و در ذیل وجود نورانی امام معصوم قرار گرفته، متذکر همه ی کمالات امام معصوم می باشد با این تفاوت که به بالاتر از خود اشاره دارد. حال با آن احاطه ای که شما در کتاب های حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» نسبت به مقام ائمه علیهم السلام ملاحظه می کنید متوجه می شوید رابطه ی وجودی بی نظیری بین آن مرد و امامان معصوم باید برقرار بوده باشد که این چنین سخن می گوید و اینچنین عمل می کند. بنده با مختصر اطلاعاتی که دارم احدی را نمی شناسم که به این جامعیت توانسته باشد رابطه ی انسان را با انسان کامل در آثارش مدون کند. شاید بفرمایید محی الدین بن عربی در کتاب های متعدد و یا قونوی در مفاتیح الغیب و یا ابن فناری در مصباح الانس از انسان کامل سخن ها گفته اند، درست است اما ظرایفی را در آثار حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه ملاحظه می کنید که منحصر به خود ایشان است. علتش هم این است که در آثار امام فرهنگ ناب شیعه همراه با آن سلوک عرفانی جمع شده است و در مجموع یک چیز فوق العاده ای ساخته است که نیاز امروز و فردای ما است.

معنای رابطه ی اشراقی

حرف این است که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» چه نسبتی توانسته با امام معصوم پیدا کند و ما باید با چه نگاهی به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نگاه کنیم؟ عرض کردم حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در عین این که فقیه بودند نسبت خود را با امامان معصوم تنها یک نسبت فقهیِ صرف قرار ندادند. بلکه به کمک معارف خاصِ عرفانی، نسبتی قلبی با امامان معصوم برقرار کردند و از انوار اشراقی آن ذوات مقدس بهره مند شدند. امروز اگر کسی خواست از حضرت امام خمینی به عنوان مبادی تفکر خود بهره ببرد باید در ذیل اسلام و نور اهل البیت علیهم السلام با ملکوت حضرت امام خمینی رابطه ای اشراقی برقرار کند تا وارد تقدیری شود که خداوند برای این ملت اراده کرده است. حضور در چنین تاریخی ظرف وجودی خاصی را می طلبد که انسان از یک طرف متوجه ضعف های تاریخی که ما در آن هستیم باشد و از طرف دیگر نظرش جهت عبور از آن ضعف های تاریخی به شخصیت اشراقی حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» معطوف شده باشد و بتواند رابطه ای حبّی و ملکوتی با آن شخصیت برقرار کند، که این ملاک و مبادی تفکر در عالمی است که سراسر گرفتار بی فکری است. روزگار ما با حضرت امام خمینی و با ظهور انقلاب اسلامی وارد تاریخی شده که دوران بی پناهی و سرگردانی بشر را به او متذکر می شود و راه برون رفت را به او نشان می دهد.

ص: ۱۷۲

در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»» بحث شد(1) باید با ملکوت حضرت امام رابطه برقرار کرد آن طور که سرداران شهیدِ دفاع مقدس توانستند آن رابطه را برقرار کنند، همین اندازه هم که از حرکات و سکنات شهدا به ما گزارش شده معلوم است که آن ها توانسته اند رابطه ای وجودی با حضرت امام برقرار کنند. این اساسی ترین حرف بنده است که باید رابطه ای اشراقی با ملکوت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» برقرار کرد تا شعور تاریخی خاصی را که منجر به تفکری از جنس تفکر شهید چمران ها می شود، نصیب خود کنیم. یکی از موضوعاتی که هنوز نتوانسته ایم درست تبیین کنیم تصور درستی است که باید عزیزان از رابطه ی وجودی داشته باشند زیرا ناخودآگاه موضوع را با تفکر انتزاعی و علم حصولی دنبال می کنیم. در حالی که از شما محبین اهل البیت که با اهل البیت علیهم السلام رابطه ای قلبی برقرار کرده اید انتظار هست تصور و درک درستی از ارتباط وجودی داشته باشید وگرنه در نظر و ارتباط با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان واسطه ی فیض در عالم هستی، نیز دچار مشکل خواهید شد. اگر کسی نتواند وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به آن صورت درک کند که آن حضرت واسطه ی وجودی بین عالم مُلک و ملکوت هستند، چطور می تواند قبول کند یک انسان واسطه ی چنین فیضی باشد؟ مگر آن که نظر به حقیقت وجودی آن حضرت بیندازد. این که چطور می شود با ملکوت حضرت امام خمینی رابطه برقرار کرد نیاز به پیش زمینه های سلوکی دارد وگرنه با تفکر انتزاعی و علم حصولی تا

۱- - کتاب سلوک، جلسات چهارم و پنجم.

اینجاها نمی توان جلو آمد و مثل شـهدا مطلوبِ قلبی خود را دنبال کردنِ منویّات و نیّات حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» قرار داد.

باید به دنبال رابطه ای وجودی بود. مکرر عرض کرده ام شـما صدبار هم بگویید آب و چند روز هم در رابطه با آن فکر کنید و مرطوب بودن آن را تصور نمائید، یک ذره هم به تری نمی رسـید. اما اگر با یک قطره آب رابطه وجودی پیدا کنید به همان اندازه به تری می رسید.

تا «وجود» مدّ نظر ما نیاید و رابطه ی وجودی با عالَم پیدا نکنیم تنها با تصورات خودمان نسبت به عالم زندگی می کنیم بدون آن که راهی به سوی خـدا در مقابـل خود بگشـاییم. این راه، در صورتی در مقابـل مـا گشوده می شود که به اراده ی الهی در این عصر یعنی به انقلاب اسلامی، نگاه وجودی بیندازیم زیرا حقیقتاً با انقلاب اسلامی شکاف و شقاقی که بین خدا و انسان به وجود آمده بود برطرف شد.

به خوبی می توان احساس کرد تاریخی که ما در آن قرار گرفته ایم، تاریـخ عجیبی است و در دل این تاریـخ خداوند حضـرت امـام«رضوان الله تعـالی علیه» را پرورانـده تا ما را وارد چنین تاریخی بکنـد. همان طور که ملاصـدرا را در زمان خود در مقابل دکارت پروراند تا بتواند با تأکید بر اصالت وجود، تاریخ خطرناک سوبژکتیویته ی دکارتی را خنثی کند. جایگاه تاریخی آن اصـالت وجـودی که ملاصـدرا می گویـد چنین جایگـاهی است و این غیر از اصـالت وجودی است که در کتـاب و درس و به صورت مفهومِ وجود مورد توجه عزیزان است. ملاصـدرا در زمـان خود یـک پارچه عشق و شور و حیات و انقلاب است، یک آدم فوق العاده زنده ای است. کتاب های سه

اصل و کسر الاصنام او شاهد این مطلب است، ببینید چطور بر سر متحجرین و اخباریون و آن هایی که تحت تأثیر مستشرقین غربی اصالت را بر حسّ می دهند، فریاد می زند، عین همان نوع فریادی که حضرت امام بر سر آمریکا می زند و می فرماید: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.

ملاصدرا می فرماید با این جهالت ها و تحجرها می خواهند تاریخ امامتی را که در آن زمان شروع شده بود در حجاب ببرند. آری درست است که همان جهالت ها و تحجرها موجب شد تا او تبعید شود و امثال میرفندرسکی ها هم به حاشیه رانده شوند و متحجّرین به میدان بیایند و اخباریون و مستشرقین کارها را در دست بگیرند و نتیجه اش این شد تا تمدنی که می توانست با سرمایه ی فکر شیعی، ما را در سقف آسمان قرار بدهد، کارش به حاکمیت شاه سلطان حسین بکشد و اشرف افغان چند روزه اصفهان را تصرف کرد و طومار سلسله ی صفویه را در هم پیچید، ولی عبرتی و تجربه ای شد برای ما تا بفهمیم وقتی رابطه ی خود را با چنین عالمانی زمان شناس قطع کنیم بهره ی چندانی از تاریخ و تقدیری که پروردگارمان جهت تعالی ما برایمان مقدر کرده است، نخواهیم برد.

ملاصدرا در آن روز اصالت وجود را برای ورود در تاریخی که شروع شده بود مطرح کرد ولی عده ای از هم عصرانش جایگاه سخن او را نفهمیدند و دعوای بین اصالت وجود و اصالت ماهیت را راه انداختند. در حالی که اصالت وجودی که ملاصدرا می گوید به خوبی با اصالت ماهیت میرداماد و شیخ اشراق و جناب محی الدین قابل جمع است. حرف ملاصدرا تذکر به یک حیات تاریخی است نه یک ادعای فلسفی صرف.

ص: ۱۷۵

همین بلا را ممکن است بر سر انقلاب اسلامی و ولایت فقیه بیاوریم و حقیقت آن را در مباحث کلامی متوقف کنیم.

چگونگی احساس تقدیر تاریخی

این که می بینید بنده اصرار دارم معرفت نفس را رها نکنید و عرض کردم این راه را حضرت امام به ما نشان دادند به جهت آن است که در بستر معرفت نفس نظرمان به «وجود» می افتد و با نگاه «وجودی» می توانیم تقدیر تاریخی خود را احساس کنیم و بفهمیم چه تقدیری از طرف پروردگارمان در حال وقوع است. بعد از انقلاب اسلامی وقتی حضرت امام به قم تشریف آوردند رفقای ما رفتند خدمتشان که آقا ما می خواهیم عرفان بخوانیم چه کنیم؟ - چون متوجه ذوق عرفانی حضرت امام شده بودیم- امام فرموده بودند جلد هشتم و نهم اسفار را مطالعه کنید. در همین رابطه بنده با بضاعت کمی که داشتم شروع به ترجمه ی جلد هشتم و نهم اسفار کردم و آن را درس دادم و ترجمه ی جلد۸ و۹ اسفار تحت عنوان «معرفتِ نفس و حشر» چاپ شد. باید بتوانیم از طریق معرفت نفس، «وجود» را احساس کنیم و این یک احساس است و نه یک تفکر حصولی، وقتی وجود به میدان آمد می فهمیم در چه تاریخی قرار داریم زیرا درک تقدیر الهی تنها با درک حضوری و وجودی ممکن است و امام صادق علیه السلام با توجه به این امر همچنان که در جلسه ی قبل عرض شد، می فرمایند: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ»(۱) بر عاقل

۱- - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۰۷.

است که زمانه ی خود را بشناسد و بر اساس شأنش با آن روبه رو شود و از آن استقبال کند.

حیات فعالِ دینی بدون معارفی که جناب ملاصدرا در شروع تاریخ شیعه به ما ارائه داده است کار مشکلی است. تاریخ جدید با حکمت متعالیه می تواند از ظلمات غرب عبور کند. به گفته ی آیت الله جوادی آملی ما در تاریخ امروزمان یک سیاست متعالیه ای می خواهیم که در حکمت متعالیه نهفته است، چون در حال حاضر طرح این مباحث به حاشیه رفته، تصورش برایمان مشکل است که سیاست متعالیه یعنی چه، ولی کسی که تاریخِ شروع شده را درست بشناسد می داند حکمت متعالیه جزء لاینفک تاریخ جدید است و در همین رابطه مقام معظم رهبری«حفظه الله» با آن بصیرتی که دارند می فرمایند: «به گمان ما فلسفه ی اسلامی در اسلوب و محتوای صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه ی انسان این روزگار می جوید و سرانجام خواهد یافت».(۱)

همان طور که یک روح، جسمی می خواهد تا خود را با تدبیر آن جسم شکوفا کند، حکمت متعالیه روحی است در کالبد تاریخ شیعه ای که با صفویه ظهور کرد و از طریق ملاصدرا به ما عرضه شد و همچنان جلو می آید تا جای خود را در انقلاب اسلامی پیدا کند و در ظرف این دوران ظهور نماید و شکوفا و حقیقتاً انقلاب اسلامی شرایط ظهور آن روح است و بدین لحاظ عرض می کنم حکمت متعالیه جزء لاینفک تاریخ جدید است که با انقلاب اسلامی ظهور کرد.

۱- - مقام معظّم رهبری در تاریخ ۱/ ۳/ ۱۳۷۸.

از عرض بنده غفلت نفرمایید که معرفت نفس تنها به روش صدرایی که اصالت را به وجودِ تشکیکی می دهد و قدرت رجوع به وجود را به ما می بخشد، این غیر از معرفت نفس به آن شکلی است که در اکثر کتاب های اخلاق مطرح است که جنبه ی حضوری موضوع در آن کتاب ها عموماً مدّ نظر نیست، در آنجا می خواهند روشن کنند نفس ناطقه، موجود مجردی است که باید به فضائلی که مدّ نظر علم اخلاق است دست یابد. اما معرفت نفسی که ملاصدرا در جلد هشتم و نهم اسفار مطرح می کند یک نحوه حیات حضوریِ فعالی را به شما می دهد تا از طریق خودتان «وجود» را احساس کنید، به همین جهت ملاصدرا بحث نفس را بعد از بحث الهیات قرار داد.

مجال فرایند ظهور حقیقت

در تاریخی که عقل عملی و اجتماعیِ آن اصالت را به سوژه و اراده ی انسان می دهد و مصالح بشر را تنها در محدوده ی خیالات بشر مدیریت می کند و ما را تا آن جا گرفتار می کند که در عین ادعای اخلاقی بودن، در بی اخلاقی سقوط خواهیم کرد، چاره ی کار چیست؟ آیا جمع بین سوبژکتیویته و اخلاقی بودن جمع ناسازگاری نیست و تبعات آن همین بحران هایی نیست که در روبه روی خود داریم؟ آیا راهی جز رجوع به حقیقت در پیش رو داریم؟ و آیا حقیقت جز به معنای آشکار شدن «وجود» است؟ آیا جز این است که تأکید بر اصالت وجود به صورتی

ص: ۱۷۸

حضوری، مجال ظهور حقیقت را فراهم می کند و ما را متوجه ملکوت شخصیت اشراقی حضرت امام می نماید؟

عرض بنده این است که برای حضور در تاریخ جدید و اتصال به عالم ملکوت نیاز است به تمدنی فکر کنیم که باید در دل این تاریخ جدید ظهور کند و بر این معنا باید جایگاه تمدنی را که امروز با آن روبرو هستیم تحت عنوان تمدن غربی بشناسیم تا بفهمیم چگونه یک تمدن به وجود می آید و این تمدن دارای چه مبادی بوده که امروز ما با آثار آن روبروئیم.

هر تمدنی در ابتدای امر با روحیه ای حضوری شروع می شود و مردم اروپا در همین رابطه با شور و شوقِ تمام شروع کردند و پایه های آرمان شهر خود را شکل دادند و از آن به بعد فکری مناسب تحقق آن آرمان شهر ظهور کرد و این یک فرایند است. جناب استاد شهریار زرشناس در رابطه با این که هر انقلابی طی یک فرایند تاریخی شکل می گیرد، در مورد ادوار تاریخی مدرنیته می فرماید:

«عهد مدرن که تقریباً از اواخر قرن چهاردهم میلادی آغاز شده است در تاریخِ بسط و تطور خود ادواری را طی کرده است. این مراحل را می توان این گونه فهرست کرد: دوره اول: آغاز مدرنیته یا دوران رنسانس، زمان تقریبی آن از نیمه قرن ۱۴ تا نیمه ی قرن ۱۶ میلادی است . دوره دوم: دوران بسط رفرماسیون مذهبی و تکوین فلسفه مدرن است که زمان تقریبی آن از نیمه قرن ۱۶ میلادی تا نیمه قرن هفدهم که مصادف با رحلت دکارت می باشد. دوره سوم: دوران مهم کلاسیسیسم و عصر روشنگری و آغاز انقلاب صنعتی است و زمان تقریبی آن از نیمه ی قرن هفدهم تا آغاز قرن نوزدهم یعنی تا سال

۱۸۰۰ است . دوره چهارم: دوره ی اعتراض رمانتیک به عقل گرایی و کلاسیسیسم عصر روشنگری است که زمان تقریبی آن از آغاز قرن نوزدهم تا نیمه قرن نوزدهم یعنی سال های ۱۸۵۰ - ۱۸۰۰ می باشد. دوره پنجم: روزگار بروز بحران های گسترده ی اقتصادی - اجتماعی و بسط انقلاب صنعتی در اروپا و گسترش آن به ایالات متحده و ظهور زندگی و تولید صنعتی- شهری مدرن به عنوان وجه غالب معاش و سلوک مردمان در غرب و آغاز تردیدها نسبت به مبانی مدرنیته است که زمان تقریبی آن از ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ می باشد. دوره ششم: آغاز زوال مدرنیته و سرعت گرفتن سیر انحطاطی آن و بسط وضعیت پست مدرن به عنوان نحوی خود آگاهی نسبت به بحران است که از آغاز قرن بیستم تا حدود سال ۱۹۸۰ میلادی است . دوره هفتم: عصر موسوم به فراصنعتی، تداوم و تعمیق رویکرد پست مدرن، قدرت گیری نئولیبرالیسم راست گرا در کشورهای اصلی غربی و گسترش دامنه و نفوذ رویکرد معنوی در جوامع غربی است و زمان تقریبی آن از ۱۹۸۰ میلادی است تا به امروز.

در قرن پانزدهم و باشکوفایی رنسانس در ایتالیا، «لورنزو والا» (۱۴۵۷)، «نیکولای کوزایی» (۱۴۶۴) و به ویژه «پیکودلا میراندولا» (۱۴۹۴) و «مارسیلیو فیچینو» (۱۴۹۹) هر یک به طریقی شؤونی از روح اومانیستی رنسانس را با خود جلوه گر ساخته اند. «لورنزو» داعیه دار لذت طلبی جسمانی و دنیوی و «هدونیسم» فارغ از قیود اخلاقی و دینی بود. «مارسیلیو فیچینو» روح سیطره جویانه بشر مدرن را در رساله «الهیات افلاطونی درباره جاودانگی روح» منعکس کرده و آشکارا از بشر سالاری نام می برد. در نگاه «فیچینو» بشر، سالار هستی بود و

مصداق بشر نیز در این زمانه بیشتر در اَشراف و به ویژه بورژواهای اروپایی جستجو می شد. این نگرش خودبنیادانه به آدمی به عنوان دائر مدار عالم به نحوی دیگر در «پیکودلا میراندولا» خودنمایی می کند. نیکولای کوزائی اگرچه گرایش های پررنگ نوافلاطونی داشت اما با اهمیت ویژه ای که برای «عقل» و «حس» و تفسیر «نومینالیستی» مفاهیم «کلی» قائل بود و نیز تأکیدی که بر دور کردن فلسفه از صبغه دینی و بخشیدن صبغه طبیعی بدان داشته است از پیشروان تفکر مدرن غربی است. پیکودلا میراندولا، مارسیلیو فیچینو و به ویژه نیکولای کوزایی هیچ یک آشکارا ملحد نبودند و حتی ظاهری مذهبی و مسیحی داشتند اما تفسیری که از عالم و نسبت بشر با خود و جهان و جایگاه و حقیقت بشر ارایه می دادند (به ویژه فیچینو و میراندولا) به گونه ای بود که نحوی خودبینانه ی نفسانی در آن غلبه داشت و این چیزی نبود مگر بیان روح عهد مدرن. در این میان هنرمندانی چون «لئوناردو داوینچی» {۱۵۱۹}، «رافائل» {۱۵۲۰} و «میکل آنژ» {۱۵۶۴} در گستره نقاشی و پیکره سازی به ارائه تصویری بشرانگارانه از آدمی و حتی موضوعات و روایت های مذهبی پرداختند. لئوناردو داوینچی به ویژه تفسیری ریاضی و کمّی اندیشانه از طبیعت داشت و نگاه او به شدت تکنیکی بود. مارتین لوتر روح فرد گرایی بورژوایی رنسانس را به حوزه تفکر مسیحی وارد کرد. در واقع ژروتستانتیسمِ او نحوی تداوم روح رنسانس در قالبی به ظاهر مذهبی تر در اروپای شمالی بود. اگر کاتولیسم مذهب مطلوب قرون وسطای غرب و مورد حمایت و پذیرش فئودال ها، پادشاه و روستاییان تنگدست بود، پروتستانتیسم،

ص: ۱۸۱

صورتی از مذهب مدرن شده ای بود که مورد حمایت و استقبال شاهزادگان و بورژواهای نوظهور آلمانی بود.

دوره ی دوم از تاریخ تطور غربِ مدرن را می توان دوره ی پیدایی فلسفه مدرن دانست. بزرگ ترین نماینده و سخنگوی اصلی و پدر معنوی این فلسفه جدید رنه دکارت است که روح عصر جدید و افق مدرنیته بیش از هر فیلسوف این دوره در آراء او به صورت یک دستگاه منسجم فلسفی ارایه گردیده است. هرچند می توان از «مونتنی» (۱۵۹۸) و «جوردانو برونو» (۱۶۰۰) نیز به عنوان چهره هایی که پیشتاز و نماینده برخی افق های فلسفه جدید بوده اند نام برد. اما فلسفه سیاسی مدرن در آغاز قرن شانزدهم و با «نیکولو ماکیاولی» آغاز گردیده است. ماکیاولی به بیان اجمالی مبانی اندیشه سیاسی غربِ مدرن در دو کتاب معروف «شهریار» و «گفتارها» پرداخته است. به راستی جالب است که در بحث هایی که ماکیاولی در خصوص مفاهیمی نظیر «آزادی»، «وحدت ملی» و «قدرت سیاسی» کرده است، به روشنی گرایش های سلطه طلبانه و امپریالیستی و نفسانیت مدار مشهود است. با ماکیاولی، فلسفه سیاسی غرب مدرن برای خود ماهیت و مبنایی غیردینی و غیراخلاقی تعریف می کند و تفکر سیاسی در این افق سیر می کند. دوره ی سوم: کلاسیسیسم و عصر روشنگری تدوین جهان بینی مدرن از نیمه قرن هفدهم میلادی در تاریخ غرب مدرن آغاز می شود و تا قرن نوزدهم ادامه دارد و «عصر روشنگری» و دوران غلبه ی کلاسیسیسم نامیده می شود، شاید مهم ترین مقطع در پی ریزی بنای تمدن مدرن بوده است. این دوران از چند نظر اهمیت دارد: اولا از نظر تدوین جهان بینی مدرن و این که اصالت عقلِ منقطع از وحی

خود بنیادِ نفسانیت مدارِ ابزاری و در عبارت کوتاه تر «عقل گرایی اومانیستی» یا «راسیونالیسم دکارتی» در عصر روشنگری از صورت معرفت شناختی و مابعدالطبیعی خارج شده و در هیأت اندیشه ها و تئوری های سیاسی و نظریات اقتصادی و نظام های حقوقی، بسط و تفصیل می گیرد. در این دوره مبانی نظری لیبرالیسم در آراء «جان لاـک» و «منتسکیو» تدوین می گردد و «فرانسوا ماری ولتر» درباره تساهل و تسامح لیبرالی و سکولاریسم و ضدیت با تفکر دینی به بحث می پردازد و «ژان ژاک روسو» با طرح نظریه «اراده اجتماعی» خود، مبانی تئوریک دموکراسی های مدرن را بیش از پیش بسط می دهد. جهان بینی روشنگری تفسیری مکانیکی از عالم ارایه می کرد و با تکیه بر روش شناسی تجربی- حسی طرح شده توسط بیکن و جان لاـک و دیوید هیوم، ارکان تئوریک علوم جدید، به ویژه بر پایه فیزیک نیوتونی، تدوین گردید. ».(۱) (پایان سخنان آقای زرشناس)

در مورد فرایندی بودن انقلاب اسلامی نسبت به مسیری که باید به اهدافش برسد، نیز نباید غفلت کنیم، مگر یک تمدن یک شبه به دست می آید؟ بنده معتقدم حرکت ما به سوی اهدافی که باید با آن روبه رو شویم خیلی خوب بوده و وعده های رهبری در رابطه با نزدیکی اهداف متعالی انقلاب، یک واقعیت انکارناپذیر است. به همان صورتی که خداوند به رسولش در سوره ی نصر وعده داده است که «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر/۱و ۲) مثل فرآیند رشد یک کودک که در ابتدا حتی نمی تواند دست خود را به سوی

۱- ۱۲ -http://www.bashgah.net/fa/content/show/۲۲۳۹۱

دهان خود هدایت کند ولی در مسیر بلوغ خود تا آنجا همه ی اعضایش با هم هماهنگ می شود که در یک لحظه ده ها عضو او به کار است، در حالی که در ابتدا که راه رفتن را شروع کرده بود اگر شما او را صدا می زدید و او روی خود را به طرف شما برمی گرداند، زمین می خورد.

وظیفه ای برای آینده

وقتی در آینده ای نه چندان دور، مردم دل از فرهنگ مدرنیته کنندند و با تمام وجود به سوی انقلاب اسلامی و وعده های آن روی نمودند اگر ما زیرساخت های درستی از نظر فکری و فرهنگی نداشته باشیم آن وقت است که مردم حیران و سرگردان می شوند. همین طور که اگر ما آثار شهید مطهری را نداشتیم کمونیست ها در ابتدای انقلاب، انقلاب را به نفع خود مصادره می کردند و جوانان را تحت تأثیر افکار خود قرار می دادند، اگر بعد از پشت کردن به غرب، مردم جهان با تمدنی روبه رو نشوند که جواب گوی همه ی نیازهای مادی و معنوی آن ها باشد عده ای فرصت طلب از زحمات شما به نفع خود بهره می گیرند و باز تحقق تاریخ توحیدی به عقب می افتد. با توجه به این امر است که بنده تأکید دارم در آینده ای نه چندان دور که منحنی رجوع به غرب تغییر خواهد کرد، اگر ما شخصیت عرفانی امام را در صحنه نداشته باشیم و اگر معنای زندگی با جنبه ی ملکوتی امام، به عنوان یک راه کار عملی، نهادینه نشده باشد، کم می آوریم و آن انقلابی که باید آماده بشود تا به مهدی علیه السلام ختم گردد به زحمت می افتد. رهبری عزیز«حفظه اللّه» در جمع فرماندهان سپاه فرمودند:

ص: ۱۸۴

«ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم؛ البتّه این که این آینده زود باشد یا دیر باشد، دست من و شما است: اگر خوب حرکت کنیم، آینده زودتر خواهد رسید؛ اگر چنانچه تنبلی و کوتاهی و خودخواهی و دنیاپرستی و دل دادن به این ظواهر، چشم ما را یک قدری پُر کند، ما را ساقط کند، در درون خودمان ریزش - چه ریزش شخصی در درون، چه ریزش اجتماعی - پیدا بکنیم، البتّه دیرتر به دست خواهد آمد؛ امّا بدون تردید به دست خواهد آمد و این به برکت مجاهدت ها و فداکاری ها است».(۱)

این ها حرف هایی نیست که یک آدم احساساتی بزند. حقیقت این است که تاریخی با رویکرد توحیدی شروع شده که دارد جلو می رود و موحدین را یاری می کند.

این که تأکید می شود تمدن غرب را بشناسید چون باید بدانیم هر تمدنی با مبادی مخصوص به خودش در تاریخ ظهور می کند. حال سؤال می شود تمدن اسلامی با کدام مبادی می تواند ظهور یابد؟

انسان مناسب انقلاب اسلامی

در کتاب سلوک روشن شده با نظر به شخصیت و سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» می توان به مبادی تمدن اسلامی دست یافت و در بستر آن مبادی، عقلی قدسی که مناسب انقلاب اسلامی است طلوع می کند، عقلی که به «وجود» نظر دارد. این عقل نه عقل ریاضی صرف است که تمدن غرب بر آن بنا شده و نه عقل انتزاعی است

۱- - بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۹۲/۰۶/۲۶.

که ما را در محدوده ی مفاهیم متوقف کند. در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» عرض شد: رنسانس، انسانِ مناسب خود را ظهور داد که همان انسان ابزارساز است. انسان ابزارساز امروز همان تکنوکرات ها هستند که برای زندگی زمینی شما انواع وسایل راحتی را می سازند تا در اعتقاد به ابزارِ برتر در زندگی دنیایی، در بندگی ابزارها و تکنیک ها متوقف باشید. به عنوان مثال می بینید نفت را می فروشند و برایتان هواپیما می خرند. به همین جهت گفته می شود اصالت دادن به تکنیک حتی در زیر لوای جمهوری اسلامی، بسط غرب است. زیرا انسانی که به حقایقِ قدسی رجوع دارد و با عقل قدسی به سر می برد انسان دیگری است. در انقلاب اسلامی اگر انسان هایی ظهور کردند که مبادی شخصیت شان را حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» قرار دادند خبر از آن می دهد که انقلاب می تواند انسانِ مناسب خود را بپروراند و بدین لحاظ فرهنگ دفاع مقدس را باید بسیار جدّی بگیریم، ادامه ی حیات ما مطابق تاریخی که شروع شده است با توجه کامل به فرهنگ دفاع مقدس و سیره ی شهداء عملی خواهد بود.

انسانِ مناسب انقلاب اسلامی به «وجود» نظر دارد، زیرا نظر به «وجود» و تفکر را تفکرِ وجوددانستن، مقتضی احساس دائمی در راه بودن است و اساساًنظر داشتن به وجود، نظرداشتن نظر به حقیقتی است که سراسر پر از رمز و راز است و ما تنها بر اساس آن نظر، قادر به تفکر واقعی یعنی تفکرِ حضوری می شویم که در آن صورت عقل و قلب هر دو در صحنه اند. روح انسانی به واسطه ی نحوه ی وجودداشتنش، با «وجود» خویشاوند است و می تواند آماده باشد تا حقیقت، او را مورد خطاب قرار دهد، در آن

صورت از فضای متافیزیک که «وجود» را به حجاب می برد و فرهنگ حضوری اهل البیت علیهم السلام را نامفهوم می نماید، رهایی می یابد. بدین لحاظ به گفته ی هایدگر: تأکید بر «وجود»، تأکید بر یک واژه نیست بلکه با نظر به حقیقت وجود سرنوشت دیگری برای ما رقم می خورد و ما وارد گستره ی دیگری می شویم که آن گستره، دریافت نسبتِ وجود و ذات انسان در افقی جدید است، افقی که انسان در انکشاف وجود واقع می شود و عرصه ی تفکر ظاهر می گردد.(۱)

در این حالت یعنی در ظهور امکان تفکر، ذات انسان برای انسان معنای خود را می یابد و خود را دارای نسبتی خاص با انسان های ملکوتی احساس می کند و از این جهت نسبت دو طرفه ای بین حقیقت شما و ملکوت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در این عصر ظهور می کند. دیگر فرق نمی کند که با نظر به شخصیت اشراقی امام خمینی به حقیقت خود نظر کنید و یا با نظر به حقیقت خود با ملکوت حضرت امام رابطه برقرار نمایید. زیرا هر بار به آنچه خویشتن می نامیم رجوع کنیم، در آن خویشتن، آثاری از خویشتنِ والای خود را که با آن نسبتی خاص داریم، می یابیم و در نهایت به عالی ترین وَجه انسانی یعنی انسان کامل رجوع خواهیم کرد و از این جهت این انقلاب حتماً به انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ختم می شود.

وقتی می گوئیم انسانی باید به صحنه آید که به «وجود» نظر دارد توجه ما نظر به جایگاه تکوینی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و معتقدیم تنها راه

۱- – به کتاب «پرسش از حقیقت انسان» از آقای دکتر اصغر مصلح، صفحه ی ۳۴۰ رجوع شود.

رجوع به حضرت مهدی علیه السلام با نظر به «وجود» ممکن است. زیرا مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مقام واسطه ی فیض است که در یک شخص ظاهر شده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ نُوری»(۱) در این روایت، ایشان ذهن ها را متوجه مقام واسطه ی فیض بودنِ خود کردند تا بفهمیم در هر زمانی حجت خدا در چنین مقامی است. عقلی که نظر به «وجود» دارد و ما تحت عنوان عقل قدسی از آن نام می بریم، عقلی است که از عقل ریاضی و نظر به کمّیت ها و اصالت دادن به آن ها عبور کرده است و می توانـد به حقیقت وجود نظر کنـد. غرب با عقل ریاضـی شـروع شـد. گالیله با نگاه ریاضـی گونه به همه چیز غربِ جدید را پایه گذاری کرد، حتی می گفت: کتاب مقدس با تفکر ریاضـی نوشـته شده است و معتقد بود؛ «ریاضی زبانی است که خدا با آن جهان را آفرید». مرحوم دکتر محمد مددپور در کتاب «تاریخ یونان زدگی ما» این مطلب را به خوبی روشن کرده است. آری درست است که ما نبایـد از عقـل ریاضـی فاصـله بگیریم. اما بـاید متوجه بود در ذیل عقل قدسی می توانیم از عقل ریاضـی به طور صـحیح برخوردار شویم. ولی زبان عقل قدسی زبان دیگری است و به ساحت دیگری اشاره دارد که از تنگناهای دنیای مـدرن آزاد است. اگر خدا امیدی به این ملت نداشت و اسـتعدادی در این ملت و در این دوران نمی دیـد امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را به این ملت نمی داد. بایـد سـعی کنیم دوران عبور از ظلماتِ همه جانبه را احساس کنیم آن هم با احساس نفس ناطقه به صورت حضوری که منجر به احساس «وجود» شود.

۱- - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.

تفاهم قدسی

در جمع بندی بحث إن شاءاللّه روشن شده باشد: رجوع به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» وقتی با عقلی باشد که آن عقل از قلب جدا نبود و به جای تقلید، تفکر را به صحنه آورد، حتماً گوهر تفاهم در بین افراد و جریان های موجود در جامعه به صحنه می آید و در کتاب سلوک تحت عنوان «راز تفاهم حقیقی» از آن سخن به میان آمده است(۱)

و روشن می شود با پذیرفتن فکرِ منسجمِ امام خمینی است که اصول گرایی حقیقی خود را می نمایاند و تاریخ جدید ما شروع می شود و از رنج بی تاریخی و گسست تاریخی رها می شویم. حتماً در بین خود تجربه کرده اید که چرا بعضاً فکرِ دو شخص متعهد را که هر دو در یک موضوع سخن درستی می گویند، نمی توانیم جمع کنیم و هر کدام بر وَجه درست سخن خود تأکید دارند بدون آن که متوجه وجه درست سخن طرف مقابل خود بشوند و در سخن طرف مقابل هم فکر کنند. بنده بعضاً تأسف می خورم که جرا بعضی از مؤمنین و انقلابیون چطور حرف خود را می فهمند اما صحت حرف طرف مقابل را نمی فهمند. حتی در این حد هم به توحید نرسیده اند که بتوانند وجوه مختلف یک حقیقت را جمع کنند در حالی که در توحیدی که ما همه به آن معتقدیم آیه ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ»(حدید/۳) هست که می گوید او هم اول است و هم آخر به آن صورت که از همان جهت که اول است، از همان جهت آخر است. خدا توفیقمان بدهد تا به

ص: ۱۸۹

۱- - کتاب سلوک، ص ۶۱.

این مرحله برسیم، این نوع توحید به سلوک نیاز دارد، سالک به جایی می رسد که در نظر به حضرت حق از همان جهت که اول است او را آخر می بیند و درست از همان جهت که ظاهر است او را باطن می بیند. توحید تا این جاها انسان را در جمع اضداد جلو می برد حالا دو انسانِ موحد در اندیشه هایی که با همدیگر متضاد هم نیستند سخن همدیگر را نمی فهمند. ما نیاز به تفاهم قدسی داریم تا ابعاد نورانی اندیشه های همدیگر را احساس کنیم و از این ظلمات بزرگ آزاد شویم که اندیشه های افراد را در ماهیات مختلف نگاه می کنیم و نه در وجودی که دارای ظهورات مختلف است و در عین شدت و ضعف داشتن، سراسر وجود است. ماهیت ها منشأ کثرات اند و با هم جمع نمی شوند، «وجود» است که به عنوان یک حقیقت بدون هرگونه کثرتی در صحنه است. اگر دو سخن و دو اندیشه در ذیل توحید قرار داشته باشد و نتوانید آن دو سخن را جمع کنید به موحدبودن خود شک داشته باشید و بدانید از حقیقتِ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات/۱۰) بیرون هستید زیرا «اَلْمُؤْمِنُ مِرْآتُ الْمُؤْمِن» یعنی هر مؤمنی آینه ی ایمان مؤمن دیگری است و هر کدام باید حقیقت را در آینه ی وجود دیگری ببیند، زیرا مؤمنین حقیقی به جای نظر به ماهیات و کثرات، به «وجود» نظر دارند. گاهی از بعضی از عزیزان تعجب می کنم که می پرسند در این موضوع خاص علامه طباطبایی درست می گویند یا حضرت امام؟ طوری حرف می زنند که معلوم می شود در اسارت ماهیات اند. مگر می شود اندیشه ی علمائی که در ذیل توحید سخن

ص: ۱۹۰

می گویند و نظر به حق دارند، جمع نشود؟ همان طور که اول و آخر و ظاهر و باطن در توحید حضرت حق جمع می شود.

عرض بنده با توجه به موضوع فوق این است که در پذیرفتن فکر منسجمِ حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به اصولگرایی حقیقی می رسیم و عقل ها و قلب ها در ذیل شخصیت حضرت امام، آینه ی همدیگر می شوند و می بینند که هر کدام متذکر وجهی از حقیقت اند و همه با هم می توانند در کنار هم منشأ تمدنی باشند که جواب گوی همه ی ابعاد انسان ها است.(۱)

مقام معظم رهبری با مسئولان و کارگزاران نظام، بیاناتی تحت عنوان: «شاخصه های اصولگرایی» داشتند، اگر بخواهیم بدانیم در کدام مرتبه از حیات معنوی هستیم باید نسبت خود را با رهنمودهای ایشان ارزیابی کنیم. با نظر به صحبت های ایشان افق بسیار بلندی در رابطه با راز تفاهمی که باید در ذیل شخصیت حضرت امام به دست آورید در مقابل تان گشوده می شود و ما را متوجه آن نوع اصولگرایی می کند که به کمک آن از بی تاریخی و گسست تاریخی نجات یابیم. مقام معظم رهبری «حفظه الله» در تبیین اصول گرایی حقیقی می فرمایند:

«ایمان و هویت اسلامی و انقلابی روشن بینانه، دوری از خرافه و سست اندیشی و تمنای دائمی عدالت از یک سو و ایمان به آینده، برخورداری از روحیه ی مجاهدت علمی، اعتقاد به آزاداندیشی وکرامت انسانی، به کارگیری اصل تصحیح روش ها در مدیریت و

۱- - می توان زیربنای توصیه های مکرر حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» را نسبت به وحدت جامعه ی اسلامی در مبنای فوق که مبنایی است توحیدی جستجو کرد.

تلاش برای شکوفایی اقتصادی اجتماعی کشور، ایمان به مردم، ایمان به خود، ایمان به استقلال و وحدت ملی از سوی دیگر، از مهم ترین شاخص ها در اصول گرایی است».(۱)

امیدوارم طی چند جلسه ای که گذشت توانسته باشم اشاراتی را که در جلسات اول و دوم کتاب سلوک طرح شده است بهتر تبیین کنم و جدّی بودن سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» برای دوستان روشن شده باشد. بنده عرایضم را همین جا با ذکر صلوات بر محمّد و آل محمّد تمام می کنم.

اشراقی مناسبِ طلب

سؤال: به صورت ثبوتی همه ی شیعیان به نحوی با امامان معصوم علیهم السلام ارتباط وجودی دارند، فرق ارتباط وجودی با امام خمینی و ائمه علیهم السلام در چیست و چرا نمی فرمائید باید با حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» ارتباط علمی داشت و از نظر فقهی از آن جهت که ایشان حاکم جامعه ی اسلامی هستند از حکم ایشان پیروی کرد؟

جواب: ابتدا باید این قاعده روشن شود که هرکس به صورتی قلبی و وجودی به حضرت حق رجوع کرد و یا به همان صورت نظر به نور امامان معصوم نمود، با همان ظرفیتی که رجوع می کند نور حضرت حق و یا نور امامان بر جان او منعکس می شود. در کتاب «آنگاه که فعالیت های

ص: ۱۹۲

۱- - خلاصه ی بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۹/ ۳/ ۱۳۸۵.

فرهنگی پوچ می شود» عرض شد که حتی اگر یک معلم که دغدغه اش آن است که می خواهد معارف حقی را به محصلانش برساند، با آن دغدغه به حضرت حق رجوع کرد، مطابق استعداد و آمادگی هایش نوری در ازای طلب ا ش بر قلب او تجلی می کند. باز تأکید می کنم به اندازه ای که آن معلم طلب کرده و دغدغه داشته است نوری بر قلبش تجلی می کند. در کتاب سلوک عرض شد که حضرت امام با توجه به تاریخی که در آن به سر می برند دغدغه ی نجات اسلام از دست حاکمیت فرهنگی را داشتند که موجودیت اسلام را تهدید می کرد.(۱) حضرت امام شهادت شیخ فضل الله نوری و نیز زمان مرحوم شهید مدرس را به خوبی درک کرده اند و بعد در فعالیت های آیت الله کاشانی حضور داشته اند و زمان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و تقابل رضاخان با حوزه ی قم و سپس تلاش های آیت الله بروجردی را تماماً با گوشت و پوست خود چشیده اند و دیدند شاه با راه انداختن جریان انجمن های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ چگونه می خواهد به کلّی قرآن را از صحنه ی تاریخ ایران به حاشیه براند و به خوبی متوجه هستند از طریق غلبه ی فرهنگ مدرنیته، اسلام به کلی از صحنه ی تاریخ ما کنار می رود. حتماً می دانید که حرف فرهنگ مدرنیته آن است که مذهب مربوط به دوره ی قبل از مدرن بوده و مربوط به دوران گذشته است. آنچه ما سعی کردیم در کتاب سلوک روشن کنیم تبیین

۱- - حضرت امام در سال ۱۳۴۳ که لایحه ی کاپیتولاسیون در مجلس شاهنشاهی تصویب شد می فرمایند: «ای سران اسلام، به داد اسلام برسید. ای علمای نجف، به داد اسلام برسید. ای علمای قم، به داد اسلام برسید؛ رفت اسلام» (صحیفه ی امام، ج ۱، ص ۴۲۰)

دغدغه ی حضرت امام بود و این که این دغدغه از چه جنسی است. هرکس در راه حق قدم بزند و ذهن و ذکر خود را متوجه حاکمیت حق در جامعه نماید حتماً خداوند مناسب دغدغه ای که دارد او را هدایت می کند و اشراقی مناسب طلب اش بر قلب او متجلی می شود. و از آن جایی که جنس دغدغه ی امام دغدغه ی تقابل تمدن غربی است با اسلام، اشراقی مناسب همین دغدغه به حضرت ایشان متجلی می شود و بنده فکر می کنم استاد ایشان یعنی مرحوم آیت الله شاه آبادی در توجه به این امر نقش داشته است. زیرا خود مرحوم شاه آبادی نیز نشان داده اند که نسبت به حاکمیت فرهنگ مدرن و تحقق تمدن اسلامی در مقابل تمدن غربی، حساس بوده اند. این ها متوجه بودند تمدنی دارد می آید تا اسلام را نفی کند و جایگاهی برای حضور تمدن اسلامی در آینده ی تاریخ باقی نگذارد. شاگردان حضرت امام می فرمودند حتی آن زمانی که ایشان در قم فقه درس می دادند نگاهشان به موضوعات فقهی نگاه حکومتی بود. اکثر فقها معتقدند اگر در جامعه ی اسلامی یک مسیحی با یک مسیحی دیگر اختلاف کردند می توانند هم به قضات خودشان رجوع کنند و هم به قضات مسلمان، ولی نظر حضرت امام آن بوده که باید به قضات اسلامی رجوع کنند. آقای احمدْ احمد در خاطرات خود می نویسد:

«بعد از آن که مرحوم نواب را شهید کردند و آیت الله بروجردی به رحمت خدا رفتند و آوازه ی حضرت امام خمینی به عنوان مرجعی آگاه به زمانه مطرح شد، خدمت ایشان رسیدیم تا از نوع فعالیت های خود در رابطه با مبارزه ای که با مبلغین مسیحی در پیش گرفته ایم گزارشی بدهیم، چون شاه هم بدش نمی آمد که مسیحی ها را رشد

بدهد تا شیعه را ضعیف کند و لذا دست مبلغین مسیحی را باز گذاشته بود. یک گونی کتاب در رابطه با تبلیغ مسیحیت آوردیم خدمت امام و عرض کردیم آقا چه نشسته اید، اسلام رفت. آقای احمدْ احمد می گوید حضرت امام کتاب ها را یکی یکی نگاه می کردند و می فرمودند: دیده ام ولی باورمان نمی شد که این همه کتاب را دیده باشند، حتی یکی از آن ها را هم نگفتند ندیده ام. بغض گلویمان را گرفته بود، وقتی عناوین همه ی کتاب ها را دیدند، فرمودند دو تا کتاب دیگر هم هست و اسامی آن دو را هم ذکر کردند و در باره ی آن ها صحبت کردند، ما جا خوردیم، و بعد فرمودند؛ این کارها را رها کنید، کار از سرچشمه خراب است، باید فکری برای حاکمیت کرد.»(۱)

عرضم آن است که عنایت داشته باشید حضرت امام چه نگاهی و چه نوع دغدغه ای داشته اند؛ این است که عرض می کنم اشراقی که به حضرت امام می شود متناسب با دغدغه ی ایشان است و آن اشراق، جواب دغدغه ی تمدن سازی را به همراه دارد. ما که نمی گوئیم از اساتید بزرگ اخلاق و سلوک نباید استفاده کرد، عرض ما آن است اگر می خواهید وارد تاریخی بشوید که آن تاریخ، تفکر مناسب خود را می طلبد، باید در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام به آن تفکر برسید، در عین احترام به بقیه ی بزرگان اسلام و بهره مندی از برکات آن ها. و نظر به چنین جایگاهی برای حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» غیر از آن است که صرفاً در یک ارتباط علمی -

---

۱- - کتاب «خاطرات احمد احمد»، به کوشش محسن کاظمی، ص ۶۸.

آن هم به صورت حصولی- از ایشان پیروی کرد. عرض بنده در جلسه ی گذشته آن بود که همان رابطه ای که اولیاء الهی در ذیـل امامـان معصوم علیهم السـلام با امامان دارنـد و حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نیز آن رابطه را با ائمه علیهم السلام دارا می باشند، در این تاریخ اگر ما بخواهیم تاریخ حضوری و وجودی خود را بسازیم ضروری است همان رابطه را در ذیل امامان معصوم با حضرت امام خمینی داشته باشیم.

برکات تغییر رویکردها

ما قبل از انقلاب باید تلاش می کردیم تا به مردم بفهمانیم می شود کشور شاه نداشته باشد. تلاش بسیاری لازم بود تا این فکر جای خود را باز کند. همین مسـئله که شـما امروز به این راحتی پذیرفته اید و به کلی از نظام شاهنشاهی عبور کرده اید سال ها طول کشید تا ملت به آن رسید، حدوداً از سال ۴۲ تا سال ۵۶ طول کشید ولی همین که مردم رسیدند که می شود مملکت شاه نداشته باشـد، در عرض شـش مـاه همه چیز عـوض شـد. در روایت در رابطه بـا ظهـور حضـرت مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف از حضـرت جواد علیه السـلام داریم: «خدای سـبحان کار او [قائم] را یک شـبه اصـلاح می کند و اوضاع را به نفع او تغییر می دهد، چنان که کار موسـی علیه السلام را یک شبه اصلاح کرد. او برای گرفتن پاره ای آتش برای خانواده اش رفت، ولی هنگام بازگشت به شـرافت رسالت و افتخار نبوت نایل شده بود.(بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶)ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بعـد از انتظاری است که مسـلمانان در فرایندی چشم گیر طی می کنند. در مورد عبور از مدرنیته این مشـکلِ ما است که

هنوز نمی دانیم چه تعریفی باید از خودمان داشته باشیم و چگونه نسبت خودمان را با مدرنیته تعریف کنیم. مقام معظم رهبری با آن بصیرت خوب تاریخی که دارند هرگز نظرشان این نیست که از فردا می توانیم به مدرنیته پشت کنیم، تعبیر خودشان این است که اصلاح موضوعات فرهنگی مثل تعمیر کشتی روی آب است که باید به مرور موضوعات را جایگزین کنیم در عین آن که هدف به حاشیه نرود. مشکل ما در بعضی موارد آن است که نتوانستیم افق خود را که تحقق تمدن اسلامی است درست تعریف کنیم تا در راستای تحقق آن هدف قدم برداریم، ایشان با نظر به آن هدف، بحث سبک زندگی را مطرح کردند و اگر ما تمدن اسلامی را درست تعریف می کردیم کار به اینجا کشیده نمی شد که بسیاری از بحث هایی که در باره ی سبک زندگی می شود بسط مدرنیته باشد. در حال حاضر مشکل ما در تصوری است که باید نسبت به تمدن اسلامی داشته باشیم تا با ایجاد زمینه ی لازمِ فکری به شرایطی برسیم که کارها به سرعت جلو رود. اگر زمینه های لازم فکری فراهم شود چیزی نمی گذرد که با چشمِ خود خواهیم دید چقدر خوب به نتیجه ای که می خواستیم رسیدیم. بنده خودم در مورد نقد غرب این تجربه را دارم، روزی که برای اولین بار نقد غرب را در بین بعضی از دبیران دبیرستان ها شروع کردم بسیار نگران بودم که با سوء برداشتی که ممکن است پیش آید نتیجه برعکس شود، پیش خود می گفتم ممکن است تصور کنند ما آن ها را به ارتجاع دعوت می کنیم، حتی یکی از همان دبیران رفته بود کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی» را از یکی از کتاب فروشی های اصفهان بخرد، فروشنده به

او گفته بود این کتاب به ما می گوید از این به بعد باید سوار خر بشویم، ولی با همه ی این جوّسازی ها، آن جلسه نقطه ی شروعی شد برای تفکر بیشتر روی موضوع غرب شناسی در حدّی که اگر در حال حاضر بگوئید ما از مدرنیته می توانیم عبور کنیم به خوبی سخن شما قابل فهم شده است. اجمالاً می خواهم عرض کنم نمی توانیم بگوئیم چند سال طول می کشد تا ما به شرایط مطلوب برسیم اما می توان گفت اگر با حوصله و با تصوری درست معنای سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام را دنبال کنید به راحتی از ظلمات غرب عبور خواهیم کرد و افقِ نظر به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند. ما حقیقتاً روی مردم در این رابطه حساب نکردیم و در ارائه ی معارف اصیل دینی کم کاری نمودیم، اگر بتوانیم غرب را درست ببینیم و بفهمیم چگونه در فرهنگ غربی، انسان از حضور در ساحات متعالی عالمِ وجود بیرون رانده می شود و از این طرف اگر تصور درستی از تمدن اسلامی ارائه دهیم، مطمئن باشید به خوبی به نتیجه ی مطلوب خواهیم رسید. بنده تلاش کردم در کتاب «تمدن زایی شیعه» تصور مختصری در رابطه با تمدن اسلامی و روح تعامل عالم ناسوت با عالم ملکوت ارائه دهم. اگر ما توانستیم این دو کار را شروع کنیم- تصور صحیح از فرهنگ غربی از یک طرف و نگاه درست به تمدن اسلامی از طرف دیگر - در حیات معنوی جامعه مان نقش بزرگی را ایفاء کرده ایم و حقیقتاً بعد از مدتی خواهید دید یک مرتبه رویکرد مردم عوض می شود، وقتی رویکردها عوض شد حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع خواهد شد. البته در این رویکرد موضوعِ «وجود» که فکر و ذکر را به صحنه می آورد،

همواره باید مدّ نظر باشد که در آثار ملاصدرا و حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» می توانید آن را دنبال کنید. ملاصدرا خیلی خوب در جمع بین ذکر و فکر کمک می کند، به خصوص در الهیات به معنی الاخص یعنی از جلد پنجم اسفار به بعد و آثار حضرت امام موجب می شود تا بفهمیم چگونه آن اندیشه را در زندگی وارد کنیم. مشکل ما در آثار امام این است که امام نیامدند مباحث را از آسان به مشکل شروع کنند، سعی کردند حقایقی را که در عرفان اسلامی مطرح است به خوبی مطرح نمایند. مثلاً همین کتاب «چهل حدیث» را که مطالعه می فرمائید می بینید بحث های عرفانی بسیار سنگینی را مطرح کرده اند، خودشان می فرمایند کتاب «آداب نماز» را برای عوام نوشته اند در حالی که در همین کتاب بحث های عرفانی نابی مطرح است که باید با مبانی عرفان نظری آشنا باشید تا مقصود نویسنده را متوجه شوید. اگر بشود عزیزان بر روی نگاه عرفانی «محی الدین بن عربی» وقت بگذارند و یا حداقل فصوص الحکم محی الدین را کار کنند آماده می شوند تا آثار امام را بهتر متوجه شوند، البته اگر استادی دارید که عرفان محی الدین را می شناسد، هر کدام از کتاب های حضرت امام را که درس بدهد معارف بسیار ارزشمندی را به شما خواهد داد حتی شرح سوره ی حمدشان که در تلویزیون مطرح شد حاوی معارف بسیار بلندی بود. خودشان اعتقاد داشتند این معارف باید به میدان بیاید، تعبیرشان این بود بگذارید این کفریات به گوش مردم برسد. به حضرت امام اعتراض کرده بودند چرا

دوباره باب مباحث عرفانی را در حوزه ها باز کردید ایشان در آخرین جلسه در تفسیر سوره ی حمد فرمودند:

«نبایـد از این برکات مردم را دور کرد، بایـد مردم را به این سـفره پهن الهی که قرآن و سـنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش اسـتفاده بکند.... نگویید که این تعبیرات را شـما آوردید دوباره در میدان، مثلًا دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردیـد.] خیر، بایـد بیایـد! مرحوم آقـای شـاه آبادی- رحمه اللَّه- برای عـده ای از کاسب ها [که] می آمدنـد آنجا، مسائل را همـان طوری که برای همه می گفت، برای آنهـا هم می گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخر این ها [که سـنخیتی ندارنـد!]» گفت: «بگـذار این کفریات به گوشـشان بخورد!» خوب، ما یک چنین اشخاصـی داشتیم؛ حالا به سـلیقه ی من درست در نمی آید، که نمی شود گفت که این ها اشتباهات است.»(۱)

نمی دانم چه حکمتی بود که حضـرت امام مریض شدنـد و نتوانسـتند تفسـیر سوره ی حمـد را ادامه دهنـد، علت عدم ادامه ی تفسیرشان به خاطر این بود که قلبشان بیمار شد وگرنه اعتراضات آن عده ی معدود ایشان را متوقف نکرد.

آنچه باید متوجه بود این نکته ی مهم است که از نظر اسلام کسی باید در امور سیاسی وارد شود که موضوعات عرفانی را آن طور که باید و شاید بشناسد تا تمدنِ قدسی مدّ نظر اسلام پایه ریزی شود و چنین حیاتی شروع شده است. شما سعی کنید خود را وارد آن حیات بکنید تا مثل بسیجیان در

۱- - تفسیر سوره ی حمد امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»، جلسه ی پنجم.

شب های عملیات بفهمید کار بزرگی را می توانید انجام دهید، مثل شهدای کربلا که می فهمیدند دارند تاریخ بزرگی را ایجاد می کنند و در ازاء چنین بصیرتی آن شور نصیبشان شد. اگر ما وارد چنین فضایی شدیم که انقلاب اسلامی ایجاد کرده و رجوعمان هم به حضرت امام، رجوعی اشراقی شد به شما قول می دهم زیباترین حیاتِ ممکن را در این تاریخ برای خودتان رقم زده اید و آن را حس خواهید کرد، إن شاءاللّه.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۰۱

جلسه ی پنجم: حضور در متن تاریخ توحیدی امروز ما

اشاره

ص: ۲۰۳

بسم الله الرحمن الرحیم

در جلسات گذشته حرف این بود که تاریخی شروع شده که اولاً: باید بتوانیم آن را حس کنیم. ثانیاً: جای خود را در آن پیدا نماییم. در این موضوع ممکن است هنوز ابهاماتی باشد که اولاً: به چه دلیل تاریخ جدیدی شروع شده است. ثانیاً: چرا می گوییم باید آن را حسّ کرد، چه خصوصیاتی دارد که باید آن را حسّ کنیم، چرا نمی گوییم باید آن را فهمید. ثالثاً: معنی این که گفته می شود باید سهم خود را در آن تاریخ پیدا کنیم چیست؟

نقطه ی ارتباط با خدا

در ادامه ی بحث به این سؤالات جواب داده می شود تا تصور صحیحی از معنای حضور در تاریخ به دست آید، این به شرطی است که از مباحث گذشته غفلت نشده باشد و عزیزان بتوانند با نظر به مباحثی که انجام شد بنده را همراهی کنند.

وقتی می گوییم تاریخی شروع شده، منظورمان از تاریخ به معنای مجموعه ی حادثه هایی نیست که بر ما گذشته، بلکه منظور هویتی است که در زمانه برای ما پیش می آید و آن تاریخ با تفکر رابطه ای تنگاتنگ دارد،

ص: ۲۰۵

هویتی که با نظر به اراده ی پروردگار به سوی ما می آید تا ما را متذکر وظایفی در زمانه ی خود بگرداند و اگر در انجام آن وظایف کوتاهی کنیم می توانیم از خود بپرسیم چرا در زمانه ی خود مطابق اقتضائات آن زمان عمل نکردیم. انسان از این جهت باید عارف به زمانه اش باشد و غفلت نکند در چه زمانی زندگی می کند و برای رجوع به خدا در آن زمان چه وظیفه ای دارد تا ندای خدا را شنیده باشد و آن بشود که باید بشود. عرض بنده این بود که اراده ی الهی به صورتی خاص که مربوط به این دوران است، به سوی ما آمده و ما می توانیم دریافتی از آن اراده و ندا داشته باشیم زیرا نقطه ی ارتباط انسان با خدا در هر زمانی از همان جایی شروع می شود که تاریخش شروع شده است.

خداوند در هر زمانی مطابق آن زمان و در دل حادثه هایی که پیش می آید با ما سخن می گوید و این ما هستیم که به دلیل اسارت در روزمرّگی ها و برقراری نسبت های سودجویانه ی دنیایی و به جهت اراده ی معطوف به قدرت، گوش هایمان را بر ندای خدا می بندیم. در حالی که در همین زمان شهداء و سرداران در دل صحنه ها ی دفاع مقدس متوجه ندای خدا گشتند و وارد تاریخی شدند که برای حاکمیت توحید در مقابل کفرِ زمانه مقدر شده بود.

همان طور که انبیاء ما را به گوش سپردن به ندای خداوند دعوت کردند و خودشان زبان حقیقت شدند، حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در این عصر ما را دعوت به ندای خداوند نمود، ندایی که حضرت حق در این زمان اراده کرده بود. قبلاً عرض شد با نظر به چنین حضوری در تاریخ،

تفکر شروع می شود زیرا در آن صورت خود را در معرض خطاب الهی قرار داده ایم و عملاً- وارد وظیفه ای می شویم که مناسب امروزمان است و آن وظیفه نقطه ی ارتباط ما با خدا می شود و در نتیجه، آن رزق کریمی که شامل شهداء شد برای ما نیز ظهور می کند.

از مباحث گذشته می توان به این نتیجه رسید که چرا حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» با تأملاتی که از سال های ۱۳۴۱ نسبت به آن روزگار داشتند در جستجوی راهی برای ادامه ی اسلام در زمانی بودند که به وضوح ملاحظه می شد اسلام در حال هضم شدن در ذیل فرهنگ مدرنیته است و در همین رابطه به اشراق انقلاب اسلامی که به ایشان رسید منوّر شدند و از این لحاظ تاریخ جدید شروع شد و حضرت اللّه به نور محمد و آل محمد علیهم السلام در آینه ی وجود حضرت روح اللّه ظهور کرد تا اسلام نه تنها آزاد از فرهنگ مدرنیته بلکه برای مقابله با آن فرهنگِ ظلمانی، باقی بماند.

معلوم است که هرگز یک فرد نمی تواند به خودی خود مبدأ یک تاریخ باشد بلکه او فقط می تواند برای هدایت طالبان حق در آن زمان مظهر اراده ی الهی گردد و از این جهت بود که مؤمنین صدای حضرت امام را انعکاس اراده ی الهی در جان خود احساس کردند و این بود که شما ملاحظه می کنید چگونه بسیاری از مردم آمادگی شنیدن دعوت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را داشتند. زیرا آن دعوت، دعوتی اشراقی بود و ما به کمک آن اشراق در تاریخی قرار گرفتیم که آن تاریخ، بسط و تفصیل آن اشراق شد و مؤمنین و به خصوص شهداء توانستند آن اشراقِ روحُ اللّهی را بسط و تفصیل دهند.

اراده ای از طرف خداونـد شـروع شده و تاریخی ظهور کرده تا توسط شـماها اشـراق روحُ اللّهی از اجمال به تفصـیل در آید و شما را معنا بخشد و نقطه ی ارتباط با خداوند را به شـما در این زمان نشان دهد. فکر در این بستر ظهور و معنای خاص خود را دارد، نه شـبیه تفکر انتزاعی آکادمیـک است که بیشتر متعلق به مفـاهیم می باشـد و نه شبیه تفکر روشـنفکران گرفتـار مـدرنیته است که به نظر بنـده در بیرون تاریـخ به سـر می برنـد، بلکه فکری است که می خواهـد ما را از باطل به سوی حق سـیر دهد و حرکتی در اساسِ هستی ما ایجاد کند تا با حقیقت، نسـبتی حضوری و فعّال پیدا کنیم. مشروط بر این که بدانیم بیش از آن که با نگاه علم حصولی به موضوع بنگریم بایـد با نگاهی حضوری به آن نظر کنیم. از این جهت می یابیم انقلاب اسـلامی برای ما موضوعی است بسـیار آشـنا که البته وقتی از چیستی آن سؤال شود، رخ بر می بنـدد و با ما بیگانه می شود ولی وقتی از غلبه ی ذهنی که به دنبال چیستی ها است آزاد شدیم، خود را چون آشنایان بر ما آشکار می کند.

تفکر به معنای امروزین آن

تفکر امروزی به این معنا است که شـما در ذیل ملکوت حضـرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» به جایی برسید که قلب شما مورد خطاب الهی قرار گیرد تا در این تاریـخ حضور یابیـد. همان طور که تاریـخ انبیاء ابراهیمی علیهم السـلام همه با حضـرت ابراهیم علیه السـلام شـروع شـد و همه ی آن ها رجوع به او دارنـد تا آن جایی که خاتم رسولان صـلی الله علیه و آله که کامل ترین دین را برای بشریت آورده مأمور است

ص: ۲۰۸

بگویـد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(آل عمران/ ۶۸) سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هسـتند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند از همه سزاوارترند به نزدیکی بـا ابراهیم؛ و خداونـد، ولیّ و سـرپرست مؤمنـان است. به همان صورت که همه ی انبیاء ابراهیمی به شخصیت خاص حضـرت ابراهیم علیه السـلام رجوع دارنـد، مـا در این تاریـخ در ذیـل اسـلام و فرهنـگ اهل البیت علیهم السلام بایـد به حضـرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» رجوع داشته باشیم.

در بحث های گذشـته تأکید شد که اگر بخواهیم تاریخ خود را به عنوان ظهور اراده ی خدا در بستر این زمان، حس کنیم باید با نگاهی خاص وارد این صـحنه شویم. مشکل این است که این نگاهِ خاص چون بیرون از نگاه فرهنگ مدرنیته است، کمتر به فهم عمومی نزدیک است و به همین جهت ما را متهم می کنند که انقلاب اسـلامی هنوز نتوانسته است برای جامعه ی خود راه کار بدهـد. این ها انتظارشان این است که انقلاب اسـلامی راه کاری از جنس تاریـخ گذشـته بدهد که عملاً این ادامه و بسـط فرهنگ مدرنیته خواهد بود.(۱)

۱- – مشـکل دیگری که بنـده بـا آن روبه رو هسـتم انتقـاد دوسـتان به این مباحث است که می فرماینـد مباحث مبهم است. در حالی که به نظر می رسد این عزیزان هنوز به دنبال مفهومی هسـتند که با مباحث این چنینی در ذهن آن ها ایجاد شود. غافل از آن که باید خود را از این ساحت آزاد نمایند تا خود را در متن تاریخ جدید احساس کنند.

بشر گذشته عموماً با مبانی علم حصولی می توانست تا صحنه ی عمل به آنچه اعتقاد داشت جلو برود و این از افلاطون تا فارابی و از ابن مسکویه تا مرحوم محمد مهدی نراقی صاحب جامع السعادات، قابل ملاحظه است. این بزرگانِ علم و اخلاق در فضایی از تاریخِ خود حضور دارند که دانایی برای آن ها، حتی دانایی به صورت حصولی عین عمل خواهد بود. همین که به موضوعی علم داشتند آن دانایی برای عمل کافی بود. اگر امروز گفته می شود «عمل، تابع علم است» و حرف اشتباهی هم نیست ولی عنایت داشته باشید ما زمانی را و عالَمی را پشت سر گذاشته ایم که در آن عالَم، حکمت نه فقط راهنمای عمل بلکه همان عمل بوده است، فضایی و تاریخی حاکم بود که در آن فضا دانایی منجر به عمل می شد. این گمشده ی امروز ما است که از خود بپرسیم چرا دانایی های ما منجر به عمل نمی شود و بدانیم نظر به عرفان برای برگشت به آن فضا است، زیرا روح عرفانی عرفا همیشه چنین حالی را داشته که سعی می کردند با تأکید بر علم حضوری و رجوع به وجود، فضای اتحادِ علم و عمل را در تاریخ حفظ کنند و شاخصه ی عرفان دینی این بود که خطر جدایی علم و عمل را به بقیه گوشزد کند. فضای اخلاق ناصری خواجه ی طوسی یا تحفهالعراقین ابن مسکویه را که ملاحظه می کنید می بینید همین که در ممدوح بودن فضائل اخلاقی دلیل می آوردند و افراد از نظر علمی قبول می کردند این صفت ممدوح است دست به کار عملی می شدند که موافق آن صفت بود تا متخلّق به آن صفت بشوند. عرفا از همان زمان سعی کردند در راستای تخلق به اخلاق الهی هدفی را در منظر افراد قرار دهند

ص: ۲۱۰

که خود را در آن هدفِ اخلاقی احساس کنند و برای حضور در آن مقامِ روحانی، خود را بپرورانند که اصطلاحاً به آن علم حضوری می گویند. علمی که علم و اخلاق در آن، جدا نیست بلکه سالک آنچه می داند عین وجودش می باشد. فلسفه که آمد بحث علم حصولی و حضوری مطرح شد و مفاهیمِ هر کدام را مشخص نمود. با این همه در فضایی که اخلاق ناصری یا تحفه العراقین و یا جامع السعادات مطرح است، هنوز در تاریخی قرار داریم که علم و عمل جدا از هم نیستند تا آن که غرب در زمان قاجار در افکار مردم ما جا باز کرد و تاریخی با روح غربی شروع شد و تا انقلاب اسلامی ادامه یافت.(۱)

درست است که فرهنگ غربی در بین علمای ما که با سنت و با فضای دینی مأنوس بودند، نتوانست آن طور که می خواست نفوذ کند اما بالاخره در کلیت جامعه نفوذ کرد و جدایی علم و عمل به عنوان یک فرهنگ وارد تاریخ ما شد و از آن طرف علمای دینی به فکر می افتند در یک بازخوانی تاریخی این مشکل را بررسی و حل کنند. این بازخوانی چه خصوصیاتی باید داشته باشد که اتحاد بین علم و عمل دوباره به زندگی ها برگردد و از تاریخ غربی جدا شویم؟ با این که برای رهایی از این مشکل کارهای زیادی کرده ایم اما هنوز نتوانسته ایم راه کار مناسبی را برای رهایی

۱- - وقتی کانت نسبت بین اخلاق را از واقعیت جدا کرد، عمل اعم از اخلاقی و غیر اخلاقی به خودی خود اصالت پیدا کرد و رابطه ی بین دانایی و عمل از بین رفت، زیرا در نگاه کانت ما تنها با فنومن ها سر و کار داریم بدون آن که بدانیم در نفس الامر چه چیزی واقعیت دارد و بدین معنا عالَم ساخته ی ذهن ما است و عقل انسان در خودش حرکت می کند بدون آن که لازم باشد عمل با دانایی که ریشه در نفس الامر داشته باشد مرتبط باشد.

از ایـن مشـکل که بـا جـدایی از غرب فراهم می شـود نهـادینه کنیم و به همین جهت من و شـما در ارائه ی تصـورات خـود به همدیگر در زحمت هستیم. نه شـما از عرایض بنده راضـی می شوید و نه بنده از طرز صـحبت خود با شـما راضـی هستم و این بـدین معنـا نیست که راهی هست و بایـد بـا مطـالعه ی بیشـتر آن را در میـان آوریم، ابـداً از این فکرهـا نکنیـد که این خودش حجابی می شود تا مشـکل مخفی بماند و هیچ چیز شروع نگردد. عمده آن است که بدانیم منتظر چه فضایی باید باشیم که آن فضـا متـذکر تـاریخی باشـد که بایـد شـروع شود. متفکر حقیقی در این نگـاه غیر از متفکری است که فرهنـگ مـدرنیته و علم حصولی به ما شناسانده است.

راه جدایی از غرب

از جمله کسانی که به نظرم می خواهـد ما متوجه امر جدایی از فرهنگ و تفکر غربی شویم آقای دکتر سـید احمد فردید اسـت که از زاویه ای مخصوص به این موضوع نظر دارد، همان طور که حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را می یابیـد که به صورتی گسترده و همه جـانبه نظر به تحقق فضایی دارنـد که دیگر غرب امکان نفوذ در زنـدگی ها را از دست می دهـد. به همین جهت دکتر فردیـد بـا ظهور انقلاـب اسـلامی به حضـرت امام رجوع کرد آن هم رجوعی خاص. رجوعی که در حرکت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» طلوع تمدنی را دید که آن تمدن دیگر تمدن غربی نیست.

ص: ۲۱۲

واژه ی «پس فردایی» که دکتر فردید برای انقلاب اسلامی و در نهایت برای انقلاب مهدوی استفاده می کند نظر به نکته ی خاصی دارد. خوب است روشن شود فردید در رابطه با این واژه و در پشت این واژه چه تصوری دارد که می گوید ما باید وارد تاریخِ پس فردا بشویم. بعضی ها ما را متهم می کنند که شما فردیدی هستید؛ در حالی که ما به دنبال فکری هستیم که امروز و فردای ما را درست تعریف کند و تاریخی را که در آن هستیم به ما بنمایاند. فکر نمی کنم اگر ما از واژه هایی مثل جوهر و عرض استفاده کنیم ارسطویی شده باشیم با این که می دانیم با این واژه ها می توانیم حالات جهان ماده را به نحوی که قابل قبول عقل باشد تعریف و تبیین کنیم. هرچند قبول دارم اگر از واژه هایی مثل جوهر و عرض استفاده کردید در همان افقی فکر می کنید که ارسطو فکر کرد ولی این فکر از سر تقلید نیست بلکه یک نوع همفکری با ارسطو است. در هر صورت امثال فردید چه می خواهند بگویند که انقلاب اسلامی را «پس فردایی» تعبیر می کنند و امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را «پس فردایی» می دانند ولی فلان دانشمند را پس فردایی نمی دانند؟ چون سخنان آن دانشمند متذکر فضایی ماورای فرهنگ مدرنیته نیست.

در نگاه فردید حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس فردایی است و ما را در فضایی ماوراء فضایی که فرهنگ مدرنیته در آن قرار دارد می برد، همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله به همین اعتبار پس فردایی است و شما در همین رابطه در دعای ندبه اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عَبِیدُکَ التَّائِقُونَ إِلَی وَلِیِّکَ الْمُذَکِّرِ بِکَ وَ بِنَبِیِّکَ خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَهً وَ مَلاذا» ای خدا! ما بندگان تو، مشتاق ظهور وَلیّ

توایم که او مذکِّر تو و رسول توست. تو او را آفریده ای برای عصمت و نگاهداری و پناه دین و ایمان ما. شما از طریق این فراز از دعا، حضور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آینده ی تاریخ را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشته، پیوند می زنید.

همه ی حرف آن است که تاریخی شروع شده ماورای نگاهی که فرهنگ مدرنیته به عالم و آدم دارد و به عالم و آدم می نگرد و از این جهت پس فردایی است. تاریخی که شروع شده، تاریخی است حضوری، تاریخِ تفاهم به معنای رجوع به «وجود» و عبور از علم حصولی است و از این جهت فردایی نیست. به تعبیر دکتر فردید فردا ادامه ی همین تاریخی است که تحت عنوان مدرنیته فعلاً در آن قرار داریم و ما را به توسعه ای می خوانند که ادامه ی مدرنیته است و نه به پیشرفتی که مقام معظم رهبری بر آن تکیه دارند و در افقی دیگر باید به دنبال آن بود. «پس فردا» دیگر از جنس فردا نیست و در افقی دیگر باید آن را دنبال کرد و به این معنا حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» جنس پس فردایی است، یعنی از جنس عبور از عالم غربی است، عالمی که هنوز هست و فردا هم ادامه دارد.

این که عرض کردم حس جدیدی باید به صحنه آید تا تاریخ مهدوی را درک کنیم به این معنا است که باید با حسّ حضوری در فضای ملکوتِ اولیاء معصوم قرار گیریم و این با سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ممکن است، این حالت با تفکر حصولی و علم بیرون از عمل حاصل نمی شود. باید از فضایی که دکارت با جمله ی «من فکر می کنم پس هستم» مطرح کرد، آزاد شد تا بلکه متوجه شویم

همان احساسی که با علم حضوری به خودمان داریم، فکر است. مشهور است که نفسانیت در فلسفه ی غرب با دکارت آغاز شد و با عبارت «من می اندیشم، پس هستم» انسان محور شد. چرا که تا آن زمان اصالت با حقایق غیبی بود و انسان به عالم بالا- توجه داشت ولی با این جمله انسان محور شد و اصالت هم به فهم حصولی انسان داده شد. با این جمله شهود قلبی و معارف حاصل از تزکیه تماماً دفن می شود. بنده انتظار ندارم در حال حاضر بتوان این مسائل را با افکار عمومی در میان گذاشت زیرا افکار عمومی طوری با این سخنان برخورد می کنند که ویتگنشتین با حرف های هگل برخورد کرد. می گویند ویتگنشتین نظرات هگل را خوانده بود و در جواب کسانی که نظر او را در مورد هگل خواسته بودند، گفته بود: تا حالا آدم ها در دیوانه خانه ها این حرف ها را می زدند و حالا- در دانشگاه ها هم از این حرف ها می زنند. ولی با توجه به این نوع نقدهایی که به سخنان هگل می شد صاحب نظران می گویند تاریخ غرب با هگل یک معنای دیگری پیدا کرده و هنوز هم عموماً فیلسوفان به هگل رجوع دارند. در هر حال باید از فضایی که دکارت با آن جمله ی مشهورش تاریخ مدرنیته را به صحنه آورد، آزاد شویم تا به جای آن که بگوییم «من فکر می کنم پس هستم» متوجه باشیم هستِ ما همان علم و فکر است منتها علم و فکر حضوری که با احساسِ نسبت به تاریخی که در آن هستیم ظهور می کند.

ص: ۲۱۵

برکات نگاه وجودی به موضوعات

تاریخ «پس فردایی»، تاریخی است ماورای امروز و فردا و با فکری که امروز و ادامه ی امروز یعنی فردا را می توان تصور کرد و فهمید، نمی توان آن را درک کرد. برای درک آن باید ماورای این نوع فکرها، احساس ماورای تاریخی داشت، فکری که عموم ما می شناسیم، همانی است که دیروز و امروز و فردا را می فهمد و تنها در این فضا می تواند تعقل کند در حالی که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» تحت عنوان «بی توجهی به نهادهای دنیای مدرن توسط حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» عرض شد جنسِ نگاه اشراقی حضرت امام، نگاه به تاریخی است ماورای تاریخی که مدرنیته در آن ظهور و بروز دارد. به همین جهت بنده تأکید می کنم از خود بپرسید چه چیزی را در امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» باید ببینیم؟ آیا قاعده ای برای دیدن حضرت امام داریم تا او را به عنوان تقدیر زمانه ی خود مدّ نظر قرار دهیم، به عنوان کسی که می خواهد تاریخ جدیدی ایجاد کند با هویتی خاص؟ و آیا در این موضوع به ربط شخصیت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» و فرهنگ امامان معصوم علیهم السلام به اندازه ی کافی فکر شده است؟ آنچنان باید دقیق و همه جانبه زاویه های مختلف این حضور تاریخی را که به صورت کثیر الاضلاع به صحنه آمده است، بررسی کرد که غفلت از هر ضلع آن موجب غفلت از همه ی آن می شود، شبیه «يؤمِنُ بِبَعْضٍ و يكْفُرُ بِبَعْضٍ» خواهد بود که عملاً موجب کفر به همه ی آن است و آن نتیجه ای را که می توانیم از آن ببریم از دست

می دهیم. نتیجه ا ی که تنها با حضور جمعی در تحقق نظام توحیدی به دست می آید.

بنده سخن خود را این طور یادداشت کرده ام که: «تنها در تفاهم قدسی است که تفکرِ حقیقی ظهور می کند، تفکری که به "وجود" نظر دارد». مقدمه ی این سخن را در جلسات قبل ملاحظه فرمودید، به نظرم روشن شد وقتی موضوعی با تفکر حصولی دیده می شود و به جنبه ی وجودی آن نظر نمی شود و اصلاً مفاهمه ای صورت نمی گیرد و هرکس با مفهومی که در ذهن خود از آن موضوع یا پدیده دارد زندگی می کند. در حالی که مفهومِ یک پدیده هرگز خودِ آن پدیده نیست. حقیقت هر پدیده ای، مرتبه ای از وجود است و وجود در عینی که شدت و ضعف برمی دارد مثل ماهیات کثرت برنمی دارد. حال اگر هرکدام از ما توانستیم به وجود نظر کنیم و موضوعات و پدیده ها را در حقیقت وجود بنگریم، دیگر کثرت به معنایی که هر چیزی کاملاً از چیز دیگری جدا باشد و عالم انبار پدیده های متکثر باشد، در منظر ما نیست.

آن جایی ما همدیگر را نمی فهمیم و به تفاهم نمی رسیم که بنده یک وجه از یک موضوع را می نگرم و شما وجه دیگر آن را. یعنی با نظر به کثرات است که نمی توانیم با همدیگر تفاهم داشته باشیم. اما با نظر به جنبه ی وجودی هر موضوعی نگاه هر کدام از ما به آن موضوع، نگاه به همه ی آن موضوع است و سخن هرکدام تذکری است به دیگری تا از مرتبه ی بالاترِ موضوع غافل نشود. در نگاه وجودی به عالم و آدم، عملاً همه با کلّ موضوع روبه رو هستند هرچند بعضی به صورتی اجمالی به آن

موضوع نظر دارنـد و با تـذکری که دیگران می دهنـد، نگاه اجمالی آن ها به تفصـیل در می آید و نظر دیگران را در آن فضـا تصـدیق می کننـد. این جاست که معلوم می شود چرا فرموده اند: «المؤمنُ مرآتُ المؤمن» هر مؤمنی آینه ای است برای مؤمنی دیگر. زیرا در این حالت است که انسان ها نسبت ایمانی با همـدیگر برقرار می کنند و هر کدام وجوهی از حقیقت را در آینه ی وجود مؤمن دیگر می نگرند.

شمـا در نظر به «مـاهیت»، چیزی از آن موضوع نمی بینیـد تـا بخواهیـد بـا کلّ آن موضوع روبه رو شویـد. این که فیلسوفان می گویند: ماهیت حدّ وجود است، چون می فهمند ماهیت مرزهایی است که وجود در آن محدوده دیگر ادامه نیافته، و آن مرزها عـدمِ ادامه ی وجود را می نمایانـد. چطور ما با وجوه عدمی یک پدیده می خواهیم آن پدیده را بشناسیم؟ می فرمایند: وجود تعریف بردار نیست زیرا در ذات خود مرزی نـدارد تـا مطـابق آن مرز در ذهن خود از آن تصوری بسازیم. ماهیات را می توان تعریف کرد زیرا جنبه های عـدمی پدیده ها و موضوعات را می نمایاند. حال اگر خواستیم آن موضوع را تعریف کنیم چون با جنبه ی عـدمی آن، آن را تعریـف می کنیم، عملاًـ آن را در حجاب برده ایم، از این جهت بایـد حق بـدهیم که در رجوعِ غیر وجودی به موضوعـات و پدیـده ها آن طور که بایـد با آن پدیـده ها روبه رو نخواهیم بود که منجر به تفاهم بشود و هر کـدام نگـاه دیگری را تصـدیق کنـد، بلکه برعکس، در نگاه به ماهیتِ موضوعات هرکـدام نگاه دیگری را نفی می کنـد زیرا متوجه ربط و تعلق موجودات به حضرت حق نیستند. حاجی سبزواری در بحث إصاله الوجود می فرماید:

لو لَم یُؤَصِّل وَحدَهٌ ماحَصَلَتْ

إذ غَیرُه ُمَثارُ کَثرهٍ أتَت

در شرحش آورده : بیانُه أنّه لو لم یکن الوجودُ أصیلاً لم یحصُل وحده أصلاً، لانّ الماهیّهَ مَثارُ الکثره. اگر وجود اصیل نباشد، وجودِ رابط هم که قسمی از آن است اعتباری خواهد بود، در این صورت حمل در قضایا صورت نمی گرفت. بنابراین تباین در وجود به خاطر خود وجود، غیر معقول است زیرا وجود، حقیقتِ واحدِ بسیطی است که تنها ذومراتب است و نه متباین و به همین جهت می توان گفت کثرتش عین وحدتش است.

در موضوع خدا اگر همه ی شما رجوعِ وجودی به حضرت حق داشته باشید همه واقعاً با او روبه روئید، هرچند ممکن است شدت توحید شما نسبت به توحید دیگری متفاوت باشد ولی یکی از شما در خطا نیستید و دیگری در صحت. حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» بر همین اساس فرمودند اگر پیامبران با هم یک جا جمع می شدند اختلافی نداشتند. چون همه با حضور قلب و با نگاه توحیدی به یک حقیقت که عین کمال است، نظر می کردند و قرآن در همین رابطه می فرماید: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض»(بقره/۲۵۳) آن رسولان را بعضی بر بعضی برتری دادیم. یعنی در عین آن که همه معصوم اند و همه به یک حقیقت وَحدانی رجوع دارند تفاوتشان در شدت و ضعف توحیدشان بود و لذا اسم حیّ در منظر وجود مقدس حضرت موسی علیه السلام همان اسم حیّ است که در منظر وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله هست. تفاوت در شدت حضور است نه آن که یکی درست ببیند و دیگری غلط. این در مورد نظر به هر موضوعی صادق است

ص: ۲۱۹

و اگر ما به موضوعات و پدیده ها نگاه وجودی داشته باشیم دیگر یکی درست نمی بیند و دیگری خطا، تا گرفتار عدم تفاهم نسبت به آن موضوع شویم. از این جهت عرض کردم اگر موضوعات و پدیده ها با نگاه حصولی فهم شوند مفاهمه ایجاد نخواهد شد ولی اگر در عین نگاه حصولی به موضوعات و پدیده ها از نگاه وجودی به آن ها غفلت نشود، نه تنها تفاهم حاصل می شود بلکه در تحلیلِ نظر افراد به موضوعات به خودآگاهی می رسیم و خاستگاه نگاه افراد را نیز می فهمیم.

موانع تفاهم قدسی

این مقدمات برای آن بود که روشن شود تفاهم قدسی یعنی چه و چگونه می توان از طریق نظر به حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» به آن تفاهم قدسی رسید. مضافاً این که تفاهم هرجا صورت گیرد حتماً آن تفاهم قدسی است، زیرا در نگاه غیر قدسی و غیر وجودی تفاهمی واقع نمی شود به همان دلیل که ماهیات مثار و خاستگاه کثرت اند. چون در نگاه غیر وجودی ما چیزی نمی بینیم تا بخواهیم بر اساس آن به تفاهم برسیم، حدّ وجود که خارجیت ندارد، اعتبار ذهن است تا انسان بتواند ما فِی الضَّمیر خود را برای بقیه تعریف کند، موانع تفاهم قدسی در اصالت دادن به کثرت و ماهیات است.(۱)

۱- - البته از آن جا که ماهیات، ظهور وجود در اذهان است، عقل می تواند با نظر به جنبه ی وجودی ماهیات یک نحوه ارتباط وجودی با ماهیات پیدا کند و به این معنا کثرت را در وحدت بنگرد و به خلق در حق نظر کند. در این حال ماهیات، حجابِ حقیقت نیستند بلکه مظهر وجودند.

در راستای تفاهم قدسی بحث مبادی وجودی پیش می آید که ما باید بدان رجوع کنیم و در تاریخ خود به تفاهم برسیم. امروز «وجود» در کلیت تاریخ ما در چه مظهری تعین دارد که باید به آن رجوع کنیم؟ در اعتقادمان نسبت به اهل البیت علیهم السلام می گوییم که اینها مظهر کامل اسماء الهی اند و به تعبیر حضرت زهراا اگر به حضرت علی علیه السلام رجوع می شد امت گرفتار اختلاف نمی شد و جهان اسلام در یک تفاهم کامل، ادامه ی حیات می داد. چون حضرت علی علیه السلام و همه ی اهل البیت علیهم السلام مظهر کامل اسماء الهی اند و هرکس به آن ها رجوع قلبی بکند با حقیقت مرتبط می شود. مگر حضرت صادق علیه السلام نمی فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»(۱) به خدا سوگند ما اسماء حسنای الهی هستیم؟ و از آن جهت که ما تنها باید اسم جامع الهی یعنی حضرت اللّه را بپرستیم تا بندگی ما پذیرفته شود، ائمه علیهم السلام خلیفه اللّه هستند و مظهر کامل اسم اللّه می باشند. به همین جهت حضرت صادق علیه السلام در ادامه ی روایت می فرمایند: «الَّتِی لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»(۲) اسمای حسنایی که عملی از بندگان قبول نمی شود مگر به معرفت ما.

بنده معتقدم این روایت از آن روایت های پس فردایی است که به این زودی آن طور که قابل فهم عموم باشد ظهور نمی کند. درست است در دستگاه علم حصولی خود از آن استفاده ها کرده ایم اما روح روایت با مقدمه و مؤخره ای که دارد فوق درک فهم هایی است که در سایه ی

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

تمدنی غیر از تمدن الهی زندگی اسلامی دارند. این نوع روایات برای دیندارانی است که قلب و جان خود را به صحنه می آورند تا خدا را با نظر به مظاهر کاملش عبادت کنند. می پرسید چرا روایت می فرماید: هیچ عبادتی قبول نمی شود الاّ با معرفت به اهل البیت؟ برای این که عبادت حقیقتاً رجوع به الله است و رجوع به اللّه غیر از تعقل و تفکر نسبت به اللّه است و مشکل همین جا است و با وهّابی ها هم همین جا مشکل داریم که متوجه نیستند رجوع به اللّه فقط با رجوع به مظاهرش که اسمای الهی را می نمایانند ممکن است و از آن جایی که ائمه خلیفه اللّه و مظهر کامل اسمای حسنای الهی هستند، با رجوع به آن ها به حضرت اللّه رجوع کرده ایم وگرنه به جای رجوع به اللّه، صرفاً به اللّه فکر کرده ایم. بعضی ها از نظر فکری اگر به خود آیند وهّابی اند و موانع تفاهم قدسی در این روحیه ها پنهان است. از این جهت که نمی دانیم چرا نمی شود بدون اهل البیت علیهم السلام به خدا رجوع کرد، لایه ای از وهابیت در ما هست.

عبادت وقتی قبول است که به حضرت الله رجوع کنیم، از طرفی حضرت حق فرمود: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها»(۱) برای خدا اسماء حسنایی هست، از طریق اسماء حسنا او را بخوانید. یعنی شما باید برای رجوع به اللّه و خواندن او، به این اسماء حسنا نظر کنید، و اسماء حسنای خداوند در مظاهرش ظهور دارد و در رابطه با این آیه است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ واللّه الأسْمَاءُ الْحُسْنَى» از آن جهت باید به اهل البیت علیهم السلام رجوع داشته باشیم تا به الله رجوع کرده باشیم زیرا الله در

۱- - سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

مظاهرش حضور و وجود دارد و اگر در غیر مظاهرش بخواهیم به او نظر کنیم به مفهوم خدا در ذهن و اندیشه ی خود نظر کرده ایم که به قول مولوی:

هر چه اندیشی پذیرای فناست

وانکه در اندیشه ناید آن خداست

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با آیت کبری بودن امامان معصوم علیهم السلام می فرمایند: انسان کامل مَثَلِ اعلایِ الهی و آیت کبرای او و نبأ عظیم است و اوست که بر صورت حق آفریده شده و کلید معرفت خداوند است. هرکس او را بشناسد، در حقیقت خدای سبحان را شناخته است، زیرا انسان کامل با هر یک از اوصاف و جلوه های وجودیِ خود آیتی از آیات الهی است.(۱)

امیدوارم به این جمله دقت کافی بفرمائید تا تصور نشود می توان بدون نظر به مظاهر اسمای الهی، به خدا رجوع کرد، چرا که در آن صورت به جای رجوع به خدا به فکری که از خدا داریم رجوع کرده ایم و نه به خدای واقعی.(۲)

عزیزانِ من خدا اسماء حسنا دارد، کجا دنبال خدا می گردید؟ می خواهی خدا را بخوانی باید او را در اسمای حسنایش

۱- - ر. ک: شرح دعای سحر(ترجمه فارسی)، ص ۹۱.
۲- - در رابطه با رجوع به خداوند از طریق مظاهرِ متعین آن حتی عرفایی که متوجه اهل البیت علیهم السلام نیستند، سعی می کنند قطبی را مدّ نظر داشته باشند تا رجوع آن ها به خداوند صِرفاً ذهنی نباشد، در حالی که باید بدانند قطبِ مورد نظر آن ها نهایتاً مظهر چند اسم از اسماء الهی است، آن هم به صورت نازله و تا به امامان معصوم علیهم السلام که مظهر جامع همه ی اسماء الهی به صورت کامل هستند، رجوع نداشته باشند به حضرت« الله» رجوع نکرده اند و به معنی واقعی همه ی نیاز خود به معبود مطلق را جواب نداده اند.

جستجو کنی که در مظاهر او نمایان می شوند، پس باید مظاهر کامل اسماء الهی را پیدا کنی تا خدا را پیدا کرده باشی. در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی الَّتِی إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا أَجَاب»(۱) مائیم آن اسماء حسنایی که وقتی از خدا با نظر به آن اسماء تقاضایی شود، جواب داده می شود. یعنی باید به آن اسماء حسنا رجوع کنید تا خداوند به شما رو کند.

کافی است شما به خدا معرفت لازم را داشته باشید در آن صورت به حضور و وجود خدا در عالم نظر می کنید و نه به خدایی که در ذهن و فکر دارید، وقتی بخواهید به خدایی که در عالم حاضر و ظاهر است نظر کنید متوجه مظاهر حضرت حق می شوید و این که مظاهر تامّ و اتمّ حضرت حق، وجود مقدس اولیاء معصومین علیهم السلام هستند.

تا نکته ی مهم فوق در شیعه حل نشود نمی تواند تاریخ تشیع را ادامه بدهد و شیعه نمی تواند تاریخی بسازد که به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ختم بشود. و اگر جامعه و ملّتی نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نداشته باشد رجوعی به حق نداشته بلکه زندگی آن ها جان کندنی است بی هدف و بی انگیزه چون عملاً به مظاهر حق رجوع نداشته است و علت آن که حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» برای ادامه ی انقلاب اسلامی مباحث عرفانی خود را به میراث گذاشت آن است که از طریق معارف عرفانی می توان نگاه وجودی را به جامعه برگرداند و در مسیر نگاه وجودی، به اسماء حسنای الهی نظر

۱- - بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۳۸.

کرد و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را که مظهر کامل اسماء الهی است، در منظر خود یافت.

در راستای تفاهم قدسی که عرض شد، بحث مبادی وجودی پیش می آید و نه مبادی مفهومی. به این معنا که وقتی می خواهید به حضرت حق رجوع کنید تا در واقع به «وجود» رجوع کرده باشید، این رجوع با رجوع به مظاهر متعیَّن معنا دارد که آن مظاهر در کلّ عالم اهل البیت علیهم السلام هستند و در این زمان وجود مقدس مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و به صورت جزئی تر که مربوط به این تاریخ خاص باشد، حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» است. زیرا اگر که در این تاریخ برای مهدی«صلوات الله علیه» مظهری نیابید عملاً بی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اید و در تاریخ دیروز و فردا و امروز زندگی کرده اید و تاریخ پس فردایی در منظر شما قرار نمی گیرد تا از ظلمات این دوران رهایی یابید.

رجوعِ وجودی به خداوند

نظر بنده این است که خداوند در این زمان و در این تاریخ شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را به صحنه آورده است تا بتوانیم به خداوند رجوعی وجودی داشته باشیم و ندای او را بشنویم و در مفهومات و کثرات و عدم تفاهم سرگردان نباشیم. و از طرفی همه چیز شاهد آن است که امام«رضوان اللّه تعالی علیه» خود را طوری ساخته و دغدغه هایی را از سر سوز اسلامی در خود ایجاد کرده که به عنوان نایب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف محل ظهور انوار وجود مقدس حضرت مهدی«صلوات الله علیه» شده اند.

بنده فکر می کنم نمی توان از این نکته راحت و سرسری گذشت. وقتی شما معتقدید که در حال حاضر مقام معظم رهبری در حرکات و گفتار و سکناتشان همان نوری را ظاهر می کنند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اراده کرده اند و عقیده ی شما به ادله ی مختلف این است که ایشان نایب امام زمان اند، باید روشن کنید چه جایگاه وجودی برای این عقیده ی خود قائلید؟ این یک عقیده است با نظر به مبادی نفس الأمری و یا تنها یک اعتبار اجتماعی سیاسی است؟ آیا تجربه نکرده اید که امروز رهنمودهای مقام معظم رهبری درست همان سخن حقی است که در این زمان و در این تاریخ باید زده می شد و با دنبال کردن نظرات ایشان راه حل همه ی مشکلات پیدا می شود؟ آیا این نوع رهنمودها که ایشان به ما می دهند توسط واسطه ی فیضی از طرف خدا اظهار می شود و یا مقام معظم رهبری با ذهن بشری خود به این نتایج می رسند؟ وقتی حضوری همه جانبه در این رهنمودها در میان است و رهنمودهایی این چنین همه جانبه از ایشان صادر می شود می توان یقین کرد این حضور همه جانبه باید مربوط به واسطه ی فیضی باشد که واسطه ی فیض همه ی عالم است که از طریق نایبش ظهور می کند و معنای نایب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بودن به این معنا است. بنده نمی خواهم عقیده ای را به شما تحمیل کنم، بلکه تنها تذکر می دهم که متوجه معنای نایب امام زمان بودنِ رهبری باشید تا عقیده ی شما محدود به جنبه ی سیاسی و اجتماعی نباشد و از جایگاه نفس الأمری آن غفلت شود.

در صدر اسلام بعضاً مشکلی پیش می آمد که مسلمانان انتظار داشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله با نظر خود راهنمایی لازم را ارائه فرمایند. می رفتند خدمت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که چه کار باید کرد؟ حضرت می فرمودند منتظرم وَحی نازل شود. چون بنا نیست کسی که تسلیم وَحی الهی است جز آنچه از طریق وَحی به قلبش می رسد چیز دیگری را ارائه دهد. اصحاب یک مرتبه می دیدند آیاتی برای حضرت نازل شد که به صورتی معجزه آسا جواب همه ی ابعاد مشکلات بود و همه چیز را حل می کرد و امکان ادامه ی تاریخی که شروع شده بود فراهم می شد زیرا آن پیام و راهنمایی از طرف حضرت حق بر قلب مبارک کسی که قلبش عین طهارت است، به مردم رسیده بود نه از طرف کسی که به عنوان یک انسان، جزیی از این نظام است.

آیا رهنمودهای مقام معظم رهبری حکایت از آن ندارد که اولاً: این رهنمودها همه ی جوانب ممکن را مدّ نظر دارد؟ و ثانیاً: آیا روشن نمی کند که باید توسط واسطه ی فیضی که هدایت لازم را از خدا می گیرد این رهنمودها القاء شده باشد؟ و ثالثاً: اگر ما نظر به انسانی که مظهر و تعیُّن و نایب آن واسطه ی فیض است، نداشتیم چگونه در این تاریخ وظیفه ی الهی خود را می یافتیم و ندای خدا را در این تاریخ می شنیدیم؟ حال متوجه باشید مقام معظم رهبری خودشان اظهار می دارند در زیر سایه ی روحانیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» توانسته اند این مسیر را تا این جاها طی کنند و مبادی فکر خود را از سیره و سنت حضرت امام گرفتند و از این جهت شما احساس می کنید قلب ایشان زمینه ی رهنمودهای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است. علت این که عرض می کنم باید شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را مبانی فکر خود قرار داد بدین جهت

است. حتی امروز خدا هم به نور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ولی از طریق امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» با ما سخن می گوید.

امروز ما در شرایطی هستیم که می توانیم باب این نگاه وجودی به حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را در خود باز کنیم و با سرمایه ای که در نگاه به امامان معصوم داریم به حضرت امام خمینی نظر کنیم تا در امروزِ تاریخِ خود، حضرت اللّه را در مظاهر امروزینش ببینیم و اشاره ی آن مظاهر را به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف احساس نماییم.

آیا در این عصر و زمانه شایسته ترین انتخاب آن نیست که سرنوشت خود را به انقلاب اسلامی گره بزنیم و به تفکّری مناسبِ تقدیری که خداوند اراده کرده است نزدیک شویم و امیدوار به گشایش راه های جدیدی در مقابل خود باشیم و با شرکت در تاریخ تجدد به اهدافی موهوم دل نبندیم و به راهی پای نگذاریم که سراسر پوچ است و هیچ؟

برکات نگاه حُبّی و سیر وجودی

عنایت دارید که چگونه حضرت باقر علیه السلام فرهنگِ نگاه وجودی به خدا را از طریق نظر به ملکوت ائمه به ما متذکر می شوند، آن جایی که می فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لاَ يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ»(۱) هرکه می خواهد بین او و خدا حجابی نباشد، تا او خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند، باید

۱- – المحاسن، ج ۱، ص ۶۰.

آل محمّد علیهم السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد، اگر در چنین شرایطی قرار گرفت خداوند به او نظر می کند و او نیز به خدا می نگرد.

با محبت به آن ذوات مقدس، رجوع قلبیِ خاصی به آن ها صورت می گیرد و شما نور اسماء حسنای الهی را در آینه ی وجود آن ها می نگرید، همان طور که عاشق، به زیبایی های معشوق نظر دارد. در این حالت است که می فرمایند: با محبت به آل محمد بین او و خدایش هیچ حجابی در میان نخواهد ماند و «ینظر الی اللّه» به خدا نظر می کند، در حالی که «لایَکُونَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ حِجَاب» در آن حال بین او و بین خدا هیچ حجابی نیست، خدا را بی حجاب نگاه می کند و خدا هم به این بنده اش بی حجاب نگاه می کند.

صحبت این است که این چه نوع رجوعی به امام است که حاصل آن این اندازه گرانقدر است. یک وقت برای آن که به بهشت برویم ائمه علیهم السلام را دوست می داریم و به آن ها احترام می گذاریم، این کار خوبی است، ولی این روایت حرف بالاتری دارد، می گوید اگر می خواهید خدا را بی حجاب ببینید به اهل البیت علیهم السلام رجوع داشته باشید و انگیزه و رویکردتان در محبت به آن ها و در دشمنی با دشمنان آن ها، برای رؤیت حضرت حق باشد تا خدا را بی حجاب ملاقات کنید. از این روایت به خوبی برمی آید که اهل البیت علیهم السلام مظاهر اسماء حسنای خدایند. به این معنا که ما می توانیم آن ها را با نگاه خاص قلبی ببینیم و به نور خدا منتقل شویم و با اسماء الهی در آینه ی وجود آن ها روبه رو گردیم. در عرفان نظری مبنای این سخنان به خوبی مورد بررسی قرار می گیرد.

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در شرح سوره ی حمد روشن کردند چگونه می توان نور اللّه را در سماوات و ارض مشاهد کرد، چون قرآن نفرمود آسمان ها و زمین به نور الهی منوّراند، بلکه فرمود نور آسمان ها و زمین همان اللّه است. که می توانید در این رابطه به تفسیر حمد حضرت امام رجوع فرمایید.

تا حال توانستیم به این مرحله برسیم که اهل البیت علیهم السلام در کلّ عالم، ظهور تامّ و تمام حضرت حق اند و از آن جایی که ما تنها با رجوع به حق می توانیم به تفکر حقیقی برسیم، پس در عمل با نظر به اهل البیت علیهم السلام که مظاهر حق هستند به تفکر حقیقی می رسیم و در زیر سایه ی چنین تفکری -که تفکری است حضوری- به تفاهم لازم دست می یابیم و در زمان حاضر که امام حیّ ما غایب اند با نظر به تعیُّن خارجی او می توانیم به تفکر لازمی که نیاز این زمانه است برسیم و تفاهمِ مورد نیاز را به دست آوریم و این تعیُّن در شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» کاملاً قابل درک است.

ممکن است سؤال بفرمایید چگونه باید به حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» رجوع کرد تا رجوع ما اولاً: وجودی باشد و ثانیاً: ما به آن تفاهم قدسی که مورد نیاز است برسیم؟ جواب این سؤال را باید در فرهنگِ رجوع به اهل البیت علیهم السلام بیابید از آن جهت که در نگاه حبّی به آن ها، عملاً از نگاه حصولی به نگاه وجودی سیر می کنید و می توانید اسماء حسنای الهی را در آن ها بیابید. اهل البیت علیهم السلام یک حقیقت وجودی به عنوان واسطه ی فیض بین ارض و سماءاند، این رابطه ی وجودی با

حضرت حق است که آن ها را مظهر همه ی حقیقت انوار اسماء حسنای الهی کرده و قرآن فرمود: برای رجوع به حضرت اللّه که همه ی اسماء حسنا از اوست، «فَادْعُوهُ بِها» او را از طریق اسماء حسنایش بخوانید و به اسماء حسنایش نظر کنید در حالی که آن اسماء حسنا تنها در آینه ی انسان کامل ظهور کرده است. در نتیجه اگر می خواهید به همه ی حقیقت برسید باید به امام معصوم برسید تا به همه ی حقیقت رسیده باشید، حقیقتی که جامع همه ی اسماء است یعنی حضرت اللّه. از طرفی همه ی شما بحمداللّه می دانید بین ذات و صفات الهی اتحاد هست و این یکی از ظریف ترین معارف بشری است که بدانید نمی شود ذات الهی از صفات کمالیه اش خالی باشد، در نتیجه یک خدا ندارید و یک صفتی به نام علیم، بلکه خداوند عین علم است. پس وقتی اسماء و صفات الهی در میان است، ذات الهی در آینه ی آن صفات در صحنه خواهد بود. حالا ائمه علیهم السلام می فرمایند: ماییم آن صفات و اسماء. یعنی می توانید در آینه ی جمال آن ها بی واسطه به حضرت حق نظر کنید. با توجه به این فرهنگ و با پروریده شدن در چنین نگاهی به حق، در این زمان باید بتوانیم به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نگاهی وجودی پیدا کنیم و در زیر سایه ی این نگاه، که عین رسیدن به تفکری است که باید در این زمان داشت، به تفاهم مورد نیاز رسید، و إلاّ با نگاهِ ماهیت نگر و کثرت گرا همچنان در عدم تفاهم و دوگانگی نسبت به همدیگر به سر می بریم. این که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» عرض شد حضرت امام می توانند آن مبادی وجودی که برای تفکر امروزمان نیاز داریم، باشند بر

همین اساس است که عرض کردم و در تاریخ معاصر این نوع رجوع و آن نوع تفکر را در دوران دفاع مقدس تجربه کردیم.

اتحاد بین مُحبّ و محبوب

اساساً جنس نگاه حبّی، وجودی است. آن جا که قلب بایـد عشق بورزد، رجوع انسان به محبوب، رجوع وجودی است. وقتی رجوع، وجودی شـد انسان با تجلیات انوار کمالی روبه رو می شود که در آن صورت، محبوبِ انسان مظهر آن انوار است و از آن طریق یک نحوه اتحاد حقیقی بین محبّ و محبوب به صـحنه می آید به همان شـکلی که امام صادق علیه السـلام به مفضّل فرمودند: «يَا مُفَضَّلُ شِـيعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ شِيعَتِنَا»(۱) شـیعیان ما از ما و ما از آن هائیم. و یا حضـرت امام حسین علیه السلام می فرمایند: «من أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرَنَ بَيْنَ سَـبَّابَتَيْه»(۲) کسـی که ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او مانند این دو انگشت می باشیم. یعنی یک نحوه اتحاد در عین شدت و ضعف در میان می آید و شعور این افراد با نور شعور امام معصوم در یک راسـتا قرار می گیرد و رهبری انقلاب نشان داده اند در ازاء چنین رجوعی به حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» چگونه منشأ حکمت های عملی و سیاست های معنوی در این دوران شده اند.

با توجه به عرایضی که از ابتدا تا این جا داشتم می خواهم عرض کنم برای ارتباط با شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» دو وجه را باید

۱- - بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۱.

۲- - سید مرتضی فیروز آبادی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۲، ص ۷۹.

مدّ نظر قرار داد: یکی نظر به تقدیری که در عالم جاری است و دیگر ارتباط وجودی با ملکوت حضرت امام که مقدمه ی آن ارتباط، معرفت نفس با رویکرد وجودی به نفس است.

پیشنهاد بنده این است که بر روی روایت هایی که موضوع تقدیر را مطرح کرده تأمل بفرمایید زیرا بصیرت بزرگی به شما می دهد و متأسفانه این روایات از ترس نتیجه گیری جبری، در معارف ما به حاشیه رفته است، در حالی که تأکید ائمه علیهم السلام آن بوده که همواره متوجه تقدیر و مقادیری که حضرت حق در عالم جاری کرده، باشید و در متن آن مقادیر مسائل را ارزیابی کنید و بهترین عمل را انجام دهید.

می فرمایند: عاقل آن کسی است که این مقادیر را بفهمد و بر طبق آن عمل کند و سخن بگوید و یا حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ»(۱) آن کس که زمان را می شناسد، از استعدادهای آن غافل نمی شود و در جای دیگر می فرمایند: «أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ»(۲) آگاه ترین مردم به زمان، کسی است که از تحولات آن به شگفت نیاید و به خوبی متوجه مسیر و نهایت هر حادثه ای باشد.

ص: ۲۳۳

۱- - أمالي الصدوق، ص ۳۲۱.

۲- - تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۴۸۰.

آسیب های غفلت از تقدیر زمانه

پس اگر تقدیری را که در عالم جاری است درست پیدا نکنید به اشتباه می افتید، همان طور که عبداللّه بن الحسن بن الحسن توصیه ی امام صادق علیه السلام را نشنید و به اشتباه افتاد و بنی الحسن را به کشتن داد.

در زمان امام صادق علیه السلام خلافت از دودمان اموی به دودمان عباسی منتقل شد. علویین دو دسته بودند: بنی الحسن که اولاد امام مجتبی علیه السلام هستند، و بَنِی الْحسین که اولاد سیدالشهداء علیه السلام بودند. بنی الحسین که در رأسشان حضرت صادق علیه السلام هستند غالباً از فعالیت در راستای تصاحب حاکمیت در آن زمان ابا می کردند. مکرر حضرت صادق علیه السلام دعوت شدند و نپذیرفتند. سفاح و منصور و برادر بزرگ ترشان ابراهیمِ امام با محمدبن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن، معروف به «نفس زکیه» بیعت کردند، چون هدفشان از این بیعت، دنیا بود و چیزی جز مقام و ریاست و خلافت نمی خواستند. حضرت صادق علیه السلام از اول از همکاری با این ها امتناع ورزیدند. وقتی همه با عبدالله محض بیعت کردند، در خبر داریم :«فَقالَ جَعْفَرٌ: لا تَفْعَلوا» . امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: این کار را نکنید. «فَانَّ هذَا الْامْرَ لَمْ یأْتِ بَعْدُ، إنْ کُنْتَ تَری (یعنی عبدالله) أَنَّ ابْنَکَ هذا هُوَالْمَهْدِیُّ فَلَیسَ بِهِ وَ لا هذا اوانَهُ». آن مسأله ی مهدیِ امت که پیغمبر خبر داده، حالا وقتش نیست. ای عبد اللّه! تو هم اگر خیال می کنی این پسر تو مهدی امت است، اشتباه می کنی. این پسر تو مهدی امت نیست و اکنون نیز وقت آن مسأله نیست. «وَ انْ کُنْتَ انَّما تُریدُ انْ تُخْرِجَهُ غَضَباً للّهِ وَ لْیأْمُرْ بِالْمَعْروفِ وَ ینْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَانّا وَاللّهِ لا نَدَعُکَ فَانْتَ شَیخُنا وَ نُبایعُ ابْنَکَ فِی الْامْرِ».

ص: ۲۳۴

حضرت موضع خود را بسیار روشن کرده، فرمودند: اگر شما می خواهید به نام مهدیِ امت با این فرد بیعت کنید من بیعت نمی کنم، دروغ است، این فرد مهدیِ امت نیست، وقت ظهور مهدی هم اکنون نیست؛ ولی اگر قیام شما جنبه ی امر به معروف و نهی از منکر و جنبه ی مبارزه ضدّ ظلم دارد، من بیعت می کنم. نوشته اند: عبدالله ناراحت شد و گفت: خیر، تو برخلاف عقیده ات سخن می گویی، خودت هم می دانی که این پسر من مهدی امت است و تو به خاطر حسد با پسر من این حرف ها را می زنی. «فَقالَ: وَاللّهِ ماذاکَ یحْمِلُنی وَلکِنْ هذا وَ اخْوَتُهُ وَ ابْنائُهُمْ دونَکُمْ، وَضَرَبَ یدَهُ ظَهْرَ ابِی الْعَبّاس ...». امام صادق علیه السلام دست به پشت ابوالعباس سفّاح زدند و گفتند: خدا می داند این و برادرانش به خلافت می رسند و شما و پسرانتان نخواهید رسید. بعد هم دستشان را به شانه ی عبدالله بن حسن زدند و فرمودند: «ایهٍ (این کلمه را در حال خوش و بش می گویند) ما هِیَ الَیکَ وَ لا الَی ابْنَیکَ» این خلافت به تو نمی رسد، به بچه هایت هم نمی رسد، آن ها را به کشتن نده، این ها نمی گذارند که خلافت به شماها برسد، و این دو پسرت هم کشته خواهند شد. بعد حضرت از جا حرکت کردند و در حالی که به دست عبدالعزیز بن عمران زُهری تکیه کرده بودند، آهسته به او گفتند: «ارَأَیتَ صاحِبَ الرِّداءِ الْاصْفَرِ؟» آیا آن که قبای زرد پوشیده بود را دیدی؟ (مقصودشان ابوجعفر منصور بود) گفت: بلی.

فرمودند: به خدا قسم ما دورانی را درک می کنیم که همین مرد در آینده بچه های این را خواهد کشت.(۱)

درست همان طور شد که حضرت صادق علیه السلام پیش بینی می کردند و عملاً سادات حسنی از مسیری که می توانستند فعالیت خود را در زیر سایه ی امام صادق علیه السلام ادامه دهند، باز ماندند، در حالی که حضرت صادق علیه السلام با وقت شناسی خود توانستند پایه گذار تشیعی باشند که همیشه در تاریخ منشأ حرکات بزرگ و صحیح بوده است. عین این توصیه را به زید بن علی بن الحسین کردند و او نیز نپذیرفت و آن شد که شد.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «إِنَّکَ إِنْ صَبَرْتَ جَرَتْ عَلَیْکَ الْمَقَادِیرُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ وَ إِنَّکَ إِنْ جَزِعْتَ جَرَتْ عَلَیْکَ الْمَقَادِیرُ وَ أَنْتَ مَأْزُور»(۳) اگر صبر کنید مقدّرات در باره شما جاری خواهد شد و شما مأجور می شوید، ولی اگر صبر نکنید و بی تابی نمائید مقدرات خواهد گذشت و شما گناه کار محسوب می گردید. از خود روایت برمی آید که مقادیری در این عالم جاری است و اگر توانستی در کنار تقدیری که در عالم جاری می شود صبر پیشه کنی، در مسیر بندگی قرار گرفته ای و به اجر و ثواب می رسی. ولی اگر بی صبری و جزع کردی و خواستی به زمین و زمان اعتراض کنی عملاً از مسیر بندگی خدا خارج می شوی و گرفتار گناه

۱- - مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۶۵. به کتاب ارشاد، ج ۲، ص ۱۹۲ رجوع شود.
۲- - در این مورد می توانید به کتاب « امام و امامت در تکوین وتشریع» مبحث اهل البیت و زمان شناسی، از همین مولف رجوع فرمایید.
۳- - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

می گردی. مثل آن که سلطنت طلب ها می گفتند ما نمی خواهیم شاه برود. بخواهند یا نخواهند همان طور که حضرت امام فرمودند شاه رفتنی بود و یقیناً انقلاب اسلامی پیروزشدنی، ولی آن ها در موضعی قرار گرفتند که عملاً آن موضع، موضع مقابله با اراده ی الهی بود، برعکس نیروهای انقلابی که توانستند در تاریخ خود به هویت مطلوب خود دست یابند.

روایتی که عرض شد وجه دیگری است از آن روایت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بر عاقل است که بر مقادیر اعتراض نکند زیرا مقادیر قرارگرفتن شیء است در جای خودش. در جلسات قبل عرض شد که امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» می فرمایند: این قرن، قرن نابودی ابرقدرت ها است. و مقام معظم رهبری فرمودند: این قرن، قرن اسلام است. و این نوع سخن گفتن با نگاهی ممکن است که بالاتر از نگاه امروزی و دیروزی باشد. با نگاه «پس فردایی» که ماوراء نگاه مدرنیته است، این تقدیر دیده می شود و این که بر تقدیر زمانه تأکید می کنند با ورود در زیر سایه ی فرهنگ اهل البیت علیهم السلام ممکن است. باید درِ خانه ی اهل البیت علیهم السلام را که بسته شده باز کنید تا توان فهم تقدیرهایی که در عالم جاری است پیدا شود وگرنه با امام و رهبری همزبان نمی شویم و نمی توانیم بفهمیم این بزرگان به کجا اشاره دارند تا آن تفاهم قدسی که نسبت به همدیگر باید داشته باشیم ظهور کند.

ارتباط با اهل البیت علیهم السلام آن هم ارتباط حبّی و وجودی، هنر درک تقدیر زمانه را که حقیقتی است وجودی به شما می دهد و تفکر به همان معنایی که عرض شد به جامعه برمی گردد و همزبانی با امام و رهبری ظهور

می کنـد و در ذیل ولایت آن عزیزان، همـدیگر را می فهمیم و «وجود» که از یک جهت امری است ناپیدا، ظهور می کند و از این طریق انسـان ها محرم اسـرار همـدیگر می شونـد و ظاهر را در کنار باطن و یا بگو در متن باطن می نگرنـد. اگر خود را در معرض اراده ای قرار دهیم که خداونـد در این تاریـخ جـاری کرده، در منظر خود شخصـیت اشـراقی حضـرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را احساس می کنیم، آری احساس می کنیم.

راز استحکام امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»

می پذیرم که عرایضم هنوز مقدماتی نیاز دارد تا از ابهام در آید، ولی با ذکر این مقدمات، خواستم روشن شود ما برای این که با شخصـیت اشـراقی حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» ارتباط پیدا کنیم اولاً: باید مقادیر و تقدیرهایی را که در این عالم در حال جاری شـدن است بشناسـیم تا روشن شود جایگاه حضـرت امام در این تاریخ در کجا است و این مرد چرا این طور حرف می زنـد. چرا این قـدر افق برایش روشن است، چرا دلواپس این همه توطئه در مقابـل انقلاب اسـلامی نیست و این طور محکم ایسـتاده است، چرا خلاف معادلات زمانه راه دیگری را به میدان آورده و به پیروزی خود اطمینان کامل دارد؟ در حالی که در بعضی از برهه های تاریخِ این انقلاب همه چیز حکایت از آن داشت که دیگر کار تمام است؟

در جنـگ حُنین جریـانی اتفاق افتاده که می توانـد در این رابطه راهنمای ما باشـد. ما در جنگ حُنین ابتـدا به شـدت شکست خوردیم در حدّی که حاکم نیشابوری در روایتی که درباره ی جنگ حنین با سند صحیح از ابن

عبّاس نقل می کند می گوید: تنها کسی که در جنگ حنین با رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند و استقامت کرد، علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود و همه پا به فرار گذاشتند.(۱) قرآن کریم در این باره می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فی مَواطِنَ كَثیرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرينَ»(۲) خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد و بر دشمن پیروز شدید؛ و در روز حنین نیز یاری نمود؛ در آن هنگام که فزونی جمعیّتتان شما را مغرور ساخت، ولی این فزونیِ جمعیّت هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه ی وسعتش بر شما تنگ شد؛ سپس پشت به دشمن کرده، فرار نمودید! سپاه مسلمین که به سختی مورد حمله واقع شده بود، از هم متفرق شد و هرکس سراسیمه به سویی می دوید. پیامبر به عمویشان عباس فرمودند به مردم بگو: «ای انصار که پیامبر را یاری کردید و ای کسانی که با او بیعت کردید! به کجا می گریزید؟ رسول خدا اینجاست.(۳)

ظاهراً جنگ در حدّی صورت مغلوبه داشت که ابوسفیان هم که به ظاهر مسلمان شده است و در این جنگ شرکت کرده، وقتی صحنه را می بیند می گوید آنچنان مسلمانان ترسیدند و فرار کردند که اگر ابن عباس صدای شان نمی زد تا دریا می دویدند. با توجه به چنین شرایطی، تاریخ گواهی می دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در این صحنه آنچنان محکم و امیدوارند که گویا هیچ مشکلی پیش نیامده، با این که قرآن

۱- - المستدرک علی الصحیحین:ج ۳ /ص ۱۱۱.

۲- - سوره ی توبه، آیه ی ۲۵.

۳- - ترجمه ی تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۳.

صحنه را این طور توصیف می کند که «ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ» و زمین با آن همه وسعت برای آن ها تنگ شده بود. به این معنا که هرکدام به دنبال جایی بودند که در آن جا پنهان شوند و پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان محکم ایستاده بودند. مورخان می گویند: در شرایطی که همه ی تحلیل ها حکایت از آن داشت که کار اسلام تمام است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خوبی حس می کردند اسلام دارد ادامه می یابد و این بدان جهت بود که حضرت صلی الله علیه و آله خودشان و با اراده خودشان وارد این تاریخ نشده بودند که حالا از نظر شخصی احساس کنند در محاسبه به خطا رفته اند بلکه متوجه حضور تقدیری هستند که حضرت حق اراده کرده است. عین این مسئله را ما در رابطه با حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» در تاریخ معاصر ملاحظه می کنیم که بر خلاف همه ی تحلیل ها و معادلات جهانی متوجه حضور تقدیر دیگری هستند که بنا است در عالم ظهور یابد.

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»؛ مظهر اراده ی الهی

بنده می خواهم عرض کنم باید شما حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را به عنوان مظهر اراده ی الهی در این زمان بنگرید و از این جهت نیاز است که رابطه ی وجودی با او برقرار کنید، زیرا شناخت مقدرات عالَم همیشه با این رویکرد برای انسان ها پیش می آید و آن ها باید تقدیرات را به این صورت احساس کنند. با نگاه اشراقی و نظر به تقدیری که بنا است در عالم جاری شود، می یابید که این مرد مطابق یک اراده ی الهیه دارد عمل می کند وگرنه وقتی همه چیز خبر از شکست این جریان می داد - مثل آنچه در

ابتدای دفاع مقدسِ هشت ساله ظاهر بود- نباید با این همه امید نهضت را ادامه دهند.

شما الحمدلله دفاع مقدس هشت ساله را حس کردید، عبرت های زیادی در دل این دفاع به عنوان آینه ی نمایش سنت الهی در این عصر، نمایان است. ممکن است عزیزان تصور کنند جنگی بود و تمام شد، در حالی که اگر بخواهیم در آینده، تفصیل انقلاب اسلامی را پیدا کنیم آینه ی دفاع مقدس، آینه ی خوبی است. بنده بحمداللّه معتقدم در آینده ی تاریخِ توحیدی ما که با انقلاب اسلامی شروع شده حقایقی ظاهر می شود که هنوز وقت ظهور آن نرسیده، در آینه ی حرکات و سیره ی شهداء، آن آینده خود را به خوبی می نمایاند. سیره ی تفصیلی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را باید در آینه ی شهداء دنبال کرد تا آن سیره گم نشود. همان طور که سیره ی تفصیلی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ائمه علیهم السلام می یابید و در همین رابطه وقتی به زیارت هرکدام از ائمه علیهم السلام می روید ابتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام می کنید. زیرا حقیقتاً هرکدام از امامان آینه ی نمایش سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و شیعه از این طریق توانست نور رسول خدا صلی الله علیه و آله را در طول تاریخ دنبال کند و گرفتار بن بست تاریخی نشود. شهداء نگاه ما را به آینده ی متعالی تاریخِ توحیدی انقلاب اسلامی معطوف می دارند و به ما مدد می کنند تا در این راه بمانیم و جلو برویم. شهداء نگذاشتند اسلام در قشری گری متوقف شود و توحید واقعی را که فنای فی اللّه و بقاء باللّه است، در میان آوردند و در زیارت شهداء و در زیارت محل شهادت آن ها، به آن توحید ناب نظر می شود و همان طور که حضرت سلمان باب

اللّه هستند، شهداء باب اللّه اند و ما را با حضرت حق مأنوس می کنند. البته باید بدانیم اول باید از عقل جزئی عبور کرد و سنت جاری در هستی را که مافوق زمان است درک نمود تا همچون شهداء متوجه شویم اراده ی خدا در این زمان، غلبه ی نور توحید بر ظلمات استکبار است و خود را در مسیر اراده ی الهی قرار دهیم. این را ساده نگیرید که حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» می فرمایند: «خدا می داند که راه و رسم شهادت کورشدنی نیست، و این ملت ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود».(۱)

چطور شد درست در زمانی که همه چیز نشان از شکست ما داشت خداوند خود را در حرکات و سکنات و گفتار و سیره ی شهدا به آن شکل نشان داد که تا قیامت بشر می تواند از این چشمه، آب حیات بنوشد؟ جز این بود که حضرت امام توانستند خود و ملت را در مسیر تحقق تقدیر الهی در این زمان قرار دهند؟ وقتی صدام حمله کرد و در یک روز هواپیماهای او تا فرودگاه مهرآباد آمد و هواپیماهای ما را در آن فرودگاه بمباران کرد، حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» در حالی که در بیمارستان بستری بودند در روی تخت بیمارستان با این که خیلی سخت می توانستند سخن بگویند، فرمودند: یک دیوانه ای سنگی انداخته و فرار کرده است. احتمالاً ـ همه ی تحلیل گران سیاسی و استراتژیست های دنیا به این حرف خندیدند که این پیرمردِ از همه جا بی خبر چه می گوید! گمان شان این بود که

۱- - صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۹۲.

حضرت امام از تاریخ عقب است، در حالی که تنها او در تاریخ حاضر بود و همه از آن بی خبر بودند. باید خودتان در آن تاریخ حاضر می بودید تا بفهمید درک سنت الهی چگونه از حضرت امام، انسانی ساخت که به عنوان یک نفر از همه ی مردم کره ی زمین درست تر فکر می کرد و چون تقدیر الهی را در زمانه ی خود می شناخت ماوراء همه ی انسان ها متوجه حقیقتی بود که در عالم در حال وقوع است. امروز هم شما موظف اید نگذارید با این تحلیل های سطحی که روشنفکرانِ پروریده شده در ذیل غرب به زبان می آورند، حقیقت انقلاب اسلامی در حجاب برود. حقیقتی جز این نیست که یک تقدیری برای شروع تاریخِ توحید از طریق این مرد شروع شده، مردی که قلبش محل تجلی تقدیر الهی بود، این جا دیگر باید پس فردایی شد و محل تجلی تقدیر الهی گشت و جایگاه آن تقدیر را شناخت و محکم ایستاد و خود را محل ظهور آن تقدیر نمود و خدمت شایانی به بشریت کرد. مثل کاری که اهل البیت علیهم السلام انجام دادند و ما به پاس چنین لطفی با ذکر صلوات بر محمّد و آل محمّد از خدا می خواهیم همواره لطف خود را بر آن ها ارزانی دارد.

محل تفصیل نور امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»

وقتی رسیدیم که تقدیری الهی و اراده ای رحمانی در یک شخص متعیَّن شده و بر خلاف همه ی تحلیل های انسان های امروزی، آن اراده ی الهیه است که در عالم إعمال می شود، نگاه ما به حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی درست می گردد و می فهمیم برای نگاه به حقیقتِ این

حضور تـاریخی بایـد نگـاه مان نگاه اشـراقی بشود. وقتی خود را در تاریخی حاضـر کردیـد که در آن تاریخ تجاوز صـدام به کشور و انقلاب ما شـروع شـد و آنچه بر ذهن تحلیل گران آن زمان می گذشت را بررسـی کردید و بعد قطعه قطعه مسائلی را که در این هشت سـال ظهور کرد درست دیدیـد، به رازی پی می بریـد که بین شـهداء و حضـرت امـام برقرار بود و در نسـبت شهداء و امام، حقیقتی را می یابید که ما امروز برای ادامه ی خود شدیداً به آن نیاز داریم. در آینه ی مصـفای سـیره ی شـهداء قلب هایی را می بینید که محل تفصیل نور حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» بود.

بعد از رحلت رسول خدا صـلی الله علیه و آله مشـکل مسـلمانان آن بود که نتوانسـتند نسـبت امیرالمؤمنین علیه السـلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله را درست ببینند، گمان کردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است مثل بقیه ی اصـحاب. در حالی که آن قلب، قلب دیگری بود، قلبی بود که ذیل محمـد صـلی الله علیه و آله محل تفصیل نور محمدی بود تا آن نور را به عالم بیفشاند و حقیقت اسلام با همان نورانیتی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله اظهار فرمودنـد، ادامه یابد و این فرق می کند با کسـی که به طور ساده به اسـلام ایمان آورده باشد. ممکن است ما در این زمان نیز گرفتار آن خطا بشویم و ندانیم نگاه ما به حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» چه نگاهی باید باشد، در حالی که تنهـا آن طور که عرض کردم بـا نگـاهِ «پس فردایی» که یـک نگـاه حضوری است می توانیم خود را با انقلاب ادامه دهیم، نگـاهی که مـا بایـد مسائل مـان را از افق دیگری غیر از افقی که غرب در جلو مـا قرار داده، دنبـال کنیم. این چیزی نیست که بشود راحت از آن گذشت.

ص: ۲۴۴

ایستادن در نقطه ای جلوتر از زمان

عرض کردم؛ برای ارتباط با شخصیت اشراقی حضرت امام دو وجه را بایـد مدّ نظر قرار داد. یکی آن که باید نظر به تقدیری داشت که در عالم جاری است و حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» توانستند خود را مسیر تحقق آن قرار دهند و از این طریق خدمت شایانی به بشریت کردند. و دیگر این که با ارتباط وجودی با ملکوت حضرت امام –که مقدمه ی آن معرفت نفس است بـا رویکرد وجودی به نفس– می توان آن ارتباط اشراقی را به فعلیت درآورد و در نقطه ای جلوتر از زمان خود ایستاد و معنای سلوك ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام این است و تنها از طریق چنین سلوکی تاریخ جدید در مقابل ما گشوده می شود. ما بایـد در چنین روزگاری زنـدگی کنیم تا در بیرون تاریخ خود نباشیم. به برکت چنین حضوری که بر آن تأکید دارم همه ی بن بست ها بی معنا می شوند و همه ی راه ها ظهور می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «لَـا تَجْهَلْ نَفْسَکَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَهَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِکُلِ شَـی ءٍ» مواظب باش به خود جاهل نباشی، زیرا هرکس به خود جاهل بود، به هر علم و معرفتی جاهل است و هیچ چیزی را درست نمی شناسد. چون جایگاه حقیقی علم و معرفت، قلب مبارك امام معصوم است و فقط از طریق نگاه وجودی می شود قلب مبارك امام معصوم را درك کرد و از طرفی معرفت به نفس به عنوان تنها حقیقت وجودی که در پیش ما است، راهی است برای احساس وجود. نه اسم شما وجودی است، نه جنس شما. تنها وجودی که در نزد شما است و می توانید حسّ

کنید نفس تان است إلّا این که طوری با نفس تان برخورد کنید که آن را هم به صورت حصولی و مفهومی در نظر آورید که دیگر پنجره ی احساسِ «وجود» را در همه ی ابعاد در مقابل خود بسته اید. این که ائمه علیهم السلام این قدر بر معرفت نفس و خودشناسی اصرار دارند چون از این طریق نگاه ما به عالم و آدم وجودی می شود و در آینه ی مخلوقات نظر به اسماء الهی می کنیم. این خودشناسی که اهل البیت علیهم السلام توصیه می کنند زمین تا آسمان با آن که سقراط می گوید فرق دارد. هرچند آن سخن نیز در جای خود ارزشمند است، ولی از آن جایی که سقراط یک فیلسوف است و نگاه فلسفه به موضوعات نگاهی حصولی و مفهومی است، سخن او در مقایسه با سخن اهل البیت علیهم السلام که معارفشان سراسر قلبی و حضوری است دارای دو رویکرد است. در نگاه سقراط ما با نفس خود به عنوان یک مفهوم مرتبط هستیم نه به عنوان پنجره ای که ما را به «وجود» رهنمون می شود. همین ضعف و حتی شدیدتر از آن در سخن معروف دکارت یا در کوژیتوی دکارت است که می گوید: «من فکر می کنم پس هستم» دکارت خودی را که در فکر خود دارد، اصیل می داند و همه چیز را با این خودی که به آن فکر می کند، ارزیابی می نماید و همین موجب ظهور بشرِ خودبنیاد شد که می خواهد با اتکای به خود و بدون توجه به خدا، همه کاره ی عالم شود. می گوید: «من فکر می کنم پس هستم» باید پرسید «فکر»، این وسط چه کاره است؟ مگر برای درک هستی خود باید فکر در میان باشد؟ این جا محل نظر به حقیقت است و نه نظر به فکر نسبت به خود یا به هرچیز دیگر. این تذکر را عرض کردم تا عزیزان بین آنچه معرفت نفس می گوید با این

سخنانی که آقایان می فرمایند خلط نکنند که آن ها چیز دیگری می گویند و ما چیز دیگری. با معرفت نفس که رویکرد وجودی به موضوع دارد نظرها به اسماء الهی می افتد و جامعیت اسماء را در آینه ی وجود اهل البیت علیهم السلام می یابید و از این طریق ما به درِ خانه ی اهل البیت علیهم السلام رجوع کرده ایم و إن شاءاللّه دری که بسته شده است دوباره باز می شود و تاریخ جدیدی که به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منتهی می شود گشوده می گردد، تاریخی که دیگر بشر از علم حصولی به عنوان تنها منبع معرفت، جلوتر می رود و باز اتحاد علم و عمل به صورتی برتر از گذشته و در علم حضوری ظهور می کند و غرب همچون گردی از گردونه ی تاریخ خارج می گردد. این است آن حضوری که عرض می کنم به برکت آن همه ی بن بست ها بی معنا می شود و همه ی راه ها ظهور می کنند.

در نزدیکی علم و عمل در صدر اسلام همین بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرکس را بیشتر از قرآن بهره مند بود، ارجمندتر می داشتند و برای انتخاب فرمانده می پرسیدند از قرآن چه می دانی؟ جوانی خردسال تر از همه گفت: من سوره ی بقره را می دانم. حضرت فرمودند: امیر برای این سپاه تو هستی. سال خوردگان گفتند ای رسول خدا آیا جوانی را بر ما پیران فرماندهی می دهی؟ حضرت فرمودند: «مَعَهُ سوره البقره» او سوره ی بقره را به همراه دارد. یعنی فرمانده ی سپاه با کسی است که صاحب فکر است.(۱)

این مربوط به تاریخی است که عمل انسان ها عین علم آن ها بوده، ولی امروز در زمانه ای به سر می بریم که عمل ما با آنچه می دانیم منطبق نیست.

ص: ۲۴۷

۱- - تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۴.

روحی ماورای نظر به مشهورات

این شعر حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» را شنیده اید که می فرمایند:

در میخانه گشائید به رویم شب و روز

که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

همه ی شما می دانید که آن مرد هرگز نه از مدرسه بیزار شد، نه از مسجد. پس معلوم است حرف دیگری دارد و منظورش از مسجد و مدرسه چیز دیگری است. تصور بنده آن است که می خواهند بفرمایند طالب روح دیگری هستم ماورای مشهورات زمانه و باید به آن روح نظر کرد تا بتوانیم تقدیری را که در عالم جاری شده است در وقتِ حضور خودمان احساس کنیم و معلوم است احساس تقدیری که در عالم جاری می شود با نظر به «وجود» ممکن خواهد بود. اهل البیت علیهم السلام بدون آن که در جایی درس خوانده باشند به جهت نوری که در خود داشتند تقدیرات عالم را احساس می کردند و معرفت نفس برای هرکس نظر به نور وجودی است که مطلق آن وجود خدا است و نفس ناطقه ی هر کس مظهری از آن وجود است. در فرهنگ غربی نظر به این جنبه از انسان که همان جنبه ی یمین انسان است، مورد غفلت قرار گرفت و تنها جنبه ی یسار انسان که جنبه ی شوم و مَشْئِمه ی اوست مدّ نظرها واقع شد.

معرفت نفس علم به مفهومِ نفس به صورت علم حصولی نیست، بلکه شما در این معرفت، «وجود» خود را به علم حضوری حس می کنید و از آن جایی که در علم حضوری، وجودِ معلوم عِنْدَ العالِم است، وجود خودتان را حس می کنید، در این حالت «وجود» را در محدوده ی خودتان حسّ می نمایید. حال اگر با همین حالتِ احساس «وجود» به عالم نظر

نمایید، الهامی را در خود احساس می کنید که حامل نحوه ی چگونگی تقدیر زمانه است و در راستای تصدیق آن الهام، برای تقویت و تحکیم آن، نظر به شواهد و قرائن می نمایید. مثل آن که می یابید آمریکا در این سال های اخیر هر اقدامی که می کند نسبت به طمعی که دارد ناکام می شود و در نتیجه آن الهامی را که امام در اثر آن می فرمودند: این قرن، قرن نابودی ابرقدرت ها است، تصدیق کنید.

اگر شما وجود خودتان را به صورت حضوری و وجودی حس کنید راه حسِ تقدیر زمانه و احساس الهامات فرشتگان برایتان باز می شود. چون تقدیر زمانه یک حقیقت وجودی است که از اراده ی الهی ناشی می شود. تقدیر زمانه یعنی اراده ی خاص حضرت حق در این تاریخ و از طرفی اراده ی حق از ذات او جدا نیست پس حق با تجلی این اراده ی خاص در صحنه ی امروزِ ما حضور و ظهور می یابد و شما می توانید شعوری پیدا کنید که حضرت حق را در این اراده ی خاص احساس نمایید تا تقدیر این زمان را حس کرده باشید و در وقت حضور خود با حق، ندای حق را در آینه ی این زمان بشنوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لَا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ»(1) برای من در آن حالتِ معراجی، «وقتی» حضوری با خدا بود که نه ملک مقرّب و نه پیامبر مرسل و نه بنده ای که قلبش به ایمان آزموده شده بود، هیچ کدام در آن جا جای نداشتند. این یعنی یک رجوعِ بدون واسطه و به صورت وجودی. اگر کسی توانست معرفت نفس را وجودی

۱- - بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

مدّ نظر قرار دهد و وجود خود را حس کند، چون وجود در ذات خود، تشکیکی است در هر مرتبه ای از وجود که باشد از یک جهت در همه ی آن حاضر است با این تفاوت که نسبت به اولیاء الهی در حضور ضعیف تری قرار دارد و نه در حضور ناقص تری و لذا مثل اولیاء الهی تقدیر زمانه را احساس می کند، هرچند ضعیف تر و لذا اگر حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» فرمودند: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» این کلام را در مرتبه ی خود تصدیق می کند زیرا حضرت امام مطابق احساسی که نسبت به تقدیر زمانه داشتند این کلام را اظهار کردند و نه بر اساس تحلیل هایی از جنس تحلیل استراتژیست های دنیا.

اگر تمام عالم جمع بشوند و تمام کارهایی را که به نظرشان می رسد انجام دهند تا تقدیری را که اراده شده است تغییر دهند که مثلاً آمریکا شکست نخورد، ممکن نخواهد بود و حضرت امام به جهت حضور تقدیر الهی در این امر به تنهایی یقین دارد که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند و هر روز از روز قبل ناکام تر می شود.(۱) ملاحظه کرده اید تنها چیزی که

۱- - واقعیت این است که میان «قدرت» و «اعتبار» رابطه الزامی وجود ندارد. یک فرد در عین قدرتمند بودن می تواند معتبر نباشد کمااینکه یک فرد ممکن است در عین عالم تر بودن و یا ثروتمندتربودن، «معتبر» نباشد. از سوی دیگر، فرد می تواند بدون قدرت و علم و ثروت، معتبر شمرده شود. برخی از صاحب نظران معتقدند افول قدرت آمریکا از اوائل دهه ۱۹۶۰ شروع شده است. از اوایل این دهه کم کم برای قدرت های اروپایی و آسیایی آشکار شد که طرح های اقتصادی نظیر اصل ۴ ترومن و طرح مارشال نه با هدف کمک که با هدف استیلای درازمدت آمریکا بر کشورهای جهان طراحی و دنبال شده است و لذا نوعی احتیاط در مقابل طرح های آمریکا شروع شد و متقابلا از سرعت اقتصاد آمریکا کاسته شد. اما در عین حال اگر به سیرحوادث نگاه کنیم درمی یابیم که تا پایان دهه ۱۹۸۰، آمریکا کماکان یک ابرقدرت تمام عیار به حساب می آمد از این مقطع به بعد و به خصوص طی دو دهه ی اخیر، آمریکا شرایط متفاوتی را تجربه کرده است و با بحران پذیرش به عنوان یک ابرقدرت کامل مواجه گردید. همه می دانند که معتبربودن وقتی محقق می شود که دیگران آن را معتبر به حساب آورند. کارشناسان معتقدند برای آن که یک ابرقدرت بتواند به حیات خود ادامه بدهد باید چهار عنصر را به اندازه کافی در خود داشته باشد؛ ۱- ابرقدرت باید قدرت تجمعی داشته باشد به گونه ای که با تجمیع عناصر قدرت حول خود بتواند، مسایل را آنگونه که می خواهد، فیصله دهد. ۲- ابرقدرت باید قدرت فیصله دهنده داشته باشد یعنی در زمان کوتاه بتواند یک بحران را مطابق منافع خود حل و فصل نماید. ۳- ابرقدرت باید بتواند قدرت اخلاقی ایجاد کند به این معنا که قدرت «اقناع کنندگی» آن بالاـ باشد به گونه ای که رفتار آن از سوی اکثریت کشورها به عنوان رفتاری قابل پذیرش مورد توجه قرار گیرد. ۴- ابرقدرت باید بتواند دشمنان و رقبای خود را تحت کنترل درآورده و رفتار آنان را «پیش بینی پذیر» نماید. بنابراین ابرقدرت زمانی ابرقدرت است که این چهار ویژگی را تا حد زیادی در خود جای داده باشد. وقتی به آمریکا و حوادث و شرایط مرتبط با آن نگاه می اندازیم، در می یابیم که آمریکا در اکثر یا همه ی این شاخص ها دچار مشکل اساسی شده است. آمریکا نمی تواند اکثر کشورها را حول محور برنامه های خود جمع کند و از این رو از یک قدرت «آمره» به یک قدرت هماهنگ کننده تبدیل شده که در این نقش نیز با نقصان هایی مواجه می باشد. آمریکا قدرت فیصله بخشی به بسیاری از پرونده های بین

المللی را نـدارد. نمونه هایی از این موضوع عبارتند از: پرونده ی فلسـطین، پرونده ی لبنان، پرونده ی سوریه، پرونده ی عراق، پرونده ی افغانسـتان و پرونده ی اوکراین. آمریکایی ها یک دوره ی ۹ ماهه را برای انعقاد یک توافق بین دو طرف اسرائیلی و فلسـطینی تعیین کردند. ملاحظه می کنید که این دوره به پایان رسید اما مناسبات میان دولتِ نیم بند محمود عباس در رام الله و دولتِ نتانیاهو در تل آویو هیـچ نشانه ای از بهبود نشان نمی داد. تفاهم فلسـطینی- فلسـطینی میان فتـح و حماس که در هفته ی گذشـته صورت گرفت عمق شـکست آمریکـایی هـا را برملاـ کرد. پرونـده ی سوریه و سه سـال تلاش آمریکا برای کنار زدن جبهه مقـاومت و دولت دمشق نمـونه دیگری از عـدم توانـایی آمریکـا در فیصله دادن به یـک پرونـده است. در مورد این که آمریکا در ایجاد اقناع و پـذیرش اخلاقی نیز با دشواری های زیاد مواجه می باشد، کافی است به میزان مخالفت کشورها در دو سطح ملت ها و دولت ها با سیاست ها و عملکرد آمریکا نظر بیاندازیم. گفته می شود میزان نفرت از آمریکا در دهه ۱۹۷۰ در دنیا تنها ۱۹ درصـد بوده و حالا متوسط نفرت از آمریکا در جهان ۷۰ درصـد است. کما اینکه هر سال بر تعداد کشورهایی که راه خود را از آمریکـا جـدا می کننـد افزوده می شود. در مورد توانـایی آمریکا در کنترل دشـمنان و رقبای خود کافی است به صحنه های مختلف نگاه کنیم تا ببینیم نه تنها آمریکا قادر نیست در اکثر موارد رقبای خود را کنترل کنـد بلکه اکثر برنامه های مهم آمریکـا توسط رقبا و دشـمنانش قبل از آن که به نتیجه ای برسـد، خنثی می شود. با این دقت کاملاً آشـکار است که میان «آمریکای قدرتمنـد» و «آمریکای ابرقـدرت» فاصله افتاده است و لذا می توان گفت، میان گزاره هایی که در اول یادداشت به آن هـا اشاره شـد، تناقضـی وجود نـدارد. پـذیرش این نکته ما را به یک نتیجه مهم رهنمون می شود: «اینک راه های متعـددی برای حـل مشـکلات و حرکـت به سـمت پیشـرفت وجـود دارنـد و «واشـنگتن» بهـترین راه نیست، این درس به خصـوص برای کشورهـای خاورمیـانه از موضوعیت بیشتری برخوردار است چرا که در میان حوزه های جغرافیایی، خاورمیانه از یک سو بیش از همه از سیـطره ی آمریکـا رنـج برده و از سـوی دیگر بیش از همه توانـایی شـکل دهی به یـک قـدرت در درون خود دارد. اگرچه اجتمـاع کشورهـای خاورمیـانه بسیار مطلوب است امـا در عین حـال برای کسب موفقیت لازم نیست به انتظار اجتمـاع کشورهای این منطقه مهم حول اهـداف مشترک باشـیم. کشوری نظیر ایران می تواند با به هم رساندن تعدادی از کشورها این قـدرت درون خاورمیانه ای را شـکل بدهد کما این که طی ۱۰ سال اخیر با برخورداری از یک جبهه منطقه ای توانسـته است اکثر طرح های منطقه ای آمریکا را با شـکست مواجه کنـد و یک قدرت درون منطقه ای را پایه گذاری نماید. تحولات همین روزها و تجربه برگزاری چنـدین انتخابات که با محوریت متحدین ایران انجام شده یا در آسـتانه انجام است به خوبی نشان می دهـد که یـک قـدرت منطقه ای منهـای آمریکـا در این منطقه «نهـادینه» شـده است. این قـدرت یک بعـدی نیست بلکه دارای توانمنـدی هـای زیـاد در عرصه های سیـاست، فرهنگ، اقتصاد، ارتش و... است و بشارت دهنـده برپایی یک تمـدن تمام عیار اسـت. غلبـه ایـن جبهـه حـول محـور ایران در بحران هـای عراق، سـوریه، لبنـان، یمـن و... بـه خـوبی نشـان می دهـد که منطقه خاورمیانه از شـکل بسته تحت فرمان آمریکا به شکل فعال درآمده و هویت مستقلی را شکل داده است. البته این جبهه دشمنان خبیثی نیز دارد. به قتـل رسانـدن روزانه ده هـا کودک و زن و مرد در سوریه، عراق و... که توسـط تروریست های تحت فرمان غرب و بعضـی از سران دولت هـای عربی انجام می شود اگرچه خطرناک بودن تجربه مقاومت را برای آنان تـداعی می کند ولی افق درخشان آینده را نیز نمایان می سازد.

شما نمی توانید به آن شک کنید این است که خودتان، خودتان هستید. به این که خودتان خودتان هستید شک نمی کنید چون رابطه ی وجودی با خودتان برقرار کرده اید و به «وجود» نظر دارید. احساس تقدیر عالم از این جنس است، برای همین هم مؤمن هیچ وقت به اراده ی الهی شک نمی کند. مقام معظم رهبری دائم می فرمایند: «ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم». این سخن را آدمی می گوید که در اظهار نظر خیلی محتاط است، پس معلوم است که موضوع را در افقی دیگر که قابل شک و تردید نیست می بینند چون تحقق آن حادثه را در ظرف «وجود» می نگرند و لذا یقین به یک موضوع و تحقق آن موضوع یکی می شود و به یک معنا علم، عین عمل می گردد. به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: حضرت عیسی علیه السلام روی آب راه می رفته است. حضرت فرمودند: «لَوْ زَادَ یَقِینُهُ لَمَشَی فِی الْهَوَاءِ»(۱) اگر یقینشان بیشتر بود در هوا راه می رفتند، چون هرچه علمِ حقیقی شدیدتر باشد عمل، محقق الوجودتر خواهد بود.

بحث یقین که به میان بیاید و موضوع مد نظر موضوع وجودی شود، علم به آن عین تحقق آن است مثل علم به خودتان که همان حضور و وجودتان است در صحنه، دو تا نیست یکی عالم و دیگری معلوم، بلکه علم و عالم و معلوم یکی است.

۱- - بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹.

- عوامل ورود به عالم بقیت اللهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریع
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج

- آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی

- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی

- رمضان دریچه رؤیت

ص: ۲۵۲

شما نمی توانید به آن شک کنید این است که خودتان، خودتان هستید. به این که خودتان خودتان هستید شک نمی کنید چون رابطه ی وجودی با خودتان برقرار کرده اید و به «وجود» نظر دارید. احساس تقدیر عالم از این جنس است، برای همین هم مؤمن هیچ وقت به اراده ی الهی شک نمی کند. مقام معظم رهبری دائم می فرمایند: «ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم». این سخن را آدمی می گوید که در اظهار نظر خیلی محتاط است، پس معلوم است که موضوع را در افقی دیگر که قابل شک و تردید نیست می بینند چون تحقق آن حادثه را در ظرف «وجود» می نگرند و لذا یقین به یک موضوع و تحقق آن موضوع یکی می شود و به یک معنا علم، عین عمل می گردد. به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: حضرت عیسی علیه السلام روی آب راه می رفته است. حضرت فرمودند: «لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمَشَى فِي الْهَوَاءِ»(1) اگر یقینشان بیشتر بود در هوا راه می رفتند، چون هرچه علمِ حقیقی شدیدتر باشد عمل، محقق الوجودتر خواهد بود.

بحث یقین که به میان بیاید و موضوع مد نظر موضوع وجودی شود، علم به آن عین تحقق آن است مثل علم به خودتان که همان حضور و وجودتان است در صحنه، دو تا نیست یکی عالم و دیگری معلوم، بلکه علم و عالم و معلوم یکی است.

۱- - بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹.

عدول این قرن

عنایت دارید که امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در هر قرنی انسان متعادلی از این امت می آید که دین را به تعادل برمی گرداند. مطابق آن روایت و شواهدی که مقدمتاً عرض کردم، می توان گفت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» همان انسان متعادل و عدول این قرن است که نظرها را به عمیق ترین قله های معرفت می اندازد و انسان ها را از ظلمات زمانه که مانع تمدن حقیقی الهی است، می رهاند. در این رابطه در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»» از کتاب «چهل حدیث» حضرت امام، یک شاهد آورده ام و آن موضوعی است که اکثراً با آن آشنایی دارید که آیا ما ذات خدا را می توانیم حس کنیم یا نه؟ روایت هایی هم در این رابطه داریم که معصوم می فرمایند: «لا تَتَفَکّروا فِی ذاتِ اللّه» در ذات خدا تفکر نکنید. این که عرض می کنم حضرت امام راهی است تا ما را از ظلمات در آورد به دلیل این است که ایشان بر اساس دقتی که روی آن روایات دارند می فرمایند این روایت نمی خواهد بگوید در ذات خدا به معنای واقعی فکر نکنید. در کتاب «چهل حدیث»، باب تفکر، حدیث شماره ی ۱۲ می فرمایند:

«نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده است.

می گویند: پیغمبران آمده اند تا ما نظر به ذات حضرت حق بکنیم. همه ی آرزوی عرفا این است که بتوانند با نظر به ذات و با فنای ذاتی خود جایگاه حقانی مخلوقات را بنگرند. سپس ادامه می دهند:

ص: ۲۵۴

«قرآن کریم و احادیث شریف مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار مثل اصول کافی و توحید صدوق غور در اثبات ذات و اسماء و صفات ننموده لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیره بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجردِ جهلِ خود را در این بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته برای رواج بازار خود نظر در معارف را که غایت مقصود انبیاء و اولیاء است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل البیت مشحون از آن است را حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمتی را از آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه ی کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و از او اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست متشبث شود به حدیث «لا تَتَفَكَّروا فی ذاتِ اللّه». این بیچاره ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکما تفکر در ذات می کنند. با آن که تفکر در ذات و اِکْتناه آن را ممتنع می دانند».

در حکمت و عرفان روشن می شود اگر کسی بپرسد ذات خداوند چه جنسی است، هیچ معرفتی به خداوند ندارد. حکما و عرفا ثابت می کنند «وجود»، تعریف بردار نیست «لا حَدَّ لَهُ وَ لا رَسمَ لَه». چون برای وجود، جنس معنا نمی دهد. اگر جنس داشته باشد که ماهیت است. حضرت امام در ادامه می فرمایند: [این افراد] معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.

این را به عنوان شاهد آوردم تا ملاحظه کنید چگونه حضرت امام به عنوان انسانی که می خواهند ما را به معارف بالاتر از معارف معمولی برسانند اقدام می کنند و چگونه معارف پس فردایی را مدّ نظرها قرار می دهند. می فرمایند غایت ارسال انبیاء این بوده است که ما باید راجع به ذات فکر کنیم نه این که بگوییم آن ذات چه جنسی است و کُنه آن چگونه است، بلکه متوجه باشیم حضرت حق حقیقتی است که عین حیات و عین علم است و باید با نگاه وجودی به حق رجوع نماییم. در باره ی این که خدا را به عنوان ذات می توان نگریست از هشام بن سالم آمده است که؛ «دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی أَ تَنْعَتُ اللَّهَ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هَاتِ. فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ. قَالَ: هَذِهِ صِفَهٌ یَشْتَرِکُ فِیهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَکَیْفَ نَنْعَتُهُ؟ فَقَالَ هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَهَ فِیهِ، وَ حَیَاهٌ لَا مَوْتَ فِیهِ، وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِیهِ، وَ حَقٌّ لَا بَاطِلَ فِیهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِیدِ».(۱)

به محضر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم، از من پرسیدند آیا می توانی خدا را وصف کنی؟ عرض کردم بلی. فرمودند: وصف کن. گفتم: او سمیع است و بصیر. فرمودند: این که صفتی است مشترک بین خدا و مخلوقات او. عرض کردم چگونه او را وصف کنم؟ فرمودند: او نوری است که ظلمتی در او نیست و حیاتی است که مرگی در او نیست و علمی است که جهلی در او نیست. هشام بن سالم می گوید در حالی از محضر آن حضرت خارج شدم که عالم ترین مردم به توحید بودم.

۱- -« بحارالانوار»، ج ۴، ص ۷۰- «توحید صدوق»، ص ۱۳۷.

چنانچه ملاحظه می شود حضرت می فرمایند؛ بگو او نور است، و بگو او حیات است، نه این که او چیزی است که حیات دارد و معنی توجه به ذات همین است که قلب انسان متوجه «عین حیات» و «عین علم» و «عین نور» شود و از این طریق مصداق نور و علم و حیات را شهود کند و این تنها با نگاه وجودی ممکن می گردد.

حضرت امام در حدیث ۱۲ کتاب «چهل حدیث» با این حدیث شروع می کنند که امام صادق علیه السلام می فرمایند: «اَفْضَلُ الْعِبادَهِ اِدْمانُ التَّفَکُرِ فی اللّه وَ فی آلائِه»(۱) بالاترین عبادت، ادامه دادن تفکر در مورد خدا و در آیات و نشانه های اوست.(۲)

آری! یک جایی باید به مردم بگویند نمی خواهد راجع به خدا فکر کنید، به آن ها باید گفت همین که می بینید اثری هست نشان می دهد مؤثری باید باشد. اما یک جا هم می گویند در مورد خدا فکر کن و خداوند را جدای از صفاتش ندان. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرمایند: «کمالُ الإخلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفاتِ عَنْه» کمال اخلاص آن است که صفات را از او نفی کنی و خود ذات را عین صفات بدانی. اصطلاح عرفانی اش هم این است که سالک به جایی می رسد که همه چیز را به حق می بیند آن طور که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ما رَأیْتُ شَیْئاً إلّا وَ رَأیْتُ اللّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَه»(۳) ندیدم چیزی را مگر آن که قبل از آن چیز و با آن چیز و بعد از آن چیز، «الله» را دیدم. یعنی حضرت هر چیزی

ص: ۲۵۷

۱- - کافی، ج ۳، ص ۹۱.

۲- - کتاب چهل حدیث از امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»، حدیث شماره ی ۱۲، باب تفکر.

۳- - ملا محسن فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

را در نـور حقـانی اش می نگرنـد و به حق آن چیز را می بیننـد و نه مسـتقل و جـدا از حق، زیرا در عین این که مخلوق غیر از خالق است، دوگانگی بین حق و خلق معنا نـدارد. حضـرت در خطبه ی اول نهـج البلاغه می فرمایند: «مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَا مَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْه» هرکس بگوید خدا در کجاست، در واقع خدا را در ضـمن چیزی قرار داده و هرکس بگوید خدا بر چه چیزی است، آن چیز را از خـدا تهی دانسـته. در حـالی که هیـچ کـدام از آن دو فرض برای خـدا معنـا نـدارد و مـوجب دوگانگی بین خدا و مخلوق می گردد.

موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده

از جمله مسـائلی که بایـد در آن وارد شویـد؛ توجه دادن این نسـل است به نگـاه حضـرت امـام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نسـبت به موضوعـات معرفتی که معـارف بسـیار فوق العاده ای را به بشـر امروز گوشـزد می کننـد. این نسل نسـلی نیست که با حرف های سـطحی و تکراری قانع شود، این نسل می خواهـد با حقیقت روبه رو بشود، می خواهـد نور مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را ببینند. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی جامع همه ی کمالات اولیاء و انبیاء در سیره و شخصیت یک انسـان. این نـوع دین، چشم دیگری می خواهـد و در تاریـخ دیگری غیر از تاریـخ علم حصولی به صـحنه می آیـد و به کمک سلوک ذیل شخصـیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» این حضور ممکن است. هر چه ضربه می خوریم از طریق کسـانی است که نمی تواننـد بـا نگـاه حضوری و وجودی عـالَم و آدم را بنگرنـد و بـا یـک نوع مقـدس مآبی به کلّی به حقیقت پشت

ص: ۲۵۸

کرده اند. حضرت امام در این رابطه می فرمایند: «در حوزه های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله فعالیت دارند. امروز عده ای با ژست مقدس مآبی چنان تیشه به ریشه ی دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند، خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست».(۱)

وجود این افراد را ساده نگیرید. یک وقت کسی عقیده ای دارد که ضرر به اسلام نمی زند و کسی هم با او کاری ندارد. ملاصدرا می گوید بعضی ها معاد جسمانی را معاد خاکی و مادی تصور می کنند. می گوید این عقیده، عقیده ی سالمی است هرچند صحیح نیست. چون عقیده ای نیست که تیشه به ریشه ی اسلام بزند ولی عده ای هستند که با ژست مقدس مآبی تیشه به ریشه ی دین و انقلاب و نظام می زنند.

ملاحظه می کنید که تعبیر فوق تعبیر تندی است، امام تعبیراتی مثل احمق را خیلی دیر به کار می برند ولی این جا می فرمایند خطر تحجر و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست. این جملات از آخرین صحبت های حضرت امام در اسفند سال ۶۷ است. ملاحظه کنید امام دارند کجا را نشان می دهند و چگونه منوّر به بصیرتی شده اند که به خوبی موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده را می شناسند و به همین جهت می توانیم بگوییم حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» مصداق آن کسی است که امام رضا علیه السلام در وصفش می فرمایند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ»(تحف العقول، ص ۴۴۳) اگر خداوند بنده ای از بندگانش را جهت

۱- - صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.

امور بندگان انتخاب کرد، سینه ی او را گشاده می گرداند تا به خوبی مشکلات را بشناسد و به بهترین شکل رفع کند. حضرت ابتدا در این روایت متذکر می شوند که مردم علم لازم جهت شناخت و انتخاب امام معصوم را ندارند، سپس در یک قاعده ی کلّی سخن فوق را می فرمایند که مصداق کامل آن، امام معصوم است ولی مطلب را به طور کلّی مطرح می کنند و لذا شامل هرکسی که خداوند برای مدیریت امور بندگانش انتخاب کرده می شود. حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: اگر خدا کسی را برای امور بندگانش اختیار کرد اولاً: با شرح صدری که به او می دهد وسعت خاصی به او می بخشد و دیگر این که: «فَلَمْ یَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِیهِ غَیْرَ صَوَابٍ» شما او را در جواب به مشکلات ناتوان نمی بینید و غیر از آنچه مصلحت است از او صادر نمی شود. از این جهت بنده معتقدم باید نسبت به حضرت امام خمینی و شخصیت ایشان در این زمانه یک نگاه خاص داشته باشیم زیرا به تعبیر امام رضا علیه السلام او از همان هایی است که: «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَیَّدٌ» مورد تأیید حضرت حق است تا جامعه ی بشری را از سرگردانی و بازی خوردن توسط مستکبران عالم نجات دهد و هرچه دشمنیِ مستکبران با انقلاب بیشتر باشد نشانه ی حضور بیشترِ سیره ی حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» در آینده ی تاریخ است. جریانی که هنوز جای شرح دادن آن هست، منشوری است با انوار مختلف که با نظر به آفاق و انفس، خود را می نمایاند و جوامع انسانی را از کودنی فرهنگی که حاصل روح مادی مدرنیته است، رها می سازد. امیدوارم بتوانم در جلسه ی بعد عرایضم را تکمیل کنم ولی معتقدم اگر عزیزان مطالب را با دقت

ص: ۲۶۰

کامل دنبال کنند تا این جا به این نتیجه رسیده اند که اگر شخصیت اشراقی حضرت امام را مبادی تفکر خود قرار دهند، نظام فکری منسجمی را در نزد خود می یابند و منوّر به فکری می شوند که امکان مفاهمه و تفاهم در آن موجود است.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۶۱

جلسه ی ششم: هویتِ ما در تاریخی که شروع شده

اشاره

ص: ۲۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

فهم شئون تاریخی

وظیفه دارم توجه مخاطبان خود را به زوایای مختلف مطلبی جلب کنم که در راستای نظر به آن مطلب، به هوشیاری لازمی که امروز و در این عصر و زمان نیاز است دست یابیم و آن این است که اولاً: عزیزان بیابند تاریخی با خصوصیات خاص خود و در راستای اهدافی بسیار متعالی شروع شده است. ثانیاً: انسان می تواند مطابق شئون تاریخی خود مقدمه ی رسیدن به آن اهداف را فراهم کند.

در عین آن که می دانم فهم و درک شئون تاریخی کار آسانی نیست، ولی اگر کسی به آن درجه از هوشیاری رسید که وقتی خداوند اراده کرده است تاریخ دیگری را ظهور دهد، می توان یک تنه همچون پیامبران در مقابل جاهلیتِ دوران خود ایستاد و حتماً پیروز شد، خود به خود به یک ابر قدرت تبدیل می گردد به طوری که تمام این عالم را - به جهت رویکرد کفرآمیز آن- نادیده می گیرد. به گفته ی مولوی:

هر که از خورشید باشد پشت گرم

سخت رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

هر پیمبر سخت رو بُد در جهان

یک سواره کوفت بر جیش شهان

ص: ۲۶۴

رو نگردانید از ترس و غمی

یک تنه تنها بزد بر عالمی

با توجه به بحث گذشته به نظر می آید توجه عزیزان تا اندازه ای به چند نکته معطوف گشت؛ یکی آن که تاریخی با هویتی خاص شروع شده و باید راه کارِ بهره مندشدن از آن تاریخ را بدانیم تا نه تنها آرام آرام آن تاریخ را به فعلیت خودش نزدیک کنیم بلکه بتوانیم آن را از وابستگی هایی که نسبت به تمدن غربی در این زمان دارد، آزاد نماییم.

ص: ۲۶۵

اگر در این موضوع دقت لازم را نداشته باشیم نمی توانیم از فرهنگ مدرنیته درست عبور کنیم و به عنوان یک جریان افراطی زمینه ی دفن خود را فراهم می کنیم. مثل کاری که فرقه ی اسماعیلیه در مقابل خلفاء انجام دادند. اسماعیلیه از نظر فکری به خصوص در امور باطنی، مطالب خوبی را فهمیده بودند و از نظر توجه به امامان معصوم، تا امام صادق علیه السلام را پذیرفته اند ولی با روشی که پیشه کردند و برخوردهای تندی که داشتند نه تنها نتوانستند اندیشه ی خود را در آن زمان درست نشان دهند بلکه امروز به عنوان بازیچه ی دست انگلستان گرفتار انجام برنامه هایی هستند که هیچ نسبتی با پایه گذاران آن ندارد و به معنای یک حضور فعّال در تاریخ هیچ اثری ندارند.(۱)

در

ص: ۲۶۶

۱- - امروز رئیس فرقه ی اسماعیلیه جزء ثروتمندترین خانوده ها در دنیا محسوب می شود. نقطه عطفی که در تاریخ این فرقه به وجود آمد و آن ها را به انگلیسی ها ربط داد، شورش حسنعلی شاه برای از دست ندادن حکومت کرمان است و انگلیسی ها که در قرن نوزدهم بیش از پیش به دنبال تجزیه ایران بودند و چندین فرقه و امام برای ایرانیان ساختند، وقتی دیدند حتی علم کردن محمدعلی باب هم برایشان نتیجه ندارد، به سراغ حسنعلی شاه رفتند، از او حمایت کردند و پس از درگیری هایی او از ایران گریخت و به افغانستان و از آن جا به هند رفت و این آغاز تاریخ اسماعیلیان آقاخانی در دوران معاصر است.تاریخی که همراه با مستمری دائم این فرد و اعقابش از دولت انگلستان است و به مراسم سالانه وزن کشی آقاخان ها با طلا و بعد از آن با الماس می رسد! یعنی آقاخان را به عنوان امام اسماعیلیان وزن می کنند و هم وزنش از پیروانش طلا و الماس می گیرند! در این خاندان پسر بعد از پدر با مشهورترین زنان هالیوودی ازدواج کرده و طلاق می گرفتند همچنین این فرقه به علت ثروت بسیار زیاد و حمایت کشورهای غربی از آن ها ارتباطات گسترده با کشورهای همسایه دارند. مهم تر از آن این که رسانه های غربی این خان ها و پرنسس های پی در پی آنان را به عنوان نمونه و الگویی امروزی شده از مسلمانان شیعه به دنیا معرفی می کنند و برایشان کف می زنند و برنامه ها و جوایزشان را پوشش خبری می دهند.

حالی که شیعه در زیر سایه ی حضرت صادق علیه السلام روز به روز چهره ای از نورِ منشورِ وجود خود را به صحنه می آورد و بدین لحاظ با اندک تحقیق در سیره ی اهل البیت علیهم السلام از یک طرف و با دقت در وضع موجود جهان از طرف دیگر می توان به این نتیجه رسید که یقیناً آینده از آنِ فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است و هرکس در گذشته هم متوجه این مطلب بوده و آینده ی تشیع را می فهمیده، عملاً در آن تاریخ درست زندگی کرده و گرفتار روزمرّگی دوران نشده است. پس اولاً: باید نسبت به نحوه ی حضور تاریخی که شروع شده با همدیگر صحبت کنیم تا معلوم شود راه کارِ برخوردِ درست این تاریخ با جهان چگونه باید باشد و ما با تاریخی که شروع شده چگونه باید برخورد کنیم. ثانیاً: متوجه باشیم اگر در ساختن این تاریخ و به یک معنا در به فعلیت آوردن استعدادهای آن، خود را سهیم نکنیم گرفتار بی هویتی جانکاهی می شویم. ما یا باید این تاریخ را به عقب بکشانیم - کاری که امثال سلطنت طلب ها در سر دارند- و یا باید با درک و فهمی مناسب وارد آن بشویم که این هم کار ساده ای نیست و نمونه هایی

از افرادی که ابتدا وارد انقلاب شدند ولی ریزش کردند جلو چشم ما است.

راز ریزش ها

اگر راز ریزش ها از انقلاب اسلامی برای ما درست روشن نشود معلوم نیست ما سرنوشتی جدای از آن ها داشته باشیم. موضوع ریزش ها و راز آن ها یک نکته ی عمیق معرفتی است و نه یک موضوع سیاسی. کسانی که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نشدند و برکات سهیم شدن در تحقق اهداف انقلاب را نفهمیدند و در صدد بر نیامدند که با ورود در زیر سایه ی انقلاب، خود را از بی هویتی دوران نجات دهند، در زمره ی ریزش های انقلاب قرار گرفتند.

حقیقتاً فهم حضور در تاریخ این دوران، کار آسانی نیست، نیاز دارد به نگاهی وجودی به تقدیری که خداوند اراده کرده است. برای همین تأکید بنده این است که عزیزان بدانند شروع تاریخ جدید برای هرکس محسوس نیست هرچند اگر افراد بخواهند می توانند شواهدی را پیدا کنند که نشان می دهد باید خبری در عالم به وقوع پیوسته باشد که می بینند تمدن غربی مانند قبل اموراتش نمی گذرد و «واقعیات جامعه ی جهانی بر طبق خواسته ها و نیاز آمریکا به پیش نمی رود».(۱)

آیا نمی توان به این موضوع فکر کرد که واقعیات جدیدی در معادلات سیاسی در حال وقوع است

ص: ۲۶۸

۱- - سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۱/۱/۹۳.

بی رابطه با نظام عالم تکوین نیست و خبر از آن می دهد که بستر اراده ای خاص از طرف حضرت حق در حال تحقق است؟

در سوره ی جن آمده است که جنّیان با بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله به همدیگر می گویند: نمی دانیم در عالم چه واقعه ای رخ داده است؟ آیا خدا اراده ی خیری برای اهل زمین پیش آورده یا اراده ی شرّی؟ «وَأَنَّا لَا نَدْرِی أَشَرٌّ أُرِیدَ بِمَن فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا»(۱) می گویند قبلاً می رفتیم در آسمان - مراتب پایین عالم غیب - خبر می گرفتیم ولی حالا با نگهبانانی سرسخت و شهاب هایی روبه رو هستیم که مانع ما می شوند، «وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِیدًا وَشُهُبًا»(۲) جنّیان می رفتند خبرهایی را که هنوز زمینه ی ظهورش در زمین واقع نشده بود برای جادوگران می آوردند و بساط کاهنان و جادوگران را رونقی داده بودند به طوری که مردم برای کاهنان و ساحران جایگاه انبیاء الهی را قائل بودند و عملاً جهانِ آن روز را کاهنان مدیریت می کردند. ولی با ظهور نور نبوتِ حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، نظام تکوینی عالم طوری تغییر کرد که وقتی جنّیان می خواستند برای خبرگیری به آسمان صعود کنند فرشتگان آن ها را با شهاب می زدند. می گویند: «وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا»(۳) ما قبلاً در محل های شنیدن خبر مستقر می شدیم و خبر می گرفتیم ولی حالا هرکس بخواهد خبری بشنود، با شهاب هایی که در کمین است

۱- - سوره ی جن، آیه ی ۱۰.

۲- - سوره ی جن، آیه ی ۸.

۳- - سوره ی جن، آیه ی ۹.

روبه رو می شود. شهاب به معنای شهابی که ما شب ها در آسمان می بینیم نیست بلکه تجلیاتی است از طرف فرشتگان که مانع نفوذ جنّیان به عالم معنا می شوند.(۱) این چند آیه را شاهد آوردم تا روشن شود وقتی تاریخی آغاز می گردد چگونه در نظام تکوین نیز شرایط جدیدی در راستای تحقق آن تاریخ پیدا می شود، در آن حدّ که شیاطین نتوانستند مثل قبل فعالیت کنند، امروز نیز میدان مانور شیاطین در عالم تنگ شده است هرچند آن ها نمی توانند بپذیرند و نهایت تلاش خود را می کنند که اوضاع را به حالت قبل برگردانند.

روایت داریم که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: «وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّيطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْی عَلَيهِ صلی الله علیه و آله » و من صدای ناله ی شیطان را وقتی که وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد شنیدم، «فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَـذِهِ الرَّنَّهُ؟» گفتم ای رسول خدا این صدای ناله چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هَذَا الشَّيطَانُ قَدْ أَيسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» این صدای ناله ی شیطان بود و مأیوس شد از این که مردم او را پیروی کنند - زیرا با گرویدن مردم به اسلام، مردم از اطاعت شیطان دور میشوند- سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی» تو میشنوی آنچه را من میشنوم، و میبینی آنچه را که من میبینم.(۲)

یعنی با آمدن توحیدِ محمدی صلی الله علیه و آله در عالم

ص: ۲۷۰

۱- - برای روشن شدن معنای ممانعت فرشتگان می توانید به تفسیر سوره ی حجر در تفسیر المیزان و شرح آن از همین مؤلف رجوع فرمایید.

۲- - خطبه ی ۱۹۲، نهج البلاغه ی عبده، و ۲۳۴ نهج البلاغه ی فیض الاسلام

از آن به بعد با عالَمی روبه رو خواهید بود که شیطان مثل گذشته نقش آفرین نیست.

همین قدر می خواستم با تذکر به آیات فوق استفاده کنم که در تاریخ جدیدِ توحیدی، نظام تکوین نیز به مدد شما می آید و به همین جهت نظام استکباری در حیله هایش با ناکامی های زیادی روبه رو خواهد شد.

باز تأکید می کنم وقتی بخواهیم به تاریخ جدیدِ توحیدی بنگریم، در حالی که عادت کرده ایم با نگاه فرهنگ و تمدن حاکم به همه چیز نظر کنیم، به راحتی حضور آن را احساس نمی کنیم، مگر با نگاهی ماوراء نگاه فرهنگ حاکم. آقای دکتر طه حسین(۱) در کتاب «علی و ابنائه» می گوید: چه کسی باور می کرد وقتی آن نوجوان ۱۱ ساله - منظورش حضرت علی علیه السلام است- با پیغمبر بیعت کرد و دست های خود را در دست آن مرد چهل ساله گذاشت، تاریخ جدیدی شروع خواهد شد؟ این مسئله ای است که باید در شناخت تاریخ جدیدِ توحیدی جدّی گرفته شود. اصلاً بحث شیعه و سنی مطرح نیست بلکه نظرانداختن به افقی مطرح است که ایمان به مرور دارد جای فرهنگ سکولار را می گیرد و اراده ی معطوف به قدرت برای برآوردن هواهای نفس امّاره، جای خود را به اراده ی معطوف به حق، برای برآوردن اهداف فطری انسان ها می دهد و به وضوح پایان ابرقدرتی

ص: ۲۷۱

۱- - دکتر طه حسین نویسنده و سخنور مصری که در عین آن که سنی مذهب بود انصاف را در آثارش نسبت به علی علیه السلام در مقابل معاویه و حسین علیه السلام نسبت به یزید رعایت کرده. در نوامبر سال ۱۸۸۹ متولد شد و در سال ۱۹۷۳ رحلت کرد.

فرهنگ مدرنیته ظهور خواهد کرد. بدین لحاظ باید منتظر باشید که چهره ی عالم تغییرات اساسی بکند و قدرت تفکر به عالم برگردد.

اگر ما و شما در آن صحنه ای که حضرت علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند حاضر بودیم، چه می دیدیم؟ اگر ظاهر صحنه را ببینیم که یک نوجوان ۱۰ یا ۱۱ ساله با یک مرد ۴۰ ساله اولین بیعت را انجام می دهد، معلوم نبود حضوری جدّی برای آن دو در آینده ی تاریخ قائل می بودیم ولی اگر متوجه تقدیر جدیدی بودیم که حضرت حق اراده کرده و این بیعت ظهور آن تقدیر است و قلب این دو بزرگوار مملوّ از عزمِ تحقق آن تقدیر است، صحنه را طور دیگری تحلیل می کردیم و در دل این بیعت سقوط ایران و روم را می یافتیم، چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ احزاب گوشزد فرمودند.

آینده ی ما چه آینده ای است؟

جایگاه تاریخی جنگ احزاب را حتماً متوجه اید که چگونه همه ی جریانِ کفر متحداً برای هدم اسلام، مدینه را به مدت یک ماه محاصره کردند، حرفشان این بود که می خواهند شرّ اسلام را بکنند. حتی وقتی ابوسفیان با جماعتی از بزرگان بنی النضیر به مذاکره نشستند با این نیت گفتگو کردند که کار اسلام را تمام می کنند، همه با همدیگر برای چنین هدفی متحد شدند و از این طرف هم مسلمانان به پیشنهاد جناب سلمان موضوعِ کندن خندق را در دستور کار قرار دادند و با پشت کاری مثال زدنی به کار مشغول شدند. عمربن عوف می گوید: در آن قسمت که

مربوط به گروه سلمان بود از شکم خندق صخره ای بسیار بزرگ و سفید و گِرد، نمودار شد، هرچه کلنگ زدیم کلنگ ها از کار افتاد و آن صخره تکان نخورد، به سلمان گفتیم برو بالا و به رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را بگو، یا دستور می دهد آن را رها کنید، چون چیزی به کف خندق نمانده، و یا دستور دیگری می دهد، چون ما دوست نداریم از نقشه ای که آن جناب به ما داده تخطی کنیم. سلمان از خندق بالا آمده، جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت و عرضه داشت: یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ! سنگی گِرد و سفید در خندق نمایان شده که همه آلات آهنی ما را شکست و تکانی نخورده، حتی خراشی هم بر نداشت، نه کم و نه زیاد، حال هر چه دستور می فرمایی عمل کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق سلمان به داخل خندق پایین آمد و کلنگ را گرفته ضربه ای به سنگ فرود آورد و از سنگ جرقه ای برخاست که دو طرف مدینه از نور آن روشن شد، به طوری که گویی چراغی در دل شبی بسیار تاریک روشن کرده باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیری گفت که در همه ی جنگ ها در هنگام فتح و پیروزی به زبان جاری می کرد، دنبال تکبیر آن جناب همه ی مسلمانان تکبیر گفتند، بار دوم ضربتی زد، و برقی دیگر از سنگ برخاست، بار سوم نیز ضربتی زد، و برقی دیگر برخاست.

سلمان عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، این برق ها چیست که می بینیم؟ فرمود: اما اوّلی نویدی بود بر این که خدای عز و جل به زودی یمن را برای من فتح خواهد کرد، و اما دومی نوید می داد که خداوند شام

و مغرب را برایم فتح می کند و سومی نویدی بود که خدای تعالی به زودی مشرق را برایم فتح می کند.(۱)

عرض بنده آن است که جایگاه این قضیه کجاست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیری را در متن آن حادثه می بینند که شاهدی است بر پیروزی اسلام در آینده ی تاریخ، در حالی که در همان زمان دشمن بنا دارد از همه ی جهات آن ها را محاصره کند و مسلمانان برای دفع آن خطر بزرگ مجبور می شوند خندق حفر کنند. این نمونه ای است از درک چگونگی تحقق تاریخ جدید و فهم ظریفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به تحقق آن از خود نشان دادند.

عنایت داشته باشید همیشه حضور تاریخ جدید را باید با شواهد و قرائن متوجه شد و خود را در تحقق آن سهیم کرد وگرنه وقتی آن تاریخ تحقق یافت، نقشِ تاریخی را که می توانستید برای خود داشته باشید دیگر نمی توانید به دست آورید. درست است ما به قدر توانایی تاریخی خود از عهده ی کارها برمی آییم، ولی اگر آن توانایی را بشناسیم در تاریخ خود حاضر می شویم و جان تازه ای می گیریم و فکری مناسب زمانه در ما شکوفا می شود و در آن حال است که می فهمیم در عین آن که هرکاری و هر فکری وقتی و جایی دارد، جای ما کجا است و ما بر چه موضوعاتی باید تأکید کنیم. در نگاه به تقدیر تاریخیِ خودمان می فهمیم مسائل ما غیر از مسائل جهان غرب است و می توانیم به آینده ی خودمان فکر کنیم.

۱- - ترجمه ی تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص: ۴۳۸- إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۹۰.

در راستای ریزش های انقلاب، مشکل امثال دکتر سروش و آقای کدیور و آقای مهاجرانی در آن است که در عین حضور در انقلاب می خواستند خود را در ادامه ی تمدن غربی پیدا کنند. برعکسِ شهداء و بسیجیان که خود را در تاریخِ توحیدی که شروع شده یافتند. آقای دکتر سروش و آقایانی که نام برده شد همه مذهبی و انقلابی بودند، بنده حدود ۴۰ جلسه در مورد حرکت جوهری با آقای دکتر سروش جلسه داشتم، خیلی هم طرفدار انقلاب بود، حتی قبل از ریاست جمهوری آقای بنی صدر می گفت بنی صدر آدم خطرناکی است و توصیه می کرد به آقای دکتر حبیبی رأی بدهیم. آقای کدیور هم همین طور و آقای مهاجرانی را هم که کتاب هایش را شما دیده اید. پس مشکل در مذهبی بودن آن ها نیست، مشکل در آن است که تاریخی را که ماورای تاریخ غربی شروع شده متوجه نیستند، می خواهند خود را در عین مذهبی بودن، در ادامه ی تاریخ غربی پیدا کنند. این ها اسلامی را پذیرفته اند که تنها جواب نیازهای فردی ما را بدهد، بدون آن که داعیه ی تمدن سازی داشته باشد. بر عکسِ شهدا و بسیجیان که خود را در تاریخی وارد کردند که در متن آن تاریخ صدای توحید شروع به وزیدن می کند و ملاحظه کردید آن آقایان چگونه با اصالت دادن به تمدن غربی، در محاسبات خود به خطا افتادند و وارد جریان فتنه ی سال ۸۸ شدند و در اتاق فکر آن فتنه ورود پیدا کردند، به گمان این که تمدن غربی به عنوان تمدنی ریشه دار و اصیل باید جایگاه هر فکر و جریانی را تعیین کند. امثال آن آقایان نتوانستند بفهمند که انقلاب اسلامی یک تاریخ جدید است. چطور می شود آدم های با سوادی مثل

این ها در آن حدّ مسئله دار شوند که مقابل انقلاب اسلامی قرار گیرند؟ این ها دآدم

با سلطنت طلب ها فرق می کنند، سلطنت طلب ها که روبه روی انقلاب ایستادند برای این که منافعشان از دست رفته بود ولی این آقایان انقلابی و مبارز بودند. سرنوشت این افراد نمونه ی خوبی است تا ما متوجه شویم اگر جایگاه تاریخ توحیدی این انقلاب را به عنوان تقدیری خاص در این عصر، نفهمیم عملاً در ذیل فرهنگ مدرنیته قرار می گیریم که لازمه اش تقابل با انقلابی است که ادعای تمدن سازی دارد. یک طرف این تقابل می تواند بسیاری از مذهبی های باسواد باشند - مثل آقای بازرگان- که اصالت را از جهت تمدنی به غرب می دهند. برداشت بنده نسبت به رویش های انقلاب، آن است که افرادی که به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب هستند برای معنابخشیدن به خود، انقلاب اسلامی را می پذیرند و روز به روز حضور چنین افرادی اضافه می شود به خصوص با بصیرتی که این افراد نسبت به انقلاب اسلامی به عنوان حضور مشیت الهی در این عصر و زمان دارند.

نحوه ی ظهور تمدن ها در تاریخ

یکی از منتقدین در رابطه با بعیددانستن تحقق تمدن اسلامی حرفشان به بنده این بود که بر خلاف آنچه شما می گویید واقعیت جامعه ی ما این را نشان نمی دهد و نمونه هایی از ضعف های موجود در جامعه را در همه ی سطوح مطرح کردند.

در جواب ایشان گفته شد: تأمل بر نحوه ی ظهور سنت های بزرگ در تاریخ می تواند مقدمه ی مناسبی باشد برای آن که بدانیم آینده چگونه شکل می گیرد. این که شاه به عنوان مظهر خودباختگی یک ملت نسبت به تفکر غربی، رفت و این که در حال حاضرآمریکا هر تصمیمی که با روحیه ی استکباری اش می گیرد موفق به انجام آن - آن طور که او تصمیم می گیرد- نمی شود و این که روح مردم جهان به سوی معنویت گرایش پیدا کرده؛ حکایت از آن دارد که خداوند تقدیر دیگری را برای ما رقم زده، هرچند برای ظهور فعلیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود. بنده نمی گویم آنچه در حال وقوع است بدون تفکر در منظر دید همگان قرار می گیرد تا شما بفرمایید چرا قابل رؤیت نیست. مگر آن زمانی که حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهرِ جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از شکست مارکسیسم لنینیسم خبر دادند، از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن می شد چنین شکستی را دید؟ اگر بتوانیم ماوراء آنچه ظاهر است، با آنچه تفکر حضوری در اختیار ما می گذارد مأنوس شویم، در تاریخ زمانه ی خود حضوری از تقدیر الهی را احساس می کنیم که مانند هوایی تازه می خواهد تاریخ جدیدی را بسازد و ما در صورتی از حضور در این فرآیند محروم نمی شویم که احساس خود را از چهارچوب مفهوم، به چیزی بالاتر معطوف داریم که آن «وجود» است. در آن حال در منظر خود انسانی مدّ نظر ما قرار می گیرد و ما با او سخن می گوییم که در حال ظهور است و نه با انسانی که دوره اش گذشته،

و آن وقت برایتان روشن می شود چگونه حرکتی که مربوط به این دوره از تاریخ نیست نمی ماند همان طور که حرکات شاه و صدام نماند.

به نظر شما چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟ آن کسی که با وضع موجود همرنگ است یا آن هایی که نسبت خود را با تاریخی که شروع شده، تعریف کرده اند؟ شهدای عزیز ما سنت جاری شده در تاریخ را با تذکر حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» شناختند و همرنگ تاریخی شدند که با وجود خود باید احساس می کردند و البته احساس کردند. آن ها چون می خواستند باشند، متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند و مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده است به گردن دیگری نینداختند، مسئولیت دوران خود را به تنهایی به دوش کشیدند. این درک دیگری است از زمانی که در آن زندگی می کنیم.

خواستم روشن کنم سایر سنت ها و تمدن هایی هم که در تاریخ شروع شده اند در ابتدا چندان ملموس نبوده و تمدن حاکم مانع از آن بوده که به خوبی دیده شوند ولی در دل همان نطفه ی اولیه ی خود رشد می کردند و عالم گیر می شدند. وقتی حضرت علی علیه السلام به عنوان نوجوانی۱۱ ساله با آن انسان ۴۰ ساله بیعت کردند، در ابتدا در آن فضای حاکمیت فرهنگ جاهلیت، اصلاً حسابی روی آن ها باز نمی شد ولی حقیقتاً اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند آیا اسلام پا می گرفت؟ یا درست در نقطه های عطفی که فرهنگ جاهلی همه ی توان خود را آورده است تا کارها را تمام کند، علی علیه السلام است که موازنه را به نفع اسلام تغییر می دهد؟

ص: ۲۷۸

در جنگ خندق عمرو بن عَبدوَد آمده است این طرف خندق و عربده می زند کسی بیاید با من بجنگد، می گوید خسته شدم از بس عربده زدم و هیچ کس برای مبارزه با من نیامد. ملاحظه کنید در این فضا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است که بلند می شود و کار را به نفع اسلام تمام می کند. به همین جهت زهرای مرضیهi در آن خطبه ی مشهور می فرمایند: «کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اطْفَأَهَا اللهُ» هرگاه که آتش جنگ برافروختند، خدا خاموشش فرمود. «اوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطانِ» یا هر هنگام که شاخ شیطان سربرآورد. «اوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ» یا اژدهایی از مشرکین دهان باز کرد. «قَذَفَ اخاهُ فی لَهَواتِها» رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در کام اژدها و گلوگاه آن افکند.

عرضم این جا است که تأمل بر نحوه ی ظهور سنت ها در تاریخ کمک می کند تا ما به موضوعِ حضور انقلاب در آینده با تأمل بیشتری فکر کنیم و گمان نبریم اگر حاکمیت تمدن مدرن در نظام ما نفوذ کرده پس آینده از آنِ فرهنگ مدرنیته است. تجربه های تاریخ گذشته نشان می دهد می باید نسبت به آینده امیدوار بود.

حوادثی که در عالَم در حال وقوع است مثل رفتن شاه ایران و گرایش مردم جهان به سوی معنویت، همه و همه آیا حکایت از آن ندارد که خداوند تقدیر دیگری برای بشر امروز رقم زده است؟ هرچند برای حاکمیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود و این احتیاج به زمان دارد تا قلعه ی تمدن مدرن آرام آرام بی سکنه گردد و شما آرام آرام با تمدنی

روبه رو شوید که نظر به ملکوت عالم دارد و به ابعاد متعالی انسان ها توجه می کند.

در جلسات قبل در معنای فرایندی بودن هر انقلابی عرایضی داشتم و روشن شد واژه ی فرایند یعنی یک شروع طولانی، و عرض شد حتی تمدن غربی که نسبت به تمدن های گذشته از نظر زمانی نزدیک ترین تمدن به ما است، در طول ۲۰۰ سال ظهور کرد و حالا بعد از چهارصدسال شما با فرایند سقوطش روبه رو شده اید. ابتدا دویست سال قبل از رنسانس یک فضای تاریخی ایجاد شد تا آن که فرانسیس بیکن در سال ۱۶۲۷ کتاب «آتلانتیس نو» را نوشت و آرام آرام آرمان های آن تاریخ ظهور کرد و آنچه در ابتدا به عنوان یک آرمان مطرح بود به مرور به فعلیت رسید. در مورد تمدنی هم که با انقلاب اسلامی ظهور می کند، بنده نمی گویم بدون تفکر حضوری در منظر دید همگان قرار می گیرد تا شما بفرمایید چرا قابل رؤیت نیست بلکه عرض بنده آن است که ملاحظه کنید چگونه در زیر پوست این ظاهر، سنتی در حال وقوع است که آن سنت، ادامه ی فرهنگ غربی نیست. باز تأکید می کنم؛ مگر آن زمانی که حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهر جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از شکست مارکسیست و لنینیسم خبر دادند از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن چیزی پیدا بود؟ اتفاقاً گورباچف آمد تا پروستاریکای مارکسیسم لنینیسم را احیاء کند و شتاب بخشد، با یک امیدی هم آمد، حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» همان وقت برایش نوشتند دیگر باید سراغ مارکسیسم و لنینیسم را در موزه ها گرفت. چون امام با شعورِ حضوری

خود متوجه تقدیری شده بودند که در آن تقدیر دیگر مارکسیسم لنینیسم امکان ادامه یافتن نداشت و این بصیرت با نگاه «وجودی» به عالم قابل درک است.

انسانی که در حال تولد است

اگر بتوانیم ماوراء آنچه ظاهر است شواهدی را بیابیم که خلاف روح مدرنیته در حال وقوع است و آن شواهد را با آنچه تفکر در رابطه با سنتِ ظهور و سقوط تمدن ها در اختیار ما می گذارد ارزیابی کنیم، حضور خاصی در تاریخ زمانه ی خود احساس می کنیم که چون هوای تازه ای می خواهد تاریخ جدیدی را بسازد و شما می توانید از حضور در این فرایند محروم نشوید به شرطی که درک خود را از چهارچوب مفهوم ها به چیزی بالاتر معطوف دارید که آن «وجود» است. در آن حال نگاه شما به انسانی می افتد که در حال ظهور است و از هم اکنون او را مورد خطاب قرار می دهید، چون متوجه حضور جدّی انسانی هستید که دیگر در فضای اصالت دادن به فرهنگ مدرن تنفس نمی کند و در همین رابطه به شما صادقانه عرض کنم بنده سعی دارم مخاطب خود را انسان دیگری قرار دهم که بتواند ماورای اصالت دادن به فرهنگ مدرنیته فکر کند، هرچند می دانم چنین انسان هایی امروز زیاد نیستند، ولی مطمئن هستم در حال تولد می باشند.

مخاطب ما انسان هایی نیستند که دوره شان گذشته و در تاریخی که باید حضور داشته باشند قرار ندارند. این جمله را همه شنیده اید که قبل از

پیروزی انقلاب، امام فرمودند: شاه رفتنی است. قبل از قبول قطع نامه ی ۵۹۸ هم فرمودند: صدام رفتنی است. ممکن است ساده از این دو جمله بگذریم در حالی که با کم ترین دقت متوجه می شوید این ادبیات، ادبیات مرسومی نیست و این جملات نشان می دهد ایشان نظر به سنتی دارد که در عالم در حال وقوع است. آدمی مثل حضرت امام که در اظهار جملات، اهل شعاردادن و سیاسی بازی نیست، این جملات را با این ادبیات و با آن قاطعیت اداء کردند که اگر محقق نمی شد برای مکتب تشیع آبرویی نمی ماند ولی چون متوجه حضور سنتی خاص در این تاریخ هستند این طور سخن می گویند و به همین جهت وقتی آن زمان فرمودند شاه رفتنی است، کسانی که امام را می شناختند فهمیدند یعنی قصه ی حاکمیت شاه تمام است و شما دیدید در دل آن بصیرت و شناختی که نسبت به زمانه داشتند فرمودند صدام رفتنی است و شما بعداً با سقوط صدام روبه رو شدید.

آنچه بنده بر آن تأکید دارم این است که رفقا متوجه احساسی بشوند که این مرد الهی داشته و سعی کنند در این احساس با او مشترک شوند و این غیر از آن است که از او تبعیت و اطاعت کنند، بلکه همان طور که عرض شد باید اشراق امام را پیدا کرد و عجیب است که هنوز بعضی از دوستان سؤال می کنند چگونه؟ در حالی که اساساً موضوع مورد بحث یک موضوع حصولی نیست که با سؤال و جواب حل شود. حضرت خضر به حضرت موسی«علیهماالسلام» گفتند جهت رسیدن به این علمی که بنا است در کنار من به دست آوری، سؤال نکن، این طور هم نباشد که آنچه من می کنم تو هم باید انجام بدهی، فقط دنبال من بیا. ملاحظه کردید که خودِ

حضرت خضر آن کودک را به قتل رساند و خودِ حضرت، کشتی را سوراخ کرد. نمی شود که حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام بگوید من به عنوان شیخِ تو به تو دستور می دهم کشتی را سوراخ کن، این نوع مریدبازی ها در کار نبود. باید حضرت موسی علیه السلام به بصیرتی که حضرت خضر علیه السلام داشت می رسید و مطابق بصیرت خودش عمل می کرد. روش حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» این طور بود که به بسیجی ها بصیرت لازم را می دادند و سرداران ما با یک شعور فوق العاده از جنس بصیرت حضرت امام در تاریخ حاضر شدند، باز تأکید می کنم باید به آن بصیرت و احساسی که حضرت امام داشتند می رسیدند تا بتوانند آن گونه عمل کنند که کردند. به گفته ی شهید آوینی:

«اینان، بسیجی ها، جنود خدا و مجاری تحقق اراده ی حق در سیاره ی زمین هستند و بار دیگر زمان در انتظار واقعه ای عظیم است. آن ها خود را به پناه حق می سپارند و پای در عرصه ای می گذارند که در عرصه ی تحقق بزرگ ترین واقعه ی تاریخ است.»

و با توجه به این که بسیجی متوجه تحقق بزرگ ترین واقعه ی تاریخ است، مرحوم شهید آوینی در توصیف بسیج می گوید:

«بسیج مدرسه عشق است، بسیجی خود را در نسبت میان مبدأ و معاد می بیند و انتظار موعود، با این انتظار، هویت تاریخی انسان را باز می یابد، او آسایش تن را قربانی کمال روح می کند و خود را نه در

ص: ۲۸۳

روز و ماه و سال و شهر و کوچه و خیابان، که در فاصله ی میان مبدأ و موعودِ تاریخ باز می شناسد و برای مبارزات فردا آماده می شود.»(۱)

سرداران دفاع مقدس،این بسیجیان واقعی، با بصیرت اشراقی خود توانستند جایگاه تاریخی انقلاب را احساس کنند و این با پرسیدن و جواب گرفتن حل نمی شود، رابطه ای دیگر باید در میان آید که از پرسیدن و جواب گرفتن آزاد شوید. در عرفان واقعی، اطاعت مرید به معنای تقلید از شیخ معنی ندارد که شیخ دستور بدهد و مرید عمل کند، شیخ باید مرید را به شعوری برساند که شخصیت خود را مطابق شعور استاد اقامه کند و در اشراق شخصیت استاد مثلاً صد بار ذکر «لا إله إلّا الله» بگوید. همان طور که اهل البیت علیهم السلام کاری می کردند که شیعیانشان در ذیل محبت به آن ها در احساسی مشترک با امامشان قرار گیرند و در جلسه ی قبل به این موضوع اشاره شد که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: «من أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَهَاتَیْنِ، وَ قَرَنَ بَیْنَ سَبَّابَتَیْه»(۲) کسی که ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او مانند این دو انگشت می باشیم، و دو انگشت خود را کنار هم گذاشتند.

چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟

با توجه به این که حضرت امام فرمودند: «صدام رفتنی است» و ملاحظه کردید سرنوشت او چه شد، به نظر شما چه کسی در دوران خود زندگی

ص: ۲۸۴

۱- - همان

۲- - سید مرتضی فیروز آبادی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۲، ص ۷۹.

می کند؟ آن کسی که با وضع موجود همرنگ است یا آن هایی که نسبت خود را با تاریخی که شروع شده تعریف کرده اند؟ شهدای عزیز ما معنای جدید خود را در تاریخی که شروع شده - با تذکرات حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» - شناختند و همرنگ تاریخی شدند که آن را با تمام وجود خود باید حس می کردند. آن ها چون می خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند. بنده بر روی این جمله ی اخیر وقت نمی گذارم ولی شما زود از آن نگذرید. ما در دنیا دو نگاه داریم؛ یکی نگاه سوبژکتیویته subjectivity که انسان ها در ذیل آن نگاه با ذهنیات خود زندگی می کنند و سعی می کنند همان ذهنیات را در دنیای خود صورت بدهند و دیگری نگاهی که به «وجود» رجوع دارد. سوبژکتیویته subjectivity نگاهی است که نسبت به «وجود» و بقای خود در تاریخ دغدغه ای ندارد، در عین بی آیندگی همین که فعلاً- خوش باشد برایش کافی است. ولی شهدای ما نگاهی از جنس نگاه اهل البیت علیهم السلام دارند و همه ی تلاششان آن است که با حقیقت زندگی کنند و در آینده در تاریخی که خدا اراده کرده حضور یابند. فاطمه زهراi در رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می کردند، زیرا حضرت زهراi می بینند زمانه به طور شگفت آوری عنود و کنود شده و همه چیز بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام در حال رقم خوردن است، بقیه ی مؤمنین با این دقت متوجه جریان های پشت پرده نبودند، تازه وقتی واقع شد با فضایی روبه رو شدند که آن فضا نمی گذاشت مردم علی علیه السلام را پیدا کنند. گریه ی حضرت زهراi در زمان احتضار رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت در حجاب رفتنِ مکتب وحی محمدی صلی الله علیه و آله

است که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور می کند. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زهرای مرضیهi خبر دادند جریانی که بعد از رحلت ایشان حاکم می شود نمی تواند اسلام را به کلّی در حجاب ببرد، فرمودند: مهدی این امت از ما است. به نظرم یک تاریخ حرف در این مژده نهفته است و خبر از آن دارد که جریان ها نمی توانند افق اسلام را در حجاب ببرند و تاریخی را که شروع شده متوقف نمایند یا به عقب برگردانند و در همین راستا بنده نگران نیستم از این که انقلاب به عقب برگردد یا در حجاب کسانی که اصالت را به مدرنیته می دهند قرار گیرد. مهم آن است که متوجه باشید در این مرحله از حضور اسلام، چه روحی حاکم است و وظیفه ی خاصی که به عهده ی ما است چیست؟ طرح و حلّ مسئله منوط به درک امکانات و راهی است که می توانیم در آن قدم بگذاریم. برای ادامه ی انقلاب و خروج از تنگناهای تاریخی خود، باید پیوستگی امور را در نظر گرفت و بدانیم هدفی که باید دنبال کنیم در جلو ما است و با مبادی خاصی که غیر از مبادی تمدن غربی است، می توان به آن نزدیک شد، هرچند به آسانی نمی توان حضور دیگری غیر از حضور تفکر و رسوم غربی برای خود تصور کرد. ولی باز تأکید می کنم آیا می توان آثار و شئون تاریخی را که شروع شده است بر مبنای تاریخ دیگری قرار داد؟ و یا باید تلاش کرد مبنای تاریخ خود را که شخصیت اشراقی حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» است، دریابیم؟

عرض کردم؛ «شهداء و سرداران ما چون می خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند و مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده است

ص: ۲۸۶

به گردن دیگری نینداختند». روح انقلاب و روحیه ی انقلابیون واقعی در این جمله توصیف شده. اولاً: متوجه بودند چگونه گرفتار پوچی و بی آیندگی نشوند. ثانیاً: متوجه بودند نسبت به انقلاب تماشاگر نباشند زیرا این ننگ بزرگی است که اگر بر پیشانی کسی بخورد و در درون انقلاب، احساس مسئولیت نکند، به هیچ آینده ای نمی تواند امیدوار باشد. بنده خودم ناظر فرومایه شدن این افراد بوده ام.

در ابتدای انقلاب که نور الهی همه را فرا گرفته بود، همه احساس می کردند این انقلاب متعلق به آن ها است و خداوند بصیرتی به آن ها داده بود که آرمان های خود را در به فعلیت رساندن اهداف انقلاب جستجو می کردند و لذا وقتی تجاوز دشمن بعثی شروع شد متوجه بودند باید در صحنه ی دفاع از انقلاب تا پای جان بایستند و نشان دادند در تاریخ و در زمان خود زندگی می کنند. ولی اگر انسان از این بصیرت الهی محروم شد و غفلت کرد که در چه تاریخی زندگی می کند، خود را ناظر و تماشاگر صحنه ها می یابد و در نتیجه هیچ بهره ای از حضور در این تاریخ تعالی بخش نمی برد، حتی کارش به رانت خواری نسبت به انقلاب می کشد و به جای فداکاری برای انقلاب اسلامی، کارش تا میراث خواری از انقلاب جلو می رود.

شهداء و سرداران چون می خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند یعنی از پوسته ی تربیت نظام شاهنشاهی که انسان را گرفتار اکنون زدگی می کرد در آمدند و دیگر ناظرِ روزمرّگی خود نبودند و توانستند مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده بود به گردن بگیرند و

در زیر سایه ی حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» مسئولیت دوران خود را به تنهایی به دوش کشیدند و این زیباترین و دقیق ترین درکی است که انقلاب به یاران خود داد و آن ها را به وسعتی رساند که توانستند به وسعت همه ی حقیقت در همه ی تاریخِ خود حضور یابند. اگر خواستید درخشش این انسان را برای خودش احساس کنید روحیه ی او را مقایسه کنید با روحیه ی افراد و جریان هایی که آمده اند تا ارث خود را از انقلاب بگیرند و بر روی ایثار شهداءِ کاخ خودخواهی و خودبینی خود را بنا کنند. خداوند با علاقه ای که در دل آن ها نسبت به غرب و فرهنگ مدرنیته انداخت بزرگ ترین غضب خود را بر آن ها إعمال کرد.

عقلی که برای حضور در آینده نیاز است

جواب بنده به عزیزانی که متوجه حضور تاریخ توحیدی در این زمانه نیستند آن است که اول بگو چه درکی از زمانه ی خود داری، تا بگویم آیا در آینده ی تاریخ حضور داری یا نه. اگر هنوز ماورای آنچه در مقابل چشمانت هست چیز دیگری نمی بینی، نمی توانی در آینده حاضر باشی.

امروز برای حضور در تاریخ توحیدی، عقلی نیاز است که آن عقل نه تنها عقل ریاضی و کمّیت گرا نیست، حتی عقل انتزاعی و مفهوم گرا نیز نمی باشد. عقلی نیاز است که باید به کمک آن خدا را و تقدیرات الهی را و اسمای حسنای او را احساس کنیم. قرآن در آیه ی ۱۸۰ سوره ی اعراف پس از آن که فرمود همه ی اسمای حسنا از آنِ خدا است و با نظر به اسمای حسنا به او رجوع کنید، می فرماید: آن هایی را که از نظر به اسمای الهی

پهلو تهی می کنند و فاصله می گیرند، رها کنید، آن ها به زودی جزای این کارشان را خواهند دید.(۱)

زیرا با عقلی در این عالم زندگی می کنند که آن عقل به حضور خدا و تقدیرات الهی نظر ندارد و صاحبان آن عقل عملاً به باطل نظر می اندازند و به جای آن که ظلمات کفر زمانه را به نور اسمای الهی درک کنند، به سوی ظلمات زمانه جذب می شوند و به همین جهت فرمود به زودی نتیجه ی کارشان را می یابند.

تا ما احساس نکنیم ظلمات دوران، ظلماتی است که می توانیم با نور تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی از آن عبور کنیم، خداوند توفیق شخصیت توحیدی را به ما نخواهد داد و نمی توانیم امیدوارانه در تاریخِ حضور توحید الهی حضور یابیم و با آن متحد شویم و این بزرگ ترین محرومیت این دوران است.

ما برای این که گرفتار محرومیت بزرگ این دوران نگردیم حضور دیگری غیر از حضوری که مدرنیته برای ما تعریف کرده می خواهیم که با عقل و احساس دیگری می توانیم آن حضور را درک کنیم و همه ی تأکید بنده در این جلسات آن است که آن عقل با رجوع به شخصیت قدسی و اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» به ما برمی گردد، هرچند روشنفکران مذهبی از یک طرف و اصول گرایی سنتی از طرف دیگر هنوز در پذیرفتن این سخن، این پا و آن پا می کنند و می پرسند چگونه؟ با همه ی ابهاماتی که بحث دارد نظرم این است که این بحث یک بحث عملی و

۱- - «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذینَ یُلْحِدُونَ فی أَسْمائِهِ سَیُجْزَوْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»(سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰)

حضوری است و به جای سؤال از آن، باید به موضوعی که اشاره می شود نگاه کرد، جای سؤال کردن نیست.

اگر کسی به جای دیدنِ چیزی که باید دید، از آن چیز سؤال کند در واقع دارد با مفهوم زندگی می کند و به قول معروف در ذیل ارسطو قرار دارد، ما معتقدیم تاریخِ امروزِ مدرنیته ادامه ی ارسطو است و ما را در مفاهیم نگه می دارد، در حالی که با عبور از مفاهیم و حضور در عالم وجود، چهره ی حقیقت نمایان می شود. همین طور که اگر به جای نظر به خدا دائماً بپرسیم خدا چگونه است، هیچ بهره ای از اُنس با خدا نمی بریم. برای نظر به سنت توحیدی حضرت حق نیز اگر از چگونگی آن سؤال کنیم هیچ بهره ای از حضور در تاریخ توحیدی زمانه نمی بریم و گرفتار بی تاریخی می گردیم.

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نظر به تاریخ جدیدی دارند که به قول خودشان فوق مسجد و مدرسه است و با اشاره به تاریخ جدید راه کار به ما نشان می دهند. ابتدا لازم است به این آگاهی رسیده باشیم که حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» یک نوع حضور متعالی را در این تاریخ حس کردند و می دانند کاری شروع شده و دارد جلو می رود و ما را دعوت می کنند که در این حیات و حضور متعالی قرار بگیریم که ملاحظه کردید چگونه نگاه ایشان درست بود و کارشان جواب داد و خیلی هم خوب جواب داد و معلوم شد ایشان درست تشخیص داده بودند که نه تنها شاه رفتنی است بلکه قرن، قرن سقوط ابر قدرت ها است و شرایط حاکمیت اسلام فراهم شده است. یکی از فضلای حوزه می فرمایند:

ص: ۲۹۰

«از همان ابتدا برخی افراد کوته نظر حتی از میان حوزه های علمیه بانگ برآوردند، تشکیل حکومت کجای اسلام آمده و...؟ امام در پاسخ فرمودند: به کدام اسلام استناد می کنید؟ و از همان ابتدا مقصود و مقصد خود را شفاف کردند و فرمودند: حکومت و این حرف ها در اسلام هست اما کدام اسلام؟ امام حرکت خود را مبتنی براسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله گذاشت و اسلامی را که مورد استناد آقایان بود اسلام استکباری و اسلام استثماری و... نامید - و بعدها فرمودند اسلام آمریکایی- ایشان برای بیان تفاوت اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و اسلام آمریکایی به مثال مشهوری اشاره کردند که در دوره ی استعمار انگلیس وقتی که کشورهای اسلامی مستعمره بودند و سفیر کبیر انگلیس در ایران همه کاره بود و حتی بر شاه حکومت می کرد، روزی سفیر با همراهانش ازمحله ای عبور می کرد صدای اذان به گوشش خورد دید کسی رفته بالای مناره. آقای سفیر از مشاور ایرانی خود سوال کرد ایشان چی می گفت؟ آقای مشاور شروع کرد فلسفه ی اذان را توضیح دادن؛ سفیر حوصله نکرد گفت: خلاصه کن، این چیزی که این طرف اون بالا می گفت برای منافع بریتانیای کبیر ضرری دارد یانه؟ مشاور گفت: خیر! سفیر گفت: پس بگذارید آنقدر بگوید تا حلقومش پاره شود!!! امام ضمن اشاره به این مثال بیان فرمودند که تفاوت اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله با اسلام استکباری همین است، آن اسلام نه تنها برای منافع ابرقدرت ها ضرری ندارد بلکه موجب منافع آن ها می شود.»(۱)

۱- - مقاله ی «ضرورت بازخوانی منظومه ی روح الله!!!»

اسلامی که خداوند در همه ی دوران ها اراده کرده، اسلامِ نفی صورت های گوناگون شرك است و امروز آن اسلام به صورتی که مربوط به این تاریخ است در شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» با تحقق انقلاب اسلامی ظهور کرده و غفلت از آن انقلاب، غفلت از اسلام است.

رابطه ی انقلاب اسلامی با تاریخ سازی حکمت متعالیه

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در عین آن که بر تحقق حکومت اصرار داشتند ولی حکومت را ظهور اسماء الهی در روابط انسانی می دانستند و سخت به حضور دین در تاریخ و در روابط بین انسان ها معتقد بودند و بر آن تأکید می کردند و در راستای تحقق چنین هدفی ملاصدرا را به صورت های گوناگون و با تعبیرات خاصی توصیف می کنند، از جمله این که می فرمایند: «و ما ادراك مَا الْملاصدرا». یا می فرمایند: «صدر الحکماء والمتألهین و شیخ عرفای کاملین». این تجلیل ها در رابطه با نگاهی است که حضرت امام به استعداد حکمت متعالیه برای تحقق حیات تاریخی اسلام دارد. امام می دانند حکمت متعالیه حکمت تاریخ سازی است. بنده در همین رابطه می خواهم باب این بحث را با شما باز کنم که اگر ما بخواهیم وارد تاریخ جدید بشویم نمی توانیم نسبت به حکمت متعالیه بی تفاوت باشیم و نمی توانیم موضوع حکمت متعالیه را ساده بگیریم. در کتاب سلوك ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» عرایضی در این مورد داشته ام و جا دارد آن موضوع را در آن جا با دقت دنبال

بفرمایید. شما با اعتقاد به وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور آن حضرت برای تحقق تمدن و تاریخ آینده، عملاً تقابل با فرهنگ مدرنیته را کلید زده اید و تقابل ما با مدرنیته به جهت اعتقاد به انقلاب مهدوی است. و در همین راستا ما رویکرد غرب به عالم و آدم را نمی پذیریم، چون نحوه ی دیگری از زندگی را می شناسیم که در عین الهی بودن قابل تحقق در این دنیا است.

اگر موضوع مهدویت را نتوانید به عنوان نظر به امامی که حیّ و حاضر است اثبات کنید، تمام مهدویت می شود یک باور خیالی و واردشدن در سوبژکتیویته ای که هیچ رجوعی به واقعیت ندارد. یک امام زمان خیالی که هرکس می تواند با او خوش باشد و بقیه را نیز به او دعوت کند بدون آن که دغدغه ی حضور جدّی او را در آینده ی تاریخ خود داشته باشد. این طور نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف داشتن، خیلی خطرناک است و عملاً مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف واقعی را که حیّ و حاضر است از ما می گیرد. با همین روحیه ی خوش بودن با مهدی خیالی دکتر سروش با تمام مثنوی مأنوس خواهد بود و با پیغمبرِ خیالی خود -که از نظر او به عنوان پیامبر، واقعیت خارجی ندارد- زندگی می کند، چون می خواهد فقط با آن خوش باشد، اصلاً کاری ندارد که در بیرون از ذهن ها هست یا نیست.(۱) سوبژکتیویته یعنی

ص: ۲۹۳

۱- - آقای سروش اخیراً یعنی سال ۱۳۹۲ بحث هایی تحت عنوان «محمد صلی الله علیه و آله راوی رؤیای رسولان» مطرح کرده است که نبوتِ حضرت محمد صلی الله علیه و آله را یک رؤیای اصیل می داند و آیات قرآن حاصل آن رؤیا است که با اُنس با خدا حاصل شده. ایشان در این نگاه نسبت به نگاه قبلی خود یک نوع بازخوانی انجام داده ولی باز تأکید دارد وَحی محمدی صلی الله علیه و آله یک تجربه ی شخصی است و به گفته او: «یعنی خدا سخن نگفت و کتاب ننوشت، بل انسانی تاریخی به جای او سخن گفت و کتاب نوشت و سخنش همان سخن او بود.» آقای سروش باز در این جا از بند سوبژکتیویته رهایی نیافته، به خصوص که به هیچ وجه متوجه نیست پروردگار عالم به اقتضای ربوبیت اش رسول خدا صلی الله علیه و آله را مبعوث می گرداند تا بشریت را به سوی معبود و پروردگارشان هدایت کند.

این و بهتر است که عزیزان این روح و روحیه را بشناسید تا جایگاه اصالت وجودی که جناب ملاصدرا مطرح می کند روشن شود و متوجه شوید چرا ملاصدرا بر «وجود» به عنوان یک حقیقتِ تشکیک بردار تأکید دارد و از اصالت دادن به مفهوم و ماهیت ما را می رهاند تا از دام سوبژکتیویته و زندگی با خیال برهاند و ما را به «وجود» که عین کمال است متصل کند تا واقعاً از نظر وجودی و کمالی شدت پیدا کنیم.

وقتی شما وارد فرهنگ غربِ امروز می شوید به کلی جا می خورید که چگونه همه ی مردم تلاش شان آن است تا با عقایدی بهداشتی و به ظاهر زیبا خوش باشند. با عقایدی که هیچ دغدغه ای برای واقعی بودن آن در خارج ندارند. معلوم است اگر دغدغه ی واقعی بودن در ما نباشد و سعی کنیم با خیالات خود خوش باشیم و آرام بگیریم و زندگی را همین بدانیم و بس، حتماً ما هم به همین غرب می رسیم و این که بشر تنها باید تلاش کند با تعاملی که با خود پیدا می کند روانش را آرام نماید، حتی اگر توانست در عین عدم باور به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله با آن حضرت یک نوع تعامل روحی داشته باشد و با او خوش باشد و او را بزرگ بشمارد. مگر آقای سروش نمی گوید حضرت محمد صلی الله علیه و آله می پنداشت پیامبر است. خوب حالا- به نظر شما اگر کسی می پندارد پیامبر است باید به او ایمان آورد یا نه؟! ما چون برای باورهایمان دغدغه ی واقعیت داریم به چنین

کسی که می پندارد پیامبر است، ایمان نمی آوریم اما اگر کسی سوبژکتیویته را پذیرفته باشد به او ایمان می آورد و با او و با سخنان او در یک تعامل روحی قرار می گیرد. مثل تعامل با مولوی و یا شکسپیر، بدون آن که بخواهد قدمی از عالم ذهنی و خیالی که برای خود ساخته، بیرون بگذارد. این غیر از آن رجوعی است که شیعیانِ حضرت سید الشهداء علیه السلام به آن حضرت می کنند و با امام خود مأنوس می شوند، چون آن ها اولاً: متوجه فطرت خود به عنوان جنبه ی بالقوه ی خود می باشند. ثانیاً: امام را صورت فعلیت یافته ی فطرت خود می نگرند و به همین جهت امام را از خود می دانند و فدای امام می شوند تا خودِ مادون را در مقابل خودِ مافوقِ خود قربانی کرده باشند. امام حسین علیه السلام را مظهر انوار جامع اسماء الهی می دانند نه این که عزاداری آنان برای آن حضرت صرفاً جنبه ی ذهنی داشته باشد.

از یک جهت توصیه ی بنده آن است که؛ غرب و مبنای فکری آن را مورد مطالعه قرار دهید و از جهت دیگر، عرض می کنم مواظب باشید گرفتار نگاه غربی به عالم و آدم نشوید. لازم است عمق سوبژکتیویته علیه السلام s bjectivity را بفهمید، مشروط به این که در فهمِ اصالت وجود به عنوان یک حقیقت تشکیکی، فربه شده باشید، چون ممکن است قصه ی شما قصه ی آن کسی شود که رفته بود آب بیاورد، آب او را برده بود و ما از این نوعِ افراد کم نداریم.

می خواهم عرض کنم؛ امام زمانی که شما بحمداللّه به عنوان یک وجود متعالی و واسطه ی فیض بین ارض و سماء، معتقد به وجودشان

ص: ۲۹۵

هستید، بدون نظر به اصالت وجود، قابل اثبات برای طرف مقابل نیست و نمی توانید تمدنی را که می خواهید در زیر سایه ی مهدویت بنا کنید، درست معرفی نمایید. امروز از یک طرف بدون طرح مهدویت نمی توانیم تمدنی را که مدّ نظر داریم پایه گذاری کنیم و از طرف دیگر نمی توانیم بدون اصالت وجودی که ملاصدرا با طلوع غربِ مبتنی بر سوبژکتیویته مطرح کرد، مهدویت را اثبات و از غرب عبور نماییم. راه کارِ تقابل با غرب، تأکید بر اصالت وجود است و اگر خداوند در آن زمان آن بصیرت را به قلب ملاصدرا الهام نفرموده بود ما امروز در مقابل غرب در زیر سایه ی نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امکان به وجودآوردنِ تمدنی را که مدّ نظر داریم، نداشتیم، هرچند می پذیرم عرایضم احتیاج به توضیح دارد و باید با ارائه ی مقدمات مناسب به این نتیجه ای که مطرح کردم رسید. با این همه با اندکی تأمل بر روی نگاه غرب به عالم و آدم بر اساس سوبژه کردن همه چیز بعد از رنسانس از یک طرف و اصالت وجودِ ملا صدرا از طرف دیگر می توان متوجه بود اصالت وجود دقیقاً در مقابل تبلیغات مستشرقین غربی که در دربار صفوی رفت و آمد داشتند و ملاصدرا متوجه اصل حرف آن ها بوده، ارائه گردیده است. ملاصدرا با آن نبوغ و هوش سرشارش خیلی زود فهمید تاریخ با حضور دکارت عوض شده و تاریخی که در آن علم و عمل متحد بود به حاشیه رفته و علم معنای دیگری پیدا کرده و غربی شروع شده که در نگاه آن، دانایی عین عمل نیست. تقید به عبودیت در ذیل ایمان به وجود خدا در محاق خواهد رفت تا آن جا که آن فرهنگ در اوج خود از طریق «پوپر» بحث

جدایی «هست» از «باید» را مطرح کرد و پیوند بین «وجودِ حق» و «حضور اوامر حق» در زندگی بشر از هم گسست. زیرا باوری از خداوند مطرح شد که تنها کافی است در ذهن خود به آن خدا باور داشته باشی ولی درک لوازم آن باور، کار انسان بصیری چون ملاصدرا بود تا ثابت کند هویت هست ها عین تعلّق به هستِ مطلق است و این تعلّق در موطن روح انسانی با عبودیت و پذیرفتن بایدهای الهی از واقعیت و هستِ انسان جدایی ناپذیر است.

این که تعجب می کنید چگونه قبلاً اگر عالم یا دانشمندی مطلبی را اثبات می کرد دیگر دغدغه ی عملِ مطابق آن نبود بلکه آن علم به خودی خود عمل را به همراه می آورد، به جهت آن بود که روحی مثل روح مدرنیته در آن زمان حاکم نبود و ملاصدرا تاریخی را که منجر به سوبژکتیویته می شد خوب فهمید. سوژه یعنی آنچه که در ذهن من است، «من» را تشکیل می دهد، «من» همان دانایی ام هستم. در صورتی که دانایی در عمل معنا داشت و عالم بی عمل مورد تنفر بود.

مهدویتی که در واقع ادامه ی تشیع است با این تفکری که ملاصدرا مطرح می کرد از خطر سوبژه شدن رهید و شیعه در ذیل اعتقاد به اصالت وجود، با غرب هم زبان نخواهد شد، چون می تواند ثابت کند مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یک حقیقت وجودی است که به عنوان خلیفه ی بالفعل خداوند جامع همه ی کمالات الهی می باشد. این عقیده با اصالت وجود، قابل طرح برای عقل بشریت است. شما اگر امروز اصالت وجود را به میدان نیاورید، مهدویت تنها یک باور خواهد شد که عده ای آن را پذیرفته اند و عده ای

هم آن را نپذیرفته اند، بدون آن که این دو رجحانی بر همدیگر داشته باشند. در نهایت می توان گفت: اعتقاد به مهدویت باور خوبی است. مثل آن که فویرباخ در مورد خدا و معاد می گوید که البته خدا و معادی نیست ولی باورهای خوبی است. این همان سوبژه شدن عقاید است. حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» با تأکید بر روی مکتب ملاصدرا و اصالت وجود، متوجه هستند تاریخی که با توحید شروع شده نیاز به چنین پشتوانه ی فلسفی دارد.

توصیه ی بنده آن است که عزیزان متوجه باشند بهترین نحوه ی زندگی وقتی شروع می شود که بتوانید اندیشه ی خود را به تقدیری که در عالم جاری شده گره بزنید و بیرون از تاریخ زندگی نکنید وگرنه در خلأ و پوچی و بی هویتی گرفتار می شوید. در کنار زندگی در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه»، توجه به حکمت متعالیه ی ملاصدرا، زندگی در تاریخی است که در مقابل ظلمات غرب نظر به تمدن مهدوی دارد. هرچند می دانم حضور در تاریخی که بیرون از تاریخ تجدد است کار مشکلی است و با تذکر مدام و حضور در ماوراء زمانه ممکن است. گفت:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

ریشه ی بصیرت تاریخی

در رابطه با این که اهل ایمان وقتی متوجه حضور تقدیر الهی و شروع تاریخ جدید می شوند، بر خلاف فضای فرهنگ حاکم، جایگاه هر

حرکتی را به خوبی درک می کنند، نظر عزیزان را متوجه آیات ۱۸ و ۱۹ سوره ی احزاب می کنم زیرا قرآن در این آیات نکته ی بسیار دقیقی را مطرح کرده است:

در سال پنجم هجری، احزاب یعنی همه ی جبهه ی کفر جزیره العرب، همراه با یهودیانی که از مدینه اخراج شده بودند، در جبهه ای متحد برای از بین بردن اسلام به طرف مدینه آمدند و وقتی با خندق روبه رو شدند به مدت یک ماه مدینه را محاصره کردند، قصدشان هم این بود که کار اسلام را تمام کنند. سوره ی احزاب بعد از جنگ احزاب برای بازخوانی آنچه در این یک ماه گذشت، نازل شد. قرآن خطاب به مسلمانان می فرماید: ما شما را با باد و لشکریانی که «لَمْ تَرَوْها» آن ها را نمی دیدید، مدد کردیم. و بالاخره «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا... »(احزاب/۲۵) و خداوند کفار را در عین آن که ناراحت بودند از این که به اهدافشان نرسیدند، بازگرداند. حال قرآن آمده آن جنگ را بازخوانی می کند تا روشن شود در تاریخی که با ظهور اسلام شروع شد و دشمنان با آن همه تهدید و تحریم و محاصره به جایی نرسیدند، چه پیش آمد. مسلمانان پیروز شدند در حالی که نه تنها دشمنانِ بیرونی حتی بنی قریضه ای که با مسلمانان در داخل مدینه اتحاد داشتند، از پشت به آن ها خنجر زدند به طوری که پیامبر خدا مجبور شدند ۵۰۰ نفر از لشکر ۳۰۰۰ نفری خود را وارد شهر مدینه کنند تا با بنی قریضه بجنگند، از طرف دیگر منافقان در درون جبهه و در بین مسلمانان روحیه ها را خراب می کردند و ضعیف الایمان ها را از ادامه ی کار مأیوس می نمودند. سوره ی احزاب با

ص: ۲۹۹

این آیه شروع می شود که «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیما» ای پیامبر با حفظ تقوای الهی کافران و منافقان را که می خواهند با فشار روانی تو را مجبور کنند مطابق میل شان تصمیم گیری کنی، اطاعت مکن. منافقین در گرماگرم دفاعی که مسلمانان در مقابل احزاب داشتند، جوّ ساختند «...یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا... » (احزاب/۱۳) ای اهل یثرب این جا نمانید، از پشت خاکریز به شهر برگردید. عده ای از مسلمانان که همان ضعیف الایمان ها بودند و قرآن تعبیر «الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَض» را در موردشان به کار برده و علامه طباطبایی«رحمه اللّه علیه» می فرمایند این هایی که قرآن در موردشان می فرماید در قلب هایشان مرض بود، همان ضعیف الایمان ها بودند. آن ها به خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد داشتند اما به تمدن اسلامی در مقابل تمدن جاهلیت معتقد نبودند، به همین جهت یک نحوه نزدیکی با منافقان و کفار در خود احساس می کردند و لذا به راحتی تحت تأثیر منافقان قرار می گرفتند و دل به جنگ نمی دادند. در این فضا قرآن می فرماید: مؤمنین واقعی وقتی با تهدید و محاصره ی احزاب روبه رو شدند متوجه گشتند آن وعده ای که خداوند در تحقق تاریخِ توحید داده، در حال وقوع است. در فضایی که همه متحد شدند تا مسلمانان را به تاریخ گذشته برگردانند و همه چیز حکایت از این می کرد که مسلمانان شکست می خورند، عده ای به جهت بصیرت تاریخی، چیز دیگری می دیدند. می فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَـٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»(احزاب/۲۲) و چون مؤمنین با احزاب روبه رو شدند گفتند

این همانی است که خدا و رسولش وعده داده و خدا و رسولش راست گفتند و در این رابطه بر آن ها چیزی افزوده نشد مگر ایمان و تسلیم. چون آن ها متوجه بودند بستر حضور اسلام در آن تاریخ، تقابل جدّی اسلام با مجموعه ی کفر است و از این طریق حضور تاریخی اسلام شروع می شود.

کافی است شما اعتقاد داشته باشید زمانه، زمانه ی تحقق تمدن اسلامی است و لذا جایگاه هر پیش آمدی را که در تقابل با تمدن اسلام رخ می دهد می توانید درست تشخیص دهید و ملاحظه کرده اید بعد از جنگ احزاب دیگر جنگی که لازم باشد مسلمانان از خود دفاع کنند نداشتند و در جنگ سرنوشت ساز احزاب هم همین اندازه کافی بود که مسلمانان اعتقاد به حضور تاریخی خود داشته باشند و تحت تأثیر آن هایی که هنوز در گذشته زندگی می کردند قرار نگیرند. خداوند در آیه ی ۱۸ سوره ی احزاب ما را متوجه معوّقینِ بی تاریخ می کند که بعد از شکست احزاب باز باور نمی کردند احزاب رفته اند زیرا هنوز در گذشته زندگی می کردند و از این جهت در اوج بی فکری بودند. می فرماید: «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقینَ مِنْكُمْ وَ الْقائِلینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاَّ قَلیلاً» خداوند معوّقینِ شما را که نظر به گذشته دارند می شناسد و نیز آن هایی را هم که به برادرانشان که در دفاع شرکت کرده اند می گویند به سوی ما بیایید و خودشان آن طور که لازم است در دفاع شرکت نمی کنند، می شناسد.

«معوّقین» تعبیر دقیق و لطیفی است برای افرادی که می خواهند ما را به عقب برگردانند تا از حیاتی که با نور اسلام شروع شده فاصله بگیریم و با این که در بین رزمندگان قرار داشتند و قیافه ی حزب اللهی و انقلابی هم

ممکن است به خود بگیرند ولی «وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاَّ قَلِيلاً» برای آن که بخواهند تاریخ کفر را عوض کنند به طور جدّی وارد مقابله با دشمن نمی شوند. و در ادامه می فرماید: «أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُوْلَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»(احزاب/۱۹) نسبت به شما بخل می ورزند و چنانچه خطری برای جامعه ی اسلامی پیش آید این ها آنچنان می ترسند که شما می بینید مثل کسی که در حال احتضار، مرگ او را احاطه کرده، به شما می نگرند، پس چون خطر و ترس برطرف شود با انواع سخنان و تحلیل ها به شما طعنه می زنند. این ها چون دل در گرو تمدن گذشته دارند برایشان سخت است که شما موفق شوید. می فرماید: معوّقین با این که از نظر عباداتِ فردی ایمان آورده بودند و مطابق شریعت اعمال فردی خود را انجام می دادند، ولی به واقع ایمان نیاورده اند و در نتیجه بهره ای از اعمالشان برایشان نمی ماند، همه ی آن اعمال را خدا حبط می کند و این استبعادی ندارد و برای خدا آسان است.

ملاحظه می فرمایید که در دل آیه ی فوق آنجا که می فرماید: «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ» خبر از رفتن تحریم ها و تهدیدها می دهد. این که مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» می فرمایند: مطمئن باشید شما پیروزید، به استناد این نوع آیات است که هر تهدیدی که جبهه ی کفر بر جبهه ی توحیدی اعمال کند حتماً رفتنی است، هرچند بعد از رفع تهدید و تحریم با انواع طعنه های تیز و شمشیرگونه عقده گشایی خواهند کرد. این طعنه زنندگان کسانی اند

ص: ۳۰۲

که به ظاهر در کنار شما هستند ولی تقابل جدّی با جبهه ی کفر ندارند و در صددانند شما را به زیر یوغ فرهنگ کفر برگردانند.

عرض بنده از طرح این چند آیه آن است که متوجه باشید در بین شما جریانی است که نمی پذیرد تاریخ جدیدی بیرون از اردوگاه کفر و استکبار، شروع شده و چشم دیدن پیروزی های شما را که می خواهید تاریخ توحیدی را به فعلیت برسانید، ندارند و به تعبیر قرآن: «أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ» نسبت به خیری که به شما می رسد بخل دارند. می فرماید تصور نکنید چون این ها کنار شما بوده اند به آرمان های شما ایمان داشته اند و اعمالشان مورد قبول خداوند است، خیر، این ها چون به حاکمیت کفر و به ادامه ی حاکمیت آن فرهنگ راضی بوده اند و تقابل جدّی با آن فرهنگ و تمدن نداشته اند، نه ایمان شان قبول است و نه اعمال شان برایشان ثمری خواهد داشت. «فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ» شما با دقت در این قسمت از آیه می فهمید جهت گیری آن ها با آن همه سابقه ی فعالیت، پوچ و بی ثمر بوده چون تاریخ توحیدی را به رسمیت نمی شناسند و هنوز چشم ها به ابوسفیان است. عجیب آن نکته ای است که در آیه ی ۲۰ سوره ی احزاب به میان آورده و می فرماید: «يَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِي الْأَعْرابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِكُمْ وَ لَوْ كانُوا فيكُمْ ما قاتَلُوا إِلاَّ قَليلاً» آن گروهی که در کنار شما هستند و به ظاهر ایمان آورده اند ولی باور به حضور تاریخی اسلام ندارند، با این که احزاب از محاصره ی مدینه دست برداشته و رفته اند، باورشان نیامده که احزاب رفته اند. چون هنوز در تاریخ گذشته زندگی می کنند.

ص: ۳۰۳

ملاک تفکر و بی فکری

این آیات به بنده و به شما می گوید: در تاریخی که پیش روی دارید بدانید بعضی ها در عین آن که در جبهه ی خودی هستند ولی نمی فهمند چه چیزی واقع شده است و شما مواظب باشید مثل آن ها گرفتار توهّمات خود نباشید. شما با اندکی دقت می توانید حس کنید تاریخ توحیدی جدید به میدان آمده و اگر متوجه این موضوع نباشید در اوج بی فکری قرار می گیرید، چون ملاک تفکر و بی تفکری در فهم و عدم فهمِ تقدیر زمانه است و فهم و درکِ تقدیر زمانه بدون سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» محال است، زیرا ما با صورت متعین تاریخ توحیدی خود یعنی حضرت امام می توانیم تاریخ خود را بفهمیم و مطابق آن عمل کنیم تا جزء معوّقین نباشیم و آن شور و شعفی را که عرفا همیشه با حسِ تاریخی خود برای خودشان داشتند از دست ندهیم و به تعبیرحضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» بتوانیم راه صدساله را یک شبه طی کنیم. مشروط بر این که به جای آن که بپرسید چگونه در این تاریخ حاضر شوید، نظر کنید و بیابید. نور را باید دید و با فکرکردن به نور هرگز با آن نور درخشانی که در مقابل شما است مرتبط نمی شوید. این حضور با گفتن و شنیدن حل نمی شود، باید متذکر شد و نظر کرد. لازم است به عقل و درک جدیدی ورود پیدا کنیم. گفت:

چون گهر در بحر گوید بحر کو

وآن خیالِ چون صدف دیوار او

گفتن آن کو، حجابش می شود

ابر تابِ آفتابش می شود

ص: ۳۰۴

نکته ای که در آخر إن شاءاللّه کمک می کند تا متوجه معنای حضور تاریخی خود باشیم، توجه به این سخن قرآن است که قرآن برای جامعه و قوم و ملت شخصیت خاص قائل است و این بدین معنی است که هر جامعه ای حضور خاصی در تاریخ دارد و پیامبران به عنوان برادران آن قوم از طرف خدا مبعوث می شدند تا مردم حضور تاریخی خود را درست درک کنند. مرحوم شهید مطهری«رحمه اللّه علیه» در آخرین اثر خود که شهادتش مانع شد آن را تمام کنند، یعنی در کتاب «جامعه و تاریخ» به تأسی از علامه طباطبایی«رحمه اللّه علیه» در المیزان می فرماید:

قرآن برای «امت»ها (جامعه ها) سرنوشت مشترک، نامه ی عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است.(1)

بدیهی است که «امت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد، این ها دلیل است که قرآن به نوعی از حیات قائل است که آن، حیات جمعی و اجتماعی است. حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است، همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است. در سوره ی اعراف آیه ی ۳۴ می فرماید: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ» هر امتی (هر جامعه ای) مدت و پایانی دارد (مرگی دارد). پس آن گاه که پایان کارشان فرا رسد، ساعتی عقب تر یا جلوتر نمی افتند. در این آیه سخن از یک حیات و زندگی است که لحظه ی پایان دارد و تخلف ناپذیر است، نه پیش افتادنی است و نه پس افتادنی و این حیات به «امت» تعلق دارد نه به

۱- - مجموعه آثاراستاد شهید مطهری، ج ۲، ص ۳۴۰.

افراد. بـدیهی است که افراد امت نه با یکـدیگر و در یک لحظه بلکه به طور متناوب و متفرق حیات فردی خود را از دست می دهنـد. در سوره ی مبارکه ی جاثیه، آیه ی ۲۸ می فرمایـد: «کُلُّ أُمَّةٍ تُـدْعی إِلی کِتابِهَا» هر امت و جامعه ای به سوی «کتاب» و نوشته ی خودش برای رسیدگی خوانده می شود.

پس معلوم می شود نه تنهـا افراد، هرکـدام کتـاب و نوشـته و دفتری مخصوص به خود دارنـد، جامعه ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنـده و مکلّف و قابل تخاطب هستند و اراده و اختیار دارنـد، نامه ی عمل دارند، و به سوی نامه ی عمل خود خوانـده می شوند. در سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۸ می فرمایـد: «زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُم» عمل هر امتی را برای خود آن ها زیبا قرار دادیم.

این آیه دلالت می کنـد که یک امت، شعور واحد، معیارهای خاص، طرز تفکر خاص پیدا می کند، و فهم و شعور و ادراک هر امتی مخصوص خود آن است. هر امتی بـا معیارهـای خاصـی قضاوت می کنـد (لااقل در مسائل مربوط به ادراکات عملی). هر امـتی ذوق و ذائقه ی ادراکی خـاص دارد، بسـا کارهـا که در دیـده ی امـتی زیبـا و در دیـده ی امـتی دیگر نازیبـاست. جوّ اجتمـاعی امت است که ذائقه ی ادراکی افراد خود را اینچنین می سازد. در سوره ی غـافر، آیه ی ۵ می فرمایـد: «وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقاب» و هر امتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و به باطل با او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند. و چون چنین کردند من آن ها را گرفتم. پس

چگونه بود عقاب من؟ در این آیه سخن از یک تصمیم و اراده ی ناشایسته ی اجتماعی است، سخن از تصمیمی اجتماعی برای معارضه ی بیهوده با حق است و سخن در این است که کیفر چنین آهنگ و تصمیم اجتماعی، عذاب عمومی و اجتماعی است.

مرحوم شهید مطهری در این رابطه در ادامه می فرماید:

«در قرآن کریم مواردی دیده می شود که کار یک فرد از افراد یک اجتماع را به همه آن اجتماع نسبت می دهد و یا کار یک نسل را به نسل های بعدی نسبت داده» و مطلب را به المیزان، جلد ۴، صفحه ی ۱۰۲ ارجاع می دهند.(۱)

نیازهای مشترک اجتماعی و روابط ویژه زندگی انسانی، انسان ها را آنچنان به یکدیگر پیوند می زند و زندگی را آنچنان وحدت می بخشد که افراد را در حکم مسافرانی قرار می دهد که در یک اتومبیل و یا یک هواپیما یا یک کشتی سوارند و به سوی مقصدی در حرکت اند و همه با هم به منزل می رسند و یا همه با هم از رفتن می مانند و همه با هم دچار خطر می گردند و سرنوشت یگانه ای پیدا می کنند.

چه زیبا مثلی آورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنجا که فلسفه ی امر به معروف و نهی از منکر را بیان می کرد و فرمود: «گروهی از مردم در یک کشتی سوار شدند و کشتی سینه ی دریا را می شکافت و می رفت. هر یک از مسافران در جایگاه مخصوص خود نشسته بودند. یکی از مسافران به عذر

۱- - به جامعه و تاریخ (مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی - جلد پنجم) صفحه ۲۹ رجوع شود.

این که اینجا که نشسته ام جایگاه خودم است و تنها به خودم تعلق دارد، با وسیله ای که در اختیار داشت به سوراخ کردن همان نقطه پرداخت. اگر سایر مسافران همان جا دست او را گرفته و مانع می شدند، غرق نمی شدند و مانع غرق شدن آن بیچاره نیز می شدند».(۱)

این نوع تأکیدها همه حکایت از آن دارد که باید واقع بینی را در تقدیر زمانه ی خود دنبال کنیم و از طرف دیگر از شخصیتی که صورت تعین یافته ی سرنوشت امتی است که خداوند برای آن امت اراده کرده است نباید غفلت کرد و تنها با ارتباط با ملکوت آن شخصیت که محل اراده ی الهی است، می توان زندگی را معنا کرد و آن شخصیت را مبنای تفکر خود قرار داد، تفکری که با رجوع وجودی به آن شخصیت به حضور و ظهور می آید.

البته باز تأکید می کنم ممکن است گمان کنید ساختن جامعه و تمدّنی که مدّ نظر حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» است دشوارتر از آن است که در ابتدا به ذهن می آید ولی نباید فراموش کرد که این تنها راهِ به معنارساندنِ زندگی در این عصر و زمانه است و لذا هر قدمی که جهت زیرساخت های آن هدف برداریم یک قدم به معناداری خود افزوده ایم و در این رابطه باید متوجه باشید کار نظری به مراتب بیش از کار عملی کارساز است. و ما فعلاً وظیفه داریم خود را و جامعه ی خود را با سلوکی خاص، برای فهم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی آماده کنیم.

۱- - مطهری، مجموعه آثاراستادشهیدمطهری، ج ۲، ص ۳۳۲.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی هفتم: انقلاب اسلامی؛ حقیقت قدسی تاریخِ ما

اشاره

ص: ۳۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

حرف اصلی بنده در این جلسه این است که روشن شود در این عصر و زمانه شواهدی در روبه روی ما است حاکی از ظهور اراده ی خاص الهی که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و ما وظیفه داریم آن را بشناسیم تا در اتحاد با آن به قرب الهی دست یابیم.

برای آن که بتوانم دلایل سخن خود را در راستای شناخت جایگاه تاریخی، تکوینی انقلاب اسلامی درست بیان کنم عرایض خود را در ده فراز تنظیم کرده ام که هر کدام از فرازها را می خوانم و مختصری شرح می دهم.

شواهدی بر ظهور اراده ی خاص الهی

۱- وقتی در تاریخ با جبهه هایی روبه رو شدیم که در یک طرف، جبهه ی وضع موجودِ آن تاریخ در صحنه است - که در عین ظلمانی بودن، با تمام تجهیزات و عِدّه و عُدّه ی خود به میدان آمده - در طرف دیگر گروه قلیلی صف آرایی کرده که تنها نگاه توحیدی آن ها موجب تقابل با وضع ظلمانی موجود شده و با این همه، جبهه ی توحید بر خلاف عرف زمانه در این مقابله پیروز شد، معلوم می شود اراده ای ماوراء آنچه قابل

ص: ۳۱۳

مشاهده در فرهنگ جاری است، به میان آمده و حضرت حق می خواهد تاریخ جدیدی را به صحنه بیاورد.

این اولین نکته ای است که باید در نگاه به انقلاب اسلامی مدّ نظر قرار دهیم و نسبت به آن اسمی که از طرف خدا بنا است تاریخ ما را معنا کند، فکر کنیم.

در رابطه با نکته ی فوق در قرآن داریم: «وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً»(احزاب/۲۲) و چون مؤمنین در جنگ خندق با احزاب - که عبارت بودند از اتحاد جبهه ی کفر- روبه رو شدند، گفتند این است آن وعده ای که خدا و رسولش به ما داد - تا با همه ی کفر روبه رو شویم و حتماً پیروز گردیم- و خدا و رسول او راست گفتند، آن ها در این تقابلی که پیش آمد نه تنها خود را نباختند بلکه ایمان شان افزون و سرسپردگی شان نسبت به اسلام چند برابر شد. زیرا در آن تقابلِ نابرابر که منجر به پیروزی جبهه ی توحید شد حضور خدا را یافتند.

قرآن در مورد جنگ بدر که مسلمانان قصد داشتند در یک درگیری مختصر با کاروان قریشیان، زهر چشمی به آن ها نشان دهند، می فرماید خداوند آن ها را وارد معرکه ای نابرابر کرد تا در آن منطقه بنیاد کفر را براندازد. می فرماید: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتِيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»(انفال/۷) و(به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آن ها] نصیب

شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان(غیر مسلح) برای شما باشد(و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه ی کافران را قطع کند؛ از این رو شما را بر خلاف میل تان، با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ را نصیبتان کرد.

در این جا شما متوجه قاعده ای در این عالم هستید که چگونه حضرت حق با اراده ای خاص در تاریخ ظهور می یابد و حرف بنده این است که وقتی در تاریخ، دو جبهه روبه روی هم ایستادند؛ یکی جبهه ای که می خواهد وضع موجود را حفظ کند و بر فرهنگ استکباری خود تأکید دارد و دیگری جبهه ای که بر خلاف عرف جهانی به میدان آمده است تا توحید را بنمایاند، خداوند در چنین شرایطی خود را نشان می دهد. زیرا آن جبهه ای که در صدد حفظ وضع موجود جهان است به خاطر سابقه ی تاریخی اش همه ی ساز وکارها را با خود دارد، قوای نظامی منظمی برای خود شکل داده، تجهیزاتِ تبلیغاتی تعریف شده را در دست دارد و نهادهای جامعه همه در راستای اهداف آن عمل می کنند. ولی جبهه ی مقابل هیچ یک از توانایی های آن نظام را ندارد. حال اگر دیدید در چنین فضایی جبهه ای که تنها حرفش تأکید بر توحید است، بر جبهه ی مقابل پیروز شد،یقینا به این فکر می روید که باید اراده ای ماورای اراده های معمولی زمانه در صحنه آمده باشد و بنا است تاریخ جدیدی در عالم شروع شود. بنده دو نمونه از این رویارویی را متذکر شدم و سعی می کنم آن را شرح دهم و بقیه را به عهده ی خودتان می گذارم.

ص: ۳۱۵

همان طور که عرض شد یکی از نمونه های تقابل جبهه ی کفر و استکبار با جبهه ی توحید در جنگ بدر اتفاق افتاد. جنگ بدر نقطه ی شروع تقابل اسلام با کفر است، و نمونه ی دیگر آن جنگ احزاب بود که نقطه ی انتهایی تقابل نظامی اسلام با کفر و استکبار در جزیرهالعرب بود. ما بعد از جنگ احزاب دیگر برخورد نظامی با جبهه ی کفر در آن منطقه نداریم و از آن به بعد برخورد فرهنگی آن ها با اسلام شروع می شود.

ملاحظه کردید که قرآن در توصیف تقابلی که بین مسلمانان و احزاب یعنی جبهه ی متحد کفر و استکبار در آن زمان پیش آمد می فرماید: وقتی که مؤمنون، یعنی متدینینی که معتقد به اهداف بزرگ اسلام بودند، اتحاد جبهه کفر را دیدند، خوشحال و امیدوار شدند و گفتند: این همان وعده ی خدا و رسول است. چون می دانستند اگر بخواهند تاریخِ توحیدی خود را شروع کنند باید با کلّیت کفر بیفتند. اگر دو گروه ساده با هم درگیر شوند تاریخی شروع نمی شود، باید همه ی کفر بیاید تا هویت کفر به صورت کامل ظهور کرده باشد و مؤمنین این مطلب را در جنگ احزاب می فهمیدند که وعده ی خدا در ظهور تاریخی اسلام فرارسیده و ملاحظه فرمودید که حقیقتاً هم در جنگ احزاب بود که ریشه های اسلام برای ادامه ی حیات خود محکم شد. قرآن می گوید چون این ها متوجه ی آن اراده ی خاص شدند که بنا است آن اراده با اتحاد همه ی کفر ظهور کند. با روبه روشدن با احزاب «وَ ما زادَهُمْ إِلاَّ إیماناً وَ تَسْلیما» به جای آن که رعب آن ها را بگیرد، زیاد نشد مگر ایمان و تسلیم شان. در این حرف برای عزیزانی که می خواهند متوجه ی حضور اراده ی الهی در تاریخ

باشـند و به آن شور ایمـانی که نیاز است برسـند؛ نکته ی دقیقی نهفته است. مؤمنین معمولی هرگز متوجه ی چنین حضوری از اراده ی الهی در تاریـخ نمی شونـد. این نوع ایمان یک جنس دیگری از ایمان است و با نظر به حضورِ اراده و مشـیت الهی که یـک نوع نگـاه سـلوکی است، برای بعضـی ها پیش می آیـد و الفبای خاص خود را دارد، همین انـدازه فکر کنیـد این چه نوع ایمانی است که صاحبان آن وقتی تقابل همه ی کفر با جبهه ی توحید را می بینند، می فهمند وعده ی الهی جهت نابودی کفر فراهم شده است.

جریان جنگ بـدر را هم در همین راسـتا می توانیـد ارزیابی کنیـد. آیه ی ۷ سوره ی انفال بعـد از پیروزی مسـلمانان در جنگ بدر، به مسلمانان یادآوری می کند که یادتان هست خدا در ابتدای امر که راه های مقابله با جبهه ی کفر را در جلوی شما قرار داد، یکی مقـابله بـا کـاروانی بود که می خواستیـد برویـد و با آن درگیر شویـد و از این طریق نه تنها حضور خود را در منطقه اعلام کنیـد بلکه بـا مصـادره ی اموال آن کـاروان، ثروتی جهت ادامه ی کار به دست آوریـد؟ و راه دیگر آن بود که با قوای نظامی مکه درگیر شویـد و شـما می خواستیـد فقط با کاروان تجاری درگیر شوید ولی یادتان هست که خدا می خواست شـما حضور بزرگ تری در تاریخ پیدا کنید و ریشه ی کفر در آن منطقه به دست شما کنده شود، و خدا شما را وارد آن جبهه کرد و به صورتی غیر قابل پیش بینی پیروز شدید؟

جبهه ی مقابل مسـلمانان حدود هزار نفر بودند با اسب و شمشیر و تجهیزات کامل و این طرف حدود سیصد و سیزده نفر بدون هیچ تجهیزاتی. خداوند می فرماید: «وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ» وقتی که

خدا به شما وعده داد به دو گروه، گروهی که غیر مسلح بودند و شما مایل به برخورد با آن بودید و گروهی که خداوند با تقابل شما با آن ها می خواست «أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِینَ» تا حق حاکم شود و ریشه ی کفر قطع گردد و در آن درگیری برخلاف عرف آن زمان، آن تقابل به نفع جبهه ی توحید تمام شد.

حرف بنده با شما عزیزان این است: یک وجه از اراده ی الهی در آن زمان با جنگ بدر ظهور کرد و یک وجه از آن با جنگ احزاب و پس از آن خداوند از مسلمانان خواست سعی کنند با عبور از فرهنگ کفر و نفاق جایگاه خود را در تاریخ تثبیت کنند. آیا امروز ما نمی توانیم همان نوع از حضورِ حضرت حق را در عالم احساس کنیم؟ اگر امروز می بینیم جبهه ای روبه روی ما قرار دارد که مجهز به همه ی امکانات نظامی و فرهنگی است در حالی که امکانات ما نسبت به آن ها زیر صفر است و با این همه توان مقابله داریم، آیا این کافی نیست تا متوجه شویم بنا است خداوند از طریق انقلاب اسلامی با مشیت خود، تاریخ دیگری را به صحنه آورد؟ این جا دیگر بحثِ پیروزی یک جبهه بر دیگری نیست، این جا بحث تاریخی است که در حال شروع است. این اولین حرف بنده بود که لازم دیدم خدمت عزیزان عرض کنم. امیدوارم توانسته باشم از یک واقعیت بزرگ تاریخی خبر دهم، واقعیتی که با چشم های عادت کرده به ارزش های دنیای استکبار دیده نمی شود.

ص: ۳۱۸

برکات زمان شناسی

۲- در نظر به تقدیرات زمانه و بهترین رویارویی با آن ها، اولیای الهی توصیه های گرانقدری دارند، آن توصیه ها به ما کمک می کند تا بهترین برخورد را با انقلاب اسلامی داشته باشیم. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «اَلْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»(۱) دانشمندی که زمانه خویش را بشناسد، مسائل اشتباه انگیز او را غافلگیر نمی کند. یعنی اگر تحلیل درستی از آنچه در زمانه ی ما پیش آمده نداشته باشیم نمی توانیم تصمیمات درستی بگیریم و به راحتی از مشکلات عبور کنیم. حضرت صادق علیه السلام در جایی دیگر می فرمایند: در حکمت داود هست: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ»(۲) انسان عاقل باید زمانه خود را بشناسد، به وظیفه ای که در شأن او است روی آورد و زبان خود را حفظ کند و چیزی که زمان آن نرسیده است بر زبان نراند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ»(۳) آن کس که ایام و زمانه را می شناسد، از استعدادها و ظرفیت های آن غافل نمی شود. و در جای دیگر می فرمایند: «أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ»(۴) آگاه ترین مردم به زمان، کسی است که از پیش آمدهای آن به شگفت نیاید و به خوبی متوجه مسیر و نهایت هر حادثه ای می باشد. و همان

ص: ۳۱۹

۱- - الکافی، ج ۱، ص ۲۷.

۲- - الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳- - أمالی الصدوق، ص ۳۲۱.

۴- - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

حضرت می فرمایند: «لَیسَ عَلَی الْعَاقِلِ اعْتِرَاضُ الْمَقَادِیرِ إِنَّمَا عَلَیهِ وَضْعُ الشَّیْ ءِ فِی حَقِّه».(۱) برای انسان عاقل شایسته نیست که نسبت به تقدیرهای زمانه معترض باشد زیرا ظهور آن ها قرارگرفتن چیزها در جایی است که باید قرار گیرند. در متون دینی روایت های متعددی نسبت به تقدیر زمانه و آگاهی نسبت به چگونگی آن تقدیرات هست که بسیار راه گشا است.(۲)

مقام معظم رهبری می فرمایند: «ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم؛ البتّه این که این آینده زود باشد یا دیر باشد، دست من و شما است: اگر خوب حرکت کنیم، آینده زودتر خواهد رسید؛ اگر چنانچه تنبلی و کوتاهی و خودخواهی و دنیاپرستی و دل دادن به این ظواهر، چشم ما را یک قدری پُر کند، ما را ساقط کند، در درون خودمان ریزش

- چه

ص: ۳۲۰

۱- - کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- - از نمونه های تأکید ائمه علیهم السلام نسبت به تقدیر زمانه و آگاهی به آن عبارت است از سخن حضرت عسکری علیه السلام که می فرمایند:«.. فَاصْبِرْ حَتَّی یَفْتَحَ اللَّهُ لَکَ بَاباً یَسْهُلُ الدُّخُولُ فِیهِ، فَلَا تَعْجَلْ عَلَی ثَمَرَهٍ لَمْ تُدْرِکْ وَ إِنَّمَا تَنَالُهَا فِی أَوَانِهَا- وَ اعْلَمْ أَنَّ الْمُدَبِّرَ لَکَ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ الَّذِی یَصْلُحُ حَالُکَ فِیهِ- فَثِقْ بِخِیَرَتِهِ فِی جَمِیعِ أُمُورِکَ یَصْلُحْ حَالُکَ- وَ لَا تَعْجَلْ بِحَوَائِجِکَ قَبْلَ وَقْتِهَا- فَیَضِیقَ قَلْبُکَ وَ صَدْرُکَ وَ یَخْشَاکَ الْقُنُوطُ- وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلسَّخَاءِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَیْهِ فَهُوَ سَرَفٌ- وَ إِنَّ لِلْحَزْمِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَیْهِ فَهُوَ تَهَوُّرٌ- وَ احْذَرْ کُلَّ ذَکِیٍّ سَاکِنِ الطَّرْفِ- وَ لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْیَا خَرِبَتْ». صبر کن تا خداوند دری را بگشاید که به آسانی وارد آن شوی، پس نسبت به ثمره و حاصلی که به تو نرسیده عجله نکن، چون هرگاه وقتش برسد، بدان خواهی رسید. بدان آن کسی که کارگردان تو است بهتر می داند که چه وقتی برای تو مناسب تر است، بنابراین، به اختیار و انتخاب او در تمام کارهایت اعتماد کن تا حالت اصلاح شود و در حاجات خود، قبل از رسیدن زمانش، تعجیل ننما که در این صورت، قلبت گرفته، سینه ات تنگ خواهد شد و ناامیدی تو را در بر می گیرد.

ریزش شخصی در درون، چه ریزش اجتماعی - پیدا بکنیم، البتّه دیرتر به دست خواهد آمد؛ امّا بدون تردید به دست خواهد آمد و این به برکت مجاهدت ها و فداکاری ها است».(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با نوع برخوردی که باید با مقدّرات عالم داشته باشیم، می فرمایند: «إِنَّکَ إِنْ صَبَرْتَ جَرَتْ عَلَیْکَ الْمَقَادِیرُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ وَ إِنَّکَ إِنْ جَزِعْتَ جَرَتْ عَلَیْکَ الْمَقَادِیرُ وَ أَنْتَ مَأْزُور»(۲) اگر صبر کنید مقدّرات در باره شما جاری خواهد شد و شما مأجور می شوید، ولی اگر صبر نکنید و بی تابی نمائید مقدّرات کار خود را می کند ولی شما گناه کار محسوب می شوید.

زبانی در راستای عبور از مدرنیته

عزیزان عنایت داشته باشند، اگر تاریخی شروع شده است و ما از آن غفلت کنیم، عملاً از حضور خاص خداوند در این زمان غفلت کرده ایم. ولی اگر متوجه تقدیری باشیم که از طرف حضرت حق در زمانه ی ما مقدر شده، وسعتی به وسعت مشیت الهی در عالم در ما ایجاد می شود و در آن صورت هیچ چیزی برای ما مبهم نخواهد بود. ملاحظه کنید که چگونه حضرت صادق علیه السلام متذکر این امر می شوند و چگونه با نظر به علمِ به زمانه و قواعدی که هر زمانی مخصوص به خود دارد، از راز بزرگی پرده

۱- - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۹۲/۰۶/۲۶.

۲- - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

برمی دارنـد. حضـرت دو نکته را متـذکر می شوند: اولاً؛ این که هرکس باید عارف به زمان خود باشد. ثانیاً؛ در سایه ی چنین آگـاهی است که انسـان گرفتـار بی تحلیلی نسـبت به حوادث نمی شود. حساسـیت روی این مطلب است که دینـداری با زمان شناسـی بایـد همراه باشـد وگرنه انسان گرفتار خطای در محاسـبه می شود و نمی توانـد از ابهامات زمانه خارج شود. در همین رابطه در روایت بعـد داریم که امام می فرمایند: عاقل کسـی است که به مقادیر و تقدیراتی که حضـرت حق در آن زمان اراده کرده آگـاه گردد و متوجه جایگاه و جهت آن مقادیر باشـد تا به جای اعتراض به آن مقادیر، متوجه باشـد آنچه بایـد بشود در حال انجام است. حال با توجه به آن که با ظهور انقلاب اسـلامی، تاریخی و تقدیری شروع شده و بنا است تمدنی غیر از آنچه که در دوران مـدرنیته جـاری بود ظهور نمایـد، عاقلانه ترین کار آن است که از آنچه در حال وقوع است ساده نگـذریم و در این راستـا بـا زمانه بر اساس وظیفه ای که در شأن ما است روبه رو شویم. این از ظرائف روایت دوم است. یعنی اگر شـما زمان شنـاس شدیـد مسلّم در مقابل هر حادثه ای بی تفاوت نیستیـد تا آن جا که می فرماینـد: «حافظاً لِلِسانه» زبان خود را از هرگونه سخنی حفـظ می کنـد، و سـخنی را که در راسـتای شـعوری که نسبت به زمانه ی خود پیـدا کرده، بر زبان می آورد. زیرا می فهمد تاریخی شـروع شده که هر سـخنی شـنیده نمی شود. آیا حضـرت در این فراز نمی خواهند بگویند اگر کسی زمانه ای را که در آن زنـدگی می کنـد درست بشـناسد، گفتمـانش گفتمان خاصـی است و می فهمـد چه تفکری در صـحنه است و زبان مخصوص آن تفکر را به میدان می آورد؟ گاهی زبان جلسات امروزِ

ما شبیه زبان جلساتی است که دویست سال پیش مطرح بوده و بعد می گوییم چرا نسبت به سخنان ما کسی فکر نمی کند. مگر با زبان تفکر امروزِ تاریخ، خود را ارائه داده ایم تا قابل تفکر باشد؟ وقتی حضرت در آخرِ چنین روایتی که بحث از شناخت زمانه می کنند می فرمایند: «حافظاً لِلِسانه» یعنی کسی که عارف به زمانش باشد می فهمد با چه زبانی سخن بگوید که بیرون از تقدیری نباشد که در آن تاریخ ظهور کرده است. باید عزیزان به این موضوع به صورتی جدّی فکر کنند که اگر امروز تاریخ جدیدی شروع شده، زبان جدیدی می طلبد که آن زبان ظرفیت اظهارِ روح این تاریخ را داشته باشد وگرنه شما با زبانی که مربوط به تفکر دوران قبل است نمی توانید انقلاب اسلامی را تبیین کنید و عملاً گرفتار فرهنگ مدرنیته خواهید بود.

ملاحظه کنید چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام روشن می کنند هر زمانی استعداد خاصی دارد و آن کسی که روزگار و زمانه را بشناسد متوجه استعدادهای روزگار و ایام خود می شود. می فرمایند: کسی که ایام را بشناسد از استعدادهای تاریخی خودش غافل نیست. شما نمونه ی این را در شخص حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» ملاحظه کردید که چقدر خوب متوجه بودند «مردم» یعنی چه و چگونه در این تاریخ از توانایی های مردم آگاه بودند و یا در راستای تشخیص استعدادی که این دوران دارد، چرا مقام معظم رهبری این قدر تأکید دارند که ما آینده داریم؟ حقیقتاً استعدادهای عجیبی در تاریخی که ما شروع کرده ایم نهفته است، به شرطی که بتوانیم

آن استعدادها را به فعلیت آوریم و این مشروط بر آن است که زمانه ی خود را بشناسیم.

راز تقابل تمام قد نظام استکباری با ما

بعضاً ملاحظه می کنید نیروهای مذهبی نمی دانند چه کار کنند و دست و دلشان در کارها جلو نمی رود، این به جهت آن است که جایگاه تاریخی انقلاب را نمی شناسند تا استعدادهای نهفته ی آن را دریابند. اگر شما در صدر اسلام در جنگ احزاب حاضر بودید و می دیدید دشمن با تمام قدرتش آمده تا شما را محاصره کند و از بین ببرد و از این طرف هم در داخل جبهه، یهود بنی قریظه از پشت به شما حمله می کرد و از طرف دیگر منافقین در حال تبلیغات مسموم بودند، چه می کردید؟ به طور کلّی مسلمانان در آن جنگ سه هزار نفر بودند و باید در دو جبهه ی داخلی و خارجی می جنگیدند. ظاهر قضیه این است که با وجود چنین شرایطی ما شکست می خوریم، ولی چرا آن گروهی که عرض شد، این قدر به تحقق پیروزی امیدوارند؟ جز این است که متوجه استعداد زمانه ی خود شده اند و در نتیجه نه هیبت احزاب و نه خیانت بنی قریظه و نه جوّسازی های منافقین داخلی و ضعیف الایمان ها، هیچ کدام هیچ تأثیری بر روحیه ی آن ها نگذاشت؟ این است معجزه ی شناخت زمانه، و شما در تاریخی که انقلاب اسلامی ظهور کرد از طریق حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» معجزه ی شناخت زمانه را ملاحظه کردید.

ص: ۳۲۴

در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث بعدی روشن می کنند چگونه آن هایی که از همه بیشتر به زمانه ی خود و اراده ای که در آن زمان مقدّر شده است آگاه اند و از حوادثِ به ظاهر غیر قابل پیش بینی جا نمی خورند، به طوری که هیچ حادثه ای آن ها را به تعجب وا نمی دارد، چه حمله ی صدام به ایران باشد و چه حمله ی جریان های تکفیری به سوریه و عراق، و چه حمله ی اسرائیل به غزه، چون می دانند استکبار باید همه ی چهره های خود را در زیر هر عنوانی که باشد، بنمایاند تا به تمامیت برسد لذا منتظرند تمام امکانات استکبار بر ضد ما به صحنه بیاید تا همه ی ناتوانی اش ظهور کند پس حتماً بانک مرکزی ما را نیز بایکوت می کنند تا همه ی امکانات نظام استکباری به صحنه آید و ناتوانی آن در مقابل جبهه ی توحید از همه ی ابعاد ظهور کند. و در رابطه با همین بصیرت است که رهبر معظم انقلاب«حفظه اللّه» می فرمایند:

«وجود چالش، انسان های آگاه و بصیر و شجاع را نگران نمی کند؛ وجود چالش، انسان های متعهد را به نگاه به ظرفیت های موجود و احیاناً معطل مانده وادار می کند، این چالش ها بر اثر این است که در نظام جمهوری اسلامی، توان پیشرفت، توان استحکام، توان اقتدارِ روزافزون بسیار است».(۱)

شما چالش هایی را که روبه روی این انقلاب ایجاد می شود به اراده ی الهیه برگردانید. از آن جهت که حضرت حق می بیند در این زمان این انقلاب می تواند در یک حضورِ برینی، توانایی های توحیدی خود را ظاهر

۱- - سخنان مقام معظم رهبری، در تاریخ ۳۱/۲/۹۳.

کند، لذا شرایطی فراهم می کند تا کمالات انقلاب ظهور کند. در نتیجه درست وقتی ما بعد از انقلاب خواستیم به شهرهایمان سر و سامان بدهیم و به اقتصادمان رونق ببخشیم تا جبران عقب ماندگی های گذشته بشود، انواع درگیری ها را در کردستان با ضد انقلاب و در جنوب با صدام ایجاد می کند در حالی که به ظاهر مایل بودیم این درگیری ها ایجاد نشود ولی بعد می بینید با پشت سرگذاشتنِ آن مزاحمت ها، با حضوری بسیار شدیدتر وارد تاریخ شدیم و به جای این که یک کشور عادی در کنار سایر کشورها باشیم، مدیریت تاریخ زمانه ی خود را در دست گرفتیم. حضرت مولی الموحدین علیه السلام می فرمایند: آگاه ترین مردم به زمان آن هایی اند که از حادثه هایی که برایشان پیش می آید تعجب نمی کنند. زیرا می فهمند وجود آن چالش ها به معنای حرکت به سمت جلو است و وجود چالش ها انسان های متعهد را به نگاه به ظرفیت های موجود و احیاناً معطل مانده، وادار می کند.

دوباره به روایت بعدی نظر کنید که چگونه حضرت بین جایگاه حادثه ها و تقدیر زمانه رابطه برقرار می کنند و این که در این دیدگاه دیگر هیچ حادثه ای- حتی تهاجم نظامی صدام- بی حساب نیست و عاقل کسی است که نسبت به تقدیرهایی که پیش می آید اعتراضی ندارد، زیرا در دل آن مقادیر است که ظرفیت هایی برای آن تاریخ ظهور می کند. در حال حاضر خودتان را در نظر نگیرید، اگر قبل از این که جنگِ ما با عراق شروع می شد بودید و متوجه چنین روایاتی نبودید و یک مرتبه با آن حمله ی همه جانبه ی صدام از زمین و هوا و دریا روبه رو می شدید، چه

ص: ۳۲۶

می کردید؟ بنده صادقانه عرض می کنم در آن شرایط که می خواستیم کشورمان را بسازیم و دغدغه ی عدالتخواهی داشتیم و در صدد بودیم مسائل آموزشی کشور را در راستای انقلاب سر و سامان بدهیم، وقتی با حمله ی صدام روبه رو شدم فکر کردم همه چیز از دست رفت، در حالی که وقتی امروز موضوع را بازخوانی می کنم معتقدم ما می خواستیم ایران را در حدّ یک جزیره به سر و سامان برسانیم و حالا ـ در زیر سایه ی دفاع مقدسِ هشت ساله، ایران در قامت یک ابر قدرت در تاریخ حاضر شده و می رود تمام معادلات جهان را به نفع مستضعفین و بر علیه استکبار تغییر دهد. لذا حالا می فهمم چه رازی در سخن امام معصوم هست که می فرمایند: عاقل کسی است که مقادیر و تقدیرها را در یک حیات فعّال الهی بنگرد و متوجه باشد همه ی آن ها روی حساب است و سعی کند جایگاه حادثه ها را که قرارگرفتن آن ها در جای خودشان است، بنگرد و این دیگر یک توصیه ی اخلاقی نیست، این یک بصیرت است. سخنان مقام معظم رهبری را نیز در راستای این بصیرت معنا کنید که چرا با این همه چالش که در اطراف ما وجود دارد می فرمایند: «ما تردید نداریم که آینده ی روشنی داریم». پس به جای جاخوردن نسبت به این چالش ها باید صبر و مقاومت پیشه کرد تا نتیجه ی کامل را بگیریم و مأجور باشیم.

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی

۳- شواهد زیادی به چشم می خورند حاکی از آن که انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت قدسی وارد تاریخ ما شده است و بدین لحاظ باید

ص: ۳۲۷

همواره منتظر ظهور چهره های عمیق ترِ حقیقت قدسی انقلاب باشیم و افق را برای تحقق تمدن نوین اسلامی به معنای خاص آن که حضرت امام بر آن تأکید داشتند، فراهم نماییم(۱)

و شاید این جلسه بتواند کمک کند که ما چگونه به انقلاب اسلامی نظر نماییم تا مثل سایر حقایق قدسی که با غفلت ملت ها در حجاب می رود، انقلاب اسلامی با غفلت ما به حجاب نرود. و به همین جهت است که می گوییم اگر تعریف درستی از انقلاب اسلامی در راستای آرمان هایش داشته باشیم دیگر نسبت به جریان های مختلفی که انقلاب اسلامی را پذیرفته اند نگرانی نخواهیم داشت و احساس خطری نسبت به حضور آن ها در مراکز تصمیم گیری پیش نمی آید زیرا ما نسبت آن ها را با اهداف انقلاب تعریف می کنیم و نه با خودمان.

اگر ملاحظه بفرمایید بنده در این قسمت و در قسمت های بعدی می خواهم روشن کنم اولاً: چرا می گوییم انقلاب اسلامی یک حقیقت قدسی است. ثانیاً: چرا باید منتظر چهره های مختلف حقیقت قدسی انقلاب بود. ثالثاً: یعنی چه که می گوییم انقلاب اسلامی به تمدن نوین اسلامی ختم می شود؟ و این تمدن نوین اسلامی چیست و چه خصوصیاتی دارد؟ در پاورقی همین قسمت تعریفی از اهداف انقلاب اسلامی و تمدن نوین

۱- - در رابطه با اهداف انقلاب اسلامی باید نسبت به سیرِ «از اعتبار به حقیقت» و از «اخلاق به سلوک» و با مدّ نظرقراردادن «وحدت وجود» حساس بود و به نوعی از خودسازی برای ملت فکر کرد که بتوانند در مقابل کفر جهانی که با همه ی حیله های شیطانی اش به صحنه آمده است، بایستد. و از این لحاظ باید تمدن اسلامی را به صورتی کامل معنا کنیم وگرنه وارد تاریخی که باید شروع شود، نشده ایم و با تکرار نگاه های محدودِ گذشته، گرفتار یک نوع کودنی فرهنگی می شویم.

اسلامی شده است، این جا نمی توانیم به آن بپردازیم ولی انتظار این است که عزیزان بر روی آن بحث کنند. عرض شده تمدن نوین اسلامی سه شاخصه ی مهم دارد یکی عبور از مجاز به حقیقت، و دیگر عبور از اخلاق به سلوک با رویکرد وحدت وجودی و سوم ایجاد انسانی که ماورای تمام ساختارهای تمدن غربی بتواند در تاریخ حضور پیدا کند.

ما در این جلسه گرد هم آمده ایم تا بفهمیم چگونه به انقلاب اسلامی نظر کنیم، زیرا به نظر می رسد اگر درست به انقلاب اسلامی نگاه کنیم، می پذیریم این انقلاب بسیار جدّی تر از این هاست که ما آن را یک اتفاق تاریخی بدانیم و عرض بنده با شما عزیزان نیز در این رابطه است که اگر رسیدید به این که انقلاب اسلامی یک حقیقت قدسی است، باید با همان دیدی که سایر حقایق قدسی را می بینیم به آن نظر کنیم.

در نظر بگیرید اگر از کسی که هیچ تصور درستی از خداوند ندارد بپرسیم خدا هست یا نیست؟ جواب او چه مثبت باشد و چه منفی بسیار فرق می کند با جواب کسی که متوجه ی خدایی است که انبیاء و اولیاء معرفی می کنند، خدایی که انبیاء معرفی می کنند خصوصیاتش طوری است که تنها اگر انسان روحش را آماده کند برایش ظهور می کند و اگر پرخوری کند و یا نسبت به مؤمنین کینه داشته باشد، غیبت می نماید، و از این جهت سخن از بودن یا نبودن خدا خیلی مهم نیست، بلکه سخن در ظهور و خفای خدا است، خدایی که شما در درس معارفِ رسمی دانشگاه وجودش را اثبات می کنید چندان در زندگی و رفتار شما تغییر ایجاد نمی کند. باید مشخص شود خدا یک حقیقت است، مثل لیوان نیست که

ماهیت داشته باشد و شما بخواهید آن را تعریف کنید بلکه باید بتوانید به آن نظر کنید. خداوند به عنوان یک حقیقت، طوری در عالم حضور دارد که با توجه به شخصیت و عقاید و اخلاق ما، نسبت خود را با ما تعیین می کند و بر اساس حضور ما در محضرش، خود را به ما می نمایاند و به همین صورت در عالم و در حادثه ها می توان متوجه ظهور او بود. وقتی روشن شد خداوند یک حقیقت وجودی است و نسبت به انسان ظهور و خفا دارد، می فهمیم چطور باید به خداوند نظر کرد. عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی نیز به عنوان مظهر اراده ی الهی در این عصر، یک حقیقت وجودی است و همان طور که اراده ی الهی یک حقیقت تشکیکی است و دارای شدت و ضعف و ظهور و خفا است؛ انقلاب اسلامی نیز همین طور است. آیا انقلاب اسلامی یک حادثه ی عادی در تاریخ است یا یک حقیقت است که در تاریخ ما ظهور کرده، از جنس همان حقیقتی که انبیاء الهی در زمان خودشان به ظهور رساندند؟ اگر این انقلاب از جنس اراده ی الهی در عالم است، باید به همان صورتی که به اراده ی الهی نظر می کنید به آن نظر کنید. شما اگر بخواهید به حضور اراده ی الهی به آن صورت خاصی که در هر دوره از تاریخ در عالم ظهور می کند نظر کنید باید از منظر وجودی به مظاهر آن اراده نظر نمایید و به حقیقت آن منتقل شوید و اگر کسی متوجه «وجود» در عالم نباشد و تنها ماهیات در منظر او باشد و به ماهیات اصالت بدهد، نمی تواند معنای حضور اراده ی الهی را در عالم بفهمد. ابتدا باید مشکل او را حل کنیم تا به اراده ی الهی به عنوان یک حقیقت وجودی نظر کند و متوجه تشکیکی بودن آن نیز بشود و دیگر

این که بداند تشکیکی بودن اراده ی الهی نسبت به ما است، چون ما در نظر به حضور اراده ی الهی در عالم، همواره در یک حالت نیستیم.

این که عرض کردم شاید این جلسه بتواند کمک کند تا ما آن طور که باید به انقلاب اسلامی نظر نماییم، از آن جهت است که وقتی می بینیم نسبت ما با انقلاب اسلامی بعضاً شدید و بعضاً ضعیف است، می فهمیم انقلاب اسلامی مثل سایر حقایق قدسی که بعضاً با غفلت ملت ها در حجاب می رود، خود را از بعضی ها پنهان می کند و آن ها را از حضور شایسته ای که باید در محضر نورانی انقلاب اسلامی، به عنوان حضور در زیر سایه اراده ی خاص الهی در این زمان داشته باشند، محروم می کند. این به جهت آن است که آن ها تحت تأثیر حجاب های ظلمانی این روزگار قرار گرفته اند و در همین رابطه می گوییم اگر تعریف درستی از انقلاب اسلامی در راستای آرمان هایش داشته باشیم دیگر نسبت به فعالیت جریان های مختلفی که انقلاب را پذیرفته اند نگرانی نخواهیم داشت و احساس خطری نسبت به حضور آن ها در مراکز تصمیم گیری نمی کنیم زیرا می توانیم بین جریان هایی که حجاب انقلاب هستند با جریان هایی که در عین تفاوت سلیقه ای که با ما دارند، حجاب انقلاب نیستند، تفکیک کنیم.

ص: ۳۳۱

وظیفه ی بسیار حساس نیروهای انقلاب

یکی از وظایف اصلی نیروهای انقلاب در حال حاضر این است که باید از انقلاب اسلامی درک درستی داشته باشند تا آن را در مظاهر مختلف بشناسند. گفت:

دیده آن باشد که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

وقتی روشن شود که انقلاب اسلامی به عنوان مظهر اراده ی الهی، یک حقیقت وجودی است و مثل سایر حقایق در مظاهر مختلف ظهورات مختلف دارد، ولی همه ی آن مظاهر به یک حقیقت اشاره دارند، دیگر تعارض بین نیروهای اصیل انقلاب پیش نمی آید، حال چه آن نیروها به عنوان مظاهر انقلاب، اصول گراها باشند و چه اصلاح طلبان و چه هر جریانی که خود را منسوب به انقلاب می داند. همان طور که سالك إلی اللّه اسم ربّ را در مظاهر مختلف می شناسد و به همان شکلی که در رزقِ خود حضرت ربّ را حاضر می بیند، در مصائبِ خود نیز نور اسم ربّ را می بیند و می گوید:

در بلا هم می چشم الطاف او

مات اویم، مات اویم، مات او

کسی که نگاه وجودی به انقلاب اسلامی داشته باشد و آن را یک حقیقت وجودی بداند، تعریف درستی از آن خواهد داشت و در هرجا اثری از آن دید آن را در آن اثر می شناسد و دیگر به اشتباه نمی افتد که اگر جریانی متفاوت با سلیقه ی او در انقلاب حاضر است، آن را بیرون از انقلاب قلمداد کند. جریان ها را با حقیقت انقلاب و با نسبتی که با اهداف انقلاب دارند، می سنجد و نه با برداشتی که خودش از انقلاب دارد و نه با

وظیفه ای که خودش نسبت به انقلاب برای خود تعریف کرده است. چنین فردی به خوبی بین حجاب های انقلاب و مظاهر انقلاب فرق می گذارد و این وظیفه ی بسیار حساسی است برای نیروهای انقلاب و در این رابطه کارهای زمین مانده ی بسیاری داریم تا نیروهای انقلاب به عنوان جریان های فکری متفاوت، مسیر خود را از جریان هایی که حجاب انقلاب اند و به غرب اصالت می دهند، جدا کنند و هر گروه تنها برداشت خود از انقلاب را حقیقت انقلاب نداند، بلکه برعکس بگوید:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

ما اگر مشخص کنیم انقلاب اسلامی چیست معلوم می شود چرا با بعضی از جریان ها، انقلاب در حجاب می رود و با بعضی از جریان های فکری به ظهور می آید و با کدام دولت به حجاب می رود و با کدام دولت به ظهور می آید و یا اجمال آن به تفصیل در می آید و کدام جریان نسبت به انقلاب بی تفاوت است و نمی تواند خود را در تاریخی که انقلاب شروع کرده است حاضر کند و هنوز در گذشته ی خود زندگی می کند. عین آن نگاهی که در توحید از جهت ظهور و خفای انوار الهی باید داشته باشید باید به انقلاب اسلامی داشت. وقتی از حقیقتِ وجودی انقلاب غفلت کنیم گرفتار خط بازی و حزب بازی می شویم و یک جریان فکری سیاسی را که با مواضع حزبی ما هماهنگ نیست دشمن انقلاب می پنداریم، در حالی که درست است بعضی از جریان ها نمی توانند تفصیل انقلاب باشند ولی حجاب انقلاب هم نیستند. وقتی نظر به حقیقت وجودی انقلاب داشتیم و متوجه شدیم انقلاب می تواند از پنجره ی جریان های مختلف

ظاهر شود، می توانیم بفهمیم کدام جریان وَجهی از انقلابمان را نشان می دهد و نه همه ی انقلاب را و در عین آن که وَجهی از انقلاب را نشان می دهد می توانیم آن را با آن جریانی که به کلّی نمی تواند از هیچ جهت تابلوی انقلاب باشد، متفاوت بنگریم.

یکی از مشکلات امروز ما در هویت شناسی نیروهای انقلاب است که بر مبنای شناخت حقیقت انقلاب باید در این موضوع وارد شویم. درست است که این موضوع احتیاج به بحث دارد ولی حداقل تلاش کنید در این وادی فکر کنید. زیرا اگر انقلاب اسلامی به دلیلی که عرض شد مظهر خاص اراده ی الهی در این عصر است حتماً باید نگاهمان را نسبت به شناخت انقلاب در همین راستا قرار دهیم وگرنه از یک طرف همچنان با ریزش های انقلاب روبه رو می شویم زیرا نتوانسته ایم هویت اصلی انقلاب را به نسل جدید بشناسانیم و از طرف دیگر نمی توانیم از تعارضاتی که بین نیروهای انقلاب پیش می آید عبور کنیم.

انقلاب اسلامی؛ چهره ی آشنای مردم

۴- در نگاه به انقلاب اسلامی از موضوعی بنا است سخن بگوییم که بیش از آن که در یک تفکر حصولی بتوان آن را تعریف کرد، باید با یک نگاه حضوری به دنبال آن بود تا انقلاب اسلامی بتواند چهره ی اصلی خود را بنمایاند. و لذا می توان گفت: انقلاب اسلامی از یک جهت بسیار ناآشنا است - اگر بخواهیم با تعریف حصولی و مفهومی، آن را معرفی کنیم - و از جهت دیگر بسیار آشنا است- اگر بتوانیم با نگاه وجودشناسانه و

حضوری به آن بنگریم- به همین جهت اگر مباحثی که بنا است با عزیزان در میان گذاشته شود با ادبیاتی غیر از ادبیات مأنوس ارائه می شود، به جهت نوع نگاه به موضوعی است که تنها با زبانی خاص می توان از آن گفتگو کرد.

وقتی از «چیستی» انقلاب اسلامی که ظهور اراده ی الهی برای تحقق تاریخ جدید است، سؤال کنی، رُخ برمی بندد و با تو بیگانه می شود. ولی وقتی در نظر به آن از غلبه ی ذهنی که به دنبال چیستی ها است، آزاد شوی، چون آشنایان رخ می نمایاند و خود را در پنجره ی حوادث آشکار می کند.

در این فراز باید متوجه باشیم از چه جهت انقلاب اسلامی برای مردم ما آشنا است و چرا به خوبی می فهمیدند حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» چه می گویند و چرا جریان روشنفکری نتوانست حقیقت انقلاب را درک کند. برای جواب به این سؤال باید به هویت و حقیقت انقلاب نظر کرد و این که با چه روحیه و رویکردی باید به آن نظر نمود. آری بیش از آن که بتوان آن را در یک تفکر حصولی تعریف کرد باید با یک نگاه حضوری به آن نظر کرد تا چهره ی اصلی خود را بر جان ما بنمایاند و از این جهت مردم ما سخن حضرت امام را سخنی آشنا یافتند و درک می کردند که امام به چه چیزی اشاره دارد. مثل نگاه شما به این نوری که در این سالن هست. این نگاه را با نگاهی که به یک لیوان می اندازید مقایسه کنید. در نگاه به لیوان نظرتان به ماهیت لیوان و شکل آن است و لذا می توانید به راحتی به آن اشاره کنید، ولی در نگاهتان به نور نمی توانید به آن اشاره کنید زیرا به ماهیت آن نظر ندارید، به وجود آن نظر می کنید و در نتیجه

اگر بنده از شما در باره ی نور درون اطاق سؤال کنم، شما نمی توانید مثل لیوان که به آن اشاره می کنید آن را نشان دهید، بلکه باید خودم در حضور نور قرار گیرم تا آن را بیابم، نه این که بپرسم نور چیست و از شما انتظار داشته باشم مثل لیوان آن را به من نشان دهید.

وقتی کسی در سؤال خود گرفتار استیلای چیستی باشد هیچ وقت چیزی که «وجودی» است در منظر او قرار نمی گیرد و انقلاب اسلامی نیز از آن جهت که یک حقیقت وجودی است برای کسی که می خواهد با سؤال از چیستی و ماهیت آن، آن را بشناسد، هرگز ظهور نمی کند. حتی اگر به ظاهر طرفدار انقلاب هم باشد، باز باید منتظر ریزشش باشید زیرا نتوانسته است به هستی انقلاب نظر کند، مثل این که کسی از شما بپرسد خدا چیست؟ و به جای تلاش برای آن که از این سؤال آزاد شود، چون خداوند چیستی و ماهیت ندارد؛ بر سؤالش اصرار بورزد. این شخص بالاخره هرگز نمی تواند با خداوند ارتباط برقرار کند تا با قلبش به او ایمان آورد، زیرا او به دنبال چیزی به نام خدا می گردد که چنین خدایی نیست. اگر خدا چیستی داشته باشد که محدود به ماهیت خود می باشد و دیگر خدا نیست. این فرد باید نگاهش را عوض کند تا از این سؤال یعنی استیلای چیستی در مورد خدا، آزاد شود و نسبت خودش با خدا را در ساحت دیگری بیابد. در مورد انقلاب اسلامی هم از آن جهت که انقلاب اسلامی اراده ی الهی است در این عصر و از جنس «وجود» است، باید نسبت خود را با انقلاب بیابیم نه این که با استیلای چیستی، مرتب از خود بپرسیم انقلاب چیست و کتاب بخوانیم تا انقلاب اسلامی را بفهمیم. دقیقاً

ص: ۳۳۶

مشکل در همین جا است و بنده تلاش می کنم در حدّی که وقت اجازه می دهد عرایضی در این رابطه داشته باشم که چرا انقلاب برای بعضی از افراد بسیار ناآشناست؟ عرض کردم اگر کسی بپرسد این نور که سراسر سالن را پر کرده است، کو؟ چنین فردی از این منظر هرگز نور را نمی بیند و از این جهت نور برای او ناآشنا محسوب می شود، اما اگر به جای این که بپرسد نور کو، منظر خود را عوض کند و با منظری دیگر به نور نگاه کند می یابد که نور سراسر سالن را پر کرده است.

در نگاه به انقلاب اسلامی نیز بناست از موضوعی سخن بگوییم که ماوراء تفکر حصولی است و به جای نظر به ماهیت آن، با نگاه حضوری به آن نظر کنیم و آن را در مناظر مختلف به تماشا بنشینیم و از آن طریق به حقیقت آن منتقل شویم وگرنه انقلاب، خود را برای ما بسیار ناآشنا می نمایاند.

انقلاب اسلامی، حقیقتی ذو مراتب

۵- انقلاب اسلامی به عنوان ظهور اراده ی الهی در این تاریخ، یک حقیقت وجودی و تشکیکی است و به همین جهت هر اندازه بتوانیم با آن بیشتر اُنس بگیریم، بیشتر به عمق آن پی می بریم.

ما باید در نسبت با همه ی حقایق به خصوص در رابطه با نسبتی که باید با خدا داشته باشیم، متوجه رابطه ی وجودی خود با خدا باشیم وگرنه اگر با غلبه ی ذهنی که به دنبال چیستی ها است به حقایق و به خداوند فکر کنیم و

همان طور که چیزی به نام شدت دینداری نسبت به خدا برایمان معنا نخواهد داشت، موضوع شناخت بیشتر انقلاب برایمان بی معنا می شود.

ماهیات چیزی نیستند که دارای شدت و ضعف باشند و در رویارویی با آن ها تلاش کنیم تا مراتب شدیدتر آن را بشناسیم، ولی حقایقِ وجودی دارای مراتب هستند و می توان با ارتباط دقیق تر با آن ها به مراتب بالاتر آن ها نزدیک شد. انقلاب اسلامی از آن جایی که یک حقیقت وجودی است دارای مراتب می باشد و یک حادثه ی عادی نیست که برای شناخت آن رجوع به معلم تاریخ کافی باشد و بصیرت امثال مرحوم شهید چمران در شناخت انقلاب نیاز نباشد. از این جهت تأکید می کنیم اگر کسی رابطه ی خود را با حقیقت روشن نکرده باشد نمی تواند رابطه ی صحیحی با انقلاب برقرار کند و همان طور که درجه ی خداشناسی ها بین مؤمنین متفاوت است، درجه ی فهم انقلاب اسلامی نیز برای طرفداران انقلاب متفاوت است. در صورتی که اگر خداوند یک چیزی مثل سایر پدیده ها و اشخاص بود دیگر تفاوتی در شناخت او در بین افراد نبود و شناخت حضرت علی علیه السلام از خدا با شناخت یک مسلمان عادی یکسان بود. از آن جهت شناخت حضرت علی علیه السلام از خدا با شناخت یک مسلمان عادی متفاوت است که وجود خداوند، وجودی مثل وجود ماهیات و اشیاء نیست بلکه یک حقیقت است که هر اندازه ما توان نزدیکی به او را در خود بیشتر ایجاد کنیم، بیشتر به او نزدیک می شویم و شناخت بهتری از او خواهیم داشت و او در شرایط مختلف، ظهورات مختلفی برای ما خواهد داشت. عمده آن است که متوجه باشیم برای شناخت حقایق باید از ذهنی

که به دنبال چیستیِ همه چیز است آزاد شویم و گمان نکنیم ارتباط با هر موجودی تنها از طریق چیستی اش ممکن است و خود را از ارتباط وجودی با حقایق محروم گردانیم.

عرض بنده آن است؛ وقتی روشن شود انقلاب اسلامی به عنوان مظهر خاص اراده ی الهی، در این عصر به تاریخ ما وارد شده برای شناخت آن باید همان راهی را طی کنید که برای سایر صفات الهی طی می کنید و با آن صفات در مظاهر گوناگون مرتبط می شوید و در دینداری خود معنای شدت و ضعف دینداری را تجربه می نمایید، موضوع شناخت انقلاب نیز از همین قرار است و می توانیم تلاش کنیم تا با شدت بیشتری انقلاب را درک کنیم و این شروعِ ارزشمندی در شناخت انقلاب است و لازمه ی آن تلاشی است که در اثر آن تلاش در شرایطی از نظر روحی و سلوکی قرار گیریم که بتوانیم بیشتر متوجه عمق انقلاب اسلامی شویم.

اتحاد شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و انقلاب اسلامی

۶- اگر انقلاب اسلامی تجلی اراده ی خاص الهی است که برای ظهور توحید در این عصر بر قلب حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» تجلی کرده است، باید با نگاهی خاص و عقلی مخصوص، که هر حقیقتِ وجودی را مدّ نظر قرار می دهیم، آن را مدّ نظر قرار داد و به همان معنایی که ما نمی توانیم مالکِ «وجود» باشیم بلکه می توانیم به آن تعلق داشته باشیم، می توانیم تنها به انقلاب اسلامی تعلق داشته باشیم نه آن که گمان کنیم می توانیم مثل یک «ماهیت» آن را تعریف کنیم و در اختیار بگیریم.

ص: ۳۳۹

بدان جهت ذات انقلاب اسلامی محسوس نیست که به عنوان اراده ی الهی، یک حقیقت «وجودی» است و باید در حضور آن قرار گرفت، و شواهدی را که اشاره به او می کنند از منظر دور نداشت.

به نظر می رسد تا این جا برای عزیزان روشن شده باشد که انقلاب اسلامی یک حقیقت اشراقی است و معلوم است که حقایق اشراقی بر قلب تجلی می کند نه آن که افراد با فکر به آن برسند. از طرفی آن کسی که باید آن حقیقت به قلب او اشراق شود باید شایستگی اتحاد با آن حقیقت را داشته باشد و هیچ گونه دوگانگی بین شخصیت او و آن اشراق در میان نباشد وگرنه قلب او ظرفیت پذیرش آن حقیقت اشراقی را نخواهد داشت. در موضوعات فکری همیشه این طور نیست که شخصیت انسان عین افکارش باشد، بعضاً خلاف آنچه می داند و عقلاً قبول کرده، عمل می کند، ولی موضوع در مسائل قلبی فرق می کند، تا انسان شخصیت خود را مناسب آن تجلیاتی نکند که به قلبش تجلی کرده، آن حقایق بر قلب او تجلی نمی کند. با توجه به این امر می خواهم نتیجه بگیرم انقلاب اسلامی به عنوان تجلی اشراقیِ اراده ی الهی بر قلب حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»، عین شخصیت حضرت امام است.

خدای مطلوب عرفا

همان طور که می دانید وجود مقدس حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف یک حقیقت اند در جمال یک شخص. حضرت مانند یک دانشمند و یا یک فیلسوف نیستند که در عین آن که ممکن است آن فیلسوف افکار بلندی

داشته باشد، معلوم نباشد شخصیت او هم شخصیت بزرگی است و اعمالش منطبق بر افکارش باشد. ولی از آن جایی که قلب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف محل همه ی حقایق عالم است، شخصیت ایشان عین همه ی حقایق است و به همین جهت شما امام خود را مظهر کامل آن حقایق می دانید.(۱)

در رابطه با یگانگی شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» با انقلاب اسلامی نیز قضیه از همین قرار است و به همین جهت اگر توانستیم با شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» و از طریق ملکوت ایشان، ارتباط وجودی برقرار کنیم با حقیقت انقلاب ارتباط برقرار کرده ایم و از آن طریق متوجه اراده ی خاص الهی در این عصر و در این عالم می شویم و با خدایی که در عالم ظهور کرده است ارتباط برقرار کرده ایم و این است آن خدایی که مطلوب همه ی عرفا و اولیاء الهی است.

تذکر بسیار مهمی که در ادامه ی متن شماره ی ۶ هست، موضوع تعلق یافتن به انقلاب اسلامی است و نه در تملک خود قراردادن آن. از

ص: ۳۴۱

۱- - قرآن در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن بر قلب حضرت می فرماید: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِين»(شعراء/ ۱۹۲ تا ۱۹۴) آن قرآن فرودآمده ای است از طرف پروردگار عالم که توسط روح الأمین بر قلب تو نازل شد تا تو از بیم دهندگان باشی. و از طرف دیگر در آیه ۲۲۵ سوره ی بقره می فرماید: «لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» یعنی خداوند به جهت هر سوگندی شما را نمی گیرد ولی شما را به جهت آنچه قلب هایتان کسب می کنند می گیرد. چون آنچه بر قلب هرکس می گذرد شخصیت او را تشکیل می دهد و از این جهت قلب و شخصیت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله عین قرآن است و قلب و شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» عین انقلاب اسلامی است.

آن جایی که تنها راه ارتباط ما با حقایقِ وجودی، تعلق داشتن به آن ها است وگرنه با ذهنیات خود ارتباط برقرار کرده ایم و نه با حقایق، در رابطه با انقلاب اسلامی هم باید این قاعده را رعایت کرد و حریم انقلاب اسلامی را پاس داشت وگرنه مثل سیاسی کارهایی که گمان کردند می توانند به عنوان مالکان انقلاب هر تصمیمی برای انقلاب بگیرند و انقلاب آن ها را از تاریخ خود بیرون انداخت، از انقلاب اسلامی یعنی از راه اُنس با خدا در این عصر، بیرون می افتیم. آری باید در حضور انقلاب قرار گرفت و آماده بود تا از طریق انقلاب اسلامی در این عصر راه ارتباط با خدا برای ما گشوده شود. هنر ما باید آن باشد که مواظب باشیم ارتباط ما با انقلاب به هم نخورد. البته اگر جایگاه وجودی انقلاب اسلامی برایمان روشن نشود موضوعِ تعلق به انقلاب معنای حقیقی پیدا نمی کند تا در حضور انقلاب قرارگرفتن معنای خود را آشکار کند. شما نسبتِ بین مردم با انقلاب را در مراسمی مثل روز ۲۲ بهمن مشاهده می کنید که چگونه مردم در آن روز و یا در ۱۴ خرداد یعنی روز رحلت حضرت امام، با انقلاب و امام به عنوان حقایقی زنده تجدید عهد می کنند و چون متوجه انقلاب اسلامی و حضرت امام در این عصر و زمانه هستند، در این صحنه ها حاضر می شوند. مثل آن که در زیارت امامان معصوم علیهم السلام در حرم آن ها در محضر آن ها قرار می گیرند و رابطه ی وجودی با امام معصوم برقرار می کنند و با شعوری کامل با امام درد و دل می نمایند.

همان طور که حرم حضرت رضا علیه السلام مظهر نوری از انوار الهی است که در جمال آن حضرت ظهور کرده، در این زمان و در محدوده ی این عصر،

انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» مظهر نوری از انوار الهی است و خداوند افراد شایسته را از آن بهره مند می کند و عقوبت بعضی از افراد همین است که از این تعلق و این حضور محرومند.

نظر به انقلاب اسلامی با کدام عقل؟

۷- عقلی که برای حضور در تاریخ توحیدی و برای اُنس با خدا در این عصر نیاز است، نه عقل ریاضی کمیت گرا است و نه عقل انتزاعی و مفهوم گرا. به عقلی نیازمندیم که تقدیرات الهی و اسماء حسنای او را احساس کند. این عقل با رجوع به شخصیت اشراقی و متعین حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» به میان می آید، این عقل از جنس عقلِ نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است همان انسانی که شخصیتش عین اُنسِ با حقیقت است.

از نکته های مهمی که متأسفانه با عالم گیرشدن فرهنگ مدرنیته مورد غفلت قرار گرفته، نظر به عقلی است که غیر از عقل کمیت گرا و یا عقل مفهوم گرا است. عقل کمیت گرا، عقلی است که در ریاضیات و علوم تجربی با آن سر و کار دارید و در آن میدان با ابعاد مختلف آن عقل روبه رو می شوید و عقل مفهوم گرا بیشتر در علوم انسانی و به خصوص در مباحث فلسفی به میدان می آید و ما را از واقعیات غیر محسوسِ سنت های جاری در عالم آگاه می کند. ولی ما در قرآن علاوه بر این عقل ها متوجه عقلی هستیم که می تواند ما را در متن تاریخ و در حرکات و سکنات انسان ها متوجه حقایق وجودی کند. به عنوان مثال آن جا که در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره ی حج نظر ما را به آثار باقی مانده از ملت هایی می اندازد که همه

ص: ۳۴۳

نابود شده اند، می خواهد ما با قلب هایی آن حادثه ها را تعقل کنیم که متوجه وجود سنت های جاری در این عالم می شود به طوری که آثار باقی مانده ی اقوامِ به هلاکت رسیده را مظهر حقیقت وجودی آن سنت ها ببینیم. می فرماید: «فَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها وَ هِیَ ظالِمَهٌ فَهِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ$ أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ». چه بسیار از اقوام و تمدن هایی که ما هلاک کردیم در حالی که ظالم بودند پس سقف خانه های آن ها فرو افتاد و چاه های رهاشده و قصرهای تو در تو همه حکایت از حضور سنت خدا در آن صحنه ها دارد. آیا ای پیامبر! این منکرانِ دوران تو در زمین سیر نمی کنند تا برایشان قلب هایی ظهور کند که از طریق آن ها تعقل کنند یا گوش هایی که از طریق آن گوش ها بتوانند سخن حق را بشنوند؟ حقیقت این است که چشم آن ها نابینا نیست لکن قلب های آن ها که در سینه هایشان هست و با آن می توانند حقایق را در مناظر مختلف بنگرند، نابینا است.

منظور عرضم از آوردن این آیات آن است که ملاحظه کنید عقلی هست که می تواند در مظاهری خاص متوجه حقایقی خاص گردد. این عقل است که متوجه حضور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالم می شود و می فهمد شخصیتی در این عالم هست که شخصیتش عین اُنس با حقیقت است و قلبش چیزی جز حقیقت عالم نیست همان طور که آیات ۴۵ و ۴۶ سوره ی احزاب در وصف رسول خدا چنین جایگاهی قائل است. زیرا

می فرمایـد: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً $ وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً»؛ ای پیامبر خـدا! ما تو را فرستادیم به سوی مردم در حالی که نمونه ی کامل حقیقت دین هستی و به نتایج دینداری بشارت می دهی و از خطرات جداشـدن از دین انـذار می نمایی و در عین آن که به اذن الهی دعوت کننده به خداوند هستی، خودت همانند چراغی روشـن می باشی که همه ی شخصیت ات نمونه ی کامل دین است.

وقتی روشن شد می توان با عقلی خاص حقایق عالم را در شخصیت اولیاء معصوم دید، در همین رابطه با چنین عقلی می توان به حقیقت انقلاب اسلامی در شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» نظر کرد.

مردم مـا انقلاب را با قلب خود در کلمات حضرت امام یافتنـد و با انقلاب اسـلامی عهـدی قلبی و حضوری بسـتند. ولی وقتی متفکران ما خواستند آن را تبیین کنند با علم رسمی زمانه ای تبیین کردند که سخت حصولی و بی روح بود و لذا انقلاب در مراکز آکادمیک ما در حجاب رفت در نتیجه ما بایـد متوجه باشیم برای ارائه ی چهره ی حقیقی انقلاب وظیفه داریم به همان روحی برگردیم که در کلمات حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» بود. ما هنوز قالب مناسبِ آن حضور را در یافتِ حصولی علمِ خود نساخته ایم و برای چنین علمی به عقل خاصی نیازمندیم.

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی

۸- ما بر «وجود» مسلط نیستیم و «وجود» از آن جهت که در ذات خود تشکیکی و دارای شدت و ضعف است، گاهی خود را بر ما آشکار

ص: ۳۴۵

می کنـد و گـاهی از مـا پنهـان می شود و تنها به انـدازه ای که برای ما در مظاهری خاص ظهور می کنـد ما آن را احساس می کنیم و از آن جـایی که «وجود» تنها در مظاهر و در اسـماء حُسـنای الهی خود را می نمایانـد، حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» مظهر متعینِ انقلاب اسـلامی شـد و هر اندازه به ملکوت آن مرد الهی نزدیک شویم به حقیقت انقلاب اسـلامی که همان ظهور اراده ی الهی به صورت توحید خاصِ این دوران است، نزدیک شده ایم.

ملکوت حضـرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» محل تجلی اراده ی الهی جهت تحقق تاریـخ توحیـدی این عصـر است و مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» به عنوان کسـی که متوجه این امر می باشند می فرمایند: «واقعاً امام«رضوان اللّه تعالی علیه» انسان عجیبی بود، اصـلًا پیـدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیـچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضل الهی بود برای این که چرخشـی در تاریـخ و در حرکت قافله ی عظیم بشـری به وجود آورد، دستی بایـد از غیب ظاهر می شـد، خـدای متعال این دست را ظاهر کرد»(۱/۳/۶۹).

در رابطه با بهترین نگاه به انقلاب اسـلامی بایـد قواعد نگاه صـحیح به «وجود» را بدانیم و متوجه باشـیم معنای تشـکیکی بودنِ وجود یعنی چه. به خصوص که «وجود» در ذات خود تشـکیکی است و شدید و ضـعیف بودن آن مربوط به خودش است و نه آن که عاملی خارجی آن را شـدت و ضـعف بخشد. وقتی شدت و ضـعف در ذات وجود نهفته است پس این خاصـیت وجود است که گاهی خود را برای ما آشکار می کند و گاهی از ما پنهان می شود و در همین رابطه ما ظهور آن را در مظاهرش

می یابیم. و از آن جایی که شخصیت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» مظهر حقیقت انقلاب اسلامی است می توانیم انقلاب اسلامی را در شخصیت حضرت امام به تماشا بنشینیم، همان طور که خدا را در مظاهرش به خصوص در مظاهر کاملش مثل انسان های کامل، به تماشا می نشینیم. بی حساب نیست که مقام معظم رهبری در وصف حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» می فرمایند: «امام عزیزِ ما آن مرد عظیمی که بلا شک خداوند لمعه ای و لمحه ای از انوار طیبه ی نبوت ها را در وجود او قرار داده بود».(۱)به

نظر بنده این عمیق ترین و دقیق ترین نگاهی است که به امام انداخته شده است، زیرا همان طور که در نبوت، شریعت الهی به قلب نبیّ الله تجلی می کند و شخصیت نبی‌ﷺ عین آن شریعت می گردد، وقتی لمعه وانوار طیّبه نبوت بر قلب حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» متجلّی گردد با نظر به سیره ی او، متوجه آن نوری می شویم که در قلب او تابیده و او مظهر آن نور خواهد بود.

راز ریزش های انقلاب

۹- اگر ما بتوانیم حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» را درست پیدا کنیم، انقلاب اسلامی را پیدا کرده ایم و اگر توانستیم با انقلاب اسلامی رابطه ای وجودی برقرار کنیم وارد تاریخی شده ایم که حضرت حق برای ما در این عصر مقدّر کرده است، و تنها در این رابطه است که توانسته ایم با خداوند ارتباطی واقعی پیدا کنیم و از طریق تجلی اسماء حسنای او که در این عصر در انقلاب اسلامی ظهور کرده، بندگی خدا را در جان خود به

۱- ۲۱ /۱۱ /۹۰.

فعلیت برسانیم و این آن جایگاه تاریخی است که انقلاب اسلامی در آن قرار دارد و اگر جایگاه انقلاب اسلامی را نسبت به تاریخی که مقدّر شده است احساس نکنیم، سرنوشتی جدای از سرنوشت ریزش های انقلاب نخواهیم داشت. راز ریزش ها را باید در عدم شناخت جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و عدم شناخت تقدیری دانست که حضرت حق در این عالم اراده کرده است که آن دیگر ادامه ی مدرنیته و بسط آن نیست.

ابتدا باید بدانیم تنها راز سعادت هرکس در اُنس با خدا است و از طریق مظاهر الهی می توان با خدا مأنوس شد و از خدای ذهنی به خدای عینی رجوع نمود. با توجه به این امر است که عرض می کنم در آینه ی انقلاب اسلامی به عنوان مظهر خاص اراده ی خداوند در این دوران، می توان با حضرت حق مأنوس شد و با اسماء حسنای او ارتباط وجودی پیدا کرد، زیرا وقتی با حضرت حق از طریق اُنس با اراده ی او مرتبط شدید، از آن جایی که بین حضرت حق و صفات او وحدت هست، با همه ی اسماء او مرتبط شده اید و از آن جایی که اسم اعظم الهی، اسمی است که همه ی اسماء را به صورت کامل دارا است با رجوع به انقلاب اسلامی توانسته اید با اسم اعظم الهی مرتبط شوید و اعظم اراده ی او را که در انقلاب اسلامی ظهور کرده، آینه ی تماشای همه ی اسماء او و به صورتی اعظم قرار دهید. زیرا حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» اسلام را با همان جامعیتی که در صدر اسلام به صحنه آمد در این تاریخ ظهور داد و تنها کسانی می توانند با این انقلاب ارتباطی واقعی برقرار کنند که به دنبال همه ی جوانب اسلام باشند و بنا دارند همه ی ابعاد انسانی خود را به فعلیت

در آورنـد، ابعـادی از انسـانیت که محـل تعلیم همه ی اسـماء الهی بود و لـذا نه صوفیان تک بُعـدی می تواننـد در زیر سایه ی انقلاب اسلامی قرار گیرند، و نه سیاست زدگان محجوب از حقایق قدسی. با توجه به این دیدگاه از همین حالامی توانید پیش بینی کنید چه کسانی تا آخر با انقلاب اسلامی خواهند بود و چه کسانی دیر یا زود ریزش خواهند کرد.

عبور از رنج بی تاریخی

۱۰- امروز هرکس باید هویت خود را با حضور در تاریخی معنا کند که حضرت حق با اراده ای خاص به صحنه آورده وگرنه در رنـج بی تاریخی گرفتار می شود که عین عـدم ارتباط با خـدایی است که امروز به صـحنه آمـده و تنها این خـدا، خدای ما است و تنهـا بـا اسـماء حسـنای او که امروز ظهـور کرده می تـوان بـا او ارتبـاط برقرار کرد. زیرا خـودش فرمود: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها»(اعراف/۱۸۰) خدای را اسماء حسنایی هست، او را به اسماء حسنایش بخوانید.

رنـج بی تاریخی بلای دوران مـدرن است و با انقطاع بشـر از عالم قـدس و معنویت پدیـد آمـد و همچنان ادامه یافت. رنـج بی تـاریخی یعنی عـدم احسـاس حضور در آنچه خداونـد برای بشـر در هر زمان و زمانه ای اراده کرده است و این عین بی هویتی است و شما امروز در اکثر ملت ها شاهد آن هستید و تنها راه درمان آن برگشت به هویتی است که از طریق انقلاب اسلامی به بشـر عرضه شـده است، تـا هرکس در حوزه ی زنـدگی و اقلیمی که در آن زنـدگی می کنـد، به آن بپردازد. زیرا همچنان که مستحضرید ما

برای رجوع به خدا و نجات از بی هویتی باید به اسماء الهی رجوع کنیم و اسماء الهی با مظاهری که دارند معنا پیدا می کنند و یکی از مظاهر اسماء الهی تاریخی است که هرکس در آن زندگی می کند و غفلت از اسمائی که از طریق تاریخ برای بشر ظاهر شده، غفلت از رجوع به خدایی است که هرکس با رجوع به او به معنای واقعی خود دست می یابد و امروز آن تاریخی که هرکس به آن رجوع کند به خدا رجوع کرده، انقلاب اسلامی است که ظهور متعین اسماء الهی جهت نجات بشر امروز از بی تاریخی و بی هویتی است و عامل برگرداندن نشاط سلوک معنوی به دورانی است که گمان دارد دوران انسان های قدسی به پایان رسیده است. چگونه می توان نسبت به چنین انقلابی در شخصیت اشراقی حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» چشم بر هم نهاد؟

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

انقلاب اسلامی و وظیفه ای که در پیش رو داریم

اشاره

ص: ۳۵۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از شناخت گوهر و ذات انقلاب و بعد از آن که بحمداللّه عزیزان متوجه جایگاه تاریخی و وجودی انقلاب اسلامی شدند، وظیفه ی ما در ظهوردادن آن است در عالم، که این راه کار خاص خود را می خواهد و بحث مفصلی را می طلبد، و لذا سعی شده تا آنچه را باید در ظهور انقلاب مدّ نظر قرار دهیم به صورت سرفصل و هرکدام از سرفصل ها را با عنوانی خاص خدمت عزیزان ارائه دهیم تا تذکری باشد برای به صحنه آوردنِ آن عقلی که در آن عقل امکان ادامه ی انقلاب نهفته است و إن شاءاللّه موجب تفکر می گردد.

تأکید این جانب آن است که خوانندگان محترم؛ قسمت اخیر را بعد از آن که مطالب قبلی را مطالعه فرمودند، مدّ نظر قرار دهند زیرا در این قسمت اشاراتی به میان آمده که بر مباحث گذشته مبتنی است و با توجه به موضوعاتی که مورد بحث قرار گرفت معنای خود را می نمایانند و بیشتر جواب سؤال خوانندگانِ مباحث قبل است برای بهترین تصمیم. در مجموع مطالبی که در صفحات بعد پیش می آید روشن می کند نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی چگونه باید عمل کنند تا در انتظار تاریخی باشند که مدّ نظر انقلاب اسلامی است.

ص: ۳۵۳

مهم ترین فداکاری امروز ما

هرکس نسبت به انقلاب اسلامی و نسبت به آینده ی آن امیدوار باشد و متوجه هزینه های عظیمی باشد که برای تحقق آن شده است، نمی تواند نسبت به ظلم هایی که در فضای انقلاب اسلامی به این مردم می شود راحت باشد و ببیند عده ای بر عده ای دیگر به بهانه های مختلف از نظر اقتصادی و سیاسی ظلم روا می دارند. این کار نه تنها زیر پاگذاردن عدالت است، بلکه آینده ی تمدنی این انقلاب را تیره و تار می کند. همه ی سعی ما باید این باشد که این نوع ظلم ها که در درون جامعه ی ما رخنه کرده است به صورتی عاقلانه از بین برود تا ما در آینده ی جهان جایی برای اظهار اندیشه ی انسانی تشیع داشته باشیم. درست مقابل کاری که اندیشه ی تکفیر نسبت به آینده ی خود انجام می دهد.

باید با نظر به اهداف انقلاب اسلامی در نسبت مان با همدیگر تحولی اساسی رخ دهد تا دقیق ترین تفکر و فرهنگ که در متن انقلاب اسلامی نهفته است به ظهور آید. مهم ترین فداکاری ها - بیشتر از آنچه در دفاع مقدس پیش آمد- از این به بعد خواهد بود که مهم ترین سرمایه های ما را به میان خواهد آورد که از جمله ی آن ها فرهنگی است که در دعای شریف «مکارم الأخلاق» نهفته است. اگر با رویکرد تمدن سازی به آن دعا نظر شود و این که چگونه آن دعای شریف تکلیف جریان های مخالف همدیگر را در ذیل اسلام معلوم می کند، می فهمیم توصیه آن دعا چه اندازه کارساز است و چه اندازه رویکرد تمدنی دارد.

ص: ۳۵۴

هنوز ما خود را به خطر نینداخته ایم

هنوز آن نوع بزرگی که اسلام از خود نشان دهد رخ نداده تا ما علت وقایع آینده ی تاریخ به سوی اهداف مقدس باشیم و این بدان جهت است که هنوز ما خود را آن طور که باید در راستای تحقق متعالی نظام اسلامی، به خطر نینداخته ایم، آن طور که حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» در آخرین پیام خود به آن اشاره کردند و فرمودند: «ما هنوز در قدم های اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می خوریم و نابود می شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه های دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب اللّه در جهان به اسارت گرفته می شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم».(۱)

در این پیام راهی را به ما نشان دادند که برای ورود در آینده ی بزرگی که در مقابل تشیع است، باید آمادگی از دست دادن همه چیز را، حتی آبروی خود را در شبکه های اجتماعی نظام استکباری، داشته باشیم. دوراندیشی اقتضا می کند ما برای رسیدن به اهداف خود خطری از جانب این نوع تهدیدات احساس نکنیم. آری

۱- - صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۳۲۸.

کسی که حقیقت را حمل می کند هیچ گاه اعتنایی به آن هایی که چشمان خود را به نگاه کردن به باطل عادت داده اند نمی نماید.

وظیفه ی بزرگ

وظیفه ی بزرگ کسانی که می خواهند عظمت انسان را بنمایانند آن است که اولاً: ظرفیت های زمان خود را بفهمند، ثانیاً: بفهمند به خطرانداختن خود در این زمان با نفی هرگونه اَنانیّت و هر شهرت و عنوانی ممکن است، همان عنوان هایی که در زیر سایه ی گروه و کانون و حزب برای خود شکل داده اند. در این صورت است که آینده آن طور که خداوند اراده کرده، در منظر جان ما ظهور خواهد کرد و دیگر گرفتار فروبستگی عالم غیب و معنا در مقابل خود نیستیم.

نه آن خطرکردنی که از حکمت دور باشد

هرگز روا نیست دوره ای مانند دوران ما که آبستن حوادث بزرگ است و آینده ی جهان در آن در حال رقم خوردن است، بدون حساسیت های لازم که انقلاب اسلامی بدان نظر دارد جلو رود، باید وارد صحنه شد و آنچه باید گفت بگوییم و آنچه باید انجام داد انجام دهیم و در این راه از خطرکردن نباید هراسید، ولی نه خطرکردنی که از حکمت به دور باشد و به جای نظر به آینده ای که باید ظهور کند، چشم ها را فقط به امروز بدوزیم. وقایع بزرگ با نگاه های وسیع و حکیمانه دیده می شوند و نیاز به انضباطِ روحی خاصی دارد. این انضباط روحی تنها در پرتو آگاهی به چگونگی آن واقعه ی بزرگ روی می دهد.

ص: ۳۵۶

نه در جزیره ای به نام ایران

ما هنوز گمان می کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می توانیم در جزیره ای به نام ایران با آن به سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی بینیم تا نسبت خود را با اطرافیانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان ها بازتعریف کنیم. در این صورت باید بپذیریم ما با خیالات خود در این واقعه ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده ایم و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم. زیرا نه خود را مجهز به سعه ی صدری کرده ایم که در آینده سخت به آن نیازمندیم و نه تلاش می کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم، همچنان اسیر جناح بندی های گذشته هستیم. زیرا معنای حضور در آینده ای را که در میان سایر ملت ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی باشیم.

انقلاب اسلامی در تار و پود آینده

پیروزی انقلاب اسلامی در آن شرایط خاص که عملاً عبور از نظام استکباری به حساب می آمد، چیزی نبود جز نوید پیروزی بزرگی که محدوده ی آن از مرزهای ایران بیرون است و لذا باید یاد بگیریم خود را در میدانی به وسعت انقلاب اسلامی ظاهر کنیم با همه ی مشکلاتی که در پیش روی ما است. ولی باید بدانید انقلاب اسلامی و ایران اسلامی در تار و پود آینده ی سایر کشورها تنیده شده و نمی توان به انقلاب طوری نگاه کرد که گویی تنها محدود به جزیره ای است به نام ایران، کشورهای دیگر

ص: ۳۵۷

آینـده ی خود و جهان را در آینـده ی انقلاب اسـلامی جسـتجو می کننـد و این انتظار، کار را برای انقلاب اسـلامی و برای ما مشـکل تر می کنـد. این هـا همه موضوعـاتی است که با انقلاب اسـلامی به وقوع پیوسـته و ما به نـدرت می توانیم عظمت این موضوع را درک کنیم. ولی این زمان نه وقت سرمستی است و نه وقت جشنِ پیروزی، وای به حال کسی که در حال حاضر که تنهـا جهـان آمـاده ی تحولی بزرگ می باشـد، خود را در آغوش پیروزی احسـاس کنـد. ما تنها در نفی نظام شاهنشاهی پیروز شده ایم، در حالی که ظرفیت انقلاب اسلامی برای پیروزی های با شکوه تر بسیار بیشتر است.

خطری که گروه های فرهنگی را تهدید می کند

همین انـدازه می توان گفت مسائلی پیش آمده که سرنوشت قرن آینده را تعیین می کند و بزرگ ترین خطری که گروه های فرهنگی را تهدید می نماید، جدّی نگرفتن این مسائل است و این که با سـطحی نگری دینی، وضع را ساده بپندارند و نسبت به اهداف نسل آینده تعمّق لازم را به کار نبندند.

کامیابی قطعی ماوراء آنچه پیش آمده

انقلاب اسلامی در ظهور گردبادی از حضور مردم پیروز شد، در حالی که دارای دو عنصر «قوت» و «ضعف» بود. قوتِ حضور مردمی که تاریخ جدیـد را در زیر سایه ی دین و رهبری دینی پایه گـذاری کردنـد و ضـعفِ عدم درک همه جانبه ی حضور انقلاب در تاریخ جدید. هر سال

ص: ۳۵۸

واقعه ی پیروزی انقلاب را جشن می گیریم و باید بگیریم زیرا حادثه ی بزرگی به وقوع پیوست ولی باید آن را با کامیابی قطعی که با شناخت ابعاد قدسی انقلاب ظهور می کند، یکی نپنداریم. زیرا تاریخ جای احساساتی بودن نیست، بلکه جای انسان های حکیمی است که نسبت به احساسات بی تفاوت نیستند.

معنای بی عالَمی

گروه های فرهنگی که به فعالیت های خود مشغولند، به ندرت متوجه اند چه نقص هایی نسبت به آینده در مقابل خود دارند و چه بسا گرفتار هرج و مرج های سیاسی شوند و در آن هرج و مرج ها منحل گردند و یا بدون هیچ نتیجه ای در وضع ابتدایی خود بمانند. همین قدر می دانند وضع در حال تغییر است ولی نمی دانند چگونه. اگر متوجه چگونگی به حاشیه رفتن نظام حاکم جهانی نباشیم در هیچ عالَمی از عوالم فکر حاضر نیستیم و این است معنای بی عالَمی.

تعهّدی نانوشته

قاعده این است که پس از پیروزی اولیه ای که با رویکرد توحیدی انجام می گیرد اگر به عمق آن پیروزی دست نیابیم در حالت خماری، نتایج بزرگِ آن پیروزی را در سقیفه ی بنی ساعده از دست می دهیم و به یک تغییر سیاسی ساده راضی می شویم و ناظر روی کارآمدن کسانی خواهیم بود که چشم در افق نهایی آن پیروزی ندارند و در نفی نفس امّاره ی خود قدم های اساسی برنداشته اند. باید پیش از آن که دیر شده

ص: ۳۵۹

باشد، یعنی درست همین حالا، با هوشیاری و خونسردی متوجه وظیفه ای شد که تنها با فرزانگی امکان انجام آن هست. تنها فرزانگان اند که حادثه های قدسی را در وسعت آینده به نظاره می نشینند و سعی ندارند برداشت خود از انقلاب اسلامی را برداشت اصلی بدانند و سایر نگاه ها را نادیده انگارند. تنها این تعهدهای نانوشته است که به آینده ی انقلاب نوید ثبات می دهد.

پرورشی که باید آغاز شود

ما برای حضور در آینده ی انقلاب به پرورشی نیاز داریم که جایگاه افراد و افکار و جریان ها را در تمدن اسلامی تعیین می کند و نه در تاریخی محدود و در جزیره ای جدا از همه ی ملت ها. عادات و ملکاتی که قبلاً با آن زندگی می کردیم برای ادامه ی کار کافی نیست، شخصیت هایی را باید مدّ نظر آورد که آن ها از یک طرف بر نفس خود مسلط اند و تحمل رقبای خود را دارند و تنها ایده های ایمانی را مدّ نظر قرار می دهند و از طرف دیگر به وسعت حضور انقلاب اسلامی در آینده ی جهان فکر می کنند. آن کسی که این حرف ها را با برنامه های سفارشی و رسمی یکی می گیرد ابداً متوجه سخن ما نیست و هنوز متوجه پرورشی که باید آغاز کند، نشده است. ابتدا باید جایگاه تاریخی و قدسی انقلاب را بفهمند تا سجیه و خصلتی را که برای ادامه ی انقلاب نیاز داریم در خود بپرورانند. باید دورتر از امروز را دید تا در امروز به درستی تصمیم بگیریم و عمل کنیم. این است راه عبور از بلای اکنون زدگی.

ص: ۳۶۰

انتقادی که واجب است

کسی که متوجه چگونگی حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ شده و می داند ریشه های الهی آن چه اندازه محکم و اساسی است، باید به وظیفه ی خود که انتقاد به اموری است که با اهداف انقلاب همخوانی ندارند، عمل کند تا از آنچه باید از طریق این انقلاب واقع شود غفلت نگردد و بدانیم ما باید در مسیر به فعلیت رساندن اهداف انقلاب پیش برویم، چه بعضی ها بخواهند و چه نخواهند ولی بدون آن که سر جنگ با کسی داشته باشیم، میدانی که در پیش داریم را خالی نمی کنیم.

استقبال از خطر

خطر همیشه هست و خواهد بود، انقلابی که بنا دارد بشریت را از ظلماتی سخت عمیق و همه گیر برهاند، بدون خطر جلو نمی رود، ولی اگر مقدرات الهی را در این مسیر مدّ نظر قرار دهیم با چشمانی باز از خطر استقبال می کنیم و جرأت لازم را از خود نشان خواهیم داد، زیرا چشم بر آینده ای داریم که به اراده ی الهی در افق تاریخ طلوع کرده است.

بزرگ ترین وظیفه ی ما

به دست گرفتن زمام امور اجرایی مردم توسط دولت ها با نظر به اهداف انقلاب اسلامی، با هر سلیقه ای که باشند خطرناک نیست، خطر در آن روحیه هایی است که نمی توانند جایگاه دولت های مختلف را نسبت به آرمان های جهانی انقلاب اسلامی تحلیل کنند و این خطر ریشه در

سال هایی دارد که انقلاب را یک واقعه دانستیم و خواستیم با کنارزدن رقیب، انقلاب را تصاحب کنیم و یا با پیروزی رقیبِ سیاسی خود گمان کردیم شکست خوردیم و در هر حال نفهمیدیم در چه آستانه ای از تاریخ قرار داریم و باید خود را برای مواجهه با چه مسائلی آماده کنیم. بزرگ ترین وظیفه ی ما آن است که بدانیم در چه آستانه ای از تاریخ قرار داریم و این که انقلاب اسلامی آمده است تا نسبت بشر امروز را با خدا و با خود بازخوانی کند.

شیعه یعنی راه کارِ زندگی

باید متوجه باشیم شیعه امروز یک گروه اقلیت نیست که بخواهد برای حفظ هویت خود سایرین را نفی کند. شیعه امروز یعنی راه کار زندگی در جهانی که عزم دارد از مدرنیته عبور کند. با توجه به این امر به جای تأکید بر حاکمیت تشیع و متهم شدن به نگاه فرقه ای، باید روحی را در جهانِ بی روحِ امروز دمید که تشیع متذکر آن روح است و جهان را از بحران سطحی نگری به حضوری متعالی تر در عالم دعوت می کند تا بیش از پیش به اهمیت زندگی پی ببرد و از عالم خیال به واقعیات هستی نظر کند.

آزادی مطلوب

اگر ما بنا است از لیبرالیسم بگذریم که آزادی را حق بشر می داند ولی با رویکرد اباحه گری و بی قیدی، باید در ذیل اسلام به سلیقه های متفاوت با خود، اجازه ی ظهور و بروز بدهیم و این نوع آزادی را نهادینه کنیم تا درهای برکت به سوی جامعه ی امروز و فردای ما گشوده شود.

ص: ۳۶۲

تحولاتی هولناک تر از حمله ی چنگیز

آیا امروز در این کشور نباید منتظر انسان هایی بود که آگاه به تحولاتی هستند که در سر تا سر جهان در حال وقوع است و خود را برای حضور در آن تحولات آماده می کنند؟ تحولاتی که اگر از یک جهت هولناک تر از حمله ی چنگیزاند ولی آن تحولات به گونه ای نیستند که در مسیر آنچه جهان استکباری بر انسان ها تحمیل کرده قرار داشته باشند، تحولاتی که به تقدیری ماورای فرهنگ استکباری نظر دارند. باید منتظر انسان هایی بود که وسیع تر از دایره ی تنگ کار و بار روزانه به زندگی نگاه می کنند.

آری باید منتظر انسان هایی بود که فلاکت های گذشته را در کوته بینی و نظرات عامیانه ی حاکمان تاریخ گذشته بیابند، حاکمانی که گمان می کردند به سادگی می توان هر مشکلی را مرتفع کرد بدون آن که متوجه اهداف بزرگ بود.

باتلاق گندیده ی آرمان های کوتاه

آنچه ما را تهدید می کند تسلیحات اتمی دشمنان حقیقت و عدالت نیست، آنچه ما را تهدید می کند باتلاق گندیده ی آرمان های کوتاه و به سربردن با آرزوهای موهوم است، آرزوهای مبهمی که نه راه آسمان را به سوی ما می گشاید و نه زمین را آنچنان که باید برای زندگی هموار می کند تا ما از کاخ های خیالی خارج شویم. اگر نتوانیم آرزوهای موهوم را درست تفسیر کنیم حتماً از زندگی باز می مانیم و دیگر نمی توانیم آینده ای را که برای ما تقدیر شده درک کنیم، زیرا نتوانسته ایم چیزهایی

ص: ۳۶۳

را که در این عصر رخ داده است درست ببینیم. در نتیجه از جریان تاریخی خود بیرون می افتیم و تنها همچون کبک، سرِ خود را در برف آرزوها و امیدهای خود فرو می بریم. ولی باید بدانیم آن تاریخی را که انسان های مصمم می سازند، اعتنایی به این آرزوها نمی کند.

نگاهی زندگی ساز

ما هنوز در عصری زندگی می کنیم که رؤیای زندگی غربی سراسر ذهن انسان ها را پر کرده و داشتن یک زندگی را که با کار و تلاش و ایمان و مسئولیت باید همراه باشد تحقیر می کنیم. در حالی که تنها با نگاهی که از رؤیای زندگی غربی عبور کرده آینده ی ما ساخته می شود به شرطی که بدانیم این نگاه هرگز به آسانی حاصل نمی شود. هیچ چیز ابلهانه تر از آن نیست که گمان کنیم با هوس های دوران گذشته می توانیم آینده ی خود را رقم بزنیم و تنها به قالب انقلاب اسلامی دل خوش باشیم.

زندگی های کاغذی

آن هایی که از تحقق امور مسلّم سنت های الهی و قواعد تاریخی خوف ندارند، بخواهند یا نخواهند آینده ی درخشانی را نمی توانند برای خود شکل دهند. این ها گمان می کنند می توانند اساس تاریخ را هرطور خواستند برای خود طراحی کنند. آن ها از جدّیت حضور سنن الهی غافل اند و معنای خستگی ناپذیری انبیاء و اولیاء الهی را در ساختن خود و جامعه در زیر سایه ی آن سنت ها نمی شناسند در نتیجه با آرزوهای بی پایه زندگی خود را خراب می کنند، این ها از عهده ی زندگی برنمی آیند.

ص: ۳۶۴

زنـدگی کار زنـده ها است که خود را در مسیر سنّت های زنـده ی مطلق یعنی خـدا قرار داده انـد. آرزوهایی که روی کاغذ ایجاد شـده آنچنـان بی روح است که هرگز صورت واقعیت به خود نمی گیرد و تنهـا زنـدگی هـای کاغـذی می سـازد که با تحریک خیالات شـکل گرفته. در حالی که مقدّرات نظام عالم بسـته به مقدمات و شـروط دیگری است. با بلندپروازیِ آرزوها هیچ چیزی ساخته نمی شود، تنها انسان هایی ساخته می شوند که از همدیگر متنفرند، زیرا هر کدام ناکامی خود را در دیگری می بینـد. در صورتی که همه ی آن ها مقصـرند چون بیش از حدّ در همه ی عمر بچه مانـده انـد. بـدون آن که به خود انتقاد کنند تلاش می کنند خود را فریب دهند و حسّ اقدام را به حاشـیه برانند و زورکی خود را راضـی می کنند تا هرگز تصـمیمی فراتر از آنچه هسـتند نداشـته باشـند تا روح فـداکاری درونی خود را به صـحنه آورنـد، این ها هرگز افتخار تاریـخ سازی که با انقلاب اسلامی شروع شده است را برای خود رقم نمی زنند.

انسان های کامل، اصول پایدار انسانیت

وقتی احساسات به جای حکمت و شـریعت به میـدان آمد، ساختن و ایجادکردن به معنای خراب کردن است و منجر به ساختن جامعه ی بسـیار بد قباره ای می شود که اعضاء آن هیچ تجانسـی با هم ندارند زیرا بر هیچ شخصیت مقدسی تکیه نکرده اند تا در زیر سایه ی آن شـخص در آرامش به سر برند. اصول پایدار انسانیتِ انسان ها، انسان های کامل اند، آن ها باید در منظر ما قرار گیرند تا احترام و خضوع به معنای حقیقی پیدا شود.

ص: ۳۶۵

آدمک های دارای احساسات، جای انسان های قدسی می نشینند و خشونت را نهادینه می کنند و با انواع بدبینی همدیگر را تحقیر می نمایند و در نتیجه گرفتار زندگی بسیار خسته کننده ای خواهند شد. معنای عبور از فرهنگ ظلمانی دوران با نظر به انسان های قدسی یعنی رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام تحقق می یابد و فهم این نکته یکی از مسئولیت های ما در این دوران است.

دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند

اگر ملاک های الهی در میان نباشد و انسان ها نتوانند خود را درست تعریف کنند، هرکس که باشد در تشخیص اوضاع جهان به اشتباه می افتد و آشتی های همراه با بی فکری و رفاهِ همراه با بی هدفی را زندگی می پندارد و این اساس بشریت را متزلزل می کند و از او توانایی تحمل مصائب را سلب می نماید و هیچ کس نمی تواند در طولانی مدت آن را تحمل کند زیرا همه با انسان های بدعادت و نادان روبه رو هستند که هرکدام به تلف کردن قوای دیگران مشغول اند و از این جاست که باید منتظر موفقیت راهی شد که انقلاب اسلامی به بشر عرضه کرده، راهی که به چنین وضعی پشت کرده است و جهان را آبستن مقدّراتی دیگر می بیند که بر فراز مدرنیته به وقوع می پیوندد. کیست که وقتی فهمید انقلاب اسلامی چه می گوید از آن استقبال نکند؟ با فروریختن تبلیغات دروغ جهان ظلمانی منتظر دنیای دیگری باشید. دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند بدون آن که به چیزی اطمینان داشته باشد. زندگیِ

ص: ۳۶۶

جدّی بی خطر نیست ولی واقعی و اطمینان بخش است و طلوع آن به جدّی گرفتن آن زندگی است.

نقشه ی راه

انقلاب اسلامی از طریق حضرت امام«رضوان اللّه تعالی علیه» نشان داد؛ امروز روز کسی است که برای اهداف مقدس، خود را به خطر می اندازد. امروز روز کسی است که جرأت دارد استکبار را در زیر لعاب مدرنیته آن طور ببیند که واقعاً هست. به زمانی نزدیک می شویم که دیگر برای آرمان های ضعیف و دل های ترسو جایی نمی ماند، زمانی که آرمان های ضعیف به چشم حقارت نگریسته می شوند. روح های خسته و ترسوی گرفتار رفاه غربی، جرأت درکِ آینده ای را که با رنجِ گذار همراه است ندارند و این جا است که گوهر روح های توانا از ناتوان تفکیک می شود. چرا فراموش کرده ایم زندگی تنها در جایی جریان دارد که روحیه ی مقاومت و خطرکردن برای متدینین در میدان بوده است. دست تقدیر الهی برای خلق حوادث تاریخی بزرگ، تنها چنین انسان هایی را برمی گزینند و از این جهت حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» در آخرین روزهای عمر نقشه ی راه را چنین به ما هدیه کردند و فرمودند: « مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می خوریم و نابود می شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می کنند؟».(۱)

آری چابکی ما در آینده ی تاریخ به اندازه ی توجه به این نقشه ی راه است که سرچشمه ی

۱- - صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

سعادت ما است. باید تا انتهای خطرکردن جلو رفت تا اهداف مقدس طلوع کند.

خطر زمین گیری انقلاب اسلامی

نگرانی از آن جا است که انقلاب اسلامی در آغاز کار خود زمین گیر آرزوهای کهنه ی دوران گذشته گردد و از تحرک لازم باز ماند در حالی که این انقلاب نو پا هنوز در حال تکوین مقدمات خود می باشد و میان آغاز آن تا رسیدن به اهدافش حتماً حدود دویست سال زمان نیاز دارد تا هرچیزی تعریف خود را پیدا کند.

ما هنوز نمی دانیم تفاوت برخورد با آن کسی که انقلاب را نپذیرفته ولی معاند نیست، با آن کسی که معاند است چگونه باید باشد.

ما هنوز نمی دانیم تفاوت برخورد با جریان هایی که انقلاب را قبول دارند ولی از خطرکردن می گریزند، با جریان هایی که خطرکردن را جهت تحقق اهداف انقلاب پذیرفته اند، چگونه باید باشد.

ما هنوز نمی دانیم با خودمان چگونه رفتار کنیم که حرمت اهل ایمان حفظ شود. ما هنوز نظام اداری خود را بر اساس جنبه ی قدسی انسان های جامعه تنظیم نکرده ایم.

ما هنوز تئوری صحیحی نسبت به تبیین جایگاه انقلاب اسلامی تنظیم نکرده ایم که بتواند عقل بشر امروز را مخاطب قرار دهد؛

و هزاران هزار کارهای مانده ای که ما هنوز با آن روبه رو نشده ایم تا تصوری از آن ها داشته باشیم و این است آن خطری که انقلاب اسلامی را

در آغاز کارِ خود زمین گیر آرزوهای کهنه می کند و از تکوین خود در مسیری که حدود دویست سال فرصت نیاز دارد، باز می دارد. آیا نباید متوجه این امر بود؟

مواظب باش عقب نمانی

وقتی که در متن انقلاب اسلامی انسان هایی متولد شدند که زندگی را تنها ماندن و خوردن نمی دانند باید از خود پرسید در آینده، یک کشور بزرگ با چنین انسان هایی چگونه باید باشد؟ اسلحه و رفاه برای کسانی ساخته می شود که ماندن و خوردن را زندگی پنداشته اند. برای مردانی که ماوراء خوردن و ماندن، ظهور کرده اند آینده نمی تواند ادامه ی وضع موجود باشد و تدبیرهای پیمان کارگونه برای ایجاد حُسن تفاهم های رنگ و رو رفته نمی تواند قابل اعتماد باشد. این انسان ها کسانی نیستند که فرهنگ غربی بتواند آن ها را فریب داده و عادت کرده باشد تا بی معنایی زندگی را تحمل نمایند. این ها بنا دارند از طریق انقلاب اسلامی به زندگی معنای دیگری ببخشند تا دیگر سایه ی سیاه بیکاری مردان و بی ثمری دختران و حرص ثروتمندشدن بر روح جامعه غالب نباشد. این اراده ای است که متولد شده و هر روز بیش از پیش جای خود را در این تاریخ باز می کند. مواظب باش عقب نمانی و مواظب باش با حُسن تفاهمی رنگ و رو رفته و غیر جهادی و انقلابی با این انسان ها رفتار نکنی.

ص: ۳۶۹

تغییر مفهوم نظام بین المللی

سیاست مداران واژگون که موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی را نمی شناسند، بخواهند و یا نخواهند خود را به حوادثی می سپارند که فرهنگ غربی ساخته و پرداخته و لذا آن امر بزرگی که باید با انقلاب اسلامی به وقوع بپیوندد، واقع نمی شود و از این جهت بی اعتباری ما ادامه می یابد مگر آن که تولدی دیگر صورت گیرد و آداب و سنن دیگری به میدان آید و جهان در پرتو انقلاب اسلامی شکل تازه ای به خود بگیرد، بدان شکل که ماوراء نهادهای بین المللی اراده ی خود را به صحنه آورده و تصمیم بگیریم و کاری کنیم تا ملت ها و دولت ها روحاً به جای دیگری نظر کنند و در نتیجه مفهوم نظام بین المللی که امروز چیزی جز آنارشی گری نیست، تغییر کند. این آن روحی است که انقلاب اسلامی آرام آرام بر کالبد نظام بین المللی خواهد دمید.

ظهور جنبه ی یمینی انسان ها

امروز خلأ رهبری در جهانِ بی رهبر، کار را به هرج و مرج کشیده و مردم به این هرج و مرج که با حاکمیت ابرقدرت ها شکل گرفته، عادت کرده اند. زیرا آن دولتی را که در ذیل قوانین قدسی و انسان های مقید به دستورات الهی تحقق می یابد، در منظر خود نمی یابند تا بدان امیدوار باشند و ما نیز ایده ی مبهمی از دولت ایدآلی که می تواند روحاً رهبری جهان را به عهده گیرد، از خود نشان داده ایم. مسئولیت تاریخی ما تلاش برای شکل دادن و به فعلیت رساندن نظامی است که در ذیل قوانین قدسی،

جامعه ای بسازد که جنبه ی یمین انسان ها در آن ظهور کند تا از این همه شرایط سخت گیرانه در اداره ی نظام اجتماعی رهایی یابیم و جامعه ی حقیقی در منظر بشر قرار گیرد.

یک کشور واقعی مانند هر موجود زنده ای دارای نظمی درونی و آلات و ابزار مختلف و اعضاء و جوارح بسیاری است و اگر در سایه ی رویکردی توحیدی اداره نشود، مانند موجود فلجی می شود که در عین زنده بودن هیچ کاری نمی تواند بکند. مسئولیت ما آن است که هرچه بیشتر نسبتِ اعضاء و نهادهای جامعه را با رویکردی توحیدی تقویت کنیم تا در دنیایی که همه ی جوامع در ناکارآمدی کامل در حال دست و پا زدنند، نمونه ای از کارآمدی جامعه ی توحیدی را به نمایش بگذاریم.

جوامع ناقص الخلقه

جوامع غربی سعی کردند کمیت را به جای کیفیت بنشانند و تنها چیزهایی را که از طریق حسّ ادراک می شود به رسمیت بشناسند و عملاً از استعدادهای متعالی مردمِ خود بازماندند زیرا همه چیز را در جدول اعداد جستجو کردند و در نتیجه در همه چیز به بن بست رسیدند و خواستند با دموکراسی یعنی عقل توده ی مردم بن بست ها را بگشایند، بدون آن که نظری به تئوکراسی یعنی حاکمیت عقل الهی بیندازند. در حالی که توده ها به تنهایی و بدون یک قانون مدوّن الهی هرگز نمی توانند بر خود حکومت کنند، همان طور که هیچ ارتشی نمی تواند خودش را رهبری کند. آن هایی که بدون نظر به رهبران الهی از حاکمیت توده ها سخن می گویند

می خواهند توده ها را همچون ابزار به کار گیرند و در مقابل هیچ کس و هیچ چیز موظف و مسئول نباشند و ما با انقلاب اسلامی باید عمق فاجعه ی حاکمیت کمّیت ها بر کیفیات را و لوازم آن را نشان دهیم. اگر کمّیت ها در مدیریت کیفیت ها قرار نگیرند، همچون بدنی بی روح، جامعه ای بی ریخت و بی شکل خواهیم داشت. دموکراسی منهای ولایت فقیه، یعنی جامعه ای ناقص الخلقه و چلاق که از ارکان خود جدا شده و بر خرابه های سنت های الهی می خواهد خود را حفظ کند.

گلّه های بزدل یا لشکریانی فداکار

این روشن است که هیچ کشوری بدون قدرت دفاعی لازم به عنوان کشوری مستقل، امکان ادامه ی حیات ندارد و این نیز روشن است که یکی از عوامل مهم قدرت، لشکریانی هستند که آماده ی فداکاری باشند و این ممکن نیست مگر آن که افسران و سربازان لشکرها با عقایدی زنده و ایمانی استوار بتوانند از خود شجاعت و جسارت لازم را ظهور دهند و امروز تنها در فضای حاکمیت ولایت فقیه می توان به وجود چنین لشکریانی امیدوار بود وگرنه مثل سایر کشورها به جای لشکر، گله های بزدل و زبونی را می یابیم که از سر ترس، سر تا پا مسلح شده اند بدون آن که تحمل کوچک ترین سختی ها را داشته باشند، زیرا کمیت بر کیفیت و ماشین بر زندگی غلبه کرده است. و مسئولیت ما در راستای حفظ انقلاب اسلامی، و در گِرد پیشوایی الهی، شناخت این موضوع و پرداختن به آن است.

ص: ۳۷۲

وقتی پول جای دین را بگیرد

فراموش نکنیم در عرشه ی کشتی، ناخدا است که شخص اول است و با مدیریت او کشتی به مقصد می رسد و نه آن تاجری که کالاها متعلق به اوست. دولت نیز وقتی فرو می ریزد که اُبهت ناخدای جامعه که حامل سنت های الهی است فروکاسته شود و سیاست و رهبری جامعه گماشته ی اقتصاد گردد. اگر تجارب تلخِ گذشته ما را متوجه این امر مهم کرده باشد می فهمیم چرا آینده ی هر ملتی با حضور رهبری قدسی که متذکر سنت های الهی است امکان پذیر است. ولی اگر صاحبان سرمایه و متخصصان خواستند رهبری جامعه را به عهده گیرند وضع بسیار بدتر از آن می شود که هست و جامعه گرفتار بیغوله ی هولناک جنگ طبقاتی می شود و این یعنی کشمکش. در نتیجه کسانی که کار می کنند در حقیقت بی کارند زیرا پول جای دین را گرفته است.

آنچه تازگی دارد

در قرن گذشته و تا قبل از انقلاب اسلامی کمّیت بر کیفیت حاکم بود و قدرت اسلحه ها و کثرت لشکرها اراده ی ملت ها را محکوم خود می نمود، ولی با طلوع انقلاب اسلامی و پیروزی خون بر شمشیر، تاریخ دیگری شروع شد و به جای اسارت و ماندن، آزادی و شهادت ظهور کرد و از این جهت کاملاً روشن است که فرهنگ غربی که با قدرت و نیروی اسلحه بر ملت ها حکومت می کند، اهمیت خود را روز به روز از دست می دهد و قدرت به جاهایی منتقل می شود که بر کیفیت در کنار کمیت

ص: ۳۷۳

اهمیت می دهند و این است آن زندگی که در تاریخ جدید تازگی دارد و آبستن تمدن دیگری است که هنوز عبارات ما در وصف آن تمدن نارسا است و هنوز مردم ما وقوف کافی نسبت به آن ندارند و این وظیفه ی ما را سنگین تر می کند.

آینده ای پایدار

در عصر بی تاریخیِ حاکمیت فرهنگ مدرنیته که هرج و مرج و شرایط ناپایدار به حدّ اعلای خود رسیده، تمایلات و تغییر مسیر و نظر به آینده ای که ادامه ی فرهنگ مدرنیته نباشد در حال شکل گرفتن است و آثار آن نیز نمودار شده و از این جهت دست تقدیر الهی عالم را مستعد ساخته تا زمام امور جهان از دست افرادِ نالایق به در آید. در چنین شرایطی تنها یک جریان است که می تواند به معنای جهت دهنده به جهان، به صحنه آید، جریانی که در عمل نشان داده باشد دارای خط و مشی تعریف شده ی مشخصی است، خط و مشی ای جدای از آنچه در رنسانس به عنوان پرده ی نقاشی آینده ی جهان به بشر نشان دادند و بشر در مقابل «کمّیّت» زانو زد و بین دلار و نیروی حیات تفاوت قائل نشد.

جریانی که در عین داشتن خط مشی مشخص و جدا از فرهنگ مدرن، نظر به «کیفیّت» نیز دارد، تنها اسلامی است که شیعه متذکر آن است و نشان داده توانایی مقاومت در هر عصر و زمانی را در عین حفظ آرمان های الهی دارد. آیا غیر از فرهنگی که شیعه متذکر آن است، فرهنگ دیگری

ص: ۳۷۴

را می توان برای آینـده ی پایدار جهان مدّ نظر قرار داد؟ آیا ما نباید در این راسـتا احساس مسـئولیت بزرگی را در خود شـکل دهیم؟

رقیب را با چشم رقیب ننگرید!

آینـده ای که انقلاب اسـلامی برای بشـریت ترسـیم کرده کاملاً معلوم است و از این جهت مقدمات آن نیز بدون هر ابهامی در جلو چشم مـا است، مگر آن که تصور درستی از ذات انقلاـب نداشـته باشـیم. زنـدگی آرمـانی که انقلاب اسـلامی برای بشـر ترسیم کرده عدالتی است که رویکرد معنوی دارد، بنابراین بر آن نوع زندگی که به کلّی شکل اقتصادی دارد و انسان ها را به همان اندازه سطحی بار می آورد، تأکید نمی کند.

انقلاب اسـلامی متوجه مقدّرات بزرگی است که خداوند برای بشـر تقدیر کرده و در این راستا انسان هایی را پرورش می دهد که خود را آزاد از سـنن الهی نمی دانند تا گرفتار زندگی آلوده به مُد باشند که هر لحظه آماده ی از بین رفتن است. غفلت از سنن الهی کار را برای انسان های خیانت پیشه آسان می کند، انسان هایی که تنها می خواهند به هر قیمتی گلیم خود را از آب بالا بکشند.

وظیفه ی ما است که متوجه جایگاه انقلاب اسـلامی در آینده ی تاریخ بشریت باشیم و رقیب را با چشم رقیب ننگریم و بدانیم قـدرت رقیب مـا دیگر آن قـدر نیست که از جلورفتن ما ممانعت کنـد، فرهنگ غرب اکنون فرهنگ فرتوت و خسـته ای است، حسِّ اقدام در آن، در حال احتضار است. آن روحیه ی جوانی که تمدن غربی را به پا کرد به کلّی به پستی و

سقوط گراییده و نسلی که جانشین این نسل می شود هیچ هویتی را برای خود نمی شناسد. ورزش را کار و شغل و زندگی گرفته و همچون «دون کیشوتِ» پیر، سرمایه ی طلای دنیا را جمع کرده و تا بُن دندان مجهز است، هر سلاحی که تصور کنید به خود آویخته و غلام و نوکرهای مسلّح نیز گِرد او ایستاده و خانه ی خود را نیز به صورت یک قلعه ی محکمی در آورده که به ظاهر نفوذناپذیر است. با این حال وقتی از دریچه ی قلعه به بیرون نگاه می کند از سایه ی هرکسی که حتی یک چماق هم به دست ندارد بر خود می لرزد و دیوانه وار داد و فریاد می کشد و رفقای دیروز خود را به کمک می طلبد. پایان کار ملّتی که در مقابل کمّیّت زانو زد جز این نیست. تمدن غربی با چنین روحیه ای، جای هیچ انتخابی برای خود باقی نگذارده است. ما در چنین فضایی باید مسئولیت خود را آزاد از نگاهی که غرب به ما تحمیل کرده، نسبت به آینده ی انقلاب اسلامی تعریف کنیم.

روحی در میان آمده!

در پشت پرده وقایعی که روبه روی ما است و در حال خودنمایی است، اراده ای از مردم در حال شکل گیری است که متوجه شده اند سعادت خود را نمی توانند با ادامه ی وضع موجود به دست آورند. این مردم با حضور انقلاب اسلامی در این عصر آرام آرام از ارتباط خود با یکدیگر آگاه می شوند و به اهداف مشترک خود آشنا می گردند و روحی در میان آن ها قوت می گیرد که آن ها را از بلا تکلیفی و سرگردانی رهایی می بخشد و

لزوم تصمیم نهایی را که با نظر به تمدن اسلامی عملی است، پیش می آورد.

در فضایی که آن روح تازه به صحنه آمد برای مردم روشن می شود آن اصطلاحات معمولی که حوادث و مسائل تاریخی را در بستر ادامه ی وضع موجود تفسیر می کرد دیگر ناکافی است و این جا است که با اطمینان کامل می توان پیش بینی کرد دوران جاه طلبان سیاسی که با واژه های خاص، مردم را فریب می دهند و نسبت به ثروتِ بدون زحمت حریص اند، به سر آمده و اگر تا دیروز در نهادهای بین المللی در باب جنایات خود، خودشان قضاوت می کردند و یکدیگر را تبرئه می نمودند و در سایه ی حفظ منافع شخصی، اصلاحات اساسی و جدّی را نقش بر آب می کردند، امروز روحیه ای در حال شکل گرفتن است که متوجه این حیله ها شده و می فهمد نهادهای بین المللی به بهانه ی احترام به افکار عمومی، در حال تضعیف حقوق مردم اند و در این راستا است که حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» فرمودند:

اعلامیه ی حقوق بشر را اینهایی امضا کرده اند که سلب آزادی بشر را در همه ی دوره هایی که کفیل بودند و دستشان به یک چیزی رسیده است، کرده اند. اینها می گویند آزادند بشر! برای تخدیر توده ها، که حالا دیگر نمی شود تخدیرش کرد. قضیه ی این چیزهایی که می گذرانند، که یکی اش هم همین اعلامیه حقوق بشر است، این برای اغفال است نه این که یک واقعیتی دارد. یک چیز خیلی خوش نمای با زَرْق و برقی را می نویسند، سی ماده می نویسند که همه اش موادی

است که خوب به نفع بشر است و یکی اش را عمل نمی کنند! در مقام عمل، یکی اش عمل نمی شود. این اغفال است.(۱)

یا می فرمایند:

دستگاه های خارجی، از قبیل سازمان ملل و غیره، جز اشخاص دست نشانده نیستند که برای مصالح ممالک بزرگ و اغفال ممالک کوچک ایجاد شده است و اشخاص سیاسی از ممالک اسلامی که در خارج زندگی می کنند، تماس با آنها به صلاح روحانیت و اسلام نیست.(۲) همین سازمان ملل، همین جلساتی که در خارج هست، شورای امنیت، همه ی این ها در خدمت ابرقدرت ها هستند و برای بازی دادن سایر کشورهاست.(۳)

معنای تمدن حقیقی

آنچه در حال ظهور است ابداً با وضع موجود ربطی ندارد. مدت مدیدی است با ظهور مدرنیته زندگی حقیقی یعنی آن نوع زندگی که بر مبنای یک تمدن زنده اداره شود، فراموش شده و آن فرهنگی که همچون یک موجود زنده باید مناسبات بشریت را مدیریت کند دستخوش تجزیه قرار گرفته است. هیئت درونی زندگی ها از هم پاشیده شده زیرا آن نیرویی که موجب می شود تا اعمال انسان ها در یک وحدت و یگانگی نسبت به همدیگر قرار داشته باشند از میان رفته و کشش کلّی و عمومی

۱- ر. ک: صحیفه ی امام، ج ۳، ص ۳۳۲. بهمن ۱۳۵۶.

۲- ر. ک: صحیفه ی امام، ج ۲، ص ۶۵. بهمن ۱۳۴۴.

۳- ر. ک: صحیفه ی امام، ج ۱۳، ص ۱۹۰.

که نحوه ی فعالیت افراد را تحت تأثیر خود قرار می دهد، از ضمیر وجدانی افراد جامعه به حاشیه رانده شده است. مسائل اقتصادی در حدّی بزرگ گشته، که نفوذ افراد، به موضوع اقتصاد گره خورده و معنای زندگی، در ثروت و بهره مندی از دنیا جستجو می شود وثروت، مترادف با شرافت تلقّی شده، بدون نظر به روح زندگی. تجسم عینی این نوع برداشت از زندگی، ظهور «شهرهای بزرگ» و کنده شدن دهقانان از آب و خاک اجدادی و مجتمع شدن در شهرها شد.

در این دنیای سنگی و سنگ شده یعنی شهرها، توده های انسانی که باید آن را به توده ی بی شکلِ شن شبیه دانست، به وضع هولناکی کنار هم جمع شده اند. از این ماده یعنی توده ی شنی مردم، می توان هرگونه ترکیب تصنعی که خیلی زود در معرض تجزیه واقع می شوند، پدید آورد. از آن ها می توان حزب درست کرد و آرمان های زودگذرِ خیالی را پیش چشمشان آورد و مشغول تشکیلات ساختگی شان کرد.

در این شن زار انسانی، دیگر آن گونه نیروی طبیعی که سبب نشو و نمای عقل و عاطفه ی انسانی شود، به کلّی مرده است. در این شن زار انسانی، دیگر انسان هایی به چشم نمی خورند که زندگی را برای ما به معنای واقعی آن معنا کنند و روشن کنند چرا کشش و کوشش برای ادامه ی خانواده از میان رفته و ازدیاد نسل و فرزند که بارزترین نشانه ی جامعه ی سالم است، اسباب دردسر و تمسخر شده است.

ساکنان شهرهای بزرگ اَتم وار استقلال پیدا نموده اند و خودخواهانه تنها به خود فکر می کنند. با این که نه در توده ی اَتم ها زندگی هست و نه

در توده ی انسان های منفرد از یکدیگر آن نوع زندگی به چشم می خورد که در جمع انسان های وارسته در جریان بود و در ذیل اهداف قدسی، در زیر سایه ی همدیگر زندگی می کردند. آنچه از شهرهای سنگی و از ریگ زارهای انسانی بیرون می آید «مُد» روز است یعنی تصورات بی پایه ی روزمرّه گی ها که ابداً روح و بقاء ندارند.

در مقابل آنچه در بالا گفته شد تمدن حقیقی قرار دارد که با ارتباط با عالم قدس و معنویت مانند یک موجود زنده می روید و قد می کشد و دارای تقسیماتی مثل ریشه و تنه و برگ است، گل می دهد و به میوه می نشیند و هرکدام از اعضاء در جای خود مطمئن و راضی هستند. هر اندازه آن تمدن واقعی تر باشد و مبتنی با آموزه های الهی شکل گرفته باشد، بیشتر قد می کشد و یال و کوپال پیدا می کند و اعضای آن بهتر در جای خود قرار می گیرند و دقیق تر جای دیگران را درک می کنند و سنن و آداب تکوینی و تشریعی دقیق تر در آن جاری می باشد.

تمدن حقیقی عبارت از نظامی است که در عین مراتب مختلف که در بین اعضای آن هست هیچ کدام از اعضاء نسبت به هم احساس حقارت نمی کنند زیرا آنچه عامل کرامت و شرافت می باشد تقوا است.

در تمدن حقیقی، متانت در کلیه ی حرکات و سکنات با تعریفی معنوی که محصول پرورشی است مطابق آداب محکم و متقن الهی، چون خون جاری است، زیرا آن حرکات و سکنات ریشه در حقایق عالم دارد و عملاً آن جامعه را با هزاران وظیفه ی ناگفته و تعهدات نانوشته اداره می کند و به جهت نظر به آن حقایق عِلوی امور جامعه سر و سامانی غیر

قابل تصور می یابد. جامعه ای که به حقایق عِلوی نظر دارد به صورت طبیعی دارای نوعی متانت و آداب محکم از زندگی است که همه ی مردمان تحت نفوذ غیر محسوس آن قرار دارند و چون با فطرت آن ها هماهنگ است، آن ها را در نوعی از یگانگی و حیاتی واحد قرار می دهد که افراد آن جامعه از حدود فردیت خود فراتر رفته، معنای خود را در گستره ی تمدنی جستجو می کنند که شرف و شرافت و غیرت را معنای قدسی می بخشد و در آن حال عناوین قدسی در سراسر زندگی افراد بیشتر از عناوین اجتماعی نفوذ کرده است. شرف شخصی در چنین جامعه ای عبارت است از احساس وظیفه ی هر فرد در مقابل تمدنی که در آن زندگی می کند. زیرا هر فرد در چنین فضایی حیات اجتماعی خود را احساس می کند و با حیات آن تمدنِ قدسی زندگی را معنا کرده و لذا وجود دیگران را که در آن تمدن زندگی می کنند، وجود شخصِ خود می پندارد. همان چیزی که شما در صدر اسلام ملاحظه کردید تا آن جایی که خداوند در وصف چنین روحیه ای فرمود: «یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَه»(حشر/۹) آن ها آنچه بود را به دیگران ایثار می کردند در عین آن که خودشان به آن نیاز داشتند.

تمدنی که ما مدّ نظر داریم

در تمدنی که ما در ادامه ی انقلاب اسلامی مدّ نظر داریم، هر فرد پیرو اندیشه و روش خود نیست، بلکه مسئول جامعه ی خود است و همه مسئول روش و اندیشه ی واحدی هستند که آن جامعه ی قدسی اقتضای آن را

دارد. اساس و جوهر چنین جامعه ای از تعهد معنوی انسان ها سرچشمه می گیرد و تعهدی که افراد نسبت به همدیگر دارند. در چنین جامعه ای عدم شرافت مربوط به کسانی است که تنها به خود می اندیشند. هر کسی به جهت تعلقی که به آن جامعه دارد شرافت دارد، مگر آن کسی که به شرافت دیگران توجه نمی کند که خود به خود به او به عنوان انسانی فرومایه نگاه می شود. در تمدن الهی تنها چنین افرادی فرومایه اند وگرنه ثروتمندنبودن، مغایرِ شرافت نیست. انسان های حسودِ امروزی که در فرهنگ غربی تنفس می کنند تصور می کنند ناداری یک نوع عدم شرافت است، زیرا این ها به زندگی شریف حساس نیستند و کشش طبیعی آن ها از شرافت واقعی منحرف شده است.

این همان جدایی از نیستان است

ایران شیعه قبل از ورود فرهنگ غرب فارغ از آنچه در دربار شاهان می گذشت، به عنوان یک دولت نامرئی نسبت به دولت رسمی، مناسباتی را بر اساس آموزه های دینی بین افراد جامعه ی خود ایجاد کرده بود و امروز می توان گفت در آن شرایط و با آن محدودیت ها یک تمدن قدسی به حساب می آمد ولی متأسفانه به جای آن که ادامه یابد و تمدنی مقابل تمدن غرب شود، حاکمان خودباخته و تازه به دوران رسیده ی قاجار با شیفتگی نسبت به غرب، مانع ادامه ی آن شدند. همین امر موجب شد امروز شما با شرایطی روبه باشید که نه تنها هیچ کس در جای خود نباشد، بلکه ارزش و شرافت انسان ها بر محور ثروت و مقام اداری و اجتماعی آن ها بنا

شده باشد. این همان جدایی از نیستان است که صدای آن از گذشته ی تاریخ ما به گوش می رسد، این دردِ هجران از آن روح ظریفی است که زمانی ما را به هم پیوند داده بود و زمینه ی ریزش الطاف الهی را بر جامعه ی ما فراهم می کرد و هرکس نسبت به جای جای آن جامعه احساس مسئولیت می نمود. با ورود فرهنگ مدرنیته و طرح آرمان های فرومایه ی دنیایی، آن پیوند به حاشیه رفت و ما امروز در ادامه ی گذشته ی توحیدی خود قرار نداریم، باید در راهی که صدساله ی اخیر طی کرده ایم، تجدید نظر کنیم. زندگی آینده ی ما مدیریت زمین است از طریق آسمان با نفی خودخواهی هایی که باید آن ها را زیر پا گذارد. اکنون آن زمان فرا رسیده که ما به آنچه می توانیم باشیم نظر کنیم و تصمیم نهایی را اَخذ کنیم و پای در راهی بس طولانی گذاریم که تنها راه سعادت ما است.

به اسم تساوی حقوق

به اسم تساوی حقوق - که سخن حقی است- جایگاه افراد به هم ریخت و آن کس که باید نقش ریشه را به عهده گیرد در جایگاه شاخه قرار گرفت و به جای یک نظام طبیعی، نظامی تصنّعی به پا شد و ساختمان اجتماع آشفته گشت و از واژه ی مقدس آزادی معنای بی قیدیِ فرهنگی و تمدنی و بی اعتنایی به هرگونه آداب قدسی ظهور نمود و تفاوت استعدادها و جایگاه افراد که با تمام متانت به جهت آموزه های دینی تحمل می شد، به حقارت یکی و آقایی دیگری تبدیل گشت. حال؛ انقلاب اسلامی با درک چنین مشکلاتی رویکرد تمدنی خود را شکل داده تا هر عضو از اعضای

جامعه بـا کمـال سـکون و آرامش و عزت نفس و فـداکاری در راه انجام وظیفه به صـحنه آیـد، چیزی که ما در دفاع مقـدس هشت ساله به خوبی با آن روبه رو بودیم و آن را تجربه کردیم.

در دفاع مقـدس هشت ساله، عظمت در تحمل مقـدّرات و مصائب، حسّ مسئولیت، کارآمدی و هزاران صـفت برجسته ظهور کرد تا معلوم شود اگر هـدفی مقـدس در مقابل شـیعه قرار گیرد ظرفیتِ به فعلیت رساندن این فضائل را به خوبی دارد. هرکس در هرکـاری بود آن کـار را بزرگ می داشت و بقیه نیز او را و کار او را بزرگ می دیدنـد زیرا هرکاری که در ذیل وظیفه ی الهی انجـام شود بزرگ است و هرگز در میان رزمنـدگان این نوع هو و جنجال های حزبی و سیاسـی نبود زیرا به چیزی ماوراء ملاـک قراردادن افکـار عمـومی نظر داشـتند. این است که بایـد در ادامه ی انقلاـب اسـلامی امیـدوار به تمـدنی بود که دارای لطـائف خاص خود می باشـد و انسان هایی را پرورش می دهـد که قـدرت درک لطائف آن تمـدن را داشـته باشـند. آن ها با درک فطری خود، بود و نبود و هستی خود را صـرف تحقق آن تمـدن می نماینـد همان کشش و درکی که هرکس نسبت به آثار متعالی دارد.

ما تمـدنی در پیش داریم که زن و مردِ آن به صورتی همه جانبه و غیر قابل تصور تربیت شده اند، زندگانی ظریف، شخصـیت هـای عـاطفی و در عین حال جـدّی، با سـیماهایی جـذّاب و قدسـی و عفیف و با حیاء. اینان در عین آن که از ایام تعطیل خود جهت آسایش و آرامش روح خود استفاده می کنند، آرامش و طمأنینه و وقار دینی را از دست نمی دهند و به جای آن

داد و فریاد راه نمی اندازند و به حرکات افراطی که حکایت از نوعی نیست انگاری است، دست نمی زنند.

کدام دارایی؟

یکی از عوامل ایجاد تمدن، پدیدآمدن امکاناتی است که مردم بتوانند با تحرک لازم، اهداف متعالی آن تمدن را فعلیت بخشند و این با کمّیّتِ دارایی ها تفاوت اساسی دارد و عموماً بین این دو خلط می شود. داشتن امکانات مالی برای یک تمدن همچون اسلحه هایی است که هر کشوری برای دفاع از خود بدان نیاز دارد و این نوع دارایی به کلّی با حرص و حبّ مال و ریخت و پاش هایی که تازه به دوران رسیده ها بدان مبتلا هستند، فرق می کند. متأسفانه انقلابیون عموماً بین آن نوع داراییِ تعریف شده که باید تجّار در یک تمدن بدان مجهز باشند با ثروتی که موجب تکبّر و بی عدالتی است، فرق نمی گذارند.

صحبت از آن نوع دارایی است که حامل سنن تمدنی است و اساس فرهنگ و تمدن های غیر دستوری را در متن جامعه پدید می آورد. آن نوع دارایی که با خردمندی همراه است و به اشیاء جان تازه ای می دهد و آن ها را به ثروت ملّی تبدیل می کند. این نوع دارایی را نباید با ارزش پول قیاس کرد وگرنه مفهوم ارزشمند دارایی را آلوده کرده ایم.

دارایی هایی که در زیر سایه ی تمدن اسلامی شکل می گیرد با تعهد آن شخصی که آن دارایی را به وجود آورده متحد است. اموال واقعی چیزهایی هستند که انسان های دارای آن اموال با آن ها زاییده و پرورش

ص: ۳۸۵

یافته اند و خود را در ذیل رسالتی که جهت استفاده ی درست از آن اموال به عهده گرفته اند معنا می کنند، مانند یک جنگجو که با اسلحه اش در موقعیت دفاع از انقلاب است و مانند یک دهقان که با قطعه زمین خود که پدران او نیز در آن کار می کردند، متعهد به تأمین نیاز جامعه است و مانند یک تاجر سنتی که پدران او و فرزندانش مشغول توزیع مایحتاج مردم شهر و کشور هستند. ارزش این نوع دارایی ها با پول قیاس نمی شود، بلکه این گونه دارایی ها با جان و روان یک تمدن به هم پیوسته است که اگر آن را به هم بزنیم زندگی یک جامعه را به هم زده ایم و از این لحاظ دارایی حقیقی به معنای واقعی آن همیشه غیر منقول است و با تمدن یک ملت به هم پیوسته است.

در منظر تمدن اسلامی دارایی عبارت از آن نوع ثروتی نیست که بتوان آن را به معنای کمّیّت گرفت، بلکه آن دارایی دارای وطن است در حالی که ثروت، بی وطن است و می توان آن را از جایی به جایی دیگر انتقال داد و از همین جا می توان تفاوت میان تمدن واقعی و تمدن ماشینی را روشن نمود.

پول صرفاً مقداری از ارزش است که فقط با حساب ریاضی می توان به آن نظر کرد و یگانه لطف و جاذبه ی آن در این است که می توان فوراً در اختیار افراد گذاشت و آن را بدون زحمت از خود جدا کرد و خرج نمود و این نوع ثروت برای انسان های تازه به دوران رسیده، چشم پرکن است. این قبیل افراد دارای فرهنگ و تمدنی نیستند، بلکه در فضای فرهنگ

لیبرالیسم تنها به دنبال لذّات سطحی و زودگذرند و مخالف فرهنگ و تمدن واقعی می باشند.

یک تمدن واقعی همیشه عامل وفور نعمت و ثروت است ولی نه آن نوع ثروتی که در بالا- عرض شد که زندگی را گرفتار تجمل و تبختر نماید و از هنر و زیبایی های واقعی که صاحب دلان و اهل بصیرت به دنبال آن هستند محروم نماید. دارایی که در دست علاقمندان به تمدن حقیقی است همیشه عامل پرورش نسل های متعهد و برجسته و لایقی بوده که در تولید ثروت ملّی پیش قدم بوده اند، بدون آن که زندگی های ساده و همراه با قناعت را برای اهلش تلخ کنند، آن ها طوری عمل می کنند که صاحبان زندگانی ساده از رونق آن نوع دارایی ها برای صاحبانش اظهار مسرت می کنند و طوری تقسیم کار شده که صاحبان زندگی ساده احساس می کنند هرگاه آن ها را از آن وضعی که دارند بیرون آورند خوشبخت نخواهند بود، زیرا هرکه بامش بیش تر است، برفش بیشتر خواهد بود و از این جهت در فضایی که تمدن اسلامی ایجاد می کند و در آن فضا هرکس بر اساس توانایی و امکاناتی که دارد با آن تمدن عهدی بسته است، اختلافی میان «چیزدار» و «بی چیز» نخواهد بود تا آن که جنگی میان آن ها ایجاد شود.

این است یک وجه از وجوهی که در رابطه با تمدن اسلامی باید از نظر دور نداشت تا آن تمدن طلوع کند و پایدار بماند و این یکی از حساس ترین نکاتی است که باید دوستان انقلاب از نظر دور ندارند تا به جامعه ای با ساختار طبیعی نزدیک شویم که نه پول دارانِ تازه به

دوران رسیده، که از کار و فعالیت شانه خالی می کردند و با رانت ثروتمند شده اند، جامعه را آلوده کنند و نه از ترس پول داران، امکان فعالیت آن هایی که با جدّیت و دارایی خود موجب ثروت ملی می شوند به حاشیه روند.

تشکیلات سیاسی و انقلاب اسلامی

باید مواظب بود در تمدنی که در راستای انقلاب اسلامی در پیش است آن نوع تشکیلات که عامل کینه ی افراد جامعه نسبت به همدیگر باشد در آن شکل نگیرد که خود به خود آن تشکیلات حجاب تحقق تمدن اسلامی خواهد بود و با تبلیغات زهرآگین، روح برادری را به حاشیه می برد. به یقین تشکیلاتی که بخواهد در جامعه جنگ طبقاتی راه اندازی کند با روح انقلاب اسلامی هماهنگی ندارد، بلکه وسیله ای است در دست سیاست بازان که هیچ تعهدی نسبت به تمدن اسلامی ندارند و تنها می خواهند غوغا راه بیندازند و افراد جامعه را از مسائل اصلی خود باز دارند و از مردمان دلسوز جامعه انتقام بگیرند.

آن هایی که نسبت به تحقق تمدن اسلامی متعهدند باید بدانند حزب بازی که معمولاً در فرهنگ مدرنیته مطرح است، با روح اهدافی که انقلاب اسلامی به دنبال آن است، ناسازگار می باشد، زیرا انقلاب اسلامی روح انسانی را مهم تر از رأی انسان ها می داند و سعی در تعادل روح ها دارد تا در کثرت رأی ها. بعضی ها می خواهند دفتر حزب را جایگزین محراب عبادت کنند و انقلاب اسلامی در صدد است محراب های عبادت را تا متن

زندگی اجتماعی افراد وسعت بخشد. این ها می خواهند اتحادیه ها با همان روحیه ی برتری طبقاتی به جای قداست سرداران بزرگ و بی ادعای ما بنشیند و سیاسی کاری جای خود را به تلاش های جدّی افرادی بدهد که نان خود را با عرق جبین به دست می آورند. احزاب سیاسی ترجیح می دهند نانی را که دیگران با عرق جبین به دست آورده اند با انواع رانت و امتیازات من درآوردی از دست شان به در آورند و ما این را در بعضی از مراحل انقلاب تجربه کردیم و مقام معظم رهبری«حفظه اللّه» تحت عنوان «ثروت های بادآورده» که این افراد برای خود دست و پا کردند، این انحراف را متذکر شدند.(۱)

احزاب سیاسی و یا حزب های بازی خورده، طوری عمل می کنند که اگر مثل کارگر صنعت گری با پشتکار و ابتکارات خود صاحب کارخانه شد، مورد کینه ی بقیه قرار گیرد، زیرا به تمدن اسلامی فکر نمی کنند تنها به تشکیلات خود نظر دارند و هرکس غیر خود را رقیب قدرت خود می دانند.

خودپرستی فردی یا تشکیلاتی و جمعی از موانع بزرگ تحقق تمدن اسلامی است زیرا اینان زندگی اقتصادی دیگران را تنها مخزنی می دانند که آن ها با جدّیت کار کنند و اینان با انواع حیله ها حاصل کار آن ها را بربایند و آن هایی که مسئولیت تحقق تمدن اسلامی را در خود پرورانده اند باید از این موضوع ساده نگذرند زیرا صاحبان تشکیلاتِ حزبی چندان نگران از هم پاشیدن انقلاب اسلامی نیستند. شخصیت آن ها طوری است

۱- - خطبه های نماز جمعه تهران،۲۶/۱/۱۳۷۹.

که به راحتی بـا فرهنگ غربی کنار می آینـد و زنـدگی در آن دیار را برای خود آزاردهنـده نمی داننـد. هـدف آن ها ساختن بنای تازه ی ماوراء تمدن غربی نیست، منظور جدّی تشکیلات، کودپاشیدن بر مزرعه ی احساسات مردم عادی است تا با رأی بیشتر رقیب خود را از صحنه بیرون کننـد و از نظام اسلامی امتیاز بیشتر مطالبه نماینـد. اینان می دانند که اگر بخواهند اعضای تشکیلات خود را متحد نگه دارند باید در روح و روان آن ها نسبت به رقیب شان کینه ایجاد نمایند، هرچند این کار موجب دوقطبی شدن جامعه و ایجاد تعارضات زندگی برانداز شود و کلّیت نظام را به خطر اندازد.

بی حساب نیست که مقام معظم رهبری «حفظه الله» در جمع دانشجویان در کرمانشاه فرمودنـد: مـا بـا تحزّب مطلقاً مخالفتی نـداریم و معتقـدیم تحزّب بـا وحـدت جـامعه منافاتی نـدارد؛ به شرط آن که با نگاه درست ایجاد شود. اگر حزبی برای کانال کشی وکادرسازی و هدایت فکریِ جامعه در زمینه های سیاسی، دینی، عقیدتی و دیگر عرصه ها به وجود آید و قصد خود را در دست گرفتن قـدرت قرار ندهـد، کـاری خوب و مورد تأییـد است که البته اینگونه احزاب، اگر در رقـابت های سیاسی هم وارد شونـد، به طور طبیعی برنـده می شوند. برای نظام باشد و در هدایت فکری و زمینه های سیاسی و عقیدتی فعالیت نمایید. ولی برخی احزاب مانند احزاب کنونیِ غرب در واقع باشگاه هایی برای کسب قدرت هستند و سعی می کنند از هر طریق، از جمله زد و بند سیاسی به قدرت برسند که ما این گونه تحزّب را

تأیید نمی کنیم اما اگر کسانی با همین نگاه، دنبال تشکیل حزب باشند، جلوی آنها را نمی گیریم.(۱)

زیرا حزب به آن معنا که در فرهنگ غرب مطرح است یعنی همراهی و هم قدمی گوسفندوار همه از دفتر تشکیلات، یعنی کمّیّت به جای کیفیّت، یعنی گله به جای چوپان. حزب بر اساس شعاری که اعضاء با آن تحریک شده تشکیل می شود و یک جمع ایدئولوژی زده است که امور کشور را از پایین و بر اساس منافع خود می نگرد در نتیجه مسائل را نیمه کاره و بر اساس گرایش گروهی خود حل می کند. معلوم است که تا ما مسائل خود را از بالا و بر اساس اهداف کلّی انقلاب اسلامی ننگریم، از دست مدرنیته و احزابِ آن چنانی رها نشده ایم و هنوز با تقلید از روش دشمن می خواهیم از دست دشمن رها شویم.

نجات از اکنون زدگی

کسی که نگران کلّیت نظام نیست و دغدغه ی تحقق اهداف آن را ندارد به راحتی جنس خود را تا آن جا که می تواند گران می فروشد، بدون آن که نگران نیروی خرید مصرف کنندگان باشد و آن قدر از کارکردن کم مایه می گذارد که هرچه کم تر بهتر، زیرا آن نوع آگاهی را که بتواند به فردای خود و به فردای نظامی که در آن زندگی می کند فکر کند، از دست داده در حالی که تنها با مدّ نظر قراردادن هدف های دور و متعالی می توان این افراد را از این نوع اکنون زدگی نجات داد. امروز روزی نیست

۱- - سخنان مقام معظم رهبری، ۲۴/۷/۱۳۹۰.

که از این نکات غفلت شود، باید افراد جامعه را متذکر وسعتی کرد که می توانند در آن وارد شوند.

آثار سقوط غرب

عده ای هنوز باور نکرده اند که تاریخ فرهنگ مدرنیته و تمدن غربی مدتی است سپری شده است و آنچه می توانسته انجام دهد انجام داده، هرچند آنچه را می خواسته به دست نیاورده است و آن همه سختی و مرارت، لایق این نتیجه ی سراسر خطا و اشتباه نبوده، هرچند جرأت اقرار به اشتباه خود را ندارند.

غرب به دنبال قدرت بود که امروز آن قدرت از هم پاشیده و از تحرک لازم باز ایستاده و طبیعی است که همراه این بی تحرکی آن لاشه ای را که به دست آورد حشرات کوچکِ تاریخ ریزریز می کنند. لازمه ی درست دیدن غرب کمی دوراندیشی و از بالا نگاه کردن است. دیگر نویدهای بی اساس و دروغ های سرمایه داران، روحِ ناراضی انسان غربی را که توسط اقتصادِ سیاسی شده، چپاول شده، آرام نمی کند.

غرب یک زمانی از آینده ی درخشان بشر صحبت می کرد در حالی که حالا برای همگان روشن است هرجا غرب پا گذاشت استعداد صنعتی و کشاورزی و در یک کلمه استعداد تمدنی آن جا را از بین برد.

حرص و آز که علامت سیر نزولی یک تمدن است در غرب، به خصوص بر حاکمان مستولی شده و در مغز و فکر آن ها لانه کرده است، همه را مقصر می دانند و منافع خود را در کشورهای دیگر تعریف کرده اند

ص: ۳۹۲

بدون آن که خودشان برای خودشان کاری بکنند. در یک زندگی طبیعی وضع چنین است که هرکس بنا به تصمیم خود و با نظر به توانایی هایش کوشش می کند در مقابل مشکلاتی که پیش می آید مقاومت کند و با تجدید نظر در روش گذشته چاره ای بیندیشد. ولی در فرهنگ غرب دیگر چنین نیست، روح استکباری حاکم بر آن ها چنین تصمیماتی را از آن ها سلب کرده به طوری که همچون حیوان انتظار دارند دیگران به فکر آب و علف آن ها باشند. امروز شما آثار انحطاط این گونه فقدان مسئولیت را در غرب ملاحظه می کنید. به کلّی فراموش کرده اند خودشان باید تصمیم بگیرند و تحت فشار و اضطراب و نگرانی واقعیِ حیات باشند و این، سقوط غرب را مسلّم می کند و ما را نسبت به تمدن جایگزین آماده و مسئول می نماید.

تن پروری و سلب استقلال فکری و تنبلی ذهنی، تشکیل مراکز عیش و تفریح های همراه با چشم چرانی، آثار هر جامعه ای است که به غرب نزدیک شده و در نتیجه چنین جوامعی نه تنها ثروت خود را، بلکه اوقات فراغت خود را در غیر جایی که باید مصرف کنند صرف می نمایند و امروز تنها با رجوع به تمدن اسلامی که انقلاب اسلامی بر آن تأکید دارد، می توان جامعه را از این بلایا خلاص کرد.

وقتی شرافت و کیفیت مدّ نظر نباشد

هر تمدنی بیشتر ترقی کرده باشد و هر قدر نیروی متشکله ی آن نسبت به تحقق اهداف اصلی آن تمدن بیشتر خود را آماده کرده باشد، به همان

اندازه مردم نسبت به تفاوت کارهای پر اهمیت و کارهای پوچ آگاهی بیشتری پیدا خواهند کرد و فرهنگ و هنر آن جامعه در جهت هرچه بیشتر معنابخشیدن به زندگی رشد خواهد کرد. زیرا زندگیِ ممزوج با روان و عاطفه و عقل و قلب، آن نوع زندگی است که انسان را به علوّ شخصیت می رساند و در آن حال هرکس بنا به استعداد خود هرجا باشد احساس می کند در مرکز هستی قرار دارد، حتی اگر مأمور گرم کردن حمام های صحرایی در جبهه های دفاع مقدس باشد.

کسی که متوجه ابعاد مختلف انسان ها نیست و معنای به فعلیت رسیدن استعدادهای انسانی را نمی فهمد، فرهنگ و تمدن را از پایین و از منظر خودش می بیند و عملاً- آن را ادراک نمی کند تا معنای کیفیّت امور را در کنار کمّیّت آن ها درک کند، عملاً کیفیت را بی فایده می داند و در نتیجه تنها اموری را کار می داند که هرکس بدون هرگونه فکری می تواند انجام دهد. وقتی شرافت و کیفیتِ امور مدّ نظر نباشد و به اسم تساوی حقوق انسانی، گمان کردیم ارزش کیفی کارها با همدیگر مساوی است، هیچ امیدی نمی توان به تحقق تمدن پایداری که مدّ نظر انقلاب اسلامی است، داشت. این آن چیزی است که طرفداران تمدن اسلامی نباید از نظر دور بدارند. روحیه ی تبذیر و زیاده روی و خوشگذرانی با روحیه ی تمدن سازیِ انقلاب اسلامی در تضاد است و موجب تقویت افرادی می شود که مشتری محیط های وقت گذرانی اند، در آن حدّ که آنچه دیروز از لحاظ خوشگذرانی از جمله آرزوهای دور و دراز افراد بود امروز جزو بدیهیات زندگی شده و فردا از ضروریات زندگی خواهد شد، تا آن جا که اگر

تغییری در این نوع زندگی ها روی دهد آه و ناله و فغان افراد بالا می رود. این با اهداف تمدن اسلامی همخوانی ندارد. سرعت سرسام آور افزایش تولید عموماً از همین زخم های پنهانی که بر پیکر زندگی های ما وارد شده، ریشه می گیرد که با انواع تبلیغات کوشش می کنند تا احتیاجات مردم را بالا ببرند. تحقق تمدن اسلامی را باید در نوعی دیگر از زندگی جستجو کرد.

این نوع زندگی های اشرافی تا وقتی وجود دارد که مردم آن را به عنوان زندگی باور کرده اند، ولی اگر کوچک ترین شک و تردید نسبت به آن در مردم ایجاد شود به کلّی ارزش خود را از دست می دهد و با رویکرد به تمدن اسلامی آن نوع شک و تردیدی که باید نسبت به آن نوع زندگی ها به وجود آید شروع می شود و ما برای راحت شدن از این معضلات باید همه ی همّت خود را در ترسیم درست تمدن اسلامی صرف نماییم. تمدنی که کیفیّت ها را بی فایده نمی داند تا فقط به کمّیّت ها نظر داشته باشد.

عبور از خویشتن فریبی

شرایطی پیش آمده که افراد دیگر نمی توانند چندان به خویشتن فریبی خود بپردازند، دیگر قهرمانان زمانه را انسان های بی خیالِ خوش گذران تشکیل نمی دهند. علامت رقت بار سقوط حاکمان پول پرستِ خوش گذران که از شاه شروع شد و همچنان ادامه دارد، تاریخ دیگری را مدّ نظر مردم قرار داده تاریخی که ادامه ی وضع موجود نیست. دیگر نمی توان با کلماتی

مثل رفاه و آسایش و رفع بیکاری، مردم را همچنان در آرمان ها و رؤیاهای زندگی غربی نگه داشت. امروز معلوم شده همه ی مشکلاتِ غیر طبیعی با حضور فرهنگ غربی وارد زندگی ها شد. اگر فقر بود، بی رحمی و بی کاری نبود و اگر سختی بود دیگر کسی از بی کسی و بی چیزی در کنار خیابان ها نمی مرد. باید در فضایی که نگاه ها به نوع دیگری از زندگی است، از مدّ نظر قراردادنِ تمدن اسلامی با تعریفی درست و کاربردی غفلت نکنیم.

هرچه بیشتر زمان می گذرد، بیشتر معلوم می شود که سیل آسا جهان در حال تغییر به سوی زندگی دیگری است، همچون یک قضای آسمانی که نمی توان آن را تغییر داد - هرچند می توانیم خود را در زیر سایه ی آن قضای آسمانی بپرورانیم- هیچ یک از تمدن های گذشته نیز نتوانسته اند از قضایی که برای بیرون راندن آن ها از تاریخ، تقدیر شده بگریزند. هرکس گمان کند با تحقق انقلاب اسلامی وظیفه ی تاریخی ما به انتها رسیده هنوز معنای انقلاب اسلامی را در این دوران نفهمیده است. همه چیز گواه است عظیم ترین تغییر در دهه های آینده صورت خواهد گرفت و تنها ملتی لیاقت رهبری این تغییرات را دارد که هرچه بیشتر نسبت خود را از وضع موجود جهان امروز تغییر داده باشد و مسئولیت و جایگاه خود را در مشیّتی که حضرت حق در این دوران اراده کرده، بشناسد.

در تاریخی که بنا است عظیم ترین تغییرات صورت بگیرد توصیه به اعتدال در رویارویی با نظام استکباری، آرزویی است که می خواهد در این زمان مردم ما به صورت مردم کشور سوئیس زندگی کنند. یعنی

می خواهند از تاریخی که شروع شده کناره گیری کنیم و جامعه و جوانان ما به خیال آن که از تحولات جاری مصون می مانند، از اخذ تصمیمات تاریخی شانه خالی نمایند. دو راه بیشتر در میان نیست؛ یا ماندن در خویشتن فریبی و رؤیاهای زندگی غربی و یا ورود در جاده ای که حضرت روح اللّه«رضوان اللّه تعالی علیه» در مقابل ما گشود و رهبری عزیز با تأکید بر این که؛ «نظم جهانی در حال تغییر است» در صدر ادامه دادن آن راه هستند.

انسان های تنگ حوصله و تنگ نظر و بی حزم و کم عمق و سطحی، آن آمادگی را ندارند که خود را و جامعه ی خود را از اندیشه ی زندگی براندازِ مدرنیته رها سازند. این ها باید در مقابل تنگناهایی که هر روز بیشتر از روز قبل برای زندگی شان پیش می آید، خود را ملامت کنند. چگونه گمان می کنند نهضتی که شروع شده و هنوز به اهداف نهایی خود نرسیده باید متوقف شود و هرکس آرام و ساکت به زندگی فردی خود بپردازد؟ آیا مثل روز روشن نیست که آینده ای در پیش است که هرقدر هم از ما دور باشد، بالاخره زمانی فرا می رسد و ما نمی توانیم چشم از آن برداریم؟

با انقلاب اسلامی و عدم توانایی استکبار در جلوگیری از آن، انقلابی جهانی شروع شد و هرگز نباید در چنین شرایطی انتظار پیروزی کامل آن را در همین نزدیکی ها به تماشا نشست، عمده آن است که متوجه شویم تمدنی که مقابل این انقلاب ایستاده تا کی می خواهد با ترور و وحشت و هول و هراس، خود را سرِ پا نگه دارد؟

باید از خود پرسید در زمان احتضار فرهنگ مدرنیته و هرج و مرج آن، چه چیز هنوز منهدم نشده و چه پستی و بلندی هایی در پیش است؟ آیا در

غرب چیزی هست که اساس محکمی برای ادامه ی خود داشته باشد؟ یا تنها با حیله گری و ناآگاهی مردم، خود را ادامه می دهد که این هم در درازمدت و در دنیایی که جهان همچون دهکده ای محدود شده، قابل ادامه نیست.

در حالی که تمدن غربی در حال فروپاشی است. اگر ملتی بخواهد «آینده» داشته باشد، باید بتواند از بحران غرب بگذرد و به صورتی حکیمانه سرنوشت خود را از عواملی که موجب افول غرب شده جدا نماید، اعم از موضوعات ضد ارزشی که غرب گرفتار آن شده و یا روحیه ی استعماری و خود برتربینی نژادی.

نشانه ی خاموشی یک تمدن

شواهد فراوانی در میان است که نشان می دهد فرهنگ غربی علی رغم ظاهری که برای خود می آراید، تمدنی خسته و وامانده است و از آن عزم و اراده ای که موجب تمدن غربی شد چیزی جز خاکستر باقی نمانده و از آن انعطاف هایی که بعضاً برای ادامه ی خود از خود نشان می داد دیگر خبری نیست. حتی نمی تواند جای نسلی که پیر می شود و می میرد را با ازدیاد نسل و حفظ خانواده جبران کند و با پذیرفتن نظریه ی مبتذلِ مالتوس در رابطه با خطر ازدیاد جمعیت، گرفتار یک نوع عقیم شدن در آینده ی خود شده در حالی که بر اساس آموزه های دینی زنِ اصیل و صاحب روحیه ی طبیعی نمی خواهد رفیقه و معشوقه ی مرد باشد، بلکه می خواهد «مادر» باشد، آن هم نه مادر یک فرزند که برایش بازیچه و

سرگرمی است، بلکه مادر فرزندان بی شمار. در تمدن غربی و در شهرهای بزرگی که بر اساس تمدن غربی ساخته شده، رقابت در هرچه بیشتر ارضاء کردن امیال شهوانی مردان است و نه رقابت در مادرشدن و این نشانه ی خاموشی یک تمدن است، تمدنی که مردان نمی توانند و نمی خواهند پسران توانا و زرنگ داشته باشند تا زندگی آن ها با ادامه ی نسلی توانا همچنان شکوفا بماند.

اضمحلال خانواده به این معنایی که عرض شد نتیجه ی وجود شهرهای بزرگ است که دیگر تمدن غربی نمی تواند از آن فرار کند و همین امر یعنی بی قیدی نسبت به خانواده، به معنای غفلت از داشتن فرزندان زیاد، هر روز اوضاع را بدتر از قبل می کند و دیگر هرکس برای خود زندگی می کند نه برای آینده و نه برای نسل های آینده. آیا این روحیه به تنهایی برای افول غرب کافی نیست؟

وقتی انسان ها در فرزندان خود ادامه نمی یابند سعی می کنند هرچه بیشتر در همین دنیا زنده بمانند هرچند با انواع بیماری ها دست به گریبان باشند و با کلکسیونی از بیماری ها و مجموعه ای از داروها دست به دامان پزشکان گردند، در حالی که پزشکان در این حال مرگ را برای آن ها طولانی می کنند و نه زندگی را.

این مسلّم است که افراد برجسته و مهم به ندرت نخستین فرزند خانواده ها هستند، تقریباً هیچ وقت نیز یگانه فرزند خانواده نیستند. خانواده ای که فرزندان محدود به جامعه تحویل می دهد تنها از نظر کمّیّت به جامعه زیان نمی رساند بلکه از لحاظ کیفیّت نیز آن جامعه و آن نژاد را ناتوان می سازد

زیرا جامعه ی خود را از مردان و زنان ممتاز و برگزیده و هدایت گر محروم کرده ا ست.

تاریخ ما، ما را به جامعه ی امروزینمان تحویل داده تا این سلسله همچنان ادامه یابد، ولی اگر ما سرنوشت خود را از فرهنگ غربی که در حال خاموش شدن است جدا نکنیم، با عقیم شدنی که آینده ی ما را تهدید می کند، فرزندانی نخواهیم داشت که به تاریخ فردای خود تحویل دهیم.

عاقبت به خیری در بیهودگی؟

معضلاتی که اشاره شد امروز در کل جهان چهره گشوده و ما نیز در متن این مشکلات هستیم. اگر با شروع انقلاب اسلامی هوای ادامه ی زندگی در سر داریم و می خواهیم با تحقق تمدن اسلامی در آینده ی این تاریخ حضوری خاص داشته باشیم باید با تشخیص درستِ جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و رویکردی که باید به تمدن اسلامی داشت مسیر خود را از ادامه ی زندگی مدرن تغییر دهیم و این با قیافه ی صلح طلبی و ماندن در زیر سایه ی فرهنگ غربی عملی نمی شود و این یک نوع ذهن کجی تاریخی است به مشیت الهی که بنا دارد فکر و فرهنگ غربی را از تاریخ بیرون بیندازد. این یک نوع به مردگی زدن شعور باطنی خودمان است که عاقبت به خیری را در بیهودگی جستجو می کنیم.

انسان عاقل و زمان شناس به خوبی می فهمد که امروز، روز صلح با جهان استکباری نیست، در پیشانی انسان عاقل - همچون حضرت روح اللّه خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه»- می توان خواند که به اذن الهی چگونه همچون شیری

جوان و سرزنده به میدان آمده تا با فرهنگ استکباری غرب که دیگر هیچ چیزی برای دفاع از خود ندارد و نهایتاً دست به تحریم رقیب خود می زند که آن مسخره ترین نوع دفاع است، مقابله کند و از این جهت هرگز حضرت روح اللّه از شعار صلح طلبی تمدن غربی فریب نخورد و فرمود جنگ تا رفع فتنه باید ادامه یابد، جنگی که با انقلاب اسلامی شروع شد و به عنوان جنگ بین مستضعف و مستکبر و جنگ بین فقر و غنا تا قیام قیامت ادامه خواهد یافت.

آن گاه که دایره ی تصرف دجّال تنگ می شود

تمدنی که بنا دارد از تمدن تکنیکی عبور کند و ماوراء آن تاریخ آینده را تغذیه نماید، باید در بستری غیر از فرهنگ لیبرال دموکراسی ظهور کند زیرا غایتی ماوراء برآوردن اهواء نفسانی -که مانع رسیدن بشر به امت واحده است- مدّ نظر دارد.

در مدینه ای که غایت بشر در آن مدینه، تمتع دنیایی باشد، خواه ناخواه کینه توزی و بهره کشی و بی عدالتی و دروغ و بیگانگی از همدیگر، از اصول آن به شمار می آید، در فضای چنین فرهنگی مردم به آرمان شهری می اندیشند که برای برآورده شدن اهواء نفسانی خود با توهّمات خود ساخته اند و مثل سایر توهّمات هرگز بدان دست نمی یابند و این برعکسِ وعده ای است که پیامبران به بشر داده اند تا در زیر سایه ی تقوا در افق انتظار به آرمان واقعی، نظر داشته باشند. در این رابطه است که: «بر عاشقان فریضه بود جستجوی دوست»، چون این دوست زندگی ما را به ساحتی ماوراء وضع موجود می برد و معنای زندگی زمینی و مجاهده به معنای واقعی را با سختی هایی که به همراه دارد بر ما می چشاند و رستاخیزی در عقل های بشر فراهم می آورد که هرگز با ادامه ی مدرنیته محقق نمی شود. شروع دیگری را باید مدّ نظر قرار داد که آن شروع؛ دایره ی تصرف هیچ دجّالی نباشد و انقلاب اسلامی همان شروعی است که باید بدان نظر کرد و آن را شروعی دانست که بستر مجاهدات متعالی انسان ها را فراهم کرده تا شخصیت های دیگری ساخته شوند و به ظهور آیند و تمدن مورد نظر موحدین عالم را شکل دهند.

مهلتی نداریم تا خسته باشیم

برای حضور در چنین محشری که حضرت روح اللّه به اذن الهی راه انداخت، پرورشی اساسی لازم است تا سربازان این جبهه حقیقتاً هیچ و پوچ بودن خانه ی عنکبوتی جهان مدرن را با چشم قلب بنگرند. به پرورشی نیازمندیم که از نمونه های زنده و فعّال تاریخ مان - مثل سرداران بصیر دفاع مقدس- سرچشمه گرفته باشد تا استعدادهای نهفته ی این ملت را بیدار کند و خصال عارفان شب و مجاهدان روز را به ما برگرداند و ما را متوجه کند مهلتی نداریم تا خسته باشیم همچنان که حق نداریم کوچک ترین یأس و ناامیدی به خود راه دهیم. شرایط فوق العاده آماده است. دیگر آن زمان گذشت که در مقابل غرب و قدرت استکباری سراسر وجود ما را هول و هراس فرا می گرفت، اکنون به اذن الهی نیرومند شده ایم و روح اسرارآمیز مستضعفان جهان به جنبش افتاده و آماده اند تا به پا خیزند، چیزی که ما به خواب هم نمی دیدیم، اگر دیر بجنبیم ما از تاریخی که شروع کرده ایم بیرون می افتیم. مقام معظم رهبری می فرمایند: «طرفداران نظام جمهوری اسلامی در منطقه، عمق راهبردی ما هستند، ضمن آن که در آمریکای لاتین و قسمت های مهمی از آسیا نیز عمق راهبردی داریم».(۱)

شگفتی های تاریخ ما با چنین افرادی به فعلیت خود می رسد، چیزی که در دفاع پنجاه روزه ی مردم غزه ملاحظه کردید و به

خوبی معلوم شد به نظم نوینی ورود پیدا کرده ایم و قدرت تأثیرگذاری بر جهان را داریم. زیرا شکستِ اسرائیل که نماینده ی نظام سلطه در غرب آسیا است، شکستِ نظام سلطه بود و نشان داد خون جدیدی در رگ های مردم جهان به جریان افتاده که دیگر اسلحه های جهان استکباری که ممکن بود قدرت ادامه ی آن را در آینده به آن می داد، تأثیری ندارند و دیگر جهان استکباری امکان تمام کردن حادثه های این عصر را آن طور که خودش می خواهد از دست داده است. این یعنی جهان، منتظر رهبری ملتی است که قاطع ترین تصمیم را در راستای هدفِ بزرگ تحقق نظامی مبتنی بر دیانت و ارزش های خدامحوری در سایه ی مقاومت، در مقابل نظام استکباری به صحنه آورده و چیزی نمانده تا طلسم افسانه ای قدرت حاکم جهانی را بشکند و شما به سرعت با جهانی دیگر روبه رو شوید. به گفته ی مولوی وقتی آن مرد در آن مسجد مهمان کُش ترس بر خود راه نداد و در مقابل صداهای مهیب، خود را نباخت و با فریادی بلندتر جواب آن صدا را در تاریکی داد:

ص: ۴۰۱

۱- - سخنان مقام معظم رهبری، در تاریخ ۱۳/۶/۹۳.

در زمان بشکست ز آوازش طلسم

زَرهمی ریزید هر سو قِسْم قِسْم

بل زر مضروبِ ضرب ایزدی

کو نگردد کاسد، آمد سرمدی

وقتی تهدیدهای وَهمی را به چیزی نگرفت، پرده ها در مقابلش فرو ریخت و حقایق عالَم و آدم برایش آشکار شد و دیگر روحیه ی تنگ دنیادوستی و محدودکردن خود در حدّ دنیا در او نماند، زرهای بصیرت و روشنگری جان او را فراگرفت.

آن زری که دل از او گردد غنی

غالب آید بر قمر در روشنی

شمع بود آن مسجد و پروانه او

خویشتن درباخت آن پروانه جو

وقتی روح مقاومت در ملّتی احیاء شد و از مرگ نهراسید عملاً به روشناییِ برتر نظر کرده تا با فرهنگی دیگر زندگی کند. تمدن غربی طوری مقاصد انسان ها را پوچ و بی محتوا کرده که انسان از سایه اش هم می ترسد، کافی است شما نظر خود را به افق های برتر معطوف کنید تا تمدن مطلوبی که مدّ نظر انقلاب اسلامی است طلوع کند و همه ی مقصد همین است.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۴۰۲

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحارالأنوار، علامه مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

تقریرات فلسفه، امام خمینی«رضوان الله علیه»

دیوان شعر امام خمینی«رضوان الله علیه»

سرّالصلوه معراج السالکین و صلوه العارفین، امام خمینی«رضوان الله علیه»

مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، امام خمینی«رضوان الله علیه»

شرح دعای سحر ، امام خمینی«رضوان الله علیه»

آداب الصلوه، امام خمینی«رضوان الله علیه»

شرح چهل حدیث، امام خمینی«رضوان الله علیه»

تفسیر سوره ی حمد، امام خمینی«رضوان الله علیه»

صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله علیه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

بنیان مرصوص،آیت الله جوادی

تحلیلی از نهضت امام خمینی«رضوان الله علیه»، سیدحمید روحانی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ی ضیاء الدین دهشیری

سیطره ی کمّیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه ی امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشرآثارامام خمینی«رضوان الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

کی یر کگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای

درآمدی بر سیرتفکر معاصر، محمد مددپور

علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک

آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

ایران روح یک جهانِ بی روح، نشرنی، میشل فوکو

کنزالعمال، علاءالدین علی بن حسام معروف به متقی هندی

کتاب الغیبه، شیخ طوسی

مجله ی سوره اندیشه

مجموعه آثار، شهید مطهری

علم و دین، ایان باربور

تمهیدات، ایمانوئل کانت

جایگاه تاریخی حادثه ها و هنر اصحاب کربلا

اللهوف

هگل، اعلی اصغر مصلح

منتهی الآمال

اسرارالآیات، ملاصدرا

سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، دکتر مهدی امامی جمعه

مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام

مجله ی سوره ی اندیشه، شماره ی ۷۶ و ۷۷

پرسش از حقیقت انسان، دکتر اصغر مصلح

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی

فضائل الخمسه من الصحاح السته، سید مرتضی فیروز آبادی

المستدرک علی الصحیحین

ترجمه ی تاریخ یعقوبی

"انحطاط غرب" ، اسوالد اشپنگلر

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت نفس و حشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمهi
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمهi

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ؛عامل قدسی شدن روح
- عوامل ورود به عالم بقیت اللهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریع
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج
- آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی
- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی
- رمضان دریچه رؤیت

ص: ۴۰۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹